

عاشق بر همه عالمم که همه عالم از اوست





۷





(فارسی) مولود امیر المؤمنین مناقب

هزار وور عالم انوار در زمانی خارج از دایرهٔ تحدید لیل و نهار بتسبیح و تقدیس آفریدگار
مدار مینمودیم تا زمانی که ارادهٔ الهی بخلق حضرت آدم ع تعلق گرفته قامت مادهٔ اثر
خلعت خلقت مشرف و وجود فیض آموزش بکیفیت حیات مکیف گردیدان نور را بسعادت
در صلب طاهرش بودایعت نهاده من در جنب ایمن و امیر المؤمنین ع در جنب
ایسرش ماوا گرفتیم بعد از آن بفرمان واجب الاذعان محول الحالات از صلب او
باصلاب طاهرات و ارحام طیبات نقل و تحویل مینمودیم و در آفاق انفس مؤمنین
و مؤمنات سیر عالم کبیر میفرمودیم تا آنکه کوکب سیادت من از بیت الشرف صلب
طاهر عبد الله بیرون آمده در رحم طیبهٔ آمنه مکنون و گوهر نطفهٔ امیر المؤمنین
از صدف صلب طاهر ابو طالب در مخزن رحم طیبهٔ فاطمه مخزون گردید بعد از آن
فرمود ای جابر قبل از وقوع نطفهٔ مسعود امیر المؤمنین ع در شکم مادر
و پیش از تزیین صدف رحم آن یگانه در آن ایام زاهدی بود عبادت پیشه مثرم نام
از اولاد دعیب بن شیقنام ذکر خیر زهد و عبادتش در السنه و افواه خورد و بزرگ
مذکور و صف شب زنده داریش در آفاق عالم چون آفتاب مشهور جبههٔ نورانیش
از کثرت سجود زمین گیر ساحت بندگی معبود شب و روز در اقامت مراسم بندگی
پرداخته و ابروان عمر را جز در ریاض ریاضت نفس اماره جاری نساخته و از آتش
سوز گداز عجز و نیاز خود را در بوتهٔ ارتیاض کثرت روزه و نماز گداخته از بستن
درهای آمیزش خلق ابواب عبادت بروی خود گشوده و در یکی از کوههای مکه
مسمی بجبل اللکام مقام و صومعه نشینی اختیار نموده امتداد زندگی ارشته
صفت در انتظام جواهر اقسام بندگی ذو الجلال مدت یکصد و نود سال
غوطه میداد و در ظرف این همه مدت با ان حالت هیچ حاجت از کریم بی منت
مسئلت ننموده بود بعد از آن زبان سؤال بدرگاه ذی نوال گشوده و از حضرت رب
الارباب درخواست ملاقات ولی آن عصر نمود از بارگاه احدیت بطریق الهام



مقرر شد که حضرت ابوطالب بحضور آن راهب ذاهب کردد و بعد از انکه در
حوالی صومعه حاضر شده دیدهٔ خواهش محترم بنور ملاقات آن بحر کرم روشن
کردید از پی تعظیم سر مبارکش بقاعده انزمان بوسید و در پهلوی خود نشانید
و شرایط دعا و ترحیب بتقدیم رسانید از نام و نشانش پرسید انحضرت فرمودند
مردیم از تهامه پرسید از کدام تهامه فرمودند از مکه پرسید از چه قبیله فرمودند
از عبد مناف پرسید کدام عبد مناف فرمودند از بنی هاشم پس ثانیا راهب
برخواسته سر بوسیدن را متمنی ساخت و مجیب الدعوات را حمد و ثنا بر حصول
ملاقات فایض البرکات ولی خدا ستایش نمود کفت بشارت باد ترا ای
ابوطالب بدرستی که حضرت باعزت علی اعلام بعنوان الهام بامرای
بینا ساخته که بشارت تو در انست ابوطالب حقیقت ان امر را از راهب
سؤال نمود راهب کفت سعادت مولودی از صلب تو بهم خواهد رسید
که ولی خداوند عالمیان و امام متقیان و وصی رسول اخر الزمان باشد
پس اکر دولت ادراکش ترا روزی شود سلام من بخدمتش رسانید بکو
محترم بر تو سلام میفرستد و شهادت میدهد بوحدانیت خدا و رسالت
محمد مصطفا و ولایت و وصایت تو بر وجه حق و تمام میشود نبوة و بمحمد
و بتو تمام میشود امر وصیة پس از تمام این سخن ابوطالب کوهر اشک از کنج
دیده باریده اسم سامی آن مولود از راهب سؤال نمود کفت نامش علی خواهد بود
ابوطالب کفت ای راهب حقیقت سخن تو بر من وقتی روشن میشود که برهانی
بر این مدعا بیاری و اظهار نمائی دلیلی که داری محترم کفت چه میخواهی تا سؤال
کنم از خدا برای تو در این مکان عطای که انرا از بهر تو دلیلی واضح تواند شد
کفت در این آن مطعومات بهشت میخواهم پس دعا کرد راهب و هنوز از فقرات
دعا فراغ حاصل نشد طبقی از فواکه جنت پیدا شده که مشتمل بر رطب و نار و انکور

بود

بود ابوطالب بتناول انار مبادرت نمود و بعد از خوردن انار نمود ای فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
بکمال نشاط و خوشدلی وداع کرده روانه منزل خود شد و آب آن انار در صلب طاهرش
قرار گرفته بتقدیر حی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ بفاطمه بنت اسد مقاربت نموده حمل مبارک
بهم رسید و زمین بلرزه در آمده زلزله و ولوله در زمان انداخت تا اینکه قریش را
شدت و فزع مضطرب ساخت ان جمادی چند را بخاطر رسید که اصنام الهه خود را
بذروه جبل ابی قبیس برد تسکین آن زلزله هایله و خلاصی از آفت زلزله از آنها
مسئلت نمایند پس چون بهیئت اجتماع بکوه زده بدان طریق بقله رسیدند
کوه لرزیدن آغاز نهاد بنوعی متزلزل شد که سرهای جماعت بسنگهای تا صلابت
کوفته جمیع اصنام بر رو افتادند و ایشان را از مشاهده آن حال تزلزل احوال حاصل
شده در این هنگام ابوطالب صعود نموده فرمود ای مردمان بدرستی
که خدای تعالی درین شب حادثه بحدوث آورده و نیکو خلقی خلقت کرده که اگر
قلاده اطاعتش بر گردن ننهید و فرمان برداری امامت و حکم و لایتش اقرار
ندهید از غضب این زلزله نرهید و از تهامه که مسکن و وطن شماست جلا نموده
بیرون جهید گفتند ای ابوطالب ما همگی بقول تو قایل و بمیل تو مایلیم و نجات
خود را از رای تو سایلیم ابوطالب گریستن آغاز نهاده دست دعا ببارگاه بی همتا
برداشته گفت اِلٰهِی وَسَیِّدِی وَاَسْئَلُکَ بِالْمُحَمَّدِیَّةِ الْمَحْمُوْدَةِ وَالْعَلَوِیَّةِ الْعَالِیَةِ وَبِا
لْفَاطِمِیَّةِ الْبَیْضَاءِ اِلَّا تَفَضَّلْتَ عَلٰی تِهَامَةَ بِالرَّاْفَةِ وَالرَّحْمَةِ حضرت رسول صلعم میفرمایند
بحق خدایی که شکافت دانه را و خلق نمود نطفه را که جمیع عرب مینوشتند
این کلمات را و دعا میکردند بآنها و در مآدب و حاجات و حال اینکه بحقیقت آنها
علم و معرفت نداشتند پس در شب ولادت با شرافت آن سرور دنیا و آخرت
ظلمت لیل از آسمان برطرف و نور انجم بنور بشارت قدوم عصمت لزوم منور گردید
قریش را تعجب زیادی از مشاهده آن احوال بحصول انجامید ظهور این قصه



حلی را از پنجه حدوث مقدمهٔ اسمانی میدانستند و درین اثنا ابوطالب در کوچه و بازار
باعلان شکر نعمت افرید کار پرداخته ندای تمت حجة الله در میداد و مردم فوج
فوج بجد متش آمده سؤال از حقیقت حال از دیاد بجرم بصفت ضیا و اشراف فاق
سنا مینمودند و میفرمود بشارت باد شما را که درین شب ظهور یافته ولیی از
اولیاء رب العالمین و بوجود مسعودش کامل میشود دین و بنام نامیش انجام
می یابند جمیع وصیین اوست و امام متقین و یاری کننده دین و بوطرف کنندهٔ
مشرکین و بغیظ اورندهٔ منافقین و زینت جههٔ عبادت عابدین و رسول رب العالمین
امامیست نماینده طریق هدایت نجیست ساطع برفلک بلندی منزلت کشاینده
ابواب ظلمات مفتاح حل مشکلات و ماحی اثار شرک و شبهات نفس نفیس
یقین است سرور اهل دین است و پیوسته لب از تکرار این کلمات نبسته باین
مقوله قایل بود تا گوهر صبح از صدف افق لامع شد و دیده امید اباء و امهات سفلی
بنور جبین سحر روشن کردید انگاه از دایرهٔ آن جمع بیرون رفته در دولتخانهٔ
خود مراجعت نمود و مدت چهل روز از قریش غایب بود جابر گوید عرض کردم
یا رسول الله در مدت این چهل روز بچه امر مشغول بودی فرمود در آنمدت
جستجوی مثرم و مکان او مینمود و بعد از انکه بصومعه اش رسید و او را
مرده دید ای جابر انچه در این باب شنیدی بکتمان آن پرداز که سریست از اسرار
مکتومه علمیست از علوم مخزونه بدرستی که مثرم وصف نمود برای ابوطالب
کهفی را از جبل لکام که در انمکان یکدیگر را ملاقات نمایند بعد از انکه ابوطالب
بوعده گاه وارد شد دید که میت مثرم بخرقهٔ پیچیده و رو بقبله افتاده و دو
مار سفید و سیاه بحراست جسدش از اذیت هوام پاس میداشتند چون
چشم ان بر ابوطالب افتاد از چشم غایب شدند ابوطالب نزدیک رفته
از مثرم اواز بر آمد که السلام علیک یا ولی الله و رحمة الله و برکاته و ازجان

بجنبش قدرت کامله حی لا یموت حیوة تازه یافته برخاست و دست بر رو مالید کفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان
علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله ابو طالب کفت بشاد باد ترا ای مریم که صفحهٔ
عالم بوجود مکرم علی مزین و معطر و از طلوع صبح سعادت ولادتش دیدهٔ آرزوی
انس و جان روشن و منور کردید مریم از علامات شب مولود محمودش سؤال
نمود ابو طالب کفت بعد از انقضای ثلث لیل از شب ولادتش فاطمه را طلق ساخ
شده بود و از اینمعنی اضطراب مینمود بالضروره دعایی که مشتمل بر اسم اعظم
بود خواندم و بر او میدمیدم از برکه آن فی الجمله تسکینی یافته بود کفتم که جمعی از زنان
حاضر سازم تا در این امر اعانتی بتو نمایند رای مرا تحسین و من اراده برخاستن
کردم ناکاه هاتفی آواز داد ای ابو طالب بنشین که علو رتبهٔ این مولود پاکیزه
کوهر نزدیک خالق بشر اکبر از آن بلند تر است که دست غیری از نوع بشر مس بدن
مطهرش تواند نمود بلی بمشابهت حکم منع لمس قرآن در مدلول کریمهٔ لا یَمَسُّهُ
اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ علی ولی خالق کن فیکون که کلام الله ناطق عالم کون است شمس
یکبت غالب حاصل کلام مقارن ندای غیبی چهار زن داخل شدند که لباس
همکی از چیزی شبیه حریر سفید بود رایحهٔ از ایشان بمشام مریم رسید که دماغ
جان از روح آن تازه میکردید از مشک اذفر خوشبوتر و بمراتب شتی الطف
از عطر عنبر او سلام بر فاطمه بولیة الله کرده بعد از جواب سلام و ادای لوازم
اکرام در پهلوی فاطمه نشستند و هریک عطر دانی از نقرهٔ خام در دست کرفته
بمؤانست فاطمه مشغول کشتند تا اینکه چون خورشید شارق نیر اعظم وجود
مولودش تابین صبح صادق از افق دامن عصمت مکمن آن پرده دار سر مستور
ولایت مخزن طلوع و پرتو نور وجود میمنت آمودش در اقطار ارض غبرا و آفاق
اطباق سما بکمال لمعان و بها شیوع یافته فی الحال بهیئت سجود بر زمین افتاده



و در سجده میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اشهد انّ
علیّاً وصی محمد رسول الله بختم الله النبوة و بی یتم الوصیه و انا امیر المؤمنین
یعنی ایمان می آورم باینکه نیست خدای بغیر خدا و بدرستی که محمد فرستادهٔ
اوست برخلق و ایمان می آورم باینکه علی وصی محمد است که رسول خداست بمحمد
میشود امر نبوة و بمن ختم است امر وصیة و من پادشاه مؤمنانم بعد از
اتمام این کلمات یکی از آن چهار او را از زمین برگرفته در کنار خود نشاند علی
دیده باز کرد بروی او نگریست و بزبانی فصیح و بیانی ملیح بدو خطاب کرده
گفت السلام علیک یا اماه یعنی سلام بر تو باد ای مادر آن زن در جواب
گفت و علیک السلام یا بنی یعنی سلام بر تو باد ای پسر من علی ع گفت چونست
حال پدرم آن زن گفت بنعمت خدا مغتنم و بصحت خدا متنعم است ابوطالب
گفت چون این حال دیدم و این مقال شنیدم عنان تمالك از دست داده گفتم
ای فرزند من پدر تو نیستم گفت بلی ولیکن من و تو از صلب او ییم و این زن
مادر ما حواست فی الفور ردا بر سر کشیدم و در زاویهٔ از زوایای خانه خزیده
دلی میدادم و گوش در راه استماع مکالمهٔ ایشان می نهادم دیدم دیگری از آن
زنان نزدیک رفته علی را ع از کنار آن دیگر برداشت و علی ع نگاه بر روی او
کرده گفت السلام علیک یا اختی یعنی سلام بر تو باد ای خواهر من آن زن گفت
و علیک السلام یا اخی یعنی بر تو باد سلام ای برادر من گفت احوال عم من چونست
آن زن گفت بخیر و صلاح مقرونست و ترا سلام میرساند ابوطالب گفت ای فرزند
این چه خواهریست و آن عم کیست علی ع گفت این مریم بنت عمرانست و مراد از عم
حضرت عیسی ع است پس مریم ع بطیبی که در عطردان نقره داشت او را مطیب
ساخت بدست آن زن دیگر داد و آن زن او را در جامهٔ که با خود داشت بپیچید ابوطالب
گوید من گفتم اگر در این وقت علی ع را ختنه کنم بهتر خواهد بود چرا که عرب
در آن زمان

در دامان بسته خنان اقدام می نمودند مریم ع گفت ای ابوطالب این فرزند ارجمند است
که متولد شده مختون و مطهر و جناب الهی سبب حدت حدید بر او حرام نموده
مگر از دست رد بد ملعونی که در زمین باشد دشمنی او را خدا و رسول خدا
و ملائکه ارض و سما و کوهها و دریاها و مشتاقست هم آغوشی او را قابره دوزخ
مشرکین ما وا ابوطالب پرسید که کیست آنمرد از زنان گفتند ابن ملجم مرادی لعنه الله
قاتل اوست و این قضیه چنانکه از در کوفه عراق در زمانی که سی سال از فات حضرت
محمد ص گذشته باشد وقوع خواهد یافت ابوطالب گوید در اثنای این گفتگو
محمد بن عبدالله ص برادرزاده من تشریف آورده علی ع را از دست آنزنان گرفته
دست بر سینه‌اش نهاد و با او متکلم شده از کل کائناتش سؤال نمود اسراری چند که
خدا میداند و رسول ص بعلی اظهار کرد بعد از آن زنان غایب شدند من با خود
گفتم کاش این دو زن دیگر را میشناختم و اسم ایشانرا میدانستم فی الفور بامر
الهی علی ع بر این سر مکنون که از دل من بزبان نیاورده بودم مطلع شده بمن
خطاب کرد ای پدر آن زن که اول بار مرا در کنار گرفت حوا بود و آن دیگر
که بعد از آن بر من سلام کرد مریم بنت عمران و آنکه مرا در قماط پیچید آسیه بنت
مزاحم و آنکه عطردان نقره در دست داشت و بدنم را از آن طیب میکنانید مادر
موسی بن عمران حالا بسرعت نزد مبرم بشتاب و او را بشارت اخبار این خبر
دریاب که در فلان کهف انتظار تو میکشد ابوطالب گفت ای مبرم بفرموده
او آمدم تا الحال که ملاقات تو بدین حال نمودم و چون علی ع از مکالمه محمد ص
فارغ شد و از مناظره من خلاص گردید بحالت طفولیت بدستور سایر اطفال
رجوع نمود و من آمدم که آنچه دیده ام و بگوش خود از علی ع شنیده ام بتو
گویم پس مبرم بزیاد گریستن نمود سجده شکر الهی در ازاء این عاطفه نامتناهی
بتقدیم رسانید و دست و پای خود را کشیده خوابید و مرا وصیت نمود که



ردای او را بر بالای (سر) پوشیدم چنانش دیدم که گویا مدتها قبل از این روح از جسدش مفارقت کرده است و سه مرتبه او را باسمه خواندم جوابی نشنیدم وحشت زیادی بر من مستولی شده و واپس کردم در آن اثنا دیدم همان دو مار از آن غار بیرون آمده بر من سلام کردند و ایشان را جواب گفتم بمن خطاب نمودند که ای ابوطالب برگرد و بولی خدا ملحق که بحمایت و حراست او از تو سزاوارتریم پرسیدم شما کیستید و پاسبان او از بهر چیستید گفتند ما اثر اعمال صالحهٔ مثمریم که از خیرات و حسنات او خلق شده ایم بفرمان خدا دفع اذا از او میکنیم تا وقتی که قیامت قایم شود آنگاه عنان اختیار او در دست یکی از ما و دیگری بسوی بهشت عنبر سرشتش دلیل و رهنما خواهد بود و بعد از آن ابوطالب مراجعت نمود جابر گوید عرض کردم یا رسول الله صلعم مردم میگویند ابوطالب در کفر مرده و پی بمقصد اسلام نبرده فرمود ای جابر پروردگار تو عالم تر است بمغیبات امور در آن شب که پایهٔ قدم من از عرش و کرسی درگذشت و معراج نمودم در چهار رکن عرش چهار نور بنظر در آوردم پرسیدم الهی این انوار چیستند از جناب اقدس ندا رسید که عبدالله و عبدالمطلب و ابوطالب اند پرسیدم الهی بچه سبب نیل این مرتبهٔ علیا و ادراک چنین درجهٔ قصوی نمودند ندا رسید که چون کتمان ایمان و اظهار کفر و طغیان باقتضای زمان کردند و در مدت عمر تا حین وفات صبر بر این بلیه که اعظم بلیات است آوردند همت بلند فضل ارجمند تا ایشان را باین رتبهٔ خاص امتیاز و اختصاص داد **رباعی**

هر کس که صبوری ببلاها دارد
در قلهٔ قاف قدم ما وا دارد
در راه خدا هر آنکه افتد بر خاک
در عرش شرف رتبهٔ اعلا دارد

در کتاب مناقب خوارزمی مسطور و بطریق نقل مذکور است که ولادت باشرافت دُرّ درج اجتبا علی مرتضی علیه السلام والثنا بروز سیزدهم شهر رجب بعد از سی سال از عام الفیل قبل از هجرت بمدت بیست سه سال و بعضی گفته اند

بیست و پنج سال دو یا ده سال پیش از بعثت و بروایتی ده سال در داخل بیت الله الحرام
روح بخش قلوب خاص و عام وسوسه زدای خاطر انام گردیده خالق بیچون از برای
هیچ مولودی فضیلت تیسیر مولودی مثل خانهٔ خود از زمان ادم تا خاتم
کرامت نبخشیده و تولد در بیت الله فضیلت خاصیت که حضرت امیر المؤمنین ع
بخصوص ان امتیاز یافته تا علو مکان و بلندی مرتبهٔ ان امام انس و جان پرتو
ظهور و لمعان یافته معلوم گردد که رباعی در مرتبهٔ علی نه چو تست و نه چند
در خانهٔ حق زاده با قبال بلند ای فرزندی که خانه زادی دارد شستن نیست که دارد
بجای فرزند روایتست از یزید بن قعنب که گفت نشسته بودیم با عباس عبد المطلب
و جماعتی از عبد العزی در سایهٔ دیوار کعبه که ناگاه فاطمهٔ بنت اسد آثار حمل از او
پیدا و حالت طلقش از کیفیت اوضاع و هویدا در انجا نمایان شد و میگفت
پروردگارا من ایمان آورده ام بر بوبیت تو و بدانچه به پیغمبرانت مرسل شده
و کتب نزول یافته و تصدیق نموده ام کلام جد خود ابراهیم خلیل ع را و اینکه
بنا نهاده است این خانه را پس بحق انکسی که بنای خانه کرد و بحق این مولودی
که در شکم دارم اسان کن بر من شدت ولادت را یزید گوید چون فاطمه این
دعا کرد دیدیم که دیوار خانه شکافت و فاطمه در اندرون شتافت و از دیدهٔ
ما غایب شد شکاف دیوار ها التیام یافت ما از مشاهدهٔ این حال همگی
بر در خانه رفته قصد گشادن قفل نمودیم فتح الباب هیچ باب میسر نشد
دانستم که بی امر الهی نبوده بعد از چهار روز دیدیم که فاطمه حضرت امیر المؤمنین
را در اغوش از اندرون بیرون آمده گفت سپاس خدا وندیرا که تفضل داد
مرا بر سایر نسا بدرستی که اسیهٔ بنت مزاحم عبادت کرد خدای خود را در موضعی
که قابل بندگی الهی نبود و با وجود ان کمال ملاحظه و کتمان و اخفای ایمان
مینمود و مریم بنت عمران سعی و تلاش نمود و دست طلبش فرمود تا از کل



خشک رطبی چند بدست او ردو من داخل شدم در خانهٔ مشرّفه مثل بیت الله

الحرام که هیچکس را در چنان خالی بچنین مکان با سعادت مقام نبوده

و حاضر ساختند از برای من طبقی چند از میوه های جنت بکمال عطر و لطافت

و لذت چون برخواستم که از ان اندرون بیرون روم هاتفی آواز کرد که ای

فاطمه این مولود را علیّ نام کن خدای علیّ اعلا فرموده است که مشتق

نموده ام اسم او را از اسم خود و تادیب و تعلیم کرده ام او را بعلم وادب

خود و مطلع فرموده ام او را با سرار خفیهٔ علم خود و اوست شکنندهٔ اصنام

بیت الله الحرام و اوست اعلان نمایندهٔ اذان در بام کعبهٔ عالی مقام و اوست

تقدیس کننده و تمجید نمایندهٔ من بر وجه عظمت و اکرام پس سایه نشینی شجره

طوبی از برای کسیست که دانهٔ محبتش در زمین خاطر کارد و ویل جای بدکرداری

که در ویرانهٔ دل طرح دشمنیش کنارد و در کتاب دروس شیخ شهید نقل

نموده حضرت امیر المؤمنین ابو الحسن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم

است و ابو طالب و عبد الله پدر بزرگوار رسول الله ص برادر بوده اند و مادر

عصمت مهجران یکتا گوهر صدف عفاف فاطمهٔ بنت اسد است و او با برادران

انش همگی نخستین اولادی اند که پدر و مادر ایشان هاشمی و در نسب از دو

جانب با فتاب رسند و قبل از ایشان مولودی که هاشمی الطرفین باشد

وجود نداشته و تاریخ ولادت ان سرور عالم در روز سیزدهم ماه رجب اصم

و در بعضی روایات در هفتم ماه شعبان قوع ظهر انبان کردیده بعد از ولادت

کثیر المحبة حضرت محمد ص تسی سال و غواص بحار احادیث و اخبار ائمهٔ اطهار

سلام الله الملک الجبار مشیخ مجلسی ره قولی نقل نموده که ولادت انحضرت

در بیست و سیم شعبان بوده و علی بن محمد مالکی در فصول المهمه اورده است

که فرزندان ابو طالب اوّل طالب که بلا عقب از دنیا رحلت نموده بعد از ان

عقیل و جعفر و امیر المؤمنین ع و بتربیت مسطور هریک از دیگری ده سال
اسن بوده و از بنات ام هانی و اسمش فاخته است جملگی گوهر یک صدف
و از یک برج شرف اند و مادر ایشان فاطمه بنت اسد است و یزید بن قعنب
در کتاب بشایر المصطفی از فاطمه بنت اسد روایت کرده که گفت علی ع
متولد شد حضرت رسول ص سی ساله بود و کمال محبت با او داشت و پیوسته همت
عالی رتبت بتربیتش میگماشت و مرا فرمود که گهواره مبارک او را بقرب
خوابگاه آنحضرت گذارم من چنان کردم و آنچه فرموده بود بجا آوردم رسول الله
بنفس نفیس متولی اکثر امور او میشد هر گاه خود غسل بدن مبارک خود می نمود
او را تطهیر میفرمود و گهواره اش می جنبانید تا بخواب میرفت و چون بیدار میشد
بکنارش می نشاند و از روی شفقت بر سینه بی کینه خود می نهاد و میفرمودند
که این برادر و متولی امر و یار و دوبرگزیده و ذخیره و پشت پناه و قوة ظهر و وصی من
و جفت دخترمن است و امین است بر امانت وصیت من و متصدیست بر امور
خلافت من و همیشه او را گاه بر دوش و گاه در آغوش میداشت و بکوهستان مکه
میگردانید و در کتاب
شیخ السنه قاضی ابو عمر روایت نموده
که فاطمه بنت اسد بخدمت حضرت محمد ص رفته دید که آنحضرت خرمائی تناول میفرمایند
که رایحه آن از مشک و عنبر بسیار لطیف تر بود و معلوم بود که رنگهای آن از خوشه
مثل خرماها چیده نشده فاطمه از آنها طلبید که تناول نماید رسول ص فرمودند
ای فاطمه صلاحیت خوردن این خرما وقتی ترا حاصل میشود که کام زبانت از شکر ذکر
شهادت لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله شیرین کرده فاطمه فی الفور تکلم بکلمتین
و اقامت تلفظ شهادتین شروع نموده حضرت رسول ص دانه بدست مبارک خود
در دست فاطمه نهاده تناول نمود و دانه دیگر از برای شوهر نیکو سیر طلب نمود
رسول ص مسئول او را اجابت فرمود دانه دیگر تسلیم او کرد و عهد از او گرفت



تا ابو طالب شهادتین نگوید باو ندهد فاطمه دانهٔ خرما را گرفته متوجه منزل خود
شد شب که ابو طالب در خانه آمد عطر آن دانهٔ خرما بدماغش رسیده فوق مشامهٔ اش
را دو چندان تازه بخشیده پرسید که ای فاطمه این چه عطر است که شمیمش در دنیا
بمشام کسی نرسیده فاطمه دانهٔ خرما را بیرون آورده کیفیت حال را اظهار نمود
ابو طالب خدا و خرما را هر دو منظور داشته شهادتین گفت و خدا را یاد کرده
خرما را خورد و از فاطمه کتمان ایمانرا درخواست نموده تا زبان طعن و سرزنش
قریش براو دراز نشود و در آنشب مقاربت نمود نطفهٔ مقدس امیر المؤمنین ع
از صلب طاهرش در رحم طیبهٔ فاطمه افتاد و بعد از انعقاد آناً فآناً حسن و جمال
فاطمه در کار ازدیاد بود و در شکمش تکلم می نمود تا انکه روزی فاطمه و جعفر پسرش
در کعبه رفتند آن حمل موفور السرور از شکم مادر بهمزبانی جعفر از کمال حیرت
بیهوش شده افتاد و اصنامی که در خانهٔ کعبه بودند بر روی یکدیگر افتادند
و روی خضوع برخاک نهادند فاطمه دست بر شکم مالیده گفت ای نور چشم
من هنوز بیرون نیامدهٔ این همه قدر و مرتبه داری که اصنام براینوجه در
خدمت تو روی بر زمین عجز می مالند پس چگونه خواهی بود هرگاه بیرون آیی
و قصه را با ابو طالب نقل کرد ابو طالب گفت اینکه در شکم تست کسیست که خبر
داده است مرا از احوال شیری که قبل ازین در راه طایف دیدم سخن بعد از آنی
که فاطمه وضع حمل نمود از خانه بیرون آمد علی ع رو به پدر بزرگوار کرد گفت
السلام علیك یا ابه و رحمة الله و برکاته بعد از آن تنحنح فرموده خوانده
بسم الله الرحمن الرحیم قد أفلح المؤمنون تا اخر سوره رسول الله صلی الله علیه
واله اینحالت را مشاهده و مقاله را استماع نمود گفت بتحقیق که نجات یافتند
بقدوم مبارك تو جمیع مؤمنون بخدا قسم که توی پادشاه ایشان و کیل
میکنند از انبار علم تو و توی بخدا قسم راهنمای ایشان و بتو هدایت می یابند

در زبان

وزبان مبارک در دهن او گذاشته دوازده چشمه از دهنش منفجر شد و آن روز
که روز هشتم ذی حجه بود روز ترویه نامیدند سیرابی و وجه تسمیه اینکه از زبان
گذاشتن رسول ص در دهن او حضرت امیر ع از عین الحیوة علوم سیراب شد
باین اعتبار آن روز را ترویه گفتند و روز دیگر چشم علی ع بر قامت زیبای
سرو ریاض رسالت افتاد سلام بر او کرد و خندید و باشارة اظهار محبت
نمود رسول ص او را از گهواره برگرفت فاطمه گفت عرفه یعنی شناخت علی
رسول الله ص را باین اعتبار آن روز مسمی بعرفه شد و روز دیگر که دهم ذی حجه
بود ابوطالب صلای ضیافت زده کافه اهل مکه را از خورد و بزرگ خواند
و بشادیک ولیمه عقیقه مشغول شد سیصد نفر شتر و هزار سر گاو و گوسفند
ذبح نمود و در خور آن مطعوم و مشروب ترتیب فرمود و ندا در داد که اجمع
طواف خانه باشوط هفت گانه نموده بعد از طواف سلام بر علی ع نمایند آنگاه
باکل طعام پردازند و از آن روز طواف حج سنة شد مشروع گردید بعد از آن
فاطمه علی ع را نزد رسول ص گذاشت رسول ص دهن او را باز کرده زبان مبارک
در دهنش گذاشت و کیفیت تحنیکش فرمود و در گوش راستش اذان و در
گوش چپش اقامت گفت ابو علی بن همام روایت نمود که چون امیر المؤمنین ع
متولد شد ابوطالب او را در آغوش و با فاطمه بنت اسد دوش بدوش رو بابطحی
نهادند که ای صاحب شب سیاه و نور بخشاینده ماه بیان کن حکم خود را
در تسمیه این مولود عالیجاه پس نمایان شد چیزی مثل ابر و بر زمین بدست
و بابراه می آمد تا اینکه در سینه ابوطالب رسید قرار گرفت آنشب حالش مخفی
بود تا لوح زرنگار آفتاب روشنی بخش سواد مکتبیان عالم احتجاب گردیده
ابوطالب نظر بران کرد دید لوحیست سبز و بر آن لوح بقلم قدرت نوشته است که ای ابوطالب
و فاطمه تخصیص دادیم شما را بفرزندی زکی و طهارت یافته از ادناس تا



شایستگی و نجیب فطرتی موصوف بر پسندیدی کی پس اسم او بحکم ارفع اعلی علی و مشتق از نام علیست بعد از مشاهدهٔ آن ابو طالب دست لوح را بر داشته در خانهٔ کعبه او یخت و در انجا بود تا زمان ایالت سراسر ضلالت هشام بن عبد الملک که آن بیدین از کمال عداوت که بیوسته بر لوح سینه مینگاشت از برای اخفای فضل امیر المؤمنین ع انرا بر داشت و بنا بر اجماع اهل بیت علیهم السلام الحال آن لوح در زاویهٔ ایمن از ناحیهٔ کعبه مدفونست بر روشن ضمیران هوشیار و بصیرت پیشگان دین دار در پردهٔ اختفا و استبعاد پوشیده نماند که اشرف بقاع عالم مکان مقدس حرم و اشرف مواضع حرم عالی مقاصد مسجد و اشرف امکنهٔ مسجد مکرمه کعبهٔ معظمه است و چون بمقتضای این خبر صدق اثر معلوم شد که ولادت آنسرور بخلاف احدی دیگر از سایر نوع بشر دران مکان مقدس مطهر بحصول انجامیده و بنا بر انکه ناخوانده بخانهٔ خدا شوان رفت مشخص است که اختیار انمکان شریف از برای وضع حمل اختیاری و مجرد خواهش نفسانی فاطمه رض نبوده بلکه از جانب الله برفتن انجا مامور کردیده مفهوم و مجزوم میشود که این خاصیت خاص و کرامت مخصوص اخص خواص که حضرت امیر المؤمنین ع بتخصیص آن ممتاز و از جمیع انبیای ما تقدم اولیا مکرم بان مرتبهٔ بلند و رتبهٔ ارجمند از کمال توجه و شفقت خالق هر پست و بلند سرافراز میتواند بود که کعبهٔ احترام آیین بمؤدای شرف المکان بالمکین بنود وجود ان گوهر ثمین قبلهٔ عالمین و مختلف ملائکهٔ مقربین و مطاف اهل اسمان و زمین شده باشد چنانکه غواص بحر بی پایان معانی کوکب مسعود فلک بصیرت و سخندانی بینای کیلان در مکان بیان این نکته در سخن سفته و باین مضمون رباعی کفته رباعی حق را ز بنای کعبه مقصود نبود جز اینکه در انجا علی آمد بوجود در کعبه اگر علی نمیشد مولود خود خانهٔ کعبه بیت بیمعنی بود پس بتحقیق پیوست که مولودی که در روز جمعهٔ سید الایام در شهر حرام در بیت الله الحرام جز نظر

یافر

یافته خلق انام پیشوای کرام امیر المؤمنین ع نبوده و در کتاب فضایل روایت کرده است
مجاهد از ابی عمر و از ابی سعید خدری که گفته اند بودیم در خدمت لازم السعادة
حضرت رسول ص ناگاه سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم
و خزیمة بن ثابت ملقب بذو الشهادتین و ابو طفیل بپای بوس آنسرور سرافراز گردیده
نشستند و اثر حزن از وجنات احوال ایشان لایح بود گفتند یا رسول الله فدای تو باد
مادران و پدران ما ما کلامی چند در شان والا نشان برادر و عمزادهٔ تو از مردم بسمع
ما میرسد که باعث حزن و اندوه ما میشود استدعا از خدمت تو آنست که ما را
در معارضهٔ ایشان مرخص فرمائی تا سخنان ایشان را رد نمائیم رسول ص فرمودند
آیا آنچه ایشان قبول می فرمایند بیارند و در بارهٔ برادر و ابن عم بزرگوار من علی
بن ابی طالب ع بزبان می آرند از چه مقوله است گفتند میگویند که علی را در سبقت
اسلام فضیلتی نیست چه ادراک این فضیلت در حالت طفولیت که او مناط تکلیف
و محاط تمییز نبوده فایدهٔ مهمی بر حال او نداشته رسول الله ص فرمودند بخدا سوگند
میدهم شما را نخوانده اید از کتب سالفه که ابراهیم ع را پدرش از بیم پادشاه
طغیان پیشه از زمان گریزان ساخته و مادرش او را در میان تلی چند بکنار نهر
حزان زایید و چون از دامنش جدا شده همان دم برخاسته دست بر رو مالید
و بکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان لا اله الا الله رطب اللسان گردید بعد از آن جامه که در
آنجا افتاده بود برداشت و بر بدن خود توشیح نمود و مادرش از مشاهدهٔ
این اوضاع کمال حیرت و تعجب میکرد پس برخاسته بقدم صدق زمین نوردی
و بدیدهٔ تامل آثار صنع ربانی اسمانی کردی مینمود چنانکه جناب باری در کلام
مجید بطریق حکایت می فرماید وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي تا آنجا که میفرماید
إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ و نخوانده اید که فرعون ملعون بتفحص موسی ابن عمران ع



شکم زنان ابستن را می شکافت و اطفال را بقتل می رسانید تا بدفع موسی ع ظفر تواند
یافت و چون بامر خدا مسلما از اعدا متولد شد بمادرش فرمود که او را در تابوتی نهاده
بدریا اندازد و مادرش از تکلم او برا توجه خایف و متعجب شده گفت ای فرزند میترسم
که تابوت بشکند و در رق حیات غرقه بحر فنا گردد موسی گفت مترس و خاطرخوش
دار که ملاح فضل الهی مرا بساحل کنار تو باز گشت خواهد فرمود مادرش ازین سخن
در حیرت فرو رفت تا اینکه موسی ع ثانیا او را بهمان فعل فرمود بالضروره او را
درمیان تابوت گذاشته باب داد بعد از مدتی که مقدر شده بود بمادرش باز گشت
نمود و حال اینکه در ظرف مدت دریا نشنبنی اکل و شربی که باعث بقا و مایه زندگانیت
او را میسر نشده بود و در تحدید آن مدت احادیث مختلفند از بعضی هفتاد روز
ظاهر و از بعضی هفت ماه باهر میشود بهر تقدیر در حال طفولیت موسی میفرماید
وَلِتُصنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ
كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ و ندا نسته که پرودکار موصوف بقدم در شان عیسی بن مریم
میفرماید فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ظاهر معنی اینکه
چون عیسی ع از مادر جدا شد در دم ندا بمادر کرد از زیر دامنش که مترس و دلگیر
مشو از ولادت من بسبب بی پدری من بتحقیق که گردانیده است پرودکار تو
و تکلم نمود با مادر در حینی که تولد نمود و چون بمادرش
گفتند که با طفل گهواره چگونه سخن میگوئی عیسی ع خود از گهواره زبان گشوده
گفت انی عبد الله اتانی الکتاب یعنی بدرستی که من بنده ام و خدا داده است مرا
کتاب مستطاب پس بتحقیق تکلم نمود در حین تولد و بعطیهٔ کتاب عالی جناب
و از نشاهٔ نبوت در هنگام طفولیت کامیاب گردیده در روز سیم از ولادتش
مردم را امر بنماز و اخراج زکوة نمود و بی شک دانسته اید همگی انکه حضرت آفرید
کار مرا و علی را از یک نور بظهور آورده مخلوق ساخت و در صلب آدم بودیعه

تسبیح الهی همدم بودیم تا از اصلاب رجال بارحام نسا نقل مکان مینمودیم و در هر
از ظهور آنمردان و هر بطن آن زنان نوای تسبیح پرور در کار و نغمهٔ تقدیس آفریدگار
بلند ساخته سامعهٔ افروزی مستمعان بنور ذکر خالق کون و مکان میکردیم تا نور
ما فوق الظهر عبد المطلب در کردید و این امر بشان او رسید و در جمیع عهود
نور درخشندهٔ ما از جبین آبا و امهات کالشمس فی رابعة النهار نمایان بود حتی
اینکه آبا و امهات ما را اسماء سامی ما بخط نورانی در صفحهٔ پیشانی نوشته میشد بعد
از حصول اجتماع نیرین در صلب فلک مرتبهٔ عبد المطلب افتراق رو داد نصف
آن نور در صلب عبد الله و نصف دیگر در صلب عم من ابوطالب قرار یافت و نور ما
در صلب ایشان در ذکر خدا سبحه گردان بود بنوعی که همه کس تسبیح ما را استماع می
نمود و هر گاه پدر نیکو سیر و عم اکرم من در مجمع قریش نور بخش دیدهٔ حضار میگردیدند
همگی قوم ایشان را بنور وجود نور ما از خود ممتاز میدیدند و هر گاه هوام و سباع
بخدمت آن نیرین فلک ابداع میرسیدند نظر بنور جبههٔ ایشان کرده سلام مینمودند
و زمین ادب می بوسیدند تا زمانی که قطع وادی عدم و طی منزل رحم نموده در صفحهٔ
وجود قدم نهادیم جبرئیل امین در همین ولادت امیر المؤمنین ع از خدمت رب العالمین
بزمین آمده پیغام داد که دوست خدا سلام میرساند ترا علی اعلا و تهنیت میفرماید
بولادت برادرت علی مرتضی و میفرماید که الحال وقت ظهور نبوت و بدو نمایش دولت
و کشف سر رسالت تست چرا که مؤید ساخته ام ترا با اخوت و وزارت و پیوندی و خلافت
او و قوی گردانیده ام بازو و بلند نموده باو گفتگوی ترا برخیز و بقدم راستی
رو بنزدش کن که اصحاب یمین و شیعه اش رو سفید عقبی و گشاده جبین اند پس
برخواستم و رو بجانب او نهادم دیدم که فاطمهٔ بنت اسد را آثار وضع حمل نمایان
و برگرد او قابله و جمعی از زنان نشسته اند جبرئیل گفت ای محمد ص پرده در میان خود
و فاطمه بیاویز و منتظر قدم علی ع باش چنان کردم اندک زمانی گذشت گفت دست

طلب از پس پرده بفاطمه را ذکر چنان کردم فاطمه فرزند سعادتمند را
در دست من نهاد چون بطرف خود باز کشیدم علی ع را دیدم دستها را بر گوش
بطریق مؤذن گرفته اذان بشعار اهل ایمان میگفت و مکرر در کلمهٔ طیبهٔ
شهادت اعتراف برسالت من زبان الهام بیان می سفت بعد از ان ملتفت
بمن شده سلام کرد و گفت ای رسول خدا بخوان انچه میخوانم گفتم میخوانم پس بحق
انخدایی که رشتهٔ حیوة محمد در دست قدرت اوست ابتدا کرد بخواندن صحف آدم که
شیث هم مامور باحکام آن بود چنان خواند که اگر شیث حاضر میشد هر اینه اقرار
مینمود بامتیاز او از خود در حفظ بعد از ان شروع نمود بخواندن صحف نوح بعد از ان
صحف ابراهیم و بعد از ان بقراءت توریهٔ موسی بدستوری که اگر موسی میشنید باذعان
معرفت او بتوریهٔ مقر و معترف میگردید بعد از ان بلحن داودی خواندن زبور
داود اغاز نمود و چنان خواند که اگر داود میبود در حیرت فرو می ماند بعد از ان
بانجیل عیسی همت قراءت گماشت بنحوی که اگر عیسی مطلع میشد روحش تازه
میگردید بعد از ان بقراءت قرانی که بر من نازل شده ابتدا نمود چنان خواند که
الحال در سینهٔ من محفوظ است بعد از ان مکالمه و مخاطبهٔ چند که میان انبیا
و اوصیا مذکور میشود ما بین من و او گفتگو شده بحالت طفولیت معاودت
نمود و حال جمیع یازده فرزند ارجمندش چنین خواهد بود پس هرگاه علی و اولادش
علیهم السلام از دیوان ملاء اعلی باین مراتب علیا مخصوص و موصوف و عنان
عزیمت شفقت فیاض حقیقی ازین گونه بصوب احوال سعادت مآل ایشان مصروف و معطوف
باشد چرا باید که از کلمات کفر علامات دشمنان حزین و از مقالات ضلالت دلالت
منافقون دلگیر و اندوهگین باشید ایا میدانید که من افضل پیغمبران اولین
و اخرین و وصی من افضل جمیع وصیین است و پدر من آدم ع چون اسم من و علی
و فاطمهٔ دختر و حسنین و اولاد امجاد ایشانرا بر ساق عرش بقلم نور نوشته

دید

دید از درگاه رب العزة پرسید که آیا خلقی گرامی تر از من آفریده ندا رسید که او
آدم اگر بطفیل این اسما نبودی دست قدرتم بنای آسمان و زمین ننمودی هیچ
نبی مرسل خلعت خلقت نمی پوشید و هیچ ملک مقربی روی هستی نمیدید و روح
بر قالب تو نمیدمید و چون آدم آن ندا نه در خود خورد و کاتب اعمال را در دفتر
حساب آن خطیئه را از او عظیم شمرد خدا را بحق اسمای شریفه ما خواند دست
مرحمت الهی اسم او را از لوح عصیان سترد و مراد از کلمات در آیه کریمه فتلقی آدم
من ربه کلمات فتاب علیه ظاهر معنی آنکه رسیده بود ام کلماتی چند از پروردگار
خود و بانها سؤال مغفرت کرده توبه او قبول درگاه الهی شد اسامی گرامی مزبور
است پس خطاب شد بادم که ای آدم بشارت باد ترا که این اسما ذریت اولاد
تو خواهند بود آدم حمد الهی بجا آورده بر ملائکه اسمانها فخر و مباهات مینمود
و این نیست مگر از شرف ما بر سایر مردم و فضل خدا بر ما پس سلمان بعد از شنیدن
این سخنان باتفاق رفیقان شکر کنان و مسرور الجنان نحن الفائزون گویان
برخواستند و حضرت رسول ص میفرمود حقست شمایید نجات یافتگان
و رستگاران خلق بهشت از برای شما و خلق دوزخ از برای دشمنان شما شده
رباعی قسمتی کرده قادر ازلی : که مبراست کارش از دغلی : داده جنت بدوستان علی :
داده دوزخ بدشمنان علی : ای عزیز خردمند و ای صاحب هوش ارجمند مرکز
دایره اعمال کاینات علیست مرآت صور معالم خفیات علیست شمع محفل دین است
گوهر صدف یقین است میراب جویبار شریعت نخل بند این ملت ترجمان زبان
متکلم بغیر زبان کاشف اسرار باطنه قرآنست نقش بند کارگاه عالم ایجاد صاحب
جمع دیوان عدالت بنیان مبدأ معاد است رباعی چراغ شبستان دل اهالی علی
کز و ظلمت کفر شد منجلی : امامی که بی مادیه مهر او : نخیزد کسی از لحد سرخ روی : احمد
بن حنبل در کتاب روایت نموده از سلمان فارسی رض که گفت از دوست



خود رسول الله ص شنیدم میفرمودند من و علی در عالم ارواح نوری بودیم

در خدمت خالق اشباح پیش از خلق آدم بچهارده هزار سال و چون آدم بخلعت خلقت

مکرم کردید آن نور بدو جزء منقسم شد یکجزو من و یک جزو علی و همین حدیث را

ابن شیرویه در کتاب فردوس و ابن مغازلی در کتاب مناقب روایت کرده با تتمهٔ

که چون خلق کرد خدای تعالی آدم را آن نور را در صلب او نهاد و آن نور یکی بود

تا آنکه در صلب عبد المطلب افتراق یافت و من بنبوة ممتاز و علی بخلافت سرافراز

کردید و ابن مغازلی همین حدیث را در طریق دیگر از جابر بن عبد الله از پیغمبر ص روایت

نموده و آخر حدیث اینست که خدای عز و جل آن نور را دو جزو نمود یک جزء را در صلب

عبد الله و یک جزء را در صلب ابو طالب نهاد پس بیرون آورد مرا به پیغمبری و علی

را وصی ثعلبی در کتاب در تفسیر آیهٔ کریمه السابقون الاولون روایت

نموده از مجاهد که کفت از جمله نعمی که منعم ازلی نصیب حضرت علی ع نموده و صانع

قدیم بر خیریت احوال او افزوده این بود که در یکی از سالها قریش را قحطی عظیم

و غلائی جسیم روداد که دیدهٔ روزکار جز قرص خور در طبق افلاک نمی دید و مدار

اسیاب چرخ از نایابی دانه بدولاب میکردید مور دانه دار سلیمان و صاحب

یکقرص نان منان بود نوع بشر بسته سینه بدلجت را بیکدانه کندم می

فروختند و کرسنه چشمان نظر باز دکانون سینه با تش شوق و تیا ز خیال خام

صورت پرستی حسن کندم کون می پوختند نان با جان برابری می نمود از جنس

خوردنی طعمهٔ جز کرسنکی نبود برج سنبله چون درکاه عزیز مصر مرجع مطالب

و مقصد مآرب هر سیاره و کفهٔ میزان از بی مداخلی خالی تر از دست من

بیچاره سیری جز از جان شیرین امکان نمی پذیرفت و تحصیل خوراکی غیر از خون

دل خوردن صورت نمیکرفت در این اوان عسرت نشان ابو طالب را از کثرت

عیال غبار کلفت و ملال بر چهرهٔ احوال نشسته بود توجه خواطر فیض مآثر رسول الله ص

اقتضاء

اقتضای توفیق خالق اختلال عم خجسته مآل نمود بعباس بن عبد المطلب که از جمله
مالداران و اهل ثروت آن زمان بود خطاب فرمود که ای عم طریقهٔ خویشی و رویهٔ
خیراندیشی مقتضی آنست که در چنین حالتی بقدر مقدور ابوطالب را امداد و
اعانتی نماییم تا از ملال کثرت عیال علالم مرفه و فارغ البال روزگاری بگذراند و زیاده
ازین در تنگنای عسرت و تنگدستی در نماند عباس بسمع رضا سخن رسول خدا شنید
متوجه منزل ابوطالب گردیدند و مطلب را با او فهمانیدند و مصلحت چنان دیدند
که یکپسر او را رسول الله ص متکفل و نفقهٔ پسر دیگر را عباس متحمل شوند ابوطالب
گفت عقیل بمن واگذارد و آن دو را شما بردارید حضرت رسول ص خود دار نموده علی را
با خود برد و عباس جعفر را رفیق و واجب النفقهٔ خود شمرد و باتفاق برخاسته
بیرون رفتند و از آن وقت علی ع در خدمت رسول ص بود تا زمانی که غنچهٔ نبوت
آن ریاض رسالت از نسیم فیض تنسیم بعثت شگفت حضرت علی ع بتوحید و نبوت
بزبان صدق بیان گفت و جعفر با عباس بود تا هنگامی که ادراک شرف اسلام
نمود بفضل و برکات ایمان از تهی دستی احتیاج آسود در کتاب دارم از حضرت
شاه اتقیا امام رضا ع روایت نمود از پیشوای متقین حضرت امیر المؤمنین ع
که گفت روزی از روزها جناب مستطاب رسول ص بمن خطاب فرمود که ای
علی باغبان بوستان قدرت در چمن خلقت نهال وجود هر یک از مردمان را از شجرهٔ
برگرفته و من و تو دو نهال یکشجر و پیوند یکدگر و میوه یکنخل بار آوریم اصل آن
شجره منم و تو فرع آن و حسنین نهال آن و شیعیان سعادت نشان اوراق
آن پس هر کس متوسل شود بغصنی و شاخی از آن بیشک از فضل پروردگار داخل
میشود در بهشت نشان و در کتاب امالی مفید روایت شده از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت رسول الله ص علی را گفت ای علی میخواهی ترا بشارت دهم
بچیزی که مسرت آن ترا خوشوقت و خندان کند علی ع گفت بلی میخواهم فرمود



ای علی معمار قدرت ربانی بنای طینت من و ترا از نیک آب و گل ساخته و از فاضل و زیادتی
آن علم وجود شیعهٔ ما را در میدان ایجاد افراخته و در روز قیامت ندای
حسابی ملائکهٔ حساب با احصاء و تحویلنا را ن اعمال بجهت تنقیح محاسبه جمع و خرج
افعال افراد نوع بشر را خوانند سایر مردم را باسم مادر او از کنند و شیعیان ما را از
تحقیق طیب مولد و حلال زادگی باسم پدران صدا دهند و در کتاب کشف
روایت شده که منصور عباسی حضرت صادق ع را از سبب سجدهٔ شکری که
در وقتی از اوقات از حضرت کشاف سر یقین امیر المؤمنین ع بفعل رسیده بود
پرسید آنحضرت فرمود که پدرم علی بن الحسین از پدرش امام حسین ع روایت نمود
از پدرش سرور هر غالب علی بن ابی طالب ع که باری رسول باری مرا بخدمتی مفرد
فرمود و زمام انجام مهمی خطیر بمن مفوض نموده بود که از آن ممر تعبی بسیار
و مشقتی بیرون از حد گفتار مرا دو چار شد در تمشیت آن کمال رنج و عنا کشیدم
و چون از آن خدمت برگردیدم و احوال مآل رسول ذو الجلال پرسیدم نشان یافتم
از مسجد یافتم رو بآنجا نهادم و فریضه را بسنت جماعت ادا دادم و بعد از فراغ
از جا برخواسته در خدمت والا همتش ایستادم چشم مبارکش بر من افتاد اظهار
مسرت نموده رسم معانقه بجا آورد و مرا بسعادت هم قرینی سرافراز کرد و
از کیفیت سرانجام آن خدمت و انتظام آن امر بر شفقت پرسیدن آغاز نهاد و من
در گفتن ما جرا شروع بمدعا نمودم و می دیدم که آثار مسرت از جبههٔ منور
آنحضرت نمایان و غنچهٔ دهن مبارکش به تبسم و خندان میکردد تا اینکه کلام
بگفتگوی شکوه آمیز مشقتهای که کشیده بودم انجام یافت آنحضرت از روی بشارت
فرمودند ای علی میخواهی ترا بشارت دهم بامری که منتج مطلوب و کاشف کروب تو
باشد گفتم فدای تو باد پدر و مادرم همیشه از مورد اخبار سعادت آثار تو مبتشرم
فرمودند جبرئیل امین ذو الجلال در وقت زوال نازل شده گفت ای محمد ص اینست

ابن عم تو

ابن عم تو علی بن ابی طالب بر تو وارد میشود و در این سفر ارباب ابتلا و امتحان گلشن
خاطر فیض مآثرش از دم سردی مسافات تعب و مشقت خزان کرده و احوالات
که در آن سفر روداده تقریراً و تحریراً بیان نموده گفت ای محمد بدان و آگاه باش که
اهل زمان شیث از ذریهٔ آدم از بیدای جهالت برهنمونی ولایت شیث که وصی
آدم بود نجات یافتند و شیث خود ببیدش آدم دستگاری یافت و آدم بلطف خدا
فایز شده ناجی گردید و موالیان سام بن نوح که وصی پدر خود بود از لجهٔ محیط هلاکت
بوجود نوح ادراک ساحل فلاح خواهند نمود و نوح خود بفضل خدا نجات یافته
و تابعان طریقهٔ اسمعیل بن ابراهیم خلیل که وصی پدر والاگهر بود از برکت اسمعیل
اسمعیل قربان تقرب فضل ربانی شده نجات یافتند و ابرهیم خود برحمت خدا نجات یافت
و محبان یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بدلالت یوشع سالک طریق طور سینا
دستگاری گشتند و یوشع خود بموسی نجات یافت و موسی بتجلی نور فیض ربانی مرتبه
نجات یافت و پیروان شمعون صفا وصی عیسی از یمن انفاس شمعون بزم نجاتشان
افروخته شد و شمعون بعیسی زنده دل گردید و عیسی بروح خدا احیا شده و موالیان
علی ع نجات میبابند بعلی ع وزیر صاحب تدبیر تست درحالت حیوة تو و وصی و جانشین
تست بعد از وفات و علی نجات می یابد بتو و نجات تو بفضل خداست ای محمد حسب
الفرمان سبحانی تو سید و بهترین پیغمبرانی و علی بحکم رب العالمین سید و بزرگ
و بهتر از همه وصیین و در ذریه طیبهٔ شماست امامت و خلافت تا قیام قیامت پس
علی ع بعد از شنیدن این مقال سر بسجدهٔ شکر ذو الجلال نهاد و زمین عبودیت
الهی را بلب خضوع و خشوع بوسه داد و حضرت صادق ع فرمودند که جناب مبدا
از شئین بید قدرت خود افرید محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را صلوات الله
علیهم پیش از آفرینش آدم بچهارده هزار سال و آن برگزیدگان خالق الارواح
بهیئت اشباح تسبیح و تمجید و تهلیل ذات مقدس الهی مینمودند پس قدرت ربانی



و مصلحت سبحانی نور اینها را در اصلاب مردان و ارحام زنان نیکوسیرت پاکیزه
طینت پاک خلقت بمرور اعصار و احوال و انتقال میفرمود و چون اراده آفریدگار
عالمیان متعلق بنمایش فضل و منزلت و وجوب حق ایشان بر ذمه همت بندگان
شد نور بدو جزو منقسم گردانید جزوی را در صلب عبد الله بن عبد المطلب
مودع ساخت و از او محمد بن عبد الله سید نبیین و خاتم مرسلین بهم رسید و جزو
دیگر را در صلب ابو طالب بن عبد المطلب نهاد علی امیر المؤمنین و سید وصیین
موجود گردید و رسول الله صلعم او را بولایت عالمیان و وصیت و خلافت خود ممتاز
و برتبه بلند دادرسی خود دلنواز فرمود و قضای دیون و کشف کربات ظنون
و انجاز مواعید خیر مشحون و نصرت دین حقیقت نمود خود بعهده کفایت همت
عالیش مفوض و مرجوع نمود و در کتاب کنز   شیخ طوسی ره بوساطت
رجال حدیث بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می
نماید که قوت قدرت صمدی نور محمدی را ص از نور عظمت و جلال خود خلق نمود
و آن نور ابدی الظهور از محض لاهوتیت احدیت بود که در طور سینا حضرت
موسی ع تجلی نور فرمودند موسی ع از کمال لمعان آن قرار و نه طور را از طور آن
استقرار ماند **مثنوی** مصلحت چون در تجلی دید نور : بر قوا فکن گشت بر اطراف طور
هستی موسی تزلزل پیشه کرد : عقل و هوشش دوری از اندیشه کرد : کوه با تمکین ز تاب
یک نظر : مضطرب گردید افتاد از کمر : چون شود خورشید خاور جلوه گر : ذره را سازد
ز هستی بیخبر : بود آن خورشید نور مصطفی : کز تجلی داد سینا را صفا : پس بنا بر مشیت
ملک علام همان نور بدو قسم انقسام یافت یکقسم مایه وجود محمود محمد ص و یکقسم
منشا خلقت باشرافت علی ع شد و غیر از این نیرین عظیمین کسی را بهره از آن
نور نبوده و نخواهد بود و چون دست قدرت صورت آن دو خورشید فلک جلالت
از لوح خلقت کشید با نفاس بیقیاس روح قدسی اقتباس در پیکر مطهر شان دمید

دعالم را

وعالم را بشکفتن صبح صادق وجودشان مزین و منور گردانید حکم نافذ بادای امانت
نیابت بعهدهٔ کفایت آن سلاطین عرصهٔ نبوت و خلافت شرف نفاذ یافته خزانه
داری جواهر علوم اولین وآخرین وپرده داری صومغیبات اسرار رب العالمین
علاوهٔ آن منصب جلیل القدر وبنائ آن دو پروردهٔ خوان نعمت قرب خالق بشر
مفوض ومقرر شد و چنانچه عنوان ایجاد با ولیت افرینش آن دو حسن مطلع
قصیدهٔ امکان مزین کردید خاتمه کتاب همه باب تقدیر وتکوین فصول علم کون
ومکان بنام نامی ایشان بانجام خواهد رسید ونور دستور علی الظهور فاطمه مقتبس
ازنور ملکوت منشور خورشید فلک رسالت کردید پس انوار سعادت اثار ائمهٔ
هدی علیهم سلام الله العلی چون شمعی که نور از شعلهٔ شمع دیکر کیرد همکی از پرتو
نور مصباح دولت سرای نبوت اقتباس یافته از ظهر بظهر و صلب بصلب و رحم
برحم بدون تلوث نجاست منی وادناس دیکر بخلاف نطفه سایر نوع بشر در طبقات
علیا سیر وسری میفرمودند وطی مراحل اصلاب طاهرین ومنازل ارحام
طاهرات عصمت ایین می نمودند وخداوند ظلمت وضیا نور ایشانرا ازعین
صفوت وصفا بمحض لطف اصطفا نموده تا طریق الهیتش بر نابلدان کوچهٔ امکان
براه نمونی ایشان واضح وقلوب علیل مزاجات بیمارستان دیار جهالت را نشاهٔ
کیفیت ادراک معرفت دانش از مادهٔ الحیوهٔ بیان ضمیر نشان مفرح کردد
پس ایشانند بیان کننده وپیغام رسانندهٔ احکام الهی ومنصوب شده درکافهٔ
اوامر ونواهی مظهر قدرت سر سبحانی اند مرات صور علامات ربانی اند درکاه
خدارا بندکی ایشان لایق وامر خدا باهتمام ایشان مطاع خلایق است اکر چهره
کشائی خامهٔ بیانشان دست از میان میکشید صورت معرفت الهی در صفحهٔ دلهای
عارفان منطبع نمی کردید حیرت زدکان قلمرو تکلیف را اکر خضر تعلیمشان
راهبر نمی بود طریق بندکی درکاه معبود حقیقی کسی را مسلوک نمی بود پس خدا

هرچه خواهد بهر طریق که شاید اجرا میفرماید و کسی را یارای آن نیست که سؤال از سبب
نماید و شایسته اوست که در مقام سؤال از افعال و اعمال بندگان در آید لا یُسْئَلُ
عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ **مثنوی** اوست سلطان هرچه خواهد آن کند؛ عالمی را در دمی
ویران کند؛ طرفة العینی جهان برهم زند؛ کس نمی آید که اینجا دم زند؛ در کتاب کنز
مسطور است که ابن مهران عبدالله عباس را از تفسیر آیه کریمه وَاِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ
وَاِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ سؤال نمود عبدالله عباس گفت روزی در خدمت حضرت رسول ص
بودیم و بصیقل بیان معجز نشانش زنگ جهالت از آیینه دل می زدودیم ناگاه دیدیم
که شمع بزم افروز مجلس ملت و دین امیر المؤمنین ع چون اقبال که رو بر ساحت احوال
نماید بطرف ما متوجه و می آید چون نزدیک جناب مستطاب رسالتمآب ص رسید
و قرآن سعدین بحصول انجامید غنچه دهن مبارک گلشن آرای چمن نبوت بشکفتن
تبسم وا کردید و فرمودند که ای خوش آمدن کسی که آفریده است او را حضرت ذوالجلال
قبل از آفریدن آدم ع بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله ص میشود که وجود پسر سابق
بر وجود پدر باشد فرمودند بلی درین ماده چنین است چراکه خلق من و علی ع قبل از
خلق آدم ع باین مدت بوده و خلق ما هردو از نوریست که یکنصف آن مایه وجود
من یکنصف آن مصدر آفرینش علی ع بود و افاضه وجود از پرتو آن نور بوده و بعد از
خلقت آن نور بامر الهی در یمین عرش قرار گرفت پس از استقرار آن ملائکه که مخلوق
شده بتابعیت ما تسبیح و تهلیل و تکبیر نمودند و جمیع فرشتگان طفل دبستان
تعلیم ما بودند و در علم ازلی ثبت شده بود که محب و دوستدار من و علی ع از دوزخ
ایمن و دشمنان من و علی ع از بهشت عنبر سرشت بی بهره و بی مسکن اند و حضرت
عزت بکمال قدرت ملائکه چند خلقت نموده که در دست ایشان آفتابها از نقره
خام است و پیوسته از آب حیوتی که در جنة الفردوس می باشد لبریز مینمایند و
هرگاه کسی از شیعیان اراده مواقعت میکند از آب آن آفتابها در ظرف معینی

که بان آب

که بان آب می آشامند دیزند تا شیعه ازان آب بیاشامند وازان داخل نطفه کردد پس
هیچ یک نیست از شیعیان علی ع که بطهارت مولد موصوف نباشد واثر آن آب
عطر ایمان برچهرهٔ دلش نباشد وایشان اختصاص یافته اند بثبوت ایمان از جانب
پروردکار و پیغمبر خود وصی خود که علی ع است و دختر پاک کوهر من فاطمه ع بعد از ان
امام حسن ع بعد از ان امام حسین ع بعد از ان ائمهٔ که اولاد امجاد او سلام الله
علیهم اند عبد الله عباس کوید پرسیدم یا رسول الله ائمه کیانند فرمودند یازده کوهر
صفوت اثر که منسوب اند بمن و پدر ایشان که علی بن ابی طالب است ع بعد از ان فرمودند
سپاس وستایش خداوندیرا که محبت علی ع و ایمان را سبب یکدیکر ساخت وابن حشیش
در کتاب امالی از انس بن مالک روایت نموده است که وقتی از اوقات خواجهٔ کاینات
علیه وآله الصلوة پای سعادت در رکاب شرافت انتساب استوار و بر استر سرکار
سوار شده خانهٔ زین را بفیض وجود اقدس شریف تر از بیت المقدس ساختند و رو
بطرف یکی از جبال مکه نهاده مرا درجلو انداختند چون بحوالی جبل رسید فرمودند
ای انس استر را با خود برو در فلان موضع علی ع را بطلب در انجا بسبحه کردانی
سنک ریزه و حصا در تسبیح ذکر خدا مشغول است از من سلام برسان و بر استر سوارش
سوار کرده بیاور انس کوید استر را کرفته بهمان موضع شتافتم علی ع بهمان وضع
که رسول الله ص فرموده بود یافتم سلام خواجهٔ انام بران امام همام ع رسانیده
سوارش کردم و بخدمت فایض البرکه رسول الله ص آوردم چون نزدیک رسیدم
رسم سلام بجا آورده بعد از جواب بتکلیف جناب مستطاب رسالتماب ص نشست
رسول ص فرمودند این موضع محلیست که هفتاد پیغمبر مرسل در انجا جلوس نموده
و من از همه انها بهترم و در موضع هر پیغمبران برادرش نشسته هیچ یک ازان برادران
ان پیغمبران مثل تو نبوده اند و تو از همه انها بهتری انس کوید در این اثنا دیدم
ابری بسیار نزدیک که بر سر ایشان سایه افکنده بود حضرت رسول الله ص دست



مبارك بآن ابر رسانیده خوشهٔ انگور بر گرفت و ما بین خود و علی ع بطبق اخلاص
نهاده فرمود بخور ای برادر من که این تحفه ایست که پروردگار برای من و تو فرستاده
انس گوید پرسیدم یا رسول الله علی ع برادر تست فرمود بلی علی ع برادر منست گفتم
یا رسول الله ع صفت علی ع را که برادر تست برای من بیان کن فرمودند بدرستی که جناب
احدیت از سرچشمهٔ قدرت آبی در تحت عرش با عظمت خلقت نموده و این مقدمه
قبل از آفریدن آدم ع بسه هزار سال بوده پس با قتضای حکمت مصلحت مدار آن ابر را
در یک دانه مروارید سبز از صدف محیط علم سرمدی شعار استقرار داد و این
چنین بود تا زمانی که نقاش صنعت بقلم ابداع وجود آدم ع را در لوح اختراع
تصویر نمود آنگاه همان ابر را از آن مروارید سبز اجرا در صلب آدم ع نقل فرمود
تا آنکه آب خورش آدم ع از لشهرستان وجود قطع شد بمؤدای کل شئ یرجع
الی اصله چون آب روان بریاض جنان روان کردید آب در صلب شیث ع منتقل
شد و همچنین نسلاً بعد نسل پشت بر پشت میگردید تا نوبت پشت گرمی بعبد المطلب ع
رسید پس آن آب از صلب آنجناب بدو نصف شد یکنصف در پدر من عبد الله
بن عبد المطلب و یکنصف دیگر در ابی طالب قرار یافت من از یکنصفم و علی از
یکنصف بنابراین علی ع برادر منست در دنیا و آخرت بعد از آن کلام الله ناطق
یعنی مخبر صادق ع بخواندن آیهٔ کریمه وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا
وصهرا وكان ربك قديرا را استدلال قول مصدق خود نمودند و در کتاب کنز
کراجکی مسطور است که روایت نموده اند محدثون و بصفحهٔ تسطیر نگاشته اند مصنفون
که چون ابو طالب و زوجهٔ کریمه اش فاطمهٔ بنت اسد در خانهٔ دل شمع مهر و محبت
خورشید انور فلک اصطفا محمد مصطفی ع افروختند و گوهر اهتمام تربیت و
تکفل او را در صدف خاطر فیض مآثر اندوختند پیوسته بعرف قدرش متبشر
و باستسعاد طلعت چون مهرش مستظهر بودند و آن دُرّ یتیم محیط قرب الهی را

بقوز توی

کرفته پدر فرزندانه شفقت و اعزاز میمودند تا اینکه سرو قامت باکرامتش در چمن حسن وبها نشو ونما وکل محمدی فضل و مرتبه اش از نسیم عنایت ایزدی آب ورنک شکفتکی وصفا یافت مشاهده میفرمود که فاطمهٔ بنت اسد ع از عدم اولاد اکثرا اوقات در ناله وفریاد ودغبتش بوجود فرزند دلبندی دم بدم در ازدیادست با وخطاب نمود که ای مادر علاج این مطلب وتدبیر وصول این مطلب در این می بینم که از خلوص عقیدت وصفای طویت قربانی بقصد قربت خاصهٔ جناب احدیت بی شایبهٔ ریا وشرکت بنمایی ودر مقام تضرع وخشوع بحضرت پروردکار از روی عجز وانکسار درآیی بوسیلهٔ این دهندهٔ بی منت از خزانهٔ کرم بی صنت ترا اجابت دعوت فرزندی کرامت فرماید فاطمه ع آن تدبیر را مستحسن شناخته وبامتثال آن پرداخته چنان نمود از انجاکه کشایش عقدهای امال در خاطر ارباب سؤال بسته مفتاح فضل حضرت قادر عمیم النوال وفتح الباب نیل مقاصد ومارب حاجت مندان واهل رغایب در قبضهٔ شفقت جناب ذو الجلال وکوهر مراد امیدواران زادهٔ ابر نیسان مرحمت منانست دعوت آن صافی طویت باجابت مقرون وقربان قربت نشانش بقبول درکاه عزت مشحون کردیده دست طلبش نتیجهٔ روی فرزند مطلب مؤید وبکرامت وجود پنج فرزند مستسعد شد عقیل وطالب وجعفر وعلی ع وفاخته مکینه بام هانی وقبل از انکه صدف رحمش مخزن کوهر نطفه فرزند کردد روزی باجمعی از عجایز قریش وهم نامان خود فواطمی که هم سن وهم قبیلهٔ او بودند از انجمله فاطمهٔ بنت عمر بن عایذ بن عمران بن مخزوم جدهٔ پدری حضرت رسول ص وفاطمهٔ بنت زاید بن اصم مادر خدیجه ع وفاطمهٔ بنت عبد الله بن زرام وفاطمهٔ بنت حرث نشسته بود الحمد واز هر مقوله کفتکوی مینمود در این اثنا بر کزیده الله محمد رسول الله ص چون خورشید نمایان وچون مهر تابان در آن میان نوربخش دیدهٔ ناظران شد بعضی از علمای کهانه که در آن زمان مشهور دوران وبغیب



کویی سر آمد زنان بود از عقب آن سرو دمی آمد و بنظر تامل و تدقیق بقد
و قامت مبارک آن نبی شفیق ص مینگریست تا اینکه نزدیک مجمع رسیده از آنجمع
زنان سؤال اسم و نسب آن عرش مکان نمود همگی گفتند که این سرو روان چمن
پیرای گلشن فخر عبد المطلب و افتاب انور فلک قرب پروردگار صمد حضرت محمد است ص
پس کاهن بر بیان اوصاف حمیدهٔ انس و رشتهٔ سخن را عقد جواهر مکنون ضمیر ساخته
آویزهٔ گوش مستمعان نمود و از علامات و مستقبل احوال خیر دلالات مبلغ
رسالات بشارت داده نوید بعثت آن پادشاه مملکت رسالترا سامعه افروز گوش
هوش انجمع ساخت و گفت هریک از شما که متکفل احوال خیر مآل آنسرور در صغر سن
تربیت آن تربیت یافته اصطفای خالق اکبر نموده باشد درین زودی چشم آرزویش بمشاهدهٔ
جمال باکمال نیکوسیرت فرزند ارجمندی منور میشود که عنصر لطیفش از عنصر شریف
او و ذات مقدسش مشتق از ذات اقدس او باشد و هر اینه آن فرزند کنابی مخزن
اسرار نبوی و هنگامه گرم کن صحبت مصطفوی بوده بصفای قلب محبت مرتبهٔ بلند
اخوت او را دریابد فاطمه بنت اسد از باب افتخار و مباهات حرمت تربیت و تکفل
را بخود اسناد داده گفت من بوده ام که در خدمتش جانسپاری نموده ام و عم
بزرگوارش که امیدوار بوجود مسعود اوست زوج منست کاهن گفت ای زن
اگر تو صادقی در این سخن زود باشد که مستسعد گردی بنور طلوع گرانمایه
پسری که محیط علومش قرن تا قرن عالم را محاط و قادر ازلی رضای خود را در
اطاعتش مناط نماید همایون نسبیست که اسم شریفش ثلاثی الارکان و مسمای
ارفعش متوالی امور خلافت خلاصه و اشرف پیغمبرانست نصرت دهندهٔ اوست اوست
در قلت و کثرت اعوان شمشیر برق کردارش سوزندهٔ خرمن وجود اعدا و باب
درگاه عرش اشتباهش ملجا و ملاذ اولیای اوست گشاده رویی پیغمبر ص از بهجت
روی او و جلای آیینهٔ خاطر مبارکش از زنگ کدورت بعهدهٔ اهتمام همت والای

اوست

اوست طفل گهواره از هیبت صولتش در صحرای بیم او راه و جلاجل چشمکان از شجاعت عرش
مرتعش ولرزان تخصیص یافته از جانب خدا بفضایلی چند ارجمند و مناقب بسیار
رفیع و بلند و پیوندی در کمال شرافت و منزلتی در اوج رفعت هجرت میکرنید
از اهل و عشیرت بخدمت پیغمبر ص از برای محض طاعت او جهاد میکند بنفس
نفیس خود از جهت تحصیل نصرت اوست وصی برحق پیغمبر ص و دفن کننده او
در حجرهٔ مبارکش فاطمه ع گوید گفتگوی کاهن در خاطرم تاثیر زیادی نموده
در این امر متحیر و از این قول متفکر بودم از روز زاد در تحیر و تفکر بشب رسانیدم
آن شب در واقعه دیدم که گوییا کوهستان و جبال شام بالتمام در رفتار آمده
رو بمکه می ایند و جلاجیب حدید بر انها افکنده و از نعرهٔ انها بکمال هولناکی
دشت و صحرا را در لرزه آورده مقارن این حال کوههای مکه بهمان دستور نعره
زنان چون شتر مست بطرف انها رفته و جبل ابو قبیس چون کمان دلاوران
اغاز تیرباران نمود و جمعی که در ان معرکه حاضر و بران رزم ناظر بودند اسلحه
که از ان جنگ جویان بر زمین می افتاد می ربودند و من نیز درین امر مبادرت
نموده چهار قبضهٔ شمشیر و یک بیضهٔ حدید مطلا برداشتم و راه مکه پیش
گرفتم چون نزدیک شهر رسیدم بی اختیار یکی از ان چهار شمشیر از دستم در آب
افتاد و دیگری پرواز نمود بطرف اسمان رفت و دیگر بر زمین افتاد و چهارمی در
دست ماند ناگاه صورتش تبدیل یافته شیر بچه گردید و من متحیر شده از دستش
انداختم چون بر زمین افتاد جثه اش بالیدن گرفته بمرتبهٔ بزرگ شد که بان عظمت
سبعی نبود و از روی قهر و غیظ رو بکوهها نمود و جمعی که در آن مکان بودند
از بیم آن مضطرب و حیران شده رو بگریز نهادند در این اثنا دیدم که شیر
معرکهٔ مجاهدت مرد میدان رسالت م آمده دست مبارک در گردن آن شیر
انداخت و چون اهو بچهٔ دست اموزش ساخت از کمال حیرت و فزع بسیار



از خواب بیدار شده بسراغ معبرون سعی بلیغ مینمودم تا تعبیر این خواب غرایب
مآب بر من ظاهر گردد بکاهنی از کهنهٔ آن عصر برخوردم و خواب را چنانکه دیده
بودم بیان کردم گفت اثر این خواب آن خواهد بود که ترا چهار پسر و یک دختر بوجود
خواهد آمد یکی از پسران غرق میشود و دیگری در معرکهٔ حرب بقتل میرسد و دیگری
بموت محتوم می میرد و دیگری بحکم خالق انام پیشوا و ولی امر خالق و امام میشود
باب شمشیر حقیقت تاثیرش ریاض دین شکفته و سینهٔ پر کینهٔ دشمنان خدا
شکافته میشود رسول خدا بنور طلعتش مستبشر و بتایید اطاعتش مستظهر
خواهد گردید پس از استماع این سخنان در حال خود متفکر و همه جا با حیرت هم
عنان بودم تا عقیل و جعفر و طالب را متولد نمودم بعد از آن بنطفهٔ مبارک علی ع
متحمل و بحمل مسعودش بنفس حامل شدم در ماه مبارک رمضان که ماه ولادت
آن مهر تابان بود شبی در عالم مشاهده نمودم که عمودی نورانی از فرق سرم
برخاسته باسمان متصاعد گردید و بعد از لمحهٔ برگشته بجای رسید از حقیقت
آن سؤال نمودم شخصی بمن گفت که این عمود دین و قاتل کفره و مشرکین است
نصرت پیغمبر اخر الزمان ص بعهدهٔ عهد و میثاق تایید اوست و قدم اقدام مستمر
در سلوک جادهٔ اشاعت اسلام در تکاپوست پس در خانهٔ کعبهٔ معظمه داخل
شد و در نصف از ماه رمضان المبارک بتولد مبارکش امیدوار گردیدم و در
حدیث وارد است که ولادت سراسر سعادت انسرور در نصفهٔ ماه مبارک رمضان
بوده و در آن تاریخ عمر شریف حضرت رسول ص سی سال بود و بوجود محمود
آن گرامی مولود کمال ابتهاج و انتعاش میفرمود و مقرر نموده بود که مهد
سعادت ممهد او را در حوالی نشیمن خود نهاده بودند تا قرب مکانی علاوه
اقتران روحانی گردیده همیشه اوقات از علامات خیر علامات او مطلع
باشد و پیوسته نظر فیض اثرش شامل تربیت و مراقبت او بود و مکرر آن

نفر

نقش نگین امامت را چون خاتم نبوت در دوش و چون شاهد محبت قلبی در سینه و آغوش
میگرفت و خطابش میفرمود که برادر و برگزیده و یاری کننده و وصی منست و چون خدیجهٔ
کبری بمقدمهٔ ازدواج سعادت ابتهاج رسول خدا ص سرافرازی یافت و محبت مفرط
او را نسبت بمحبوب خدا علی مرتضی ع نمود و اکثر اوقات بزینتی که متعارف آن زمان
بود او را مزین و لباس فاخر بر سر و تن او پوشانیده بغلامان و خدم خود میفرمود
که متکفل و بخدمتش متحمل شوند و از آنوقت شهرت پیغمبریش ص در میان کافهٔ
مردمان چون آفتاب عالمگیر شده محسود اهل جهان بود و خدیجه بوساطت
رابطهٔ محبت رسول الله ص نسبت پروردهٔ نعمت فضل خدا امیر و ارع انواع احسان
و انعام بجناب ابو طالب ع مینمود تا اینکه قحط و غلا چنانکه قبل ازین نگاشتهٔ
صفحهٔ بیان گردید در میان قریش بهم رسید و مایهٔ افتخار نبی غالب رسول مبرا
از معایب ص آنمطلوب مرغوب نظر الهی را از ابی طالب ع طلبیده در خانهٔ خود
برد و آن گرانمایهٔ گوهر بحر شرف را در سلک منسوبان و برگزیدگان خود شمرد پس
انتخاب کرد او را از برای اتحاد و یگانگی و برگزیده از دیگران از جهت تمشیت مهمات
امور و معتمد ساخت در پردهٔ داری رازهای کتمان منظور و روز بروز حسن
وطاعت و جمال اطاعت او را در تزاید رضامندی خود افزون و از این جهة
او آنا فانا گلهای انبساط با لوان خرمی و نشاط در بساط چمن جنت مامن خاطر
عاطر مآثرش تازه بتازه میدمید و چون هنوز گل محمدی بعثت بنسیم پر و بال
همایون فال جبرئیل امین نشکفته بود وحی الهی بطریق الهام در نظر بصیرت
سید انام ص چهره میگشود و هرگاه چنین چیزی میدید یا از هاتفان غیبی
اسناد لاریبی میشنید از کمال اعتماد بنور دیدهٔ هدی علی مرتضی ع و خدیجهٔ کبری
نقل میفرمود و آن دو مناط اعتبار را از مسرت آن اخبار صدق آثار مستظهر
و امیدوار میگردیدند تا اینکه حکم اشرف الهی و بلیغ بدعوت نبوة و تبلیغ



شرف نفاذ یافته سکنهٔ قلمرو تکلیف بندای حقیقت انتمای انی رسول الله الیکم
از خواب غفلت جهالت بیدار و مخموران بادهٔ فترت را بنشاه ما اتیکم الرسول
فخذوه از خمار حیرت هشیار نموده اولین کسی که از نوع رجال بشرف اسلام مشرف
گردید حضرت شاه دین امیر المؤمنین ع و نخستین زنی که حجله نشین پردهٔ ایمان شد
خدیجهٔ کبری رض بود

جابر جعفی از شکافندهٔ بحر مفاخر امام محمد باقر ع روایت نموده
که مقرب درگاه رب العالمین امیر المؤمنین ع بعد از انصراف از جنگ خوارج نهروان
در مسجد کوفه حضور موفور السرور کرامت فرموده بسمع همایونش رسید که
معاویهٔ ملعون مطعون زبان سب و طعن آن سرور آخته و علم عداوت علی
رؤس الاشهاد افراخته قتل و استیصال اصحاب سعادت مآب را وجههٔ همت
پست فطرت ضلالت مرتبت ساخته پس آن بزرگوار عالیمقدار جواهر زواهر
حمد و ستایش آفریدگار و نعت و درود رسول مختار را در رشتهٔ سخن انتظام
داده خطبهٔ در کمال فصاحت و بلاغت که هر کلمه اش مصداق فوق کلام المخلوق
و دون کلام الخالق بود ادا فرمود و بعد از حمد و ثنا بیان نمود که آیهٔ کریمهٔ واما
بنعمة ربک فحدث در کلام الهی نمیشد انچه را دم در صدد بیان اظهارم نمیکفتم
و بظهور نمیاوردم ای مردمان بدانید که رسید بمن انچه رسید و چنین می
یابم که آفتاب قریب الافول و طلب اجل من نقد حیات را از دلک بوصول شده
و من همکی شما را به از شما می شناسم و قدر من نزد شما مجهول و احوال من چنانچه
می باید بر هیچکدام از شما معلوم نشده اینک می روم و می کذارم در میان شما
انچه رسول صلی الله علیه و اله کذاشت از کتاب خدا و عترت مصطفی که هادی
بودند براه نجات و ختم شد بنبوتش پیغمبری انبیا و شرف یافت بسیادتش بر جمیع
نجبا ای مردمان می دانم بعد از من این مقوله را که می کویم از دیگری نشنوید

مکرر از دها

مکر از دیگری بعنوان کذب وافترا من برادر جان برادر رسول و پسر عم بزرگوار آن
غالب مقدار و شمشیر غضب آن قهار و ستون بنای نصرت آن مظفر رزم و پیکارم و
میفرمود انا رحی جهنم الدایره واضراسها الطاحنه یعنی منم اسیاب دایر دوزخ باب
روان حکم و فرمان منست با اینکه سخت گیری و شدت من بر کفار شبیه اسیابست
انا موتم البنین والبنات یعنی من با هلاک و کشتن رجال کفرهال یتیم کننده پسران
و دختران کفارم انا قابض الارواح یعنی قبض روح مردم در قبضه فرمان منست
یا اینکه قبض ارواح بی حضور فیض ماثر من نمیشود انا مجدل الابطال وقاتل الفرسان
و مبید من کفر بالرحمن و صهر خیر الانام یعنی بر زمین افکنده شجاعان و کشنده
سواران و هلاک کننده کافران و داماد بهترین عالمیانم انا سید الاوصیاء
و وصی خیر الانبیاء یعنی منم بزرگ و شریفترین جمیع اوصیا و وصی انبیا انا
باب مدینه العلم وخازن علم رسول الله و وارثه یعنی من درگاه شهرستان
و خزانه دار گنجینه بی قرینه علم و مستحق میراث علم رسول الله ص وانا زوج
البتول سیده نساء العالمین فاطمه الزکیه البره المهدیه حبیبه حبیب الله وخیر بناته
وسلالته و ریحانه رسول الله سبطاه وخیر الاسباط ولدای خیر الاولاد هل
احد ینکر ما اقول این سلموا اهل الکتاب یعنی منم جفت وهمسر بزرگترین زنان
عالم که نامش فاطمه ع است و بصفه طهارت واحسان کاری و هدایت یافتگی
موصوف و محبوبه قلب دوست خدا و بهترین دختران او و ریحانه عطر بخش
مشام خاطر پیغمبر است دو سبط او حسن و حسین علیهما السلام دو پسر
من و بهترین اولاد اباء و امهات عالم اند ایا کسی را از شما منکر این سخنان میتواند
شد و حال اینکه اهل کتاب از یهود و نصاری این مقدمه را مسلم داشته اند
انا اسمی فی الانجیل الیا اسم من در انجیل الیا و در توریه بریء و در زبور اری
و نزد اهل هند کبکر و نزد روم بطریسا و نزد اهل فرس جبتر و نزد عرب علی



و تزادرمنی فریق و نزدیدم ظهیرا کاه باشید ای مردم که اختصاص یافته ام بحکم الهی
باسمای آیه ی چند در قران مجید و حذف کنید از اینکه بعنوان تغلب و خواهش آن اسمارا
بدیگری نسبت دهید و از این راه بضلالت بیفتید در ایه کریمه ان الله مع الصادقین
مراد از صادق منم و انا المؤذن فی الدنیا و الآخرة منم اخبار و اعلام کننده احکام الهی
در دنیا و آخرت بموجب کریمه فاذن مؤذن ان لعنة الله علی الظالمین و انا المحسن
منم احسان کننده بمقتضای ان الله مع المحسنین و انا ذو القلب منم صاحب دل آگاه
بقول له ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب انا الذاکر منم ذکر کننده و یاد آورنده در کلام
سبحان و دود الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و باسم اصحاب اعراف در ایه شریفه
و علی الاعراف رجال من و عم بزرگوارم عبد الله و برادر و ابن عم عالیمقدارم رسول الله
بخدایی که شکافنده دانه و آفریدگار است محب و دوستداران ما داخل دوزخ و دشمن
و عداوت کارها داخل بهشت نخواهند شد انا الصهر منم داماد که وارد است
در قول خدای حمید در قران مجید و خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و منم
اذن واعیه یعنی گوش شنوا در قول خدا و تعیها اذن واعیة و منم سلم بغایت
تسلیم کننده و اطاعت نماینده رسول صلعم بقول خدای کریم و رجلا سلما لرجل مهدی
صاحب امر این است خبر منقبت از اولاد من خواهد بود وجود کامل عیار من
محک امتحان قلب و نقد شماست شناختن مؤمنان بعلامت محبت من و محبت
تو و معرفت دشمنان و منافقون ببغض و عداوت من حاصل میشود و کلام
معجز نظام رسول صلعم مشاهده این دعوت که فرمود ای علی نقش نگین
و عداوت هادی بنای ویرانه خاطر فیض مآثر منافقون است انا صاحب
لوآء رسول الله صلعم منم علمدار دین رسول خدا صلعم در دنیا و عقبی رسول صلعم
مایه خیر مندی منست و من خیرخواه و باعث رفاه شیعیا نم بخدا سوگند
شیعه من در دوزخ اگر فریاد العطش از اهل محشر بگوشها رسد از زلال

مرحمت برکت ماء معین محبتم سیراب و ریان و از بیم و خوف اهوال قیامت بکمال فراغت
و اطمینان خواهند بود تا ولی المؤمنین منم و الی مملکت ایمان و صاحب اختیار مؤمنان
و خداست ولی و محب من دوستی خدا را بحبیب من حساب می نماید و مبغض من عداوت
خدا را در دل دارد ای مردم بدانید که در اینوقت بمن رسیده که معاویهٔ خایب خاسر
و لعن من متجاهر گردیده خدا و نیز بقدرت خداوندی خود ایشان را بشدت و سخت
گیری مؤاخذه فرموده لعنت را بمستحق آن منصرف سازد بعد از آن از منبر پایین آمده
دیگر صعود نفرمود تا اینکه رحلت نمود **نکته در بیان تاویل اسماء سامیه و وجه
تسمیه بنامهای نامی که در خطبه مرقوم نگارش در صفحه بیان گذارش یافته**
اسم مبارکش که زینت عنوان انجیل بلفظ الیا شده معنیش در لغت عرب علیست
و در توریة که بلفظ بری موسوم است بمعنی براءت از شرکت غیره در ولایت
و وصایت بری و مدعی تشریک اغیار در فضایل آن عالیمقدار کذاب و ملعون
و مفتریست و بزبان کاهنان بوی است یعنی مستقر در مکان خود چون مرتبهٔ
منصب جلیل القدر جانشینی سلطان سریر رسالت ص محل و مکان و مقر واقعی
آن زینت بخش مسند خلافت ع بود و بحکم ارفع اقدس علی اعلا در مسند حکومت
مملکت دین و ملت استقرار نموده مسما بان اسم گردید و در زبور که بلفظ اری
مذکور است و اری شیر را گویند بنا بر اینکه از افتراس صولت اسد اللهیش بیشهٔ
جهالت از لوث وجود سباع ضاریهٔ کفره خالی شد باین نام موسوم گشته **شعر**
مردم همه دانند علی شیر خداست * اما نشنیدیم که عثمان سگ کیست * و نزد اهل هند
کبکر است و کبکر کسی را گویند که در امور ساعی و بکارها اهتمام داشته باشد
و مشخص است که ثبات قدم مکرم آنحضرت علم دین و ملت در پا و بتاسیس اهتمام
خیر انجامش ستون اسلام محکم و پا برجا گردید **مصرع** جائی که عیانست چه حاجت
بر بیانست و بزبان اهل روم بیطریسا موسوم است یعنی رانق فاتق رواح و



قبل ازین مرقوم کلک بیان شد که قبض ارواح بی بسط بنان حضور سعادت منظور
آن ذو الاقتدار بمهر ثبوت نمیرسد این نام بناش برهانست و نزد اهل فرس نام نامیش
حیدر است یعنی باز شکاری و وجه تسمیه اش آنست که مرغ ارواح دشمنان پیوسته
شکار باز توفان جلادت نشان همتش آن تور اشیانهٔ عصمت و ایمان بوده
و بزبان ترکان شیر خوانده میشود یعنی پلنگ و چون بجست و خیز آن معرکه آرای
رزم رستخیز وجود اعدا نابود و ناچیز و بسر پنجهٔ قهر و خشمش پیکر مخالفان خاک
میدان شیر میشد باین نام منسوبست و نزد اهل ذبح جیدر است یعنی قطع کنندهٔ
مفاصل و معلومست که ذو الفقار خورشید اشتهار در قطع رشتهٔ حیوة کفار
عداوت شعار بچه مرتبه صاحب برش بوده و در پیشهٔ قطاعی یکسر مو کوتاهی
نموده وجه تسمیه را میتوان دانست و مادر عصمت سیرتش آن سرور را حیدره
میخواند یعنی صاحب رای رزین و دقت نظر تامل قرین و تایهٔ مرضعه اش میمونه
می نامید جابر انصاری روایت نموده که حضرت علی ع را تایهٔ بود از قبیلهٔ
بنی هلال و تایه را پسری بود بزرگتر از آن بزرگوار بیکسال روزی تایه غایب
شده امیر با همشیر بعنوان تفرج از خیمه بیرون بر سر چاهی در حوالی بود رفتند
پسر سر بچاه کشیده پایش از عقب لغزید و سرش در چاه رفته بیکدست را برکنار
چاه قایم نموده معلق شد مقارن این امیر جلادت آیین ع التفات فرموده
رفت که پسر را خلاص نماید پای مبارکش برطناب خیمه آمد محابا نکرده چنانکه
پا بسته شده بود خیمه را با خود کشید و نزدیک پسر رسید یکپای پسر را بدست
مبارک و دست او را که برکنار چاه قایم نبوده بود بدندان محکم گرفته نگذاشت
که فرو رود در این اثنا مادر پسر پیدا شده مشاهدهٔ حال نمود فریاد برآورد
که ای مردمان رضیع میمون من طفل مرا ازچنین مهلکهٔ نگاه داشته امداد
کنید تا خلاص شود پس حاضران کومک کرده پسر را برداشتند و آن امر

امیر کبیر

امیر کبیر ع باوجود کوذکی و کوچکی سنّ عظیم انگاشتند آزان رو وجه تسمیهٔ
ثانیه موسوم بمیمون شد و آن پسر ازان روز بمعلق میمون اشتهار یافت و
اولادش در میان قبیلهٔ بنی هلال باولاد معلق میمون مشهورند و نزد ام
موسوم بفریق است و فریق یعنی صاحب جرات و کسی که مهیب باشد و مردمان
از هیبتش خایف باشند و نزد پدرش ابو طالب ع مسمی بظهیر بود باین اعتبار
که پیوسته هم سنان بزرگوار را جمع نموده با علی ع بکشتی میگذاشت و تا دست برد
ایشان میداد بزور باذوی قوّت تایید الهی می انداخت و مداش بر برداشت
و فرو داشت بود پدر بزرگوارش میگفت ظَهَرَ عَلِیٌّ یعنی علی ع غالب شد و او را
ظهیر میگفت و نزد عرب علی مشهور بود جابر گوید ارباب لغة و اصحاب
معرفت در تسمیهٔ هم نام خالق انام باین نام وجوهی چند ایراد و سببی چند در وجه
تسمیه اعتقاد نموده اند طایفهٔ از ایشان گویند که هیچ احدی نه از عرب
و نه از عجم باین اسم اکرم مسمی نشده نهایت در عرب چنین متعارف بود
که هرگاه کسی بفرزند خود گمان ترقی و امید هنری میداشت میگفت ابنی علی
مراد اینکه پسر من بلند مرتبه خواهد شد نه اینکه تسمیه مینمود و بی اسم
کردن آن بعد از تسمیهٔ مبارک آن عالیمکان بحکم نامی افریدکار کون و مکان
بآن اسم سامی ارفع همیون شایع شده در سلک اسامی منتظم و نامداران
بتسمیه اش متسم گردیدند و بعضی گفته اند که وجه تسمیه آن نامدار باین اسم عالیمقدار
آنست که منزلهٔ کرامتش در بهشت عنبر سرشت بلندتر از منازل جمیع اوصیا و رتبهٔ
منزلتش رفیع تر درجات عالیه کافه رسل و انبیاست بنابراین اسم سامیش کنایه
ازان معنی بلند و مرتبهٔ ارجمند است و برخی بر آنند که چون در وقت شکستن اصنام
از سطح کعبهٔ لازم الاحترام قدم اقدام بر دوش سید انام علیه الصلوة و السلام نهاده
و این علو مرتبه هیچ مخلوق را دست نداده نظر بسمو مکان و علو شان این نام و نشانش

مناسب افتاده و جمعی را عقیده آنست که بنا بر انتظام عقد ازدواج کدخدای خانهٔ
ایجاد یا که بانوی حرم عصمت و سداد در اعلی مراتب سموات رفت بنیاد نام
شریفش باین لفظ انعقاد یافت و قول قومی اینست که چون علم آن زوج بتول
بعد از حضرت رسول ص اعلی تر از علم کافهٔ عالمین درپایهٔ فضلش برا رفع مدارج
علیین بوده مسمی بآن اسم کردید حاصل کلام شعر اینها همه صادقند در شان علی ع
قطعی شده دین بتیغ برّان علی ع در حیرتم از وجوب امکان علی ع در رفعت قدر تو حیر
بس که بخلق ع حق یافته اثبات ببرهان علی ع و در کتاب علل الشرایع مذکوراست
از ابن عمر که گفت در خدمت نخل برومند حدیقهٔ رسالت ص بنخلستان مدینه
رفتم و آنحضرت ص حضرت امیر المؤمنین را میجست پس نظر مبارکش بر آن مطمح
نظر سبحانی افتاد مشاهده فرمود که بیلی در دست اشرف گرفته بابیاری مشغول است
فرمودند یا علی ملامت نباید کرد مردمی را که ترا ابو تراب کنیت داده اند
چه از گرد و غبار چهرهٔ منور آن خورشید رخسار متغیر و مغبر شده بود
از فرموده رسول الله احوال خجسته مالش نیز متغیر شد و اینمعنی را پیغمبر ص دریافته
گفت ای علی میخواهی ترا راضی و در ازای این سخن که خالی از درشتی نبوده خوشنود
حالت نمایم گفت بلی میخواهم پس رسول مؤید ص ید مسعود علی را ع گرفته فرمودند
تو برادر و وزیر و خلیفه و جانشین من در میان باز ماندگان من قضای
قروض و تحصیل برائت ذمهٔ من از قروض بعهدهٔ اهتمام تست هر کس در حیوة
من دوست تو باشد جنت جای اوست و کسی که بعد از ممات من ترا دشمن بیند و محبت
تو کزیند نامهٔ اعمالش بایمنی از آتش دوزخ مختوم و بمهر ایشان ممهور و مرسوم میشود
و هر کس دوستی تو ورزد بعد از ممات تو و حال اینکه ترا ندیده باشد خاتمهٔ کارش
با من و ایمان مقرون و از بیم یوم لا ینفع مال و لا بنون محفوظ و مامون خواهد
بود و هر کس بغض تو در دل گیرد و با مخالفت بمیرد چنانست که در حین کفر

دنیا جلید

وجاهلیت مرده باشد ونیز در کتاب علل الشرایع روایت شده از ابی هریره که کفت
مقتدا انبیا محمد مصطفی ص فریضه صبح را بجماعت ادا نموده برخواست اثر حزن
از چهره مبارکش نمایان رو بمنزل فاطمه زهرا ع روان کردید دیدکه امیر بیاد
دل بر در منزل برروی خاک خوابیده پس در انجا بر زمین نشست وبدست مبارک خاک
از پشت او می تکانید ومیفرمود برخیز ای ابو تراب فدای تو باد پدر و مادر من بعد
ازان دست او را کرفته در اندرون حجره مقدسه فاطمه ع داخل شدند پس از اندک
زمانی اواز خنده بلندی بکوش ما رسیده مقارن آن خورشید افق نبوت ص از اندرون
طلوع فرمود وبشکفتکی وبشاشت وجه دیده ما را منور نمود همکی از حزن سابق
وسرور لاحق تعجب نموده سؤال سبب کردیم فرمودند چسان شادی نکنم که اصلاح
نمودم میان دو کس که بهترین ومحبوبترین اهل زمین اند نزد اهل اسمان ونیز
در کتاب علل الشرایع عبایه بن ربعی روایت نموده که پرسیدم عبد الله عباس را
از وجه کنیت دادن رسول الله ص امیر المؤمنین را بابو تراب کفت چرا که صفحه زمین
سر بسر قلمرو وفرمان دهی ان سرور است و وجود اسمان نمودش حجة است بر اهل
زمین بعد از وجود مقدس خیر النبیین ص وبثبات قدم حق پرستیش بقای زمین
برجا واستقرارش از تزلزل فنا مبراست وبارها شنیدم از رسول خدا که
میفرمود که چون پرده از روی کارها برخیزد وقیامت قایم شود وکفار نابکار
دران روز بازار درجات بلند مؤمنان ومراتب ارجمند شیعیان بنظر در ارند
کویند یا لیتنی کنت ترابا یعنی کاش میبودیم شیعه علی ع وهمین است که کلام
الهی ناطق بانست مخفی نماند که حضرت علی ع وهریک از ائمه معصومین سلام

الله علیهم اجمعین نسبت بشیعیان از کمال ترحم وشفقت چون پدر مهربانند وهریک
از غلامان خاندان نبوت وشیعیان نیکو عاقبت از غایت خضوع وتذلل
وانقاد واطاعت در مقام فرمان برداری اهل بیت رسالت ص افتاده تر از خاک


اند بنا براین میتواند بود که شیعه باین نسبت خاک وامیر بزرگوارع بنسبت شفقت
پدر باشد پس این خبر صدق اثر مفید وجه تسمیهٔ علی ع بابوتراب و شیعه بتراب
هر دو هست در کتاب امالی صدوق ره در کتاب جامع الاخبار روایت نموده
سعید بن علاقه از حسن بصری که گفت روزی فرزندهٔ پایهٔ امامت برازندهٔ پیرایهٔ
خلافت امیرالمؤمنین ع بمنبر مسجد بصره صعود فرمود گفت ای مردمان هرکس از شما
معرفت و شناخت من دارد نسبت عالی مرا بشمارد والا من خود را معروف سازم و بیان
نسب خود پردازم من زید بن عبد مناف بن عمرو بن مغیره بن زید بن کلاب پس
ابن کوا از میان مردم برخواسته گفت ای مرد وخطاب بامیرالمؤمنین ع میکرد
ما نسب ترا اینچنین ندانسته ایم وغیر از این نمیدانیم که تو علی بن ابی طالب بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلابی علی ع فرمودند ای بدان
که اسمی که مرا پدر نموده زید است واسم پدرم عبد مناف است وابوطالب کنیت اوست
نهایت کنیت بر اسم غالب شده بان مشهور گردید وعام نام عبد المطلب است وعبد المطلب
لقب است در مادهٔ او لقب بر نام غالب شده واسم هاشم عمرو است در اینجا نیز
لقب بر اسم غلبه یافته واسم عبد مناف مغیره بوده لقبش بر اسم غلبه نموده
وقصی زید نام داشته وچون عرب را از اقصی بلاد عالم در مکهٔ معظمه جمع نمود
بقصی ملقب شده شهرت یافت در کتاب عیون الاخبار از هشتم ائمهٔ هشت
وچهار علیهم السلم روایت شده که رسول شفاعت مامول ع بزوج کریم بتول ع
خطاب نمود که یا علی بدرستی که حضرت قهار غفار بمحض لطف مکرمت آثار
تو واهل تو وشیعهٔ تو ودوستان شیعیان ودوستان دوستداران شیعیان
ترا از جمیع ذنوب مغفور وامرزیده فرمود بشارت باد ترا که انزع وبطینی یعنی
شرک از دل آگاه تو منزوع وریشهٔ نفاق از اندیشه ات برکنده وشکم تو از علم
مملو واکنده است وبعضی در صفت آن مجمع کمال ولی حضرت ذوالجلال ع نزع را

بالمعنی

باینمعنی گرفته اند که مقدم راس آن را پیش اهل عصمت از مو ساده بود و بطین
گفتندش باین سبب که شکمی بوده در کتاب علل الشرایع روایت نموده عباد بن صهیب از معصوم
برهمه فایق امام جعفر صادق ع که گفت مردی بخدمت امیر المؤمنین ع آمده عرض کرد که سه
سؤال دارم سؤال اول از کوتاهی قدت سؤال ثانی از بزرگی شکمت سؤال ثالث از بی
موئی پیش سرت فرمودند بدان که خدای تبارك و تعالی در اندازهٔ قامت من
اعتدال منظور داشته طویل القامه نیافریده و کوتاه قد نکردانیده تا اینکه در
معرکه اهل بغی و ضلال اگر بکوتاه قدی شمشیر ابدار زنم بطول شق نمایم و اگر به
بلند قامتی تیغ افشانم از عرض دو پاره اش کردانم اما بزرگی شکم از آنست که سید
النبیین و عالم معالم اولین و آخرین ص یکباب از علم بر روی دل من کشوده که از ان
باب هزار باب دیگر منشعب و در صدر منشرح جا نموده و از این جهت جا در شکم
تنگی کرده از ازدحام و انبوهی علوم بقوت روحانی عروق و اعصاب و جلد را
از برای توسعهٔ مکانی وسیع ساخته شکم بزرگ شد و اما سبب صلع راس من
از اعتیاد سفید پوشیدن و سر بسر مبارزان زدن در معرکه کشتی گرفتن است
و در کتاب مناقب ابن شهر اشوب ابو سمیله روایت نموده که من و سلمان رضی الله
عنه برفاقت نزد ابوذر رفتیم گفت زود باشد که فتنهٔ عظیم در میان مردم بهم رسد
پس اگر شما در آن حالت باشید بدو چیز متمسك شوید تا نجات یابید یکی کتاب
خدا و دیگری بهترین اوصیا علی مرتضی ع که من از رسول الله ص شنیده ام میفرمود
علی ع اول کسیست که در بدایت اسلام بمن ایمان آورد و نخستین کسی خواهد بود
که در روز قیامت مصافحه نمود اوست یعسوب مؤمنین بزرگ و اشرف و رئیس
و پیشوای قوم است دیگر امیر النحل منقولست از کاشف اسرار کلام خدا امام
رضا علیه السلام والثنا در تفسیر آیهٔ شریفه وَاَوْحی رَبُّكَ اِلَی النَّحْل مراد از نحل بنو هاشم
است و نحل زنبور عسل است و عسلی که از ایشان حاصل می شود شیرینی علم است



و پیغمبر ؐ فرمودند که علی ؑ امیر ایشانست و روزی که عسکر اسلام حسب الامر
فرمان فرمای مملکت رسالت ؐ متوجه قلعهٔ بنی نفل شدند اهل قلعه شروع بمحاربه
نمودند از اصرار طرفین استعمال آلات حرب در میان اسلحه و یراق لشکر اسلام
و اهل قلعه بالتمام از دست رفته کفار بالضروره زنبور ان اشیانهای عسلی
که در قلعه بودند بر لشکر اسلام انگیختند بمرتبهٔ که اکثر سپاه نوش شهادت
با نیش زنبوری می امیختند دران اثنا حضرت شاه با تدبیر امیر کل امیر دست
مبارک بر روی افواج زنبور افشاند و آن لشکر بی صلاح پرهیز را از میان
راند از اینجهت با میر نحل ملقب گردید و روایتست که در یکی از غارهای جبال
اشیانهٔ عسلی یافته بودند و هیچ یك از اصحاب از بیم نیش زنبور جرات چشیدن
آن نمی نمودند علی مرتضا ؑ بفرمودهٔ مصطفی ؐ در غار رفته و شان عسل را گرفته
بکمال شوکت و شان حلاوت بخش کام حاضران گردیده در آنروز رسول الله ؐ
او را با میر النحل و یعسوب ملقب فرمود و دیگر مسمّی بمرتضی در خبر است
که چون پیغام رسانندهٔ رب جلیل حضرت جبرئیل ؑ نزول اجلال ارزانی بخشیده
خطاب مستطاب بجانب رسالتماب ؐ نمود که یا محمد ان الله ارتضی علیًا لفاطمة وارتضی
فاطمة لعلی یعنی ای محمد بتحقیق که حضرت پروردگار پسندیده و مستحسن دانسته است
شوهری علی ؑ را از برای فاطمه ؑ و برگزیده است برضای خود تزویج فاطمه را ؑ از برای
علی ؑ و رسول الله ؐ فرمودند فعلی مرتضی یعنی علی پسندیده و برگزیده و محل نظر
استحسان و رضامندی خداوندیست جل ثناؤه و ازان ملقب بمرتضی گردید در کتاب
خصایص روایت نموده است نطیری از داود بن سلیمان که دیدم شخصی در کمال
وقار بر استری سوار و هردم متصل براو سلام کرده نهایت اکرام و احتشام مینمودند
از اسمش پرسیدم گفتند هذا شاهنشاه العرب علی بن ابی طالب ازین خبر
معلوم میشود که شاهنشاه از جمله اسامی انحضرت است و صاحب کتاب

انوار ذکر نموده که عدد اسامی سامیه قسیم جنه و نار حید کرار علیه سلام الله الجبار
در قران مجید بسیصد نام میرسد اما در اخبار و احادیث عدد انها را خدا
میداند که چند است در اسمانها شمساطیل و در زمینها جمجائیل و در لوح محفوظ
قنسوم و در قلم منصوم و بر عرش معین و نزد رضوان امین و نزد حور العین
اصب و در صحف ابرهیم خربیل و در لغة عبرانی بلقیاطیس و در سریانی شروحیل
و در توریة ایلیا و در زبور اریا و در انجیل بریا و در صحف حیر العین و در قران
علی و نزد پیغمبر ناصر و نزد عرب ملیا و نزد هند کبکر و نزد روم بطریس و نزد
ارمن فریق و بعضی کویند اطفا دوس و نزد صقلاب فیروق و نزد فرس خیر و نزد
ترک تنیرا و عنیرا و نزد خزخ برین و نزد بنط کویا و نزد دیلم نبی و نزد زنج حنین
و نزد حبشه بتریک و نزد فلاسفه یوشع و نزد کاهنان بوی و نزد جنیان حبین
و نزد شیاطین مدمر و نزد مشرکین موت الاحمر و نزد مؤمنین سحاب البیضا و نزد
پدرش حرب و نزد مادرش حیدره و نزد دایراش میمون و نزد خدا علی موسوم است
و در کتب مسطور است که بیگانه نزد بادخدا شناسی متوکل عباسی از دیوانه نمای
بعقل و هوش مقرون زید بن حارثه مجنون پرسید علی کیست کفت علی ع انست
که از حرفی از حروف تهجی اسم و لقبی دارد ع الامر عن الله بالعدل و الاحسان
یعنی فرمان فرما از جانب خدای عالمیان بطریقه عدالت و احسان ا ذهب
الباقر لعلوم الادیان یعنی شکافنده دانشهای جمیع دین و مذهبها ا ت التالی
لسور القران یعنی تلاوت کننده سورها قران از روی اطلاع بر معانی ا ث الثاقب
بحجاب الشیطان یعنی پاره کننده دیو رنک الشیطان ملعون ا ج الجامع لا
حکام القران یعنی اجرا کننده جمیع حکمهای خدا که در قران مجید است ا ح الحاکم
بین الانسان و الجان یعنی فرمان فرمای انس و جان و پادشاه ایشان ا خ
المخلی من کل زور و بهتان یعنی مبرا است از انچه دشمنان بزور و کذب و بهتان د



اسناد باو میدهند از ذ الدلیل لمن طلب البیان یعنی راهنماست ابراهیم کسی
که طلب دانستن راه حق نماید از ذ الذاکر ربه فی السر والاعلان یعنی در اشکار و نهان
بذکر خدا مشغولست از ذ الذاهب دبر اذا اشتد الظلام یعنی ترسانست از خدای خود
در هنگام شدت تاریکی شب مراد اینکه خضوع و خشوع او از برای محض عبودیت
نه از باب ریا و سمعه است از ذ الزاید الراجح بلا نقصان یعنی در میزان تمیز بر همه
کس راجح است در صفات کمال نقص ندارد از س الساتر لعورات النسوان یعنی
عورتهای زنان از جهت اجرای حکم حجاب باهتمام انعا لیجناب مستوراست از ش
الشاکر لمن اولی الواحد المنان یعنی شکر کننده است از برای خدای منعم حقیقی
از ص الصابر یوم الضرب والطعان یعنی صاحب طاقتست در روز جنگ و طعن
مبارزان از ض بجسامه روس الافغان یعنی سر دشمنان را بضرب تیغ از بدن جدا
می نماید از ط الطالب بحق الله غیر متوان یعنی طلب کننده منست بدون تاخیر
و تسویف از ظ الظاهر علی الکفر والطغیان یعنی غالبست بر کفار و سرکشان
از ع العالی علمه علی اهل الزمان یعنی بلند تر است علم او بر علم جمیع
اهل روزگار از غ الغالب بنصرة الله علی الشجعان یعنی غالبست بنصرت و یاری
خدا بر جمیع شجاعان از ف الفالق للروس والابدان یعنی شکافنده سرها و بدنهای
کافرانست از ق القوی الشدید الارکان یعنی تنومند است و اعضای او سخت
و صلب اند از ک الکامل الراجح بلا نقصان یعنی تمامست از همه جهت و زیادت
بر همه کس و نقصان ندارد در هیچ چیز از محاسن از ل اللازم لاوامر الرحمن
یعنی همیشه سر رشته فرمان الهی را در دست قایم دارد از م المزوج بخیر النسوان
یعنی تزوج نموده است بهترین زنان عالم از ن النامی ذکره فی القران یعنی شرف
یافته یاد او در قران از و الولی لمن والاه بالایمان یعنی دوست کسیست
که دوستی او ورزد بایمان و اخلاص از هـ الهادی الی الحق لمن طلب البیان

یعنی نماینده راه حق است از برای کسی که طلب نماید کی نماید ا ذی الیسیر السهل

لمن طلبه باحسان یعنی اسان و بی تعب از و حاصل میشود مطلب که هر کس که طلب

نیکوی از او نماید **توضیح** بدانکه از مواضع بسیار از کلام الله معجز نکار اسم سامی

حیدر کرار علیه سلام الله الجبار صریح و اشکار مذکور بوده که دشمنان از خدا

بیخبر و مخالفان قول خدا و پیغمبر ص در محل جمع قران از صفحه تبیان بکذلک کفر

و طغیان حک نموده و علم تحریف افراخته نام ان بر داشته لطف الهی را از میان

انداخته اند   ابو بصیر از بر گزیده درگاه ابی عبد الله ع روایت نموده که

ایه شریفه و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما چنین نازل شده که

و من یطع الله و رسوله فی ولایة علی و الائمة من بعده فقد فاز فوزاً عظیما

در قول الهی فستعلمون من هو فی ضلال مبین یا معشر المکذبین

حیث اتاکم رسالة ربی فی علی و الائمة من بعده   سال سائل بعذاب واقع

للکافرین بولایة علی لیس له دافع بعد از ان ابی عبد الله ع گفت بخدا قسم که این

ایه را بهمین الفاظ و حروف بی زیاده و نقصان جبرئیل امین رسول رب العالمین

نازل نموده و عمار بن مروان نیز از انحضرت ع روایت کرده که ایه کریمه باین نهج

نازل شده یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا بما انزلنا علی عبدنا فی علی نورا مبینا

جابر نیز از انحضرت ع روایت کرده است که ایه باهره ان کنتم فی ریب

مما نزلنا علی عبدنا فی علی بن ابی طالب فاتوا بسورة من مثله چنین نازل شده

روایت نموده ابو حمزه از کلام الله ناطق امام جعفر صادق ع که ایه مقدسه فابی

اکثر الناس بولایة علی الا کفورا از ایات محرفه است   بروایت جابر از انحضرت ع

و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم   ایضا از ان بزرگوار ع

روایت شده که نزول جبرئیل امین باین ایه بر رسول مبین چنین بوده و قل

جاء الحق من ربکم فی ولایت علی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا



للظالمين لآل محمد نارا نیز از ان امام واجب الاحترام ع مرویست که فرستادهٔ
رب جلیل جبرئیل ع این آیه چنین تنزیل نموده ان الذین ظلموا آل محمد حقهم لم
یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک
علی الله یسیرا بعد از ان فرمودند در آیه دیگر نیز اشعار باین هست یا ایها الناس
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فی ولایة علی فامنوا خیرا لکم وان تکفروا
بولایة علی فان الله ما فی السموات والارض محمد بن سنان از پادشاه
تسلیم و رضا امام رضا ع که در کتاب خدا چنین مرقوم است که کبر علی المشرکین
بولایة علی ما تدعوهم الیه یا محمد من ولایة علی بروایت راوی
از حضرت ابی الحسن ماضی ع انا نحن نزلنا علیک القرآن بولایة علی تنزیلا
بنقل ناقل از امام محمد باقر ع واذا قیل لهم ما انزل ربکم فی علی
قالوا اساطیر الاولین وایضا روایت مسند از ان امام عصمت
مسند ع والذین کفروا بولایة علی بن ابی طالب اولیاؤهم الطاغوت
ایضا بطریق روایت از آنحضرت ع ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
فی علی بن ابی طالب ع بروایت عیسی بن عبدالله یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما صریح در اسم
امیر المؤمنین ع و اعدای دین انرا حذف نموده و روایت نموده مقرب درگاه
خالق امام جعفر ع از پدر بزرگوار از جد عالیمقدارش ع که روزی برهم
زن قول خدا و پیغمبر هنگامه کردم کن جمعیت اهل سقر ظلم پیشه از خدا بیخبر
سگ ابتر خلیفهٔ مذهب حق اثنی عشر عمر علیه لعاین الله عدد الحجر والمدر
بخدمت رسول ص عرض نمود که مکرر از زبان صدق بیان تو در باره امیر المؤمنین
شنیدم که میفرمایی انت منی بمنزلة هرون من موسی و بروجه تحقیق
در صریح قرآن اسم هرون مذکور گردیده و اسم علی در جایی از کلام الله بمرتبه

صحن

صاحب ذکر نرسیده پس علی از تو چگونه بمنزلهٔ هرون از موسی میتواند بود حضرت
رسالت منصب ص از دوری خشم و غضب فرمودند ای در دشت جهالت پیشهٔ جاهلیت
اندیشه آیا نشنیدهٔ آن آیه را که جناب احدیت میفرماید هذا صراط علی مستقیم
و حضرت مقتدای بشر امام موسی بن جعفر ع از جد بزرگوار آیهٔ کریمه را بدین طرح
روایت نموده و ابو بکر شیرازی که کم از عمر بهره ور نبوده در کتاب خود از قتاده نقل
نموده که گفت شنیدم از حسن بصری که آن آیه شریفه را بهمان طریق میخواند از معنی
آن پرسیدم گفت مراد از صراط طریقهٔ اینقهٔ علی بن ابی طالب ع و دین او طریق مستقیم است
پیرو او باشید و تمسک بحبل المتین محبت او جویید بدرستی که طریق او را هیچ روشن
و کم کشتگی ندارد و از حضرت ذو المفاخر امام محمد باقر ع مرویست که آیهٔ ان الینا ایابهم
چنین بوده ان الینا ایاب الخلق و علینا حسابهم در خبر است از پیشوای
خلایق امام جعفر صادق ع که پیغمبر خدای جلیل ابراهیم خلیل ع از درگاه مقدس
الهی مسئلت نمود که در آخر الزمان از نسل طاهر او صاحب زبان بیانی بهم رسد و دعای
او باجابت مقرون و رقم صدق بیانی بنام نامی نامدار ملکوت آسمان و زمین
امیر المؤمنین ع مشحون گردید چنانکه رب الارباب در محکم کتاب میفرماید و وهبنا
له اسحق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق
علیا یعنی علی بن ابی طالب ع و مصدق مصداق این خبر آنکه در مصحف ابن مسعود
آیهٔ کریمه چنین مخطوط است حقیق علی علی ان لا یقول علی الله الا الحق یعنی سزاوار بر علی
بن ابی طالب ع آنست که نگوید بر خدای عز و جل مگر کلام حق و سخن صدق چرا که باعتبار
دعوت مستجابهٔ خلیل بارگاه رحمانی صفهٔ حسنهٔ صدق لسانی و نعت پسندیدهٔ
ذات بیانی در اصل خلقت آن مقرب درگاه سبحانی ملحوظ بوده و ساقی بادیهٔ کرامتش
بنشاء طیبهٔ لسان صدق علیا بنصیب اکمل و بهرهٔ اجمل محظوظ فرموده رباعی
اعلی ترا زانی که علی خوانندت ؛ و الاتر ازانی و لی دانندت ؛ در وحدت خود گواه میخواست خدا ؛



بی مثل یا فرید و بی مانند ❊ ای سنی سگ صفت و ای کراز یک پهلوی چشمه حیات جاهلیت دست بریده و بساط عمرت در نوردیده باد دیده بدبینی از کسالت غفلت دیده بینی بانگشت شهادت اشهد ان علیا ولی الله بمال و با فتخار تعصب دین باطل پدید کفرانه جهنم بمقوله انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون مبال چشم واکن و کوش شنوا کن ایات فضلی علی علی مقدار ۴ از قران مجید بنظر در ار و احادیث رفعت شان انوار الاشان از دوستان و دشمنان کوش بدار من بعد کلام خویش را قاضی کن و ببین کسی که محکم و متشابه ایات قرانی و مدلولات و بینات منزلات اسمانی این همه در شان ارفع او نازل شده و علمای ضلالت پیمای شما با وصف اصرار و اخفای فضایل سر خدا در کتب و مولفان خود ایراد کرده باشند چگونه عمر بدسیر که بنا بر اقرار مخول شما و هفتاد و دو جا گاه بنا بر غلط در حکم و گاه از عجز و نادانی بکلمهٔ لولا علی لهلک عمر منصفانه تکلم نموده باشند تقدیم بر تفضیلش بران مقدم اوصیای اولین و اخرین مظهر عجایب صنع رب العالمین قوت بازوی اعتضاد سید المرسلین روا باشد رباعی ای سنی سگ عداوت اینهمه چیست ❊ توحید و ولای علی هر دو یکیست ❊ حقست که مرتضی بود شیر خدا ❊ اما تو نکو بی عمر تو سگ کیست ❊ اینست عمر و انست ابو بکر که حافظ ابو نعیم با وجود اینکه بتابعیت ان سر پلنت صدرنشین جحیم است نقل نموده که روزی سگ ابو بکر را از معنی و فاکهة وابا که در کلام مجید وارد است پرسیدند کفت اما فاکهة فاعرفها واما الاب فلا اعرفه یعنی معنی فاکهة را میدانم و معنی اب را نمیدانم خاکت بر سر بمتابعت چنین پیشوایی بکام جهنم میروی و از پیروی همچه مقتدای چند در بادیهٔ ضلالت سراسیمه میدوی این نه بس اعتقاد بطلان مواردت اینست که تو بر حق و دیگران بر باطل شعر
چون پرده ز روی کارها برخیزد ❊ معلوم شود که در چه کاراند همه وجه تسمیهٔ انجناب بکنیة ابو تراب بخاری و مسلم و طبرسی و ابن بیع و ابن مردویه نقل نموده اند

بعضی

که بعضی از امراء مخالفین و ملاعین سهل بن سعد را بسبب ذات منزه اقدس مقدس حضرت
امیر المؤمنین ع امر نمود وان خداشناس ابا و انکار فرمود تکلیفش کردند که هرگاه از لفظ معلای
علی ع امتناع مینمائی چنین بگو که لعن الله ابا تراب سهل گفت بخدا قسم که رسول الله ص این اسم را
باو نهاده و محبتش باین اسم زیاده از اسامی دیگرش بوده و نیز بخاری و طبرسی و مسلم بن ربیع و ابن
مردویه و ابن شاهین روایت نموده اند که باری حضرت خیر الوصیین امیر المؤمنین ع با سیدة
نساء فاطمه زهرا ع گفتگوئی نموده شکرابی در میان بمیان آمد امیر المؤمنین ع از خانه بیرون رفته
رسول الله ص در عرض راه بانعالیجاه رسیده دیدند که بر زمین نشسته است باو خطاب فرمود
که قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب طبری و ابن اسحق و ابن مردویه روایت نموده اند از عمار که گفت در رکاب
سعادت انتساب حضرت رسالتماب ص در جنگ عشیره شتافتیم و چون بان وادی رسیده مقام
اقامت یافتیم سر بر بستر خواب گذاشتیم و صاحب یقین عبادت معبود علی بن ابی طالب ع بهیئت
سجود خوابیده بود انوقت بیدار شدیم که حضرت رسول ص بعلی ع خطاب میفرمود یا ابا تراب بالعتبا
مشاهده کرد و غبار بر جبهه و رخسار مشرق الانوار انعالیمقدار و فرمودند یا علی میدانی که شقی ترین
نوع انسان دو نفرند یکی ثمود عاقر ناقه ثمود و شقی تر از او کسی که رنگ کند که محاسن مبارک ترا
از خون این دو دست بر سر انسرور نهاد و منقولست از امام همام امام حسن بن علی ع که خدای تعالی
بر ملائکه آسمان و زمین مباهات و افتخار میکند بتعبیر جبین عبادت پیشگان از آدمیان و شهادت
میدهند در روز جزا بتحسین عمل او بقاع و امکنه زمین و هرگاه آنحضرت سجود در درگاه رب العزت
بان هیئت مینمودان بقعه مسجد را شاهد میگرفت که در روز قیامت قیام شهادت نماید و چون
حضرت رسول ص وصی رضی مرضی خود را بان صورت میدیدند بخطاب ابا تراب مخاطب میگردانیده و
روایت نموده است ابو العلائی همدانی از ابن عباس که روزی حضرت علی بن ابی طالب ع از خانه خود
غضبناک بیرون آمده در جائی بیکدست مبارک را بستر استراحت ساخته خوابید بلی شیر را در وقت خفتن
دست و بازو متکاست پس رسول الله ص آمده بپای مبارک خود انسرور را اخبار و از خواب بیدار
ساخته فرمود برخیز که صلاحیت اطوار حقیقت مدار تو پسندیده کنیت ابو ترابست ای غضبناک



شده بر من که عقد اخوت ما بین مهاجرین و انصار بسته ام و مواخات میان تو و دیگری از ایشان
نکرده ام آیا راضی نمیشوی که منزلت من نزد مثل منزلت هرون نزد موسی ع باشد و در روایت
دیگر مذکور است که سبب کنیت علی ع بابو تراب آنست که حضرت رسول الله ص باو خطاب فرمودند
که یا علی ع اول کسی که در رجعت سر از خاک بردارد و در صفحهٔ ظهور از مغیب قبور قدم بیرون
گذارد تو خواهی بود و از آنحضرت مرویست که میفرمودند انا سیف الله علی اعدائه و رحمته
علی اولیائه یعنی شمشیر قهر پروردگارم که وجود دشمنان خدا را از عرصهٔ حیوة بر می دارم
و لطف آفریدگارم که دوستان درگاه الهی را براهنما طریق هدی مستحق بهشت عنبر سرشت
میسازم در مسند احمد حنبل روایتست از عمار یاسر که گفت من بدولت رفاقت خدمت علی ع
در جنگ ذی العشیره مشرف گردیدم و چون موکب همایون رسول الله بدولت و اقبال در آن وادی
نزول اجلال فرمودند دیدم جمعی از قبیلهٔ بنی مدلج در نخلستانی که بآن حوالی داشتند همت بحفر سواقی
آن میگماشت علی بمن خطاب نمود یا ابا الیقظان برخیز بنخلستان رفته ببینیم که بنی مدلج در کارند
و بچه عمل اشتغال دارند پس برخواستیم و در آنجا رفتیم بعد از زمانی کسالت خستگی راه اقتضای
آسودگی نموده در سایهٔ نخلستان خوابیدیم چون شعاع خورشید فرش زمین گردید ما آنوقت سر از خواب
برداشتیم که رسول الله ص بحرکت پای مبارک خود سر مباهات ما را باسمان رسانیده گرد و خاک از پشت
و پهلوی ما میتکاند و بنا برین بجناب امیر المؤمنین ع میفرمود یا ابا تراب ترا و عمار را خبر میدهم
باینکه شقی ترین اهل زمین دو کسند یکی عاقر ناقه و دیگری که ترا باینجا ضربت زند و دست بر سر
مبارک علی ع نهاد تا اینکه از خون آن ضرب این تر شود و دست بر لحیهٔ مقدس علی ع گذاشت **باب**
در نسب و احوال والدین آنسرور ع چون بدلایل عقلیه و براهین نقلیه مدلل و مبرهن گردید و ثبوت
اینمدعا بنظر متتبعان اخبار و آثار بمرتبهٔ جزم و یقین رسیده که منصب جلیل القدر نبوت و مهام
امامت بدون طهارت مولد و عصمت و براءت آبا و اجداد نبی و امام از کفر و شرک و هر دناءت از ادیان
اعلی نامزد و باحدی از نوع بشر شفقت نمیشود و طایفهٔ باغیهٔ طاغیه اهل سنت و جماعت بنابر
انصاف خلفای ملاعین خود بانواع خبث و دناءت بجبهٔ ذات وصمت و ثبوت حرامزادگی واقعی عمر کشته اند
شعر دیوث پدر زانیه مادر در بیضهٔ اسلام ندیدیم هرگز سر سخت شکسته نه چرا آن لحم حرام ... عجاء و ناچار باین معنی

که بعضی

که بعضی از صفات ناشایست درباره ابا و اجداد نبی و ولی صلوات الله علیهما از خود
تراشند و چهره شاهد حق را بناخن کذب و بهتان خراشند بمؤدای البلیة
اذا عمت طابت قبایح ناهنجار آن سکان لعنت شعار هموار گردد لهذا بعضی از ایشان
مدعی موت ابوطالب است ع در کفر و بعضی مفتری اسلام اوست بعد از کفر اوست
بعد از کفر و حال اینکه ذات آن خجسته صفات از اینگونه مفتریات منزه و مبرا و اخبار
داله بر تقدیس ذات انجناب مستطاب زیاده از حد و حصر و احصاست و روز یافته
بعضی از انها در اینمقام صفت ارقام می یابد از انجمله در کتاب امالی صدوق روایت
شده از عمرو بن ثابت که حضرت رسول ص بخانهٔ عم بزرگوار خود ابوطالب داخل شده
مشاهده فرمود که ان بزرگوار را در تابوت نهاده اند نزدیک دفنه فرمودند ای عم
بزرگوار متکفل شدی مرا در حالت یتیم و بی پدری و تربیت نمودی در وقت صغر
سن و کهتری و نصرت و یاری کردی در هنگام بزرگی و سروری پس در ازای
احسانی که بمن نمودی خدایتعالی ترا بخیر و سعادت جزا دهد فرمودند که علی ع بغسل
او اقدام نماید و در همان کتاب محمد بن عمر جرجانی از مقتدای خلایق امام جعفر
صادق ع روایت کرده که نخستین نمازی که بهیئت جماعت در صف عبادت در آمده
نمازی بود که مبلغ فرایض احکام حضرت خیر الانام ص مقتدای متقین امیر المؤمنین ع
میکردند و در این اثنا ابوطالب عظم الله اجره با پسر بلند اختر جعفر ره مرور نمودند
و ابوطالب جعفر را امر نمود که با عم بزرگوار با دای فریضه پروردگار در دارد
و جناب رسالتماب ص در حالت نماز با امر معروف عم دلنواز آگاه شده قدم تقدم
بدستور امام جماعت پیش گذاشته بان دو صف آرای معرکهٔ صدق نیت
ادای فرض بسنت نمودند و ابوطالب بمشاهدهٔ اینحالت کمال مسرت بهم رسانده
میرفت و میگفت شعر ان علیا و جعفرا ثقتی عند ملم الزمان و الکرب
والله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب لا تخذلا و انصرا ابن عمکما اخی



لامي من بينهم وابي : يعني بدرستي كه علی ع و جعفر اعتماد من اند اند در حالت سختیها
و خطرهای روزگار و در حالت کدورت بخدا قسم که من مایوس نمیکنم محمد را ص و کسی
که از اولاد من و صاحب قدر و اعتبار باشد راضی بخذلان پیغمبر ص نمیشود ای علی و جعفر
مخذول مکنید و نصرت کنید عمزادهٔ خود را که پدرش برادر منست از مادر و پدر در کتاب
مرویست از امام ممجد حضرت جعفر بن محمد ع از پدران بزرگوار که روزی حیدر کرار
علیه سلام الله الجبار در ساحهٔ مسجد الحرام نشسته و اصحاب چون نگین خاتم آن نامدار را
در میان گرفته که ناگاه مردی از میان برخاسته زبان هرزه بیان دراز و بدرستی
آواز داد که ای امیر المؤمنین معقولست که منزلت تو نزد خدا یتعالی چنین باشد
که هست و پدرت در آتش دوزخ معذب شود امیر المؤمنین ع فرمودند دم مزن
دهنت رخنه دار هم باشد قسم بانکسی که محمد را ص بنبوت فرستاد قدر و منزلت پدرم
نزد خدا بامرتبه است که اگر برای جمیع گناه کاران روی زمین شفاعت کند خدا
تعالی شفاعت او را مقبول میفرماید پدرم میتواند بود که در آتش معذب باشد
و من قسیم بهشت و دوزخ باشم قسم بخدائی که ع بروجه حق بنبوت مبعوث ساخته
که نور پدرم در روز قیامت غالب می آید بر جمیع انوار خلایق مگر نور محمد ص و نور
من و نور حسنین ع و نور نه فرزند ارجمند از ذریهٔ حسین بدرستی که نور ما را
جناب احدیت کاردو الجلال نمود است قبل از خلقت آدم بدو هزار سال در
کتاب امالی صدوق ره روایت شده از عبد الله عباس رض که بادی حضرت امیر المؤمنین ع
گریان و سرشک باران بخدمت سرور عالمیان ص آمده و بهمگی مه انا لله و انا الیه
راجعون استرجاع مینمود رسول الله ص از گریه اش منع کرد گفت یا رسول الله
مادرم برحمت الهی پیوسته رسول الله ص ازین خبر گریه کرد گفت رحم الله امك
یا علی یعنی خدا بیامرزد مادرترا ای علی چنانکه مادر تو بود مادر من هم بود
و عمامهٔ خود را باد و جامهٔ پوشیدهٔ خود بعلی ع داد که باینها کفنش بکن و زنان

غسالهٔ را

غساله را سفارش نما که بدستور نیکو غسلش دهند و نعش او را از خانه بیرون مبر تا حاضر شوم و بعد از انکه علی ع بنفاذ امر رسول الله ص روانه شد پیغمبر ص بنفس نفیس متوجه تولیت امور فاطمه ع شد و نماز او را بدستوری که بر هیچ کس چنان نمازی نکرده بود نکناشته چهل تکبیر خواند بعد از فراغ از نماز داخل قبر شده در انجا خوابید و علی و حسن را ع امر بدخول قبر نمود و باتفاق لحد را ساخته و از حفر قبر بنهجی که بایست پرداخته و علی و حسن را فرمود که از قبر بیرون رفتند و میت را در قبر نهاده بر بالین او ایستاد و کفت ای فاطمه من محمدم بهترین اولاد آدم و باین کفتن فخر و مباهات نمیکنم پس اکر منکر و نکیر از تو سؤال نمایند بکو خدا پروردکار و محمد پیغمبر و اسلام دین و قران کتاب و علی پسرم ع امام و ولی منست بعد از ان دعا کرد فاطمه ع بر اینقول حقیت تاثیر که در جواب منکر و نکیر ثابت باشد و از قبر بیرون آمده و چند کف خاک بر قبر ریخته و دست راست را بدست چپ زده از خاک تکاند و کفت بان خدایی که جان محمد ص در دست اوست که حال فاطمه ع او از دست بهم زدن مرا شنید پس عمار یاسر برخواسته کفت فدای تو باد پدر و مادرم ای رسول الله ص این نماز که بفاطمه کناشتی نمازی بود که بان طور بر هیچ احدی نکناشته بودی فرمودند یا ابا الیقظان فاطمه از من سزاوار چنین نمازی بود چرا که او لاد بسیار از ابیطالب داشت و وسعت احوال انها زیاده از ما بود او لاد خود را کرسنه میکناشت و مرا پوشیده نکاه میداشت عمار کفت سبب چهل تکبیر کفتن چه بود فرمود در اثنای نماز ملتفت شدم دیدم از جانب راست من چهل صف از ملائکه حاضر شده بودند از برای هر صفی یک تکبیر کفتم عمار کفت سبب خوابیدن تو یا رسول الله در قبر چه بود کفت بلی جمیع مردم در روز قیامت برهنه و عریان محشور میشوند در انجا خوابیدم و چهره تضرع بر خاک میمالیدم که فاطمه ع مستور و پوشیده محشور کردد بخدایی که جان محمد ص در دست اوست از قبر بیرون نیامدم تا ندیدم



که دو شمع روشن از نور در بالین و دو شمع دیگر در برابر سینها و دو شمع دیگر
در پایین پای او نهاده است و دو ملك موکل او رقیب و عتید استغفار و طلب
امرزش از برای امیکردند و تا روز قیامت باین مشغولند و در خبر دیگر وارد
شده که رسول الله ص بعمار گفت که ما بین اسمان و زمین مملو از ملائکه شد و
دری از درهای بهشت بر روی او کشادند و سریری از بهشت بجهت او نهادند
و گلی چند از ریاض جنت برایش فرستادند پس در روح و ریحان و بهشت نعمت
بنیان است و قبر او در روضه ایست از ریاض جنان و در کتاب امالی روایت نموده
عبد الله عباس از پدرش که ابو طالب بخدمت رسول الله ص آمد عرض سؤال
کرد کای برادر زاده گرامی خدا یتعالی ترا برسالت فرستاده فرمود بلی گفت بمن معجزه
و علامتی بنما فرمود آن درختی که در برابر تست بطلب ابو طالب بفرموده رسول الله
عمل نموده درخت از جا برخواست و بزمین می آمد تا نزدیك رسول الله ص رسید
بطریق سجود زمین خدمت بوسید و برگردید بعد از ان ابو طالب گفت اشهد
انك صادق یعنی شهادت میدهم که بتحقیق در دعوی رسالت راست گویی و به
پسر بلند اختر خود امیر المؤمنین ع خطاب کرد که ای علی در پهلوی پسر عمت
نماز بکن در کتاب امالی مسطور است که عبد الله عباس را از اسلام ابو طالب
سؤال نمودند گفت چگونه مسلمان نباشد و این شعر از وست شعر
قد علموا ان ابننا لا مکذب لدینا : ولا یعبا بقول الاباطیل : یعنی بتحقیق دانسته اند
قریش و دیگران که فرزند ما رسول الله نزد ما دروغ گو نیست و اقوال باطله
اعادی در مادهٔ او معتمد و شایستهٔ اعتبار نیست مثل ابو طالب مثل اصحاب
کهف است که کتمان ایمان و اظهار کفر و طغیان نمودند پس خدا یتعالی ایشانرا دو اجر
و ثواب داد یك اجر رازی ایمان و یك اجر از برای کتمان آن و در کتاب کافی
روایت شده از درست بن ابی منصور که گفت پرسیدم شاه اقلیم تقدیر و رضا

امام رضا ع که آیا ابو طالب امام و حجت بر رسول الله ص بود فرمودند حجت نبود لیکن ودیعه
دار وصایا یا وصی وصایای سابقه بود و آن وصایای مودعه را بحضرت رسول ص سپرد بعد از آن
عرض کردم که دفع وصایا بنابرین بود که ابو طالب حجت و رسول الله ص محجوج باشد فرمودند
نه اگر رسول الله ص محجوج میبود ابو طالب وصایا را باو نمی سپرد بعد از آن عرض کردم
که حال ابو طالب در اعتقاد چگونه بود فرمود اقرار بنبوت و احکامی که پیغمبر با آنها
بعثت یافته بود و وصایای و ودیعتی را برسول الله ص سپرد و در همان روز داعی
یا ایتها المطمئنة ارجعی الی ربک را لبیک اجابت گفته رخت اقامت بجنت برد و در
کتاب علل الشرایع و خصال مرویست از عبد الرحمن بن سابط که حضرت پیغمبر ص مکرر
بعقیل بن ابی طالب میفرمودند که ای عقیل محبت من نسبت بتو مضاعف است و بدو
وجه ترا دوست میدارم یکی از راه محبت واقعی که بواسطه بتو دارم و یکی بنابر آنکه
ابو طالب ترا دوست میداشت در کتاب امالی شیخ مذکور است که عباس بن عبد المطلب
گفت چون ابو طالب محتضر شد رسول الله ص حاضر بود خطابش فرمود که ای عم
بیک کلمه که بتو میگویم تکلم کن شفاعت تو بهمان میکنم در روز قیامت بگو لا اله
الا الله ابو طالب گفت اگر میان تو و بنی اعمام و قوم پدرت قهر و کینه نمی بود
هر آینه ترا بگفتن این کلمه خوشحال میکردم و اگر پیش از این از من سؤال این مطلب
مینمودی اطاعت می نمودم و عباس گوید که در حالت این مکالمه جمیله بنت حرب ملقب
بحمالة الحطب در آنجا نشسته بود با بو طالب میگفت بر دین بزرگان از دنیا بیرون
رو و چون نزدیک بنزع شد دیدم که لبهایش می جنبید گوش بسخنش دادم شنیدم
آهسته میگفت لا اله الا الله بخدمت رسول الله ص عرض کردم که یا ابن اخ بخدا قسم
که ابو طالب که میخواستی گفت فرمود من نشنیدم   که جمع ما بین این
حدیث که مشعر بعدم اسلام ابو طالب و احادیث دیگر که صریح در اسلام او وارد است
باین طریق ممکن است که مراد از تکلیف رسول الله ص امر ابو طالب بکلمه طیبه لا اله الا الله



این باشد که چون بعضی بنابر عدم اطلاع احوال ابوطالب وخفای اسلام او وایشان معتقد
عدم اسلام او بودند رسول الله ص میخواست که اسلام او ظاهر و اقرار بتوحید واضح
وظاهر گردد که اعتقاد باطل ان بعض جاهل زایل گردد و سبب امتناع و مضایقه
ابوطالب در گفتن کلمهٔ طیبه این باشد که شاید در آنمرض فوت نشود و بعد از آنکه
اسلام او باعلان کلمه شایع گردد قبایل وطوایفی که بعلت اتحاد دینی کومک و امداد
او در نصرت رسول الله ص می نمودند از اعانتش کشیده یکانکی مذهبش یکانکی را برهم
زنند و مطلب عمدهٔ اهمی که نصرت رسول الله ص بودند منعکس گردد و بعد از آنکه از حیوة
مایوس شد بخفیه تکلم بکلمه نمود و عباس شنید تا مخالفت امر مطاع رسول الله ص
خود متولی دفن فاطمهٔ بنت اسد شده و فاطمه بهجرت و بیعت در دو جاء مقابل حمام
ابی قطیعه کرده و رسول الله ص او را در رخت خود کفن نمود و در قبرش کذاشت
و در لحد او خوابید و از او پرسیدند فرمود پدرم فوت شد و من کوچک بودم
فاطمه و شوهرش مرا متکفل شده نهایت مهربانی بمن میکردند و مرا بر فرزندان
خود در رعایت و اعزاز ترجیح میدادند و چون رفاهیت و وسعت بر حال من
کردند من نیز خواستم که قبر او وسیع و از تنگی قبر ایمن باشد بنابرین در قبر او
خوابیدم و در همین کتاب مرویست از معقب درکاه ابی عبد الله علیه السلم که فاطمه
بنت اسد برسول الله ص وصیت نمود که جاریهٔ از کنیزانش آزاد نماید رسول الله ص
فرمودند انچه پیش میفرستی زود باشد که اثر آن دریابی و چون فوت شد قبای
مبارک خود را بیرون آورده کفن فاطمه نمود و در لحد او خوابیده فرمودند که
قبای من لباس امان فاطمه است در روز قیامت و خوابیدنم در لحدش باعث
کشادگی و وسعت قبر اوست و در کتاب معانی الاخبار از امام بلا اشتباه
ابی عبد الله ع مرویست که فاطمهٔ بنت اسد متبشره و مسرور نزد ابوطالب آمده
بیشارة تولد همیون رسول الله ص خبر داد ابوطالب گفت ای فاطمه صبر کن

و امیدوار

و امید وار باش که بعد از یک سبب که سی سال باشد مولودی مثل همین مولود
از برای تو خواهد شد و تفاوتی که در میان این دو مولود باشد همین نبوت خواهد
بود و این خبر صدق اثر مطابق واقع و ولادت سراسر سعادت شاه ولایت ع بعد از سی
سال تمام از ولادت دولت مظهر پیغمبر ص فیض وقوع بر ملکوت سموات و ارضین شیوع
نموده و در کتاب مناقب مذکور و بطریق روایت مسطور است که ابوذر رحمه الله گفت
قسم بخدایی که نیست پروردگاری مگر او که ابو طالب از دنیا نرفت تا اینکه اسلام آورد
بزبان حبشه و از پیغمبر ص پرسید که تو زبان حبشه را میدانی فرمود ای عم بزرگوار
خدای تعالی مرا بر جمیع لغات عالم گردانید بعد از آن گفت یا محمد اسدن لمصاقاقاطالاها
یعنی شهادت میدهم باخلاص که نیست خدایی پروردگار مگر پس رسول الله ص گریستن
آغاز نمود گفت بدرستی که خدای تعالی چشم امید مرا باسلام ابو طالب روشن گردانید
توهم نرود که بمؤدای این خبر صحت اثر اسلام ابو طالب همین بزبان حبشه بود
بلکه در کافی از برگزیده آل ابی عبدالله ع که ابو طالب بجمیع لغتهای هر زبان مسلمان
بود و در اینجا که بزبان حبشه اظهار اسلام نمود ممکن است که بنابر مصلحتی چند بوده
باشد پس منافات ندارد که در مواطن دیگر بلغات دیگر اعلان اسلام نموده باشد
و در کتاب کافی از حجت آل ابی عبدالله ع منقولست که اسلام آوردن ابو طالب بحساب
جمل عقد نمود بانگشتان مبارک شصت و سه عدد و در کتاب معانی الاخبار روایت
نموده ابو الفرج محمد بن مظفر مصری از احمد راودی از پدرش که گفت نشسته بودم
در مجلس ابو القاسم حسین بن روح قدس الله روحه که مردی از او پرسید معنی قول
عباس بن عبد المطلب را که بخدمت پیغمبر ص عرض نموده بود که ای محمد عم تو ابو طالب
بتحقیق اسلام آورده بحساب جمل و عقد نمود شصت و سه عدد بانگشتان خود جواب
گفت که از آن عبارت اینست که ابو طالب توحید ذات احدی بلفظ الله احد جواد
نموده و کلمات ثلثه بحساب جمل شصت و سه عدد است و در تفسیر علی بن ابرهیم



مذکور است که نزول نبوت بر مهبط وحی رسالت و مقصد اصلی خلقت صلعم در روز دوشنبه
و اسلام امام همام امیر انام علی بن ابی طالب ع در روز سه شنبه و اسلام خدیجه رضی الله عنها
بعد از او بوده و بعد از آن ابو طالب بدولتخانه پیغمبر صلعم داخل شد مشاهده نمود که آنحضرت ص
باقامت فریضه نماز قایم و امیر المؤمنین ع چون دل در پهلوی آنحضرت جا گرفته
بمتابعت مشغولست و جعفر را ابو طالب با وامر نمود که ای جعفر با عم زاده بزرگوار
نماز پس جعفر در جنب چپ رسول الله صلعم از میان ایشان بیرون در پیش ایستاده
بطریق ایتمام نماز را انجام داد و مدتها رسول الله صلعم و علی ع و جعفر و زید بن حارثه
و خدیجه بنت خویلد تنها باقامت صلوات در لباس اختفا شعار اسلام را بپوشیده
میداشتند تا اینکه آیه فاصدع بما تؤمر نازل شد حضرت پیغمبر صلعم باعلان اوامر
الهی و اظهار مراسم عبادت ذات وحدت پناهی پرداخته مرات عالم را بصیقل اشعه
و اجرای احکام طاعت از زنگ ضلالت جلا بخشید و بتسویه صفوف جماعت قلب
سپاه سپاه جهالت را درهم شکسته صیت فتح فاتحه دین مبین باسماع کافه عالمین
رسانید در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه از سرور دین پناه ابی عبد الله مرویست
که ابو طالب اظهار شرک و طغیان و اخفای ایمان مینمود و چون اجل او نزدیک گردید وفات
در رسید جناب احدیت بحضرت رسالت صلعم وحی نمود که از مکه بیرون رو که در آنجا بعد
از ابو طالب ناصر و یاوری کننده نخواهد داشت پس حضرت رسول صلعم بمدینه مشرفه هجرت
فرمود و در همان کتاب مرویست که پیشوای متقین امیر المؤمنین ع گفت بخدا قسم
که نه پدرم و نه جدم عبد المطلب و نه هاشم و نه عبد مناف هرگاه عبادت و پرستش
بت نکرده اند شخصی از او پرسید پس چه معبود را عبادت میکردند فرمودند قبله
نماز ایشان بیت الله و دین ایشان شریعه ابرهیم خلیل الله بوده و در کتاب فتح الابواب
مرویست از فاطمه بنت اسد ع که چون امارات موت بر عبد المطلب ظهور یافت اولاد
خود را طلبیده تعهد تکفل محمد را از ایشان خواست جواب گفتند که اختیار با محمد است ص

هرکدام

هر کدام را از ما که خواهد مرا قبلتش اقدام نماییم پس عبد المطلب رو بقبلهٔ رسالت
نموده گفت ای محمد جد تو بر جناح سفر قیامت هر یک از اعمام و عمات را اختیار میکنی
متکفل احوال تو گردد محمد ص نظر شفقت بجانب ابوطالب کرده عبد المطلب یافت که
خواهش او با بوطالب و بطرف او بیش از دیگران راغب است گفت ای ابوطالب دیانت
و امانت تو بر من کمال ظهور یافته و محمد ص روی توجه از سایر اعمام و اقربا بجانب تو
یافته پس بوضعی که با محمد ص بوده ام بهمان طریقه سلوک بکن و از رعایت و محافظتش
دقیقهٔ نامرعی مگذار فاطمه ع گوید چون عبد المطلب فوت شد ابوطالب محمد را نزد
خود آورده من بوظایف خدمتکاری او مدارا مینمودم و مرا از غایت شفقت
مادر میخواند و در باغی که بخانه داشتیم نخلی چند بود که در آن اوان ابتدای میوهٔ
رطب آنها بود و چهل کودک از هم سنان و رفقای محمد ص همه روزه داخل میشدند
و رطبی که از نخلها بر زمین می افتاد میچیدند و تناول می نمودند و اکثر آن کودکان
از یکدیگر رطبی که میچیدند می ربودند و هرگز نیافتم که محمد ص رطبی را که دیگری سبقت به برداشتن
آن نموده باشد از دست او بگیرد و هر روز قدری رطب من و جاریه که داشتم مخصوص
محمد ص میچیدیم روزی نسیان بر من غالب شده قدر مخصوص را نچیدیم و محمد ص خوابیده
بود که اطفال داخل بوستان شده بعادت معهود رطبهای مقرر را چیده روانه شدند
و من در خانه که محمد ص خوابیده آستین جامهٔ خود را بر رو گذاشتم مقارن آن محمد ص بیدار
شد چون سرور داخل بوستان شد دید که در زیر نخلها رطبی نمانده بود برگردید
جاریه گفت ای محمد امروز فراموش کردیم که از برای تو رطب برداریم و کودکان در
بوستان رفته رطبهای ریخته را برداشته اند پس محمد ص ثانیا داخل باغ شده بنخلی
از آن نخلها اشارت فرمود که ای نخل من گرسنه ام بمجرد این دیدم که نخل اغصان
بارور خود را پایین آورده در زمین تواضع و اختصاص بر طبق اخلاص نهاد محمد ص
بقدر کفاف از آن رطب تناول فرموده بعد از آن اغصان از زمین برخواسته بحالت



خود مستغرق کردیدند تعجب زیادی از مشاهدهٔ این حالت بهم رسید و ابوطالب
از خانه بیرون رفته بود و هر روز که از بیرون مراجعت مینمود حلقه بر در میزد جاریه را
میفرمودم که در را باز کند آن روز که ابوطالب حلقه بر در داشنا کردم من خود برخواستم
و در را کشوده مقدمه را با و نقل کردم کفت ای فاطمه بدانکه محمد پیغمبر خداست
و فرزندی از تو بهم میرسد که وزیر او شود پس چنان شد که کفت و در کتاب مناقب
ابن شهراشوب مذکور است که سباع از ابوطالب میکریختند روزی ابوطالب بطایف
میرفت در عرض راه شیر عظیمی پیش راه آمده صدای عجزناکی میکرد نزدیک ابوطالب
بر خاک افتاده اظهار عجز مینمود ابوطالب کفت ای شیر بحق خدایی که ترا خلقت نموده
حال خود را بیان کن شیر کفت بدرستی که توای ابوطالب پدر اسد الله و ناصر نبی
اللهی و مربی پیغمبر خدایی پس ابوطالب را ازین سخن برانش محبت دامن شد کرمی مهرش
نسبت بخورشید فلک رسالتم ازدیاد پذیرفت و صورت ایمان به نبوت آن صورت
معنی ذات مصور قدیم در اینهٔ صفای عقیدتش بهتر از پیشتر استقرار کرفت
و در کتاب مناقب نیز مسطور است که یهودی در شام با ابوطالب کفتکو و منازعه
نموده کفت ای ابوطالب تو بر ما فخر و اظهار تفوق و امتیاز مینمایی و برادرزاده ات
در مکه سؤال بکف مینماید ابوطالب برآشفته از روی قهر و غضب از تجلی و مالی
که در انجا داشت دست برداشته متوجه مکه شد چون بمجلهٔ قریش رسید دید
که محمد با اطفالی چند نشسته کال اختلال از حال او ظاهر میشد از او پرسید ای
پسر کیستی و پدر تو کیست کفت من محمدم و پدرم عبد الله و یتیم و بی مادر و پدرم
پس ابوطالب رقت زیادی نموده او را در آغوش کرفت و کردنش را بوسید
جبهٔ مصری بر او پوشانید و سر مبارکش را تدهین نموده یکدینار طلا بدامن
ردای او بست و خرمای بسیار باطراف او نثار کرد اطفال را بچیدن و خوردن امر
نمود پس محمد چهار دانه از آن خرما برکرفته نزد ام کبشه برد و قصه را نقل

نمود

نموده‌ام کبشه از صورت و لباس او پرسید محمد ص توصیف او نموده ام کبشه
گفت ای مرد مهربان پدر تو ابو طالب است محمد ص بر گردید تا با ابو طالب چسبید
و گفت ای پدر مهربان سپاس خداوندی را که دیده امیدم را بمشاهده تو روشن
ساخت استغنا دارم که مرا در این شهر تنها نگذاری و بهر جا میروی با خود داری
ابو طالب او را همراه برد و در کتاب مناقب مذکور است که پیغمبر ص در حجر تربیت جد
عالیمقدارش عبد المطلب بود و چون سن شریف عبد المطلب بیکصد و دو سال رسید
و رسول ص هشت ساله شد اولاد خود را طلبید گفت ای فرزندان محمد ص یتیم و بی
چیز است او را بشفقت پدرانه علاج و بدست کسی و اعانت او دفع احتیاج از
او بکنید و وصیت مرا در باره او نگاه دارید پس ابو لهب از میانه ایشان تعهد
انفاد وصیت او نمود عبد المطلب گفت ای لهب تو شر خود را از ما دفع کن مصرع
مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ؛ عباس گفت چون سؤال ابو لهب بانجاح مقرون
نفرمودی این دولت را نصیب من فرما عبد المطلب فرمود ای فرزند تو مردی
هستی تند خو میترسم که به تندی با محمد ص سلوک نمائی و اذیت تو با او رسد پس
ابو طالب از روی صدق نیت و صفای طویت بکمال محبت و حسن عقیدت گفت ای
پدر بزرگوار امر محمد را بمن واگذار و بعد از آن عبد المطلب روی بجانب رسول الله ص
کرده گفت ای محمد ص تو با ابو طالب باش و خاطرش بناحق مخالفت مخراش محمد ص گفت
ای پدر بزرگوار از برای من محزون مباش که پروردگار من نگاه دارنده منست و مرا
ضایع نمیگذارد پس ابو طالب آن سرور سینه رسالت را در آغوش گرفته برد و اقدام
بخدمت و قیام بمراقبت او را واجب و لازم شمرده و مال و جاه خود را از او دریغ نمیداشت
و همت بر محافظت و حراست او از یهود که دشمنان شدید العداوه آنحضرت ص بودند
میگماشت و پیوسته در دفع اعادی او از جماعت قریش و سایر اعراب که از راه حسد
با حوال خجسته مآل آنسرور ص عداوت می ورزیدند بسعی بلیغ میکوشید و عبد المطلب



وصیت من کعبته بطالب
درحین وصیت شعری چند انشا نموده از انجمله اینست شعر وصیت من کعبته بطالب
عبد مناف وهو ذو تجارب یا ابن الحبیب اکرم الاقارب یا ابن الذی قد غاب غیر آیب
وچون ابوطالب از راهبی که مبشر رسالت محمدی ص بود اوصاف حمیده آنحضرت را
شنیده بود اشعار پدر را جواب گفت شعر لا توصنی بلازم و واجب انی سمعت
اعجب العجایب من کل حبر عالم و کاتب بان بحمد الله قول الراهب و در کتاب مناقب
از طبری و بلاذری منقولست که چون آیه کریمه فاصدع بما تؤمر بر حضرت پیغمبر نازل
شد قوم خود را ندا کرد و دعوت باسلام خیرانجام نمود و چون آیه شریفه انکم
وما تعبدون من دون الله نازل گردید جمیع قوم اجماع بر مخالفت پیغمبر ص نمودند
ابوطالب او را منع کرد بعد از ان عتبة بن ولید و ابوجهل و عاص باتفاق نزد
ابوطالب رفتند و گفتند برادرزاده ات الهه ما را سب و لعن نموده ما را نسبت
کفر و ضلالت داده و اوقات را بر ما شوررانیده یا حرکات او را از ما دفع کن یا ما را
با او واگذار پس ابوطالب ایشانرا بهمواری جواب گفته بچرب زبانی و ملاطفت
ساکت و مستمال ساخت شعر نرمی علاج خصم بداندیش میکند دندان مار را
بنمد میتوان کشید بعد از ان رسول الله ص بتدریج اظهار اسلام و دعوت انام
نمود و جمعی از قوم بشرف اسلام مشرف گردیدند ثانیا آن سه پلشت بخدمت ابوطالب
رفته گفتند ای ابوطالب شرافت تو از حیثیت کبر سن و رفعت منزلت و اعتبار
دنیوی بر همگی ما ثابت است و بخدمت تو آمده خواهش کردیم که برادرزاده ات را
از سب الهه و برهم زدن دین آبای ما منع کنی نکردی بلات و عزی قسم که ما را و
طاقت تحمل این مذلت نمانده اگر او را دفع کردی فبها المطلوب و الا میانه ما و
شما نایره قتال اشتعال خواهد یافت تا یکی از طرفین بهلاکت رسند پس ابوطالب
متوجه پیغمبر شده پرسید که ای محمد اقوام تو چه شکوه دارند و سبب عناد ایشان
با تو چیست پیغمبر ص فرمود میخواهم که ایشان بیک کلمه تلفظ نمایند و از برکت

ان جمیع عرب

آن جمیع عرب مطیع و منقاد و فرمان بردار و تمامی بلاد عجم رعیت و باج گذار ایشان

شوند ابو طالب گفت ای پسر برادر آن کلمه چیست فرمود لا اله الا الله قوم بمجرد استماع

این کلمهٔ طیبه دامن از آن مجلس افشانده ابا و امتناع مینمودند و میگفتند اجعل الالهة

الها واحدا ان هذا لشیء عجاب ابن اسحق گوید که ابو طالب بمحمد صلعم سفارش نموده بود

که تکلیفات شاقه و تحمیلات فوق طاقه برو ننماید رسول صلعم از سفارش ابو طالب چنین

بخاطر رسید که در نصرت و یاری او ضعفی بهم رسانده و از عهدهٔ کومک و امداد او بیرون

نمی آید پس فرمود که ای عم اگر آفتاب را در یمین من و ماه را در یسار من بنهند که ترک

قول لا اله الا الله و دعوت مردم بطریق هدی نخواهم کرد تا اینکه نفاذ این امر تمام

یا در این راه بقتل رسم بعد از آن سیل سرشک از دیده روی نمود و برخواست که بیرون رود

ابو طالب را از این گفت و شنود غیرت بر غیرت افزود خطاب بجناب مستطاب رسالتماب

نمود که ای محمد صلعم مشغول امضای امر خود باش بخدا قسم که دست از یاری و نصرت تو

بر نمیدارم و ترا بیکس نمیگذارم و در روایت دیگر مذکور است که چون ابو طالب سفارش

مزبور را بآنحضرت صلعم نمود فرمودند که فرمانفرمای مملکت هستی مرا مامور باظهار

دین و دعوت مردم بمذهب حنیفیه فرموده و غضبناک از مجلس عمش برخواست ابو طالب

او را خوانده و شرایط استمالت و وعدهٔ نصرت بجا آورده این اشعار انشا فرمود شعر

والله لن یصلوا الیک بجمعهم ٭ حتی اوسد فی التراب دفینا ٭ فاصدع بامرک ما علیک غضاضة

وابشر بذاک و قر منک عیونا ٭ و دعوتنی و زعمت انک ناصح ٭ فلقد صدقت و کنت قدم امینا

و عرضت دینا قد عرفت بانه ٭ من خیر ادیان البریه دینا ٭ لولا المخافة ان یکون معرة ٭

لوجدتنی سمحا بذاک مبینا ٭ ابن عباس نقل نموده که روزی حضرت رسول صلعم داخل

کعبهٔ معظمه شد بنماز مشغول شد ابو جهل لعین صدا زد که کدام یک از شما ای قوم

ما صلوة محمد صلعم فاسد میتواند کرد ابن ذبعری که مقدمهٔ کفر را اکبری بود این امر را

تعهد فرمود و احشای کسیف خون آلود ذبیحه را که در آنحوالی افتاده بود برداشته



به رسول الله انداخت ابوطالب مطلع شده شمشیر برکشید و محمد را با خود برده
متوجه مجلس ابوجهل ملعون شد اهل مجلس چون آثار غضب از چهرهٔ ابوطالب
دیدند اندازه و دمالیدن نمودند ابوطالب بصدای بلند قسم یاد کرد که هر کس از
ایشان برخیزد بشمشیر ابدار سرش را از تن جدا کند لابد هیچکی در جای خود ساکن
شدند تا نزدیک ایشان رسیده از رسول ص پرسید که ای برادرزاده کدام یکی از این
مجمع این فعل قبیح را بصدور رسانیده حضرت ص آنمرد نامرد را با بوطالب نموده
ان احشای خون آلود را بر سر صورت ان بد صورت زشت سیرت انداخت و در
روایت متواتره وارد است که ابوطالب غلامان خود را فرمود که ان احشا را
برداشته بر سبالهای تمامی انجماعت بد صفت که در انجا نشسته بودند می مالیدند
و از طبری و بلاذری و ضحاک منقولست که چون قریش بر حمیت و حراست ابوطالب
نسبت برسول ص اگاه شده مشاهده نمودند جمعیتی کرده بخدمت ابوطالب
رفتند و عماره بن ولید را که در حسن و جمال سرآمد اقران و امثال و از اهل ثروت
و مال بود با خود برده گفتند ای ابوطالب ما عماره بن ولید را که در نسب و حسب
و مال و جمال اشرف اهل زمانست بخدمت آورده ایم که با تو باشد و مال و کمال او
تعلق بتو یابد و علاوه ان هر کس که از ما مالی دارد نصیبی از ان بتو سپارد و تو
محمد را بما واگذاری که الههٔ ما را سب نموده و جماعت ما را از هم پاشیده
و خوابهای ما را از اعتبار انداخته تا او را بقتل رسانیم ابوطالب گفت بخدا قسم
که شما با من طریقه انصاف مسلوک نداشتند فرزند خود را بمن میدهید که تربیت
و غمخواری کنم و فرزند مرا میخواهید که بقتل رسانید بخدا قسم این امر صورت
امکان نمی پذیرد شما خود میدانید که ناقه با وصف حیوانیت در فراق فرزند
خود بغیر از دیگری مطمئن نمیشود و این چه خیال محالست که کرده اید برخیزید
و بیرون روید پس آنقوم بد طینت بنهایت خفت برخواسته رفتند و از مکر و حیله

در دفع

در دفع رسول الله ص در میان بستند و ابو طالب بثابت قدم در مقام نصرت رسول ص
و در دفع اذیت اعدا عین را نصب همت والا میساخت در معرکهٔ ظهور شفقت
علم امداد در اعانت شهنشاه مملکت رسالت ص می افراخت و اشعاری چند مشرف
بما فی الضمیر تقریر مینمود از انجمله اینست شعر حمیت الرسول رسول الاله ببیض
تلالاء مثل البروق اذب واحمی رسول الاله حمایت عم علیه شفیق دیگر شعر یقولون
لی دع نصر من جاء بالهدی وغالب لنا غلاب کل مغالب وسلم لنا احمد واکفلن لنا
نبیا ولا تحفل بقول المعاتب فقلت لهم الله ربی وناصری علی کل باغ من لوی بن غالب
و چون قریش مشاهده مینمودند که روز بروز مراتب شان رسول ص در اعتلا و درجات
اقتدارش آنا فانا مستعد ارتقاست میگفتند که محمد را کبر و نخوت بهم رسیده یا سحر
حراست یا مجنون و بیهوشه وعید با و میدادند و هکی معاهده نمودند که هرگاه ابوطالب
فوت میشود که قبایل قریش بتهیهٔ اسباب قتل محمد پردازیم و این خبر با بوطالب رسیده
بنی هاشم را جمع نموده وصیت رسول الله ص را با یشان نموده گفت که برادر زادهٔ من
انچه میگوید خبر داده است مرا بان آبا و اجداد و علمای ما باینکه محمد ص پیغمبر صادق
و امانت دارندهٔ ناطق است و شان او عظیم تر شانیست و مکان منزلت او نزد خدا بلند
تر مکانیست دعوت او را باجابت در یابید و بجمعیت و اتفاق در نصرت او شتابید
و قصد کنید دشمنان او را بر دستی که او ست شرف باقی دایمی از برای شما ماداام که دهر
باقیست و انشاد نمود شعر اوصی بنصر النبی الخیر مشهده علیا ابنی وعم الخیر عباسا
وحمزة الاسد المخشی صولته وجعفر ان تذودا دونه الناسا وهاشما کلها اوصی بنصرته
یاخذوا دون حرب القوم امراسا کونوا فداء لکم نفسی وما ولدت من دون احمد عند
الروع امراسا بکل ابیض مصقول عوارضه تخاله فی سواد اللیل مقباسا و برادرش
حمزه را تحریص متابعت رسول ص نموده تاکید بلیغ میفرمود روزی حمزه کمانش در
پشت شان آویزان از شکار بر میگردید دید که حضرت رسول ص تب کرده در خانهٔ خواهرش



خوابیده بر حال او گریه میکند حمزه پرسید ای خواهر سبب گریه چیست گفت نه کو می تب
برادر مرا بگریه در آورده بلکه آنچه بر برادر زاده ات محمد پیش از این از ابی الحکم بن هشام
رسید پس حمزه منصرف شده در مسجد رفت و سر ابی الحکم را بضرب منکر شکسته برگردید
و رسول الله ص خبر داد رسول ص اظهار عدم رضا از این امر نموده گفت ای عم تو از ایشان
این نوع سلوک از تو شایسته نبود حمزه از این سخن متاثر شده اسلام آورد و
ابوطالب باسلام حمزه مسرور گردیده انشاد نمود شعر صبرا ابا یعلی علی دین احمد
وکن مظهرا للدین وفقت صابرا وحط من اتی بالدین من عند ربه بصدق وحق
لا تکن حمز کافرا فقد سرنی اذ قلت انک مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصرا
فناد قریشا بالذی قد اتیته جهارا وقل ما کان احمد ساحرا و خطاب به پسر خود
ابوطالب نموده و گفت شعر ابنی طالب ان شیخك ناصح فیما یقول مسدد لك وائق
فاضرب بسیفك من اراد مساءته حتی تکون لدی المنیة ذائق هذا رجائی فیك بعد
منیتی لا زلت فیك بکل رشد وائق فاعضد قواه یا بنی وکن له انی بجدك لا محالة لاحق
آها اردد حسرة لفراقه اذ لم اراه قد تطاول باسق اتری اراه واللواء امامه
وعلی ابنی للواء معانق اراه یشفع لی ویرحم عبرتی هیهات انی لا محالة زاهق و در
مراسله نجاشی فرمان فرمای مملکت حبشه ابیاتی چند مشعر بحقیقت نبوت محمد ص
نوشته انفاذ نمود و نجاشی بعد از مطالعه ابیات و ملاحظه صفات عالیات
پیغمبر خیر البریات علیه و آله الصلوات سر بر خط ایمان نهاده بشرف اسلام
مشرف گردید و چون قریش دیدند که اسلام در اکثر قبایل عرب شایع شده و حمزه
بنور محمدی ص هدایت یافت و عمرو عاص از درگاه نجاشی مردود گردید مشورت
نموده عهد و پیمان بحلف و ایمان مؤکد ساختند که رسول الله ص را بهر نحو که
رود هد بقتل رسانند ابوطالب از مشورت و کید آن راه نشینان وادی
ضلالت اطلاع حاصل نموده اولاد عبد المطلب را طلبید مصلحت چنان دید

که رسول

که رسول الله را در محلهٔ خود برده بمحافظت و اهتمام نمایند و قریش همگی در دار الندوه
جمعیت نموده صحیفهٔ از اقرار خود بمبالغهٔ تمام ارقام نمودند مضمون اینکه من بعد با بنی
هاشم نکویند و با ایشان وصلة و تزویج نکنند و معامله و بیع و شرا با ایشان
ننمایند تا اینکه محمد را با ایشان تسلیم کنند و چهل نفر بدسیر ضلالت اثر آن صحیفه را بمهر
و نشان ممهور و مختوم ساخته در جوف کعبهٔ معظمه آویختند پس ابوطالب اولاد
عبد المطلب را جمع کرده از مؤمن و کافر چهل نفر میشدند غیر از ابولهب و ابوسفیان
و قسم یاد نمودند که اگر محمد را خاری در پا نشیند همگی ایشان را در وادی عدم نشانند
و محلهٔ عبد المطلب را که مجمع ایشان بود اگرچه بست نموده و در آنجا متحصن گردیدند
و شب و روز بحراست محمد اشتغال مینمودند و در آن حال انشاد نموده میگفت شعر
الم تعلموا انا وجدنا محمدا ۞ نبیا کموسی خط فی اول الکتب ۞ الیس ابونا هاشم شد ازره
و اوصی بنیه بالطعان و بالضرب ۞ و ان الذی علقتم من کتابکم ۞ یکون لکم یوما کراغیة
السقب ۞ افیقوا افیقوا قبل ان تحفر الزبی ۞ و یصبح من لم یجن ذنبا کذی الذنب ۞ و از اوست
شعر و قالوا خطة جورا و حمقا ۞ و بعض القول ابلج مستقیم ۞ لتخرج هاشم فیصیر منها ۞
بلاقع بطن مکة و الحطیم ۞ فمهلا قومنا لا ترکبونا ۞ بمظلمة لها امر وخیم ۞ فیندم بعضکم
و یذل بعض ۞ و لیس بمفلح ابدا ظلوم ۞ فلا و الراقصات بکل خرق ۞ الی معمور مکة لا یریم ۞
بطول الدهر حتی تقتلونا ۞ و نقتلکم و تلتقی الخصوم ۞ و یعلم معشر قطعوا و عقوا ۞
بانهم هم الجد الظلیم ۞ اراد و افتل احد ظالمیه ۞ و لیس لقتله فیهم زعیم ۞ و دون محمد
فتیان قوم ۞ هم العرنین و العضو الصمیم ۞ و در مدت تحصن بنی هاشم ابوجهل و
عاص بن وایل و نضر بن حارث و عقبة بن ابی معیط باتفاق در کوچه و محلات میکردند
و هر جا کاروانی و صاحب متاعی میدیدند نهی مینمودند که هیچ چیز در محلهٔ
بنی هاشم نبرند و با ایشان خرید و فروخت ننمایند و هر گاه کسی تخلف از امر ایشان
میکرد متاع و اجناس او را تاراج و نهب مینمودند و خدیجهٔ کبری در آن مدت



قصیده بوصف الحال

از مال خود برسول صلعم انفاق میکرد و ابوطالب در ان حال خیال فرموده چند
شعری از ان نگاشته صحیفه بیان میکرد شعر فامسی ابن عبدالله فینا مصدقا علی
سخط من قومنا غیر معتب فلا تحسبونا خاذلین محمدا لذی غربة منا ولا متقرب ستمنعه
منا یدها شمیة مرکبها فی الناس خیر مرکب فلا والذی تحدی له کل نضوة طلیح بجنبی
نخله فالمحصب یمینا صدقنا الله فیها ولم نکن لنحلف بطلا بالعتیق المحجب نفارقه
حتی نصرع حوله وما بال تکذیب النبی المقرب و همیشه ابوطالب بحراست محمد صلعم اهتمام بلیغ
مینمود و هرگاه بخواب میرفت و مردم همگی می خوابیدند بر بالین پیغمبر صلعم رفته اورا
بیدار میکرد و علی ع را در جای او میخوابانید و اولاد خود را و برادر زادها بیش را
بر پاسبانی او موکل مینمود و علی ع گاهی که اضطراب میکرد و بر پدر و الا که میگفت
که من در عوض محمد مقتول خواهم شد ابوطالب بصبر و تحمل ترغیب و تحریص او
مینمود و قریش که آزار و اذیت بنی هاشم را بر خود فرض و لازم شمرده بودند
اینها را در موسم عمره رجبیه و در اشهر حج که موسم بود اما داده بودند که از محله
خود بیرون ایند و در بازارها و خرید و فروخت مرخص باشند و در سایر
ایام خانه نشین و از محله بیرون نیایند و پیغمبر صلعم در این دو موسم که بیرون می آمد
بقبایل عرب میگردید و بایشان میگفت که اذیت مخالفین را از من منع کنید
که کتاب خدا را بر شما بخوانم و بثواب آن شما را بجنت رانم و در این اثنا ابولهب
در عقب انسرور میرفت و میگفت ای مردم بدانید که برادر زاده من دروغ
گو و سحر کار داست و همه جا رای مردم را از و میگردانید تا اینکه از حبس و شدت
طاقت ایشان طاق شد قریش نزد ایشان فرستادند و بابی طالب پیغام دادند
که محمد را بما تسلیم کن که بقتل رسانیم و بازای آن ترا بر خود پادشاه کردانیم
ابوطالب در جواب این پیغام بد انجام قصیده لامیه مشهور را در سلک
انتظام کشیده که از جمله اشعار حقیت اثارش اینست وابیض یستسقی الغمام

بوجه

بوجهه و چون این جواب حقایق مآب بسمع قریش رسید از مسئول خود مأیوس گردیدند
و ابو العاص بن ربیع که داماد رسول الله ص بود در شبها گندم و خرما بار میکرد و در
محلهٔ بنی هاشم میبرد و کسی را اخبار نمینمود و صبح که میشد رسول الله ص انهارا
میدید ابو العاص را تحسین میفرمود و باین احوال مدت چهار سال بشدت میگذشت
پس خدای تعالی ارضه را بر صحیفهٔ ایشان که بر جوف کعبه بود فرستاد و ارضه اثر خطوط
و مکتوب آن صحیفه را محو نمود و جبرئیل امین نازل شده پیغمبر را ص خبر از صحیفه
و تسلط ارضه بران داد و پیغمبر ص با بو طالب خاطر نشان کرد ابو طالب در مسجد
رفته بجمع قریش در آمد شرایط تعظیم او را همگی قریش بجا آوردند گفتند ای ابو طالب
آیا ارادهٔ مواصلت ما نموده که محمد را بما تسلیم کنی ابو طالب گفت بخدا قسم که آنچه
شما میگویید نیامده ام لیکن برادر زادهٔ من خبر داد و دروغ در قول او نیست
که خدای تعالی او را خبر داد بحال صحیفهٔ شما و تسلط ارضه بران الحال از جهت امتحان
بفرستید تا حقیقت حال را تفحص نمایند اگر در واقع خبر او حق و صدق باشد بی تعصب
و عناد سلوک طریق تقوی را مرعی داشته دست ازین اسباب ضلالت آثار که مشتمل
بر انواع ظلم و قطع رحم است بردارید و اگر دروغ و باطل باشد من بی مضایقه
او را که قایل آن قول باطلست بشما سپارم که هر چه خواهید بر سرش بیاورید پس
جمعی معتبر را بطلب صحیفه فرستادند آنرا آوردند و مهرها از ان برداشته دیدند
که اثر از ان نوشته و کتابت آن بجا نمانده و همین در ان ثبت است باسمك اللهم و اسم
محمد پس ابو طالب گفت ای جماعت از خدا بترسید و ازین امر باطلی که پیش گرفته اید
دست بکشید همگی از کمال انفعال و شرمندگی سکوت اختیار نمودند متفرق گردیدند
پس آیهٔ شریفهٔ ادع الی سبیل ربك نازل شد پیغمبر ص گفت چگونه ایشان را دعوت
کنم و همگی صلح بر ترک دعوت نموده اند پس آیه کریمه یمحو الله ما یشاء و یثبت نازل
گردید و پیغمبر ص از ابو طالب مسئلت نمود که از محله بیرون آید پس هفت نفر از قریش



مطعم بن عدی و زهیر بن امیة مخزومی داماد ابی طالب و هشام بن عمرو بن لوی بن
عمرو بن لوی بن غالب و ابو البختری بن هشام و زمعة بن اسود بن مطلب جمعیت
نموده بر نقض صحیفه و پاره کردن ان اتفاق نمودند پس اگاه شدند که ارضه
پیش دستی کرده اثر انرا نگذاشته است مشورت چنین دیدند که دست راست
کاتب صحیفه و منصور بن عکرمة بن هاشم بن عبد مناف را قطع نمایند و چون
متوجه منزل او گردیدند بالقوه را بفعل اوردند دیدند که منصور دست راستش
شل شده و از دست رفته است سجدات شکر الهی بجا اوردند اعتقاد ایشان بقدرت
خالق کون و مکان در باره صدق مقال و حقیقت احوال حضرت رسول ذو الجلال
کمال ازدیاد پذیرفت و ابو طالب در این باب شعری چند انشاد نموده از انجمله است
شعر الا هل اتی نجدا بنا صنع ربنا: علی نایهم والله بالناس ارفق: فیخبرهم ان الصحیفة
مزقت: وان کل ما لم یرضه الله یفسد: یراوحها افك وسحر مجمع: ولم تو سحرا اخر الدهر
یصعد: از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که ابو طالب در حالة احتضار معتبرین
و اشراف قریش را طلبیده خطاب نمود که معشر قریش شما برگزیدگان خدای تعالی
و افرینگاری از خلق او و بهترین عرب شمایید و خزانه دار خدایید و زمین و اهل
حرم او بیدد قبیله شماست سیدی بزرگ مطاع که دست او بر وجه حق بر همه
کس دراز است و در قبیله شماست پیشوای شجاع که دست گشاده اش از دست
عالم امکان افزونست بدانید که انچه مایه فخر و مباهات بوده و همه انرا از عرب
صاحب شده اید و جمیع اوصاف حمیده را که باعث شرافت است بدست
اورده اید بنابراین بر سایر عالمیان با جواز فضایل رجحان دارید و جمیع مردمان
باعتبارات شتی در حوایج بشما توسل میجویند و اکثرا از راه حسد دشمنی شما
میورزند و بعداوت شما ثبات قدم دارند بدرستی که از من وصیتی چند
قبول کنید اولا تعظیم خانه خدا بر خود فرض و لازم بدانید که ارتقا مراتب

مرضات

مرضات الهی موقوف بانست و مایه معیشت و معاد کنادان شما از پرتو فاضلان
انمقصد عظیم البنیا نست و رشتهٔ صلهٔ ارحام از دست سعی و اهتمام مگذارید که
در رسیدن اجل و مدد و کثرت اولاد در عدد نتیجهٔ صله رحم است و عقوق و زنا را
ترک کنید که بیشتر قرون سابقه باین دو مهلکه هلاک گردیدند دعوت برادران
دینی را اجابت کنید و ارباب سؤال را محروم مسازید که شرف حیات و ممات در صفاتست
و بر شما باد راست گویی و ادای امانت با اهل خود که این دو صفت مورث نفی تهمه
و جلالت قدر است و بدرستی که من وصیت میکنم شما را بخیر و خوبی با محمد ص سلوک
کردن که امین قریش و صدیق عرب و جامع خصالیست که شما را بان وصیت کردم
بتحقیق که آورده است بامری که دل تصدیق او مینماید و زبان انکارش میکند از خوف اینکه
ذکر ایشان از میان مردم فراموش شود بخدا قسم که گویا می بینم فقرا و اعزهٔ عرب را
در اطراف و مستضعفین را که اجابت دعوت او کرده باشند صاحب جاه و اعتبار و
رؤسا و صنادید قریش پست مرتبه در دنبال مانده خانهای ایشان خراب و ضعفاء
ایشان ارباب عظیمترین ایشان محتاج ترین مردم بسوی اوست و دورترین مردم از او
بهره مندتر نزد اوست تمامی عرب وداد را پیشهٔ خود ساخته و بلاد را از خار وجود
غیر او پرداخته سر بر فرمان و انقیادش نهاده اند ای جماعت قریش محمد ص فرزند
پدر و مادر شماست از برای او باشید و در جنگ حمایتش لازم ذمه خود بسازید
بخدا قسم که هر کس سلوک طریق او نماید براه راست رسد و هر کس براه متابعت او رود
سعادت را دین در یابد اگر از برای بقای من میبود و در اجل من کاتب قضا تاخیر
مینمود او را از همه کس کافی بودم در مهالک و مخاطرات را از او دفع مینمودم بلی
چون از آن ممنوعم در وقت بحسب مقدور شهادت میدهم بشهادت او و عظیم
میشمارم مقاله و گفتگوی او را و فاضل مجلسی ره نقل نموده که تالیف نموده است
ابو علی فخار بن معد موسوی کتابی در اثبات ایمان ابو طالب رض و اخبار بسیار از ائمه



اظهار در آن کتاب ذکر نموده از طرق خاصه و عامه هر دو احادیث نقل نموده است
از مقرب درگاه اله ابی عبدالله ع که گفت شنیدم از آبای خود که رسول الله ص گفت
جبرئیل بر من نازل شده گفت ای محمد ص بدرستی که خدای تعالی شفاعت ترا قبول نمود
در شش کس اول شکمی که ترا حمل نمود و بطن آمنه بنت وهب و صلبی که ترا انزال کرد یعنی
صلب عبدالله و آغوش و کناری که در آن تکفل تو نمودند یعنی حجر ابوطالب و خانهٔ که ترا
مسکن کردید یعنی خانهٔ عبدالمطلب و برادری که ترا در جاهلیت باخوت مخصوص
ساخته بود پرسیدند یا رسول الله سلوک آن برادر با تو چگونه بود فرمودند
بزرگی بود سخاوت پیشه که بی منت اطعام مینمود و بستانی از آن شیر داده و آن حلیمه
بنت ابی ذویب بوده و از حضرت تقدس پناه ابی عبدالله منقولست که گفت جناب احدیت
وحی نمود بحضرت رسالت ص که من حرام کردانیده ام آتش دوزخ را بر صلبی که ترا
انزال نمود و شکمی که ترا متحمل شد و حجری که در آن تربیت یافتی که ترا جای دادند پس
حضرت ابی عبدالله ص فرمود صلبی که او را اخراج کرد عبدالله بن عبدالمطلب
و شکمی که او را متحمل شد آمنهٔ بنت وهب و حجری که در آن تربیت یافت فاطمهٔ بنت اسد
و اهل بیتی که او را جای دادند ابوطالبست و از آنحضرت بروایت دیگر منقولست که
جبرئیل امین نزد حضرت خیر النبیین علیه الصلوة و آله اجمعین آمده گفت ای محمد ص
پروردگار ترا سلام میرساند و میفرماید که حرام کرده ام آتش را بر صلبی که ترا انزال
کرد و شکمی که ترا حمل و حجری که ترا تکفل نمود پس جبرئیل بتفسیر پیغام بشارت انجام
پرداخته گفت اما صلبی که ترا انزال نمود عبدالله بن عبدالمطلب بود و اما شکمی
که حمل نمود آمنه بنت وهب است و اما حجری که متکفل تو شد عبد مناف بن
عبدالمطلب و فاطمهٔ بنت اسد بود و منقولست که عباس بن عبدالمطلب از خدمت
رسول ص سؤال نمود که یا رسول الله امید خیری با بی طالب داری یا نه فرمودند
یا عباس کل خیر را امیدوارم که پروردگار من شامل او گرداند و منقولست

که روز

که روزی که گشای عقدهای مشکلات دین و ولی رب العالمین امیر المؤمنین ع در ساحت
مکهٔ معظمه نشسته و اصحاب چون خانه نگین در گردش دایره نشین ناگاه مردی برخواسته
زبان جلافت بیان بشر بر هذیان گشوده گفت خوبست که تو با این رتبه که هستی سرافراز
و از سایر خلق ممتاز و پدرت در آتش دوزخ معذب و دمساز باشد آنحضرت ص فرمودند
بس کن خدا دهنت را از هم بپاشد قسم بانکسی که محمد را بحق و صدق مهر نبوت در کردن
نهاده اگر پدرم از برای جمیع گناه کاران عالم شفاعت نماید خدا تعالی شفاعت او را
مقبول فرموده از جرایم آن معصیت کاران درگذرد من قسیم بهشت و دوزخ باشم
و پدرم در آتش معذب شود بخدایی که محمد را بحق مبعوث نموده نور ابی طالب
بر جمیع انوار غالبست مگر پنج نور نور محمد ص و نور فاطمه و نور حسن و نور حسین و نور
اولاد او از ائمه معصومین علیهم السلام بدرستی که نور او از نور ماست آفریده است
او را خدا تعالی پیش از آدم بدو هزار سال در خبر است که ابان بن محمد در طی مراسله
بخدمت حضرت امام والا علی بن موسی الرضا ع عرضه داشت نمود که فدای تو
شوم در ایمان ابو طالب شکی دارم و یقینم بان حاصل نیست در جواب عرضه
او قلمی فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
بیان ای ابان بتحقیق که اگر اقرار با یمان ابو طالب نکنی هر اینه جای تو در دوزخ خواهد
بود و در خبر است که عبد العظیم بن عبد الله علوی در حالتی که مریض بود بخدمت امام
رضا علیه الثناء عریضه نوشته اعلام نمود که یا بن رسول الله چه میفرمائی در باب خبری
که روایت کرده شده که ابو طالب در ضحضاحی از آتش خواهد بود که جوش میزند از آتش
دماغ او حضرت امام ع فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد بتحقیق که اگر شک
میکنی در ایمان ابو طالب مکان تو در آتش میشود منقولست که روزی حضرت ابی
عبد الله ع از یونس پرسید که ای یونس مردم چه میگویند در باب ابی طالب یونس
عرض کرد که فدای تو گردم میگویند در ضحضاحی از آتش است و نعلینی از آتش



در پا دارد مغز سرش از اثر آن آتش جوش میزند فرمودند دروغ میگویند دشمنان
خدا بدرستی که ابوطالب از رفقای پیغمبران وصدیقان وشهدا وصالحین است
و فرمودند و حسن اولئك رفیقا مرویست که علی بن حسان از برگزیده مالك حیاة
ابی عبدالله ع پرسید که مردم را عقیده آنست که ابوطالب در ضحضاحی از آتش خواهد
بود فرمود دروغ گفتند جبرئیل امین بغیر این نازل شده عرض کرد که نزول جبرئیل
چگونه بوده فرمود چنین نازل که گفت یا محمد پروردگار تو سلام میرساند و میگوید
اصحاب کهف اخفای ایمان و اظهار شرك نمودند خدای تعالی دو چندان اجر
بایشان کرامت فرمود ابوطالب نیز کتمان ایمان و اعلان شرك و طغیان نمود
بدستور اصحاب کهف کریم بی صفت دو اجر باو عنایت نمود و ابوطالب از دنیا نرفت
تا اینکه از جانب درگاه الهی بشارت دخول جنت باو رسید بعد از آن فرمود
چگونه مردم درباره او چنین خبرها میگویند جبرئیل در شب فوت ابوطالب
نازل شد بر رسول الله ص گفت تا از مکه بیرون رو که دیگر یاوری کسی در اینجا
نداری بعد از ابی طالب روایت محمد بن حسن طوسی که لیث بخدمت حضرت شاه
ولایت دستگاه ابی عبدالله ع عرض نمود که مردم میگویند ابوطالب در ضحضاح
از آتش است که بجوش می آید حرارت آن دماغش را فرمود دروغ گفتند بخدا
قسم که اگر ایمان ابوطالب را در کفه ترازو و ایمان جمیع خلق را در کفه دیگر
گذارند هر آینه راجح می آید ایمان ابی طالب بر ایمان جمیع خلق بعد از آن فرمود
بخدا قسم که امیرالمؤمنین ع میفرمود که به نیابت پدر والاگهر پیغمبر و مادر عصمت
اثر و ابی طالب حج میگذاشت و وصیت نمود که بعد از ممات او نیز حج به نیابت
ایشان بجا آورند و منقولست از داود رقی که گفت داخل شدم بر ابی عبدالله ع
و قرضی بر شخصی داشتم که از ادای آن توانی و تعلل مینمود شکوه بر ادای او را
بخدمتش عرض کردم فرمودند هر گاه بمکه گذر کنی بنیابت عبدالمطلب طواف

بکن

بکن و دو رکعت نماز از برای او بکنا و نیابت ابی طالب نیز طوافی بجا آور و دو رکعت
نماز بجهت او بکن و غرض از عبدالله طوافی با دو رکعت نماز معمولی ساز و از امنه طواف
و نماز بعمل بیاور و از برای فاطمه بنت اسد نماز و طوافی بکن بعد از ان او در کاه فاد
تونکر ادای مال از ائمه بود بجا ذای اهمال مال مسئلت نما و او دکوید انچه فرمود
کردم و طواف و نماز را بجا اوردم و بعد از فراغ از باب صفا بیرون رفتم دیدم
عزیم از دست رفته در انجا ایستاده میکوید ای داود چرا مرا حبس میکردی اینک
مال تو حاضر است از من بکیر و مرا رها کن روایت از ابن عباس که گفت پدرم عباس
بن عبدالمطلب مرا خبر داد که ابو طالب در حین موت بکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان لا
اله الا الله و ان محمداً رسول الله تکلم نموده ایمان آورد و حماد بن عثمان از ابی
عبدالله ع روایت نموده که ابو طالب از دنیا رفت تا اینکه رسول الله ص را از
خود راضی ساخت و حماد نیز از انحضرت ع روایت کرده که ما علم داریم باینکه ابو
طالب بجناب جل مسلمان شده و روایت کرده است عمر بن وائله از پیشوای صدقین
حضرت امیرالمؤمنین ع رسول الله ص در حالت احتضار پدرم بربالین او حاضر شده
امری از و مشاهده کرد و مرا از ان خبر داد و آن امر بیش من بهتر است از دنیا و هر چه
در دنیاست و از ابن عباس منقولست که روزی قاید سالکان مسالک ضلالت راهنمای
نابلدان طرق اسفل السافلین ابو بکر لعین پدر زشت سیر خود ابی قحافه را که از نعمت
بینی و کج نظری دیدهٔ ظاهرش چون چشم باطن کور کردیده بود دست کشی نموده
بخدمت والانهمت حضرت رسالت ص می آورد چون چشم مبارک رسول الله ص
بران نابینا افتاد فرمود ای ابابکر این پیر را بمشقت می انداختی ابو بکر عرض
کرد که باین حرکت توقع اجر از خدا تعالی نموده ام بجائی که ترا بحق مبعوث فرموده
خوشحالی و مسرت من باسلام ابی طالب زیاده بر سرور نیست که باسلام پدرم
بهم رساند بود دم چشم تو باسلام او روشن باد رسول الله ص فرموده است میکوی

و منقولست از غواص بحار یقین امیر المؤمنین ع که میفرمود بخدا قسم ابو طالب
بن عبد مناف بن عبد المطلب مؤمن شد و اسلام او در نهایت کتمان ایمان
مینمود از خوف اینکه مبادا قریش از ایمان او متنفر شده برابی هاشم اذیت
رسانند و در مرثیه حضرت امیر المؤمنین در فوت پدر والا گهر ساخته میفرماید
شعر ابا طالب عصمة المستجیر • و غیث المحول و نور الظلم • لقد هد فقدک اهل الحفاظ •
فصل علیک ولی بالنعم • و لقاک ربک رضوانه فقد کنت للطهر من خیر عم • پس اگر کافر
میبود و در کفر رحلت مینمود امیر المؤمنین باوصف آن تعصب در دین از خدا یتعالی
مسئلت نمی کرد و مرثیه برای او نمیگفت و منقولست از حضرت مبرا از شین علی بن
الحسین ع که پرسیده شد امیر المؤمنین از حال ابی طالب فرمود بلی مؤمن بود شخصی گفت
قومی در اینجا هستند که اعتقاد بکفر او دارند فرمود بسیار عجیبست این اعتقاد با
راه طعن بر پیغمبر ص یا بر من این را میگویند و تحقیق میدانند که خدا یتعالی نهی فرموده
که مؤمنه همسر کافری باشد مگر در یک ناده که آیه قران ناطق است و کسی شک ندارد
که فاطمه بنت اسد از مؤمنان سابقات بوده در تحت نکاح ابی طالب بوده تا اینکه رحلت
نموده و از حضرت ابی عبد الله ص مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع از اشعار گهر
بار ابی طالب بسیار محظوظ بود و دوست میداشت که انها را جمع کند و در دیوان
ثبت نماید میفرمود یاد بگیرید و باولاد خود بیاموزید که ابی طالب بر دین خدا
بوده و در اشعار او علم بسیار هست روایتست از اسحق بن عیسی که میگفت شنیدم
از پدرم که او از مهاجر غلام بنی نوفل شنیده بود که او میگفت شنیدم از ابو طالب
بن عبد المطلب که میگفت بمن حدیث کرد محمد ص که پروردگارش او بصلهٔ رحم
مبعوث نموده و اینکه بتوحید عبادت کند و غیری با او معبود نشود و محمد نزد
من راست گو و صاحب امانتست و از حضرت باقر ع منقولست که ابو طالب مؤمن
و مسلمان فوت شده و باسناد کراجکی مسطور است که روزی ابو جهل بن هشام

بخدمت رسول الله ص آمده و بدست نامبارکش سنگی برگرفته که چون رسول الله ص
سر عبودیت بسجود معبود گذارد و آن صخرهٔ صماء سنگلاخ کفر و ضلال بر آن منتخب
دیوان رسالت ذو الجلال ص حواله کند پس در اثنائی که رسول الله ص سر بسجده نهاد
آن سنگدل جماد دست شوم بالا برده آغاز انداختن سنگ نمود بقدرت کاملهٔ
ربانی دستش خشک شده از حرکت بی برکت باز ماند بالضرورة نامرد در درگاه الهی
خجل و شرمنده بهمان هیئت که بدنش خشکیده و سنگ بر آن چسبیده برگردید اشیاع
و اتباع کفر پیشه اش که از رفتن و عزم او مطلع بودند پرسیدند که ای ابوجهل خوف
و بیم سبب منع تو شد گفت نه ولیکن در بین قصد انداختن سنگ دیدم حیوانی
مهیب چون شتر نر که مست شود و دم خود را می افشاند و اهمهٔ زیادی بر من استیلا
یافته مراجعت نمودم ابوطالب رضی الله عنه و ارضاه این مقدمه را استماع نمود حقیقت
حکایت را بنظم در آورده میفرماید شعر افیقوا بنو عمنا و انتهوا ؛ عن الغی فی بعض
ذا المنطق و الا فانی اذا خایف ؛ بوایق فی دارکم تلتقی ؛ یکون لغابرکم عبرة ؛ و رب
المغارب و المشرق ؛ کما ذاق من کان من قبلکم ؛ ثمود و عاد فما ذا بقی ؛ غداة اتاها بها صرصر
و ناقة ذا العرش اذ تستسقی ؛ فحل علیهم بها سخطة ؛ من الله فی ضربة الازرق ؛ غداة یعض بعرقوبها
حسام من الهند ذو رونق ؛ و اعجب من ذاک فی امرکم ؛ عجائب فی الحجر الملصق ؛ بکف الذی
قام من جنبه ؛ الی الصابر الصادق المتقی ؛ فاثبته الله فی کفه ؛ علی رغم ذا الخائن الاحمق ؛

و در خبر است که ابوطالب از راه میلی که بمحبت رسول الله ص داشت پیوسته همت
بر ترغیب علی بن ابی طالب ع بنصرت و یاری او میگماشت و اصدق الصادقین
امیر المؤمنین ع میفرماید که پدرم بمن گفت که یا علی دامن عمزادت از دست مگذار
و ملازمتش را بر خود لازم شمار دید بدستی که بوسیلهٔ او از هر باک و بیم عاجل و آجل
سالم خواهی شد بعد از آن این مضمون انشاد فرموده بمن گفت شعر ان الوثیقة
فی لزوم محمد ؛ فاشدد بصحبته علی یدها ؛ و از کراجکی منقولست که صفوان بن صلصال



گفت میدید پیغمبر را که اکثر اوقات با ابو طالب بسر میبرد و قبل از آنکه بشرف اسلام مشرف
شوم روزی در حوالی خانه ابو طالب نشسته بودم و بغض او را در دل خود ذخیره
مینمودم که ناگاه ابو طالب از خانه مضطرب بیرون آمده از من پرسید که یا ابا الغضنفر
ان دو کودک یعنی نبی و ولی ع از اینجا نگذشتند گفتم از وقتی که من در اینجا نشسته ام
ایشانرا ندیده ام فرمود برخیز که ایشانرا جستجو کنیم مبادا قریش با ایشان برخورده
اذیتی رسانند پس از انجا بقدم سعی در تکاپوی طلب اقدام نموده همه جا پرسان
و جویان میرفتیم تا از شهرستان مکه صحرایی شده بکوهی از کوهها مکه رسیدیم باتفاق
بالا رفته چون بقله متصاعد شدیم دیدیم پیغمبر و علی ع در دست راست او ایستاده
در ازای چشمه آفتاب در رکوع و سجود مشغولند ابو طالب که چشمش بر ایشان افتاد
جعفر را امر نمود که ای فرزند در پهلوی پسرعم نماز بکنار جعفر اطاعت پدر کرده در
پهلوی جماعت قدم تقدم پیش نهاد و بعد از آنکه از نماز فارغ گشتند روی توجه
بجانب ما نمودند ابو طالب را دیدیم که اثر سرور دیرو جناب احوالش لایح و علامات
حبور از آثار افعالش واضح بود و از کمال خوشدلی شعری چند انشاد نمود از انجمله
شعر ان علیا و جعفرا ثقتی ، عند ملزم الزمان الکرب ، لا تخذلا و انصرا ابن عمکما
خی لای من بینهم و ابی ، و الله لا اخذل النبی و لا ، یخذله نبی ذو حسب ، و در خبر است
که اسلام جعفر حسب الامر پدرش ابو طالب بوده و کیفیتش اینکه روزی ابو طالب
برسول الله ص مرور نموده دید که علی ع با او بنماز مشغول است جعفر را که با او بود بنماز
امر نمود و جعفر در جنب برادر والاگهر ایستاد بعد از ادای فریضه پیغمبر ص رو بجعفر
نموده فرمود ای جعفر در جناح عمزادت نماز گذاشتی بدرستی که حق سبحانه و تعالی
عوض این خدمت و در ازای این عبادت دو جناح بر تو کرامت خواهد فرمود که بانها
در جنت الماوی طیران نمایی و روایت نموده واقدی که چون گلشن اسلام بابیاری
اهتمام خیر الانام آب و رنگ یافته غنچه دین آغاز شکفتن نهاده کار اسلام

انتظام

انتظام پذیرفت ریاض تمنای قریش بژمردهٔ خزان حرمان گردید یکدیگر سرزنش می
نمودند که باوجود قلّهٔ اعوان اینهمه روزگار بر ما تنگ نموده سفلگان ما بسحر از راه میبرد
و جامهٔ اعتبار ما را بافساد دین ما میدرد بهتر آنست که هرکس بدین محمد داخل شده
باشد خویشان او را قدغن نماییم که آنچه لازمهٔ سیاست و شدّت و ضربت در بارهٔ او
بعمل آورده رای او را از طریق اسلام برگردانند و اینمعنی باعث بیم و انزجار دیگران
گردد بعد از تاکید این مصلحت و تاسیس بنای این مشورت کریمهٔ الم تکن ارض الله واسعة
نازل شده جماعتی از مسلمانان از ترس جان و بیم اذیت منافقان جعفر بن ابی طالب را
سرکردهٔ خود کرده بسمت حبشه روانه شدند و نجاشی سیاه مست فرمانفرمای حبشه
از قدوم ایشان مطلع شده کمال احترام مرعی داشت و همواره همت و اکرام اعزاز
آن جمع میگماشت تا زمانی که قریش سراغ ایشان کرده فهمیدند که در ارض حبشه
بنهایت فرح از غرغشه فارغند حسد دینی اقتضا نمود که قریش ایشان را بچنگ
آورده از دین محمدم مرتد سازند و بدخول دین باطل خود اسلام ایشان را در بازند
بنابراین عمرو عاص و عمارة بن ولید مخزومی را با جماعتی کثیر نزد نجاشی فرستادند
و چون وارد آنجا شده رخت اقامت در حبشه نهادند نجاشی ایشان را طلبیده که
بر ما فی الضمیر شان مطلع گردد عمرو بن عاص پیش رفته گفت زندگانی پادشاه
دراز باد بخدمت خدام بارگاه اقبال دستگاه رسیده نماند که قومی از جهال و
سفهای ما بسحر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب از طریقهٔ آبا و اجداد بیرون رفته
سلوک مسالک ناشایست و صعود معارج ناباست مینمودند بالضرورة تعصب
اهلیت داعی گردید که در صدد تادیب ایشان ساعی بوده نگذاریم ملت و مذهب
بزرگان از دست رود لهذا آنجمع از بیم باز خواست برخواسته در خدمت شما آمده اند
استدعا چنانست که ایشان را از درگاه عالم پناه رانده مجال ماندن ندهند که صاحب
ایشان محمد بن عبد الله معتقد نبوت خود است و زعمش اینست که دین تو منسوخ



و ذایل و نقش اعتقاد تو از لوح حقانیت محو و باطل است نجاشی این سخنان را
التفات ننمود یوما فیوما در ازدیاد کرامت جعفر اقامت میکرد و اتباع او را
روز بروز بانواع نوازشات و تفقدات خوش وقت میساخت تا اینکه حقیقت
ماجرا بسمع ابوطالب رسید از کیفیت سلوک نجاشی بسیار محظوظ و منبسط
گردیده شعری چند در مدح او انشاد نموده میفرماید شعر الا لیت شعری کیف
فی الناس جعفر؛ و عمرو و اعدی العدو للاقارب؛ و هل نال افعال النجاشی جعفرا؛
و اصحابه ام عاق ذلک شاغب؛ تعلم خیار الناس انک ماجد؛ کریم و لا یشقی لدیک المجانب؛
و تعلم بان الله زادک بسطة؛ و اسباب الخیر کلها لک لازب؛ و چون ابیات بنجاشی
رسید سرور عظیم حاصل نموده زیاده بر زیاده اکرام جعفر و اتباعش کوشید و بیشتر
از پیشتر برعایت جانب ایشان جازم گردید و این خبر که ثانیا بابوطالب رسیده در عالم
حدس رای صاحب احساس نمود که لوح سینهٔ نجاشی از نقش تعصب باطل ساده
و در کسب سعادت دینویه و توفیقات اخرویه ماده اش قابل افتاده بنابراین
دعوت او را باسلام مناسب مقام دیده شعری چند بمدعا انشاد و ارسال
نمود و او را بمتابعت و پیروی محمد ص ترغیب و تحریص فرموده و از جملهٔ اشعار اینست
شعر تعلم خیار الناس ان محمدا؛ وزیر لموسی و المسیح بن مریم؛ اتی بالهدی مثل الذی اتیا به؛
فکل بامر الله یهدی و یعصم؛ و انکم تتلونه فی کتابکم؛ بصدق حدیث لا حدیث الترجم؛
فلا تجعلوا لله ندا و سلموا؛ فان طریق الحق لیس بمظلم؛ و انک ما یاتیک منا عصابة؛
لقصدک الا ارجعوا بالتکرم؛ و شیخ عبد الرحمن بن محمد بن جوزی که معتقد کفر ابوطالب است
روایت نموده که ابوطالب بن عبد المطلب صبح و شام بلکه علی الدوام از ملازمت
رسول الله ص غافل نبود و چون میترسید که چون از اعدا اذیتی باو رسد همیشه حراست
و حمایتش مینمود روزی بشغلی مشغول بود چون فارغ شد احوال خجسته مآل
رسول ص را پرسید کسی از او نشان نداد روز بشب شد و آن خورشید فلک نبوت

از شرف

از مشرق غیبت با فق حضور لامع نکرد دید ابوطالب بهر جا که کمان میرفت رفت وجستجوی
نمود سراغی نکرد تا روز دیگر که کم شده مهر از حجاب استتار در صفحهٔ اظهار جلوه کر شده
نور بخش دیدهٔ انتظار مقصدجویان عالم معاش کردید ابوطالب اولاد امجاد
وخدم وعبید خودرا جمع آورده بایشان کفت که محمدم از دیروز مفقود شده
اثرش پیدا نیست ظن غالب انست که قریش دست براو یافته او را برطرف کرده باشند
نهایت یکجای دیگر مانده که در انجا نرفته وسراغ محمد را از انجا نکرفته ام اکرچه
احتمال بعیدیست که در انجا باشد اما بیست نفر از عبید من هریك خنجری در زیر
رخت پنهان کرفته بروند ودر مجمع قریش هریك نزد امیری از امرای قریش بنشیند
ومن حالا بانجا که مانده است بطلب محمدم میروم وباز کشته بمجمع قریش خواهم
نمود اکر غلامان دیدند که محمد با منست راز نهان اشکار نکنند والا که دیدند
من تنها ومحمد با من نیست هریك از غلامان جلیس خود را از سادات قریش
بخنجر هلاکت اثر از دیار وجود مفقود الخبر سازند این تمهید را ممهد ساخته
با جمعی از خواص بجستجوی محمدم بمکان مظنون شتافت بعد از وصول بانجا
دید که ثابت قدم وادی تبلیغ رسالات الهی در پناه سنکی ایستاده بنماز مشغولست
بی اختیار چون نقش در قدم او افتاد جواهر بوسه نثار سرو پای مقدس
آنسرور نمود ودست مبارکش را کرفته کفت ای برادرزادهٔ ارجمند وقت آنست
که دیدهٔ امید منتظران را از قدوم خود بنور بهجت مهر اضاءت منور سازی رسول الله
برخاسته با ابوطالب متوجه مسجد که مجمع قریش بوده شد وچون بمجلس ایشان
رسیدند قریش را نظر بران دو سرور افتاده دیدند که هردو دست بدست کرفته می ایند
بیکدیکر کفتند که این ابوطالبست با محمد صاحب شان بجانب شما می آیند پس ابوطالب
از روی غضب بغلامان خود که در انجا بفرمودهٔ او مسلح وآماده نشسته بودند امر
نمود که سلاح نهان خود را اشکار کنید هریك خنجری که در کمر پنهان داشتند بیرون



اوردند قریش را از مشاهدهٔ انحالت کمال حیرت حاصل شده پرسیدند ای ابوطالب
صلاح در برداشتن این سلاح چه بوده فرمود بلی انچه می بینید تمهید مقدمه آنست
که دوشبانه روز محمد ص از ما غایب بود و بخاطرم رسید که بکید و مکر شما گرفتار شده
باشد این جمع را از غلامان خود مامور داشتم که در مجمع شما حاضر باشند و با ایشان
مقرر کرده بودم که اگر از جستجوی محمد ص برگشته باین مکان ایم و محمد با من نباشد
هریک از ایشان بخنجر سینه شکاف یکدام از شما را در معرض هلاک و اتلاف در آرد
گفتند ایا این تمهید مجرد تخویف تهدید بود یا انچه میگویی از قوه بفعل می اوردید و قول
را بچهره کشایی صورت فعل موکد میکردی ابوطالب اشاره بکعبهٔ معظمه نموده
گفت برب صاحب این خانه قسم که انچه میگویم بجا می آوردم و اصلا پروا نمیکردم
پس مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف که از حلفان ابوطالب بود نزدیک رسیده
بود که قوم را بیلائی عظیم گرفتار و مبتلا سازی گفت بلی چنین است که میگویی
و دست محمد ص را گرفت روانه شد و میفرمود **شعر** اذهب بنی فما علیک غضاضة
اذهب و قربناک منک عیونا والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب
دفینا و دعوتنی و علمت انک ناصحی و لقد صدقت و کنت قبل امینا و ذکرت دینا
لامحالة انه من خیر ادیان البریة دینا راوی گوید بعد از انشاد این اشعار همگی
قریش بدلجویی و استمالت سخنان محبت آمیز با ابوطالب میگفتند و او مطلقا ملتفت
ایشان نشده بکمال شوکت مراجعت نمود برطالبان مطالب حقیقت
و سالکان مناهج هدایت پوشیده نماناد که ریاض اخبار ائمهٔ اطهار بگلهای
متلونه روایات متعدده متواترهٔ اسلام ابوطالب آراسته و گلستان سیر و آثار
اسلاف بازهار طراوت اثار نمایش ایمان انسرور بوستان دین مبین مزین و
پیراسته است و روایاتی که در اثبات این مدعا صریح و در کشف صدق این معنی
بی شایبهٔ غموض در کمال توضیح از ائمهٔ اطهار علیهم سلام الله الجبار وارد شده

زیاده

زیاده از آنست که بتسلسل خوانی خامهٔ بیان احصای تحریران توان نمود مصرع جایی
که عیانست چه حاجت ببیانست و فرقهٔ محقهٔ شیعهٔ رفیعه کثرهم الله فی الدنیا والدین
اجماع بر اسلام او نموده و برین نیز اجماع انعقاد یافته که در اول نشو و نمای سرو چمن
رسالت ص ایمان آورده و در مدت عمر شریف پرستش صنم ننموده بلکه از اوصیای
جلیل ابرهیم خلیل ع بوده و اشتهار اسلام او اظهر من الشمس و ابین من الامس است
و از طرق خاصه و عامه بحد تواتر رسیده و ابن اثیر در کتاب جامع الاصول ذکر
نموده که از اعمام پیغمبر ص غیر سه نفر حمزه و عباس و ابی طالب بشرف اسلام مشرف
نگردیدند و شیخ طبرسی ره ذکر کرده که اجماع اهل بیت ع بر اسلام ابو طالب بثبوت
رسیده و اجماع ایشان بر وجه ایقان حجت قاطع است زیرا که اهل بیت ع یکی از ثقلین اند
که حسب الامر مطاع رسول ص انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل
بیتی امت تا قیامت بتشبث ذیل اطاعت و انقیاد مامورند و از طبری و غیره
از علمای ضلالت انتمای اهل سنت سراسر بدعت اخبار و اشعار بسیار مشعر
بر ایمان او نقل نموده و تنزیه یافته توفیقات حضرت قدوس سید بن طاوس
در کتاب طرایف میفرماید که از تتبع قول مخالفین دیدم که همگی بر کفر عم نبی
ادای شهادت داده معتقدند در کفر از دنیا رفته و از غایت توغل در این قول
باطل تکذیب اخبار صحیحهٔ چند که متضمن ایمان اوست نموده اند و از مطالعهٔ
کتب علمای شیعه بتحقیق می پیوندند که ایمان ابو طالب محقق و اجماع عترت
بر این قول حق موثق گردیده و مذاهب اربعه اخبار آحاد را در اسلام شخص
معتبر میدانند و هرگاه کس مجهولی خبر بایمان کسی بدهد بی مکابره هر چهار
مذهب چهارنا تصدیق را بپذیرد و بهم قبول و اعتبار درکوک ساخته اذعان می
نمایند و در این ماده با وجود اینکه در کتب رجال این نامردان اخباری که بحسب
لفظ و معنی بتصریح و تضمن و تلویح دلالت بر ایمان ابو طالب دارد نقل نموده اند



شهادت بکفر او داده منکر اسلام او بند و انکار این امر بدیهی را سبب جز این نخواهد
بود که جماعت نواصب لعنهم الله بنابر عداوت ذاتی که بعلی بن ابی طالب دارند
پدرش را از کفار میشمارند وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ باب

در بیان اموری که متضمن فضیلت جامع فضایل قرب درگاه رب العالمین
امیر المؤمنین علیه السلام است در نزول سوره هل اتی سلمة بن خالد از
کلام الله ناطق جعفر صادق ع روایت نموده که بادی مرضی عارض مزاج وهاج
دو سراج بزم ابتهاج رسول المشرقین امام حسن و امام حسین علیهم السلام شده
پیغمبر ص بعیادت ایشان رفته دو نفر در خدمتش رفاقت نمودند چون وارد
خانه علی بن ابی طالب ع شدند یکی از آن دو نفر رو بقسیم جنة و سقر نموده گفت
اگر نذری بر خود بکنی که پسرانت شفا یابند هر اینه حکیم علی الاطلاق از دار الشفای
فضل و اشفاق میتواند بود که شفای عاجل کرامت فرماید امیر المؤمنین ع سه
روز روزه را نذر کرد جاریه ایشان فضه متابعت سادات خود نموده حضرت
شافی قامت طبیعت آن دو گوشواره عرش آفرینش را بلباس عافیت مشرف
ساخته همگی نیت وفای نذر صایم کردند و در آن روز طعامی که قوت ایشان تواند
شد نداشتند حضرت امیر المؤمنین همسایه داشت یهود از اهل ثروت و ارباب
جمعیت اسمش شمعون بود بخانه او رفته با او گفت که چند دسته صوف بده تا فاطمه
بنت محمد ص غزل نماید و سه صاع جو باجرت گیرد یهودی معامله قبول نموده
صوف را با جو تسلیم نمود فاطمه ع ثلث آن صوف را در آن روز غزل کرده ثلث جو را
آرد کرده خمیر نمود و پنج نان پوخت بهر یک از روزه داران یک قرص نان داد و امیر
المؤمنین ع در مسجد رفته با رسول الله ص نماز مغرب را ادا کرده مراجعت بمنزل
نمود فی الفور فاطمه ع خوان را در پیش او نهاده هر پنج بر سر خوان نشستند و چون
اول بار علی ع دست بخوان کشیده لقمه اول را برگرفت سایل مسکین حلقه بر

در آستانه

دراشنا کرد آواز داد که السلام علیکم اهل بیت محمد ص من مسکین فقیریم از مساکین مسلمانان
از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا تعالی شما را از طعام جنت نصیب کند پس حضرت
امیر المؤمنین ع لقمه را از دست گذاشته فرمود شعر فاطم ذات المجد والیقین ∴ یا بنت خیر
الناس اجمعین ∴ اما ترین البائس المسکین ∴ جاء الی الباب له حنین ∴ یشکو الی الله و یستکین ∴
یشکو الینا جایعًا حزین ∴ کل امرء بکسبه رهین ∴ من یفعل الخیر یقف سمین ∴ موعده فی جنة رهین ∴
حرمها الله علی الضنین ∴ و صاحب البخل یقف حزین ∴ تهوی به النار الی سجین ∴ شرابه الحمیم
والغسلین ∴ پس فاطمه ع رو بجانب قبلهٔ عالم و اشرف بنی آدم ابن عم نبی خاتم کرده گفت
شعر امرک سمع یا ابن عم و طاعة ∴ ما بی من لوم و لا ضراعة ∴ غذیت باللب و بالبراعة ∴
ارجو اذا اشبعت من مجاعة ∴ ان الحق الاخیار و الجماعة ∴ و ادخل الجنة فی شفاعة ∴
و بعد از گفتن این مقاله خوان را بتمامی برداشته بسائل داد و آن شب همگی گرسنه
مانده روز دیگر روزه را گرفتند و جز گرسنگی و آب خالی چیزی نخوردند روز
ثانی نیز فاطمه ع یک ثلث از صوف را غزل کرده ثلث جوها را آرد و خمیر نمودند و بدستور
گذشته پنج قرص نان بعدد روزه داران پوخت و علی ع بمسجد رفته نماز مغرب را گذاشت
و برگشت و چون بمنزل رسید فاطمه ع خوان را پیش او گذاشته و رفقا گرداگرد آن نشستند
و نخستین لقمه که علی ع برداشت که تناول نماید یتیمی از ایتام اهل اسلام بر در ایستاده
آواز میکرد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص من یتیم و از جماعت مسلمانانم
مطعومی که از آن تناول میکنید بمن دهید که خدا تعالی در عوض آن از موائد جنت
بشما کرامت نماید علی ع لقمه را از دست گذاشته رو بجانب خیر النسا فاطمه زهرا ع
نموده گفت شعر فاطمة بنت السید الکریم ∴ بنت النبی لیس بالزنیم ∴ قد جاء الله هنا
الیتیم ∴ من یرحم الیوم فهو رحیم ∴ موعده فی جنة النعیم ∴ حرمها الله علی اللئیم ∴
و صاحب البخل یقف ذمیم ∴ تهوی به النار الی الجحیم ∴ شرابه الصدید و الحمیم ∴
پس فاطمه ع در جواب زوج کریم انشاد نمود و گفت شعر فسوف اعطیه



ولا ابالی واوثر الله عیالی امسوا جیاعًا وهم اشبالی اصغرهما یقتل فی القتالی
بکربلا یقتل باغتیال لقاتلیه الویل مع وبال یهوی فی النار الی سفال کبوله زادت علی
الاکبال بعد از آن برخواسته خود را با تمامی نان بطبق اخلاص نهاده بسایل داد
و آنشب نیز گرسنه و بی طعام بسر برده روزی دیگر روزه داشتند وثلث باقی صوف را
غزل نموده ثلث جو را که مقابل اجرت عمل بود آرد و خمیر کرده پنج قرص نان پوخت
وچون حضرت علی ع از نماز مغرب فارغ شد فاطمه ع نانها را در خوان نهاده پیش
آورد و هر پنج نفس مقدس بر سر خوان نشستند علی ع لقمه اول را برداشت که تناول
فرماید آواز سایل بسمع مبارکش رسید که فریاد میکرد که من از جمله اسیرانم که
مرا اهل بیت اسیر کرده و با وصف اسیری طعام و شرابی نمیدهند پس سرور اسخیا
شاه اولیا علیه الثنا لقمه را از دست گذاشته روبجانب فاطمه ع کرده گفت
شعر فاطمه بنت النبی احمد بنت النبی سید سود قد جاءک الاسیر لیس یهتدی مکبلا
فی غلة مقید یشکو الینا الجوع قد تقدد من یطعم الیوم یجده فی غدا فاطمه ع بعد از
استماع این سخنان خیریت نبیان بتکلم در آمده گفت شعر لم یبق ما کان غیر صاع قد برئت
کفی مع الذراع شبلای والله هما جیاع یارب لا تترکهما ضیاع ابوهما للخیر ذو اصطناع
عبل الذراعین طویل الباع وما علی راسی من قناع الاعباء نسجتها بصاع واز
روی فرح وهمت برخواسته خود را با آنان که کان بفقیر داده آنشب را بخالی افطار
نمودند و بر بستر قناعت و رضا جویی جناب احدیت غنودند و روز دیگر که قرص
خورشید از تنور اختفا بیرون آمده بر طبق ظهور نهاده شد و مایده طلبان
امر معاش بتحصیل روزی کرم تلاش کردیدند امیر جمله کریمان علی عالی قدر ع
دست حسین را گرفته بخدمت مخدوم ملک و بشر حضرت پیغمبر ص برد و چون
دیده مبارک رسول الله ص بآن دو نور دیده نبی و ولی ع افتاد مشاهده فرمود
که از شدت جوع چون جوجه بی طعمه بر خود می لرزند خطاب امیر المؤمنین ع نمود
که با ابا الحسن

یا ابا الحسن شدید است بر من این اختلالی که بر احوال شما می بینم بیا تا نزد فرزندم
فاطمه ع رویم پس بهیئت اتفاق در حجرهٔ مقدسهٔ حضرت زهرا رفته دیدند که
آن پرده نشین حجاب قرب الارباب در محراب نشسته از غایت جوع شکم مبارکش
بر پشت چسبیده چشمهایش در حدقه فرو رفته بزبان حال گویای اینمقال است بیت
مرا پشت و شکم چسبیده برهم لیک دلشادم که چسبانیده در مشق قناعت کرده استادم
پس حضرت رسول الله ص از روی شفقت در بغل گرفته فرمود خدایا بفریاد رسد
امروز سه روز است که شما را باین حالت که می بینم بوده اید در همین جبرئیل امین
از حضرت رب العالمین نازل شده گفت ای محمد بستان انچه را که خدا تعالی مهیا
گردانیده است از برای تو و اهل بیت رسول الله ص گفت چیست تا بستانم جبرئیل ع
گفت هل اتی علی الانسان حین من الدهر تا ایه و کان سعیکم مشکورا مخفی
نماند که طریق روایت شان درود هل اتی باوضاع مختلفه در اخبار مذکور
شده و بعضی از طرق شیعه از حضرت باقر ع منقول است که چون انحضرات عالیات
سه روز را بان کیفیت که نگاشتهٔ خامهٔ بیان گردید روزه داشته روز چهارم
که مفطر بودند تلاش تحصیل طعمه می نمودند رسول الله ص بر حال ایشان اطلاع
یافته دید که از گرسنگی حال ندارند در تفکر تدارک اطعام ایشان بود که جبرئیل ع
نازل شد صحنی بزرگ مرصع بدر و یاقوت مملو از ثرید و گوشت بی استخوان رایحهٔ
از مسک و کافور خشبوتر در پیش ایشان گذاشت و همگی برگردان نشسته بکمال
رغبت و اشتها تلافی گرسنگیها نمودند و از شدت جوع بتغذی چنان مطعوم می
آسودند و از ان نقصی نمایان نگردید و امام حسین ع پارهٔ گوشت در دست گرفته
بیرون رفت زن یهودیه زبان طعنه گشوده ندا و آواز داد که ای خاندان جوع و گرسنگی
تا از این طعمه را از کجا بدست آورده اید قدری از ان بمن ده امام حسین ع دست دهنده
بعادت طبیعی دراز کرده که پارهٔ از ان گوشت بیهودیه دهد جبرئیل ع نازل شد



گوشت را از سنگ ربود و صحن از جا برخواست بمقتضای کل شیء یرجع الی اصله باسمان
متصاعد گردید رسول الله ص فرمود اگر حسین اراده دادن گوشت بیهودیه نمی نمود
هر آینه این صحن تا روز قیامت در خانهٔ اهل بیت می ماند و از برکت آن از تحصیل قوت
مستغنی میشدند و هرگز نقصان نمی پذیرفت و در کتاب مناقب مذکور است که
صدقهٔ مسطورهٔ مبارکه در شب بیست و پنجم ماه ذی الحجه از مایهٔ دار کرم حضرت واهب
علی بن ابی طالب ع عز وصدور یافته و نزول سوره هل اتی در روز بیست پنجم ماه مزبور
بر تحسین آن حسنه برکت آثار از بارگاه جناب کردگار سامعه افروز اهل روزگار
گردید مناسب مقام از شکر ریزی طوطی ناطقه عزیزی نقل شیرینی مناسب مقام نقل
مجلس استماع گردید که عالمی از علمای اجلای شیعه زادهم الله کرامة الرفیعة با عالم
شهودی از خدا و رسول مهجوری از دانشمندی فرقهٔ ملعونهٔ عثمانه که اصرارش
در پیروی طریقهٔ عمر از کفر ابلیس مشهورتر و در پلیدی تعصب دین نجس تسنن
از سگ کمتر بود معرفتی بهم رسید عالم شیعی از کمال تقوی بلباس تقیه بر خود
پوشانده و در نظر عمر منظر عالم سنی خود را از اهل سنت و جماعت شناسانده
بود و چون جزم حاصل نمود که مخالف در مقام راستی اعتقاد به تیقن تسنن
او جازم است روزی در مجلس سنی بتقریبی حدیث تصدق خاتم امیر عرب
و عجم ع را در میان آورده از روی حیرت خطاب بان شیخ سنت و جماعت کرده
گفت ای خلیفهٔ بر حق ابابکر صدیق و ای محیی دین عمر و فاروق و ای جانشین عثمان
خلافت استان بحمد الله که امروز مسند افادت بوجود سامی تو مزین و راه حق
بمصباح هدایت تو روشن گردید ثالث شیخین و نور دیده ذو النورین عقدها
مشکلات دین بسر انگشت فکرت تو محلول و قول ثواب اجتهادت در فتاوی غوامض
احکام اسلام مقبول است بیت باید که دهد جلوه بروی تو نظر را: هر کس که
نه دیده است ابابکر عمر را: علم تو محیط است که از باد مخالف: هرگز نبود راه در او موج

خطر را:

خطر را امروز توی راهبر مذهب و ملت؛ جز رای تو مرجع نبود نوع بشر را؛ چند وقتست
که مسئلهٔ من مشکل افتاده است و قوت خیالم از راه دفع شبههٔ آن داد تفکر داده
هر چند خیال را در اطراف عالم اندیشه جولان میدهم که شاید بصیقل حل این مشکل
زنگ شبهه از مرآت خاطرم زایل گرداند صورت نمیگیرد علی بن ابی طالب ع خاتمی که غایت
قیمتش یک دینار بود تصدق نمود این همه تحسین از حضرت رب العالمین در آن باب
بعمل آمده آیات قرآنی بذکر آن بر وجه مدح نازل و احادیث نبوی زیاده از حد مشعر بحسن
انعمل حاصل گردید و ملکوت آسمان و زمین از صیت شهرت آن لبریز شد و حضرات
عالیات مشایخ از عنفوان تکلیف الی الممات اعمال خیر بسیار و افعال حسنهٔ بیشمار
مشتمل بر تصدقات نمایان و عبادات بی پایان و غیر آن زیاده از حد امکان کرده دقیقه
از دقایق اعانت محتاجین و داد و دهش فقرا و مساکین فوت و فرو گذاشت نمی نمودند
با وصف اینها همه هیچ جا آیهٔ از قرآن بذکر فعلی از افعال خیر ایشان و در هیچ طریق
حدیثی مشعر بتحسین عملی از اعمال حسنهٔ آن بزرگان بنظر بنده نرسیده ندانم سبب
چیست عالم سنی سر تامل پیش انداخته فکر بسیاری نموده بعد از آن بجواب مبادرت
نمود گفت ای دوست موافق و ای یار دل با زبان مطابق مثلیست مشهور که درد
از طبیب و راز از دوست پنهان داشتن غلط است مدتهاست که این معنی بخاطر من
هم رسیده و این شبهه حیرت افزای عقل من نیز گردیده جواب معقولی در این
باب نمی توان گفت چنین معلوم میشود که در این ماده تقصیر از عالم بالاست
شیعی متقی بکلام نقی شکر پروردگار بثبات قدم عقیدت بر صراط مستقیم تشیع
حیدر کرار و محبت ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم من الجبار بجا آورده دانست
که آن فرقهٔ طاغیه بر قبح مذهب خود بینا و بمقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة
وانا علی آثارهم لمقتدون بیت در دین خود تتبع اجداد میکنند؛ چون سگ
باستخوان دل خود شاد میکنند؛ و مقدمهٔ تصدق خاتم در اعالی باین طریق مذکور است



که ابی الجارود روایت کرد از حضرت ولایة امام ابی جعفر ع در شان نزول آیه

شریفه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا آنحضرت فرمودند جماعتی از یهود

به یهود نموده مسلمانان شدند و از انجمله عبدالله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن

یامین و ابن صوریا بخدمت رسول الله ص عرض نمودند که یا نبی الله رسول است

که انبیا همیشه که بوده اند بی وصی از دنیا رحلت ننموده اند موسی ع که پیغمبر ما و

برا احوال او بینا بوده ایم یوشع بن نون را وصی خود کرد و از دنیا بیرون رفت

التماس داریم که وصی خود را بمن بشناسانی که بعد از تو تولای او را بر خود فرض

دانیم و در این حال آیه کریمه انما ولیکم الله نازل شد رسول الله ص بقوم فرمود

که برخیزید تا به مسجد رویم همگی در خدمتش رو بمسجد روانه شدند و چون در انجا

که رسیدند دیدند سایلی منعش و مسرور از اندرون مسجد بیرون می اید رسول الله

پرسید که ای سایل عطیه کسی بتو عاید شده است گفت بلی این خاتم را بمن داده اند

پرسید که معطی خاتم را میشناسی گفت بلی آنمردی که می بینید نماز میکند در پرسید

در چه حالت بتو این عطا نمود عرض کرد که در حالت رکوع ان سلیمان سخا شیوع

خاتم را از دست مبارک بیرون اورده بمن داد پس حضرت رسول ص تکبیر گفته

و اهل مسجد بمتابعت آن امین متاع ص ندای الله اکبر بلند ساخته پیغمبر ص فرمود

که علی بن ابی طالب ع ولی شماست بعد از من همگی گفتند رضینا بالله ربا و بالاسلام

دینا و بمحمد نبیا و بعلی بن ابی طالب ولیا یعنی راضی شدیم بخدای خدا و بدین اسلام

و نبوت محمد ص و بولایت علی ع پس ایه شریفه و من یتول الله و رسوله والذین امنوا

فان حزب الله هم الغالبون مرویست از عمر بن خطاب علیه اللعنة العذاب که گفت

من چهل خاتم در حالت رکوع تصدق کردم که شاید یک چیزی در باره من نازل

شود مثل انچه بر علی بن ابی طالب نازل شد صورت نه بست و اینمدعا بحصول

نه پیوست بیان ای ولی مومن که ایه کریمه از اعظم ادله امامت بدیهیه حضرت

علی بر

علی بن ابی طالب است ع و استدلال بان موقوف ببیان امور چنداست اول اینکه این
کریمه خاص و عام بجمیع مؤمنین نیست زیرا که خدای تعالی تخصیص حکم ولایت بمؤمنانی
نمود که موصوف باقامهٔ صلوات و ایتاء زکوة در حالت رکوع باشند و ظاهر است
که آن اوصاف شامل مؤمنین نیست دویم مراد بولی در نص جلی اولی بتصرف و متولی
تدبیر امور است چنانکه در گفتگوها متداول است و میگویند ولی زن در نکاح و ولی
دم یعنی اولیای مقتول و سلطان را ولی امر رعیت گویند و کسی که سلطان قیم امور
مملکت سازد و ولی عهد گویند و مبرد لغوی در کتاب عبارات از صفات الله گفته
است که اصل ولی بمعنی احق و در این کریمه مقصود از ولی همین اولی بتصرف و تدبیر است
زیرا که لفظ انما افادهٔ تخصیص میکند و تخصیص منافی حمل ولیت بر معانی دیگر چرا که
سایر معانی محتمله در باری الرای خصوصیت ببعضی دون بعضی از مؤمنین ندارد
چنانکه خدای تعالی میفرماید والمؤمنین والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض اینکه باتفاق
شیعه و سنی آیهٔ شریفه در شان عالی علی ولی ع نزول یافته و مفسرین همگی اجماع
باین نموده اند و زمخشری و بیضاوی و رازی با وجود تعصب در تسنن و اصرار در
اخفای در فضایل حیدر کرار علیه سلام الله الجبار در تفاسیر خود اقرار بنزول
آن در شان امام متقیان نموده اند دیگر از جملهٔ مزایای فضایل امیر که فضیلتش
انطباع پذیر میگردیده آیهٔ مباهله است شیخ مفید رحمه الله در کتاب فصول
ذکر نموده است که مامون ملعون بخدمت مرضی نظر خدا امام رضا ع عرض
نمود که مرا خبر ده از عظیمترین فضایل امیر المؤمنین که قرآن دال بران باشد
انحضرت ع فرمودند فضیلتی که در آیهٔ مباهله عظیم تر از آن نمی باشد حق سبحانه
و تعالی میفرماید فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین بعد از صدور این امر از بارگاه جلال ذوالجلال رسول الله ص حسنین را



که ابنای او بودند فاطمه را ع که از جمله نسا بود و امیر المؤمنین ع را بمقتضای
لحمك لحمی از کمال اتحاد نفس تقدس نهاد او بود خواند که با نصاری مباهله
نمایند و بنا برین که رسول الله ص مامور بر بردن نفس خود در مباهله شد
و امیر المؤمنین را ع نفس خود دانسته پس بحکم حاکم بیچون امیر المؤمنین ع
نفس رسول الله است ص و ثابت است که هیچ آفریده افضل از رسول الله ص نبوده
پس لازم و واجبست که هیچ کس افضل از نفس او که امیر المؤمنین است ع نباشد
مامون مطعون گفت ممکن است مراد از نفس خود که معنی انفسنا است نفس
پیغمبر باشد درین صورت چه فضیلت از برای علی ع از آیه معلوم میشود امام همام
فرمودند ای مامون آنچه تو میگویی از دایرهٔ صحت بیرون است چرا چه جناب اقدس
الهی حضرت رسالت پناهی را امر بخواندن نفس خود نموده و مشخص است که
خواننده غیر خوانده شده خواهد بود و مراد کسیست که مساوی او باشد در
جمیع کمال الاصفه نبوت و از غایت مساوات و مشابهت نفس نفیس او باشد
بی شایبهٔ مغایرت و چون رسول الله ص کسی را غیر امیر المؤمنین در مباهله
بعد از نزول این آیه فاضله نخواند پس ثابت میشود که بتحقیق نفس مقدس او
علی عالیقدر است ع و از مخشری در کشاف ذکر نموده که چون پیغمبر ص قوم
نصاری را بمباهله خواند مهلتی خواستند که بسروران خود درین باب مشورت
نمایند و روز دیگر بمباهله آیند آنگاه عاقب نام رئیس و سرکرده خود را گفتند
که یا عبد المسیح امروز در ثابت رای صایب تو بر هیچ کس روشن و حسن تدبیرت
چون نفس عیسی کارهای فوت شده را در کار تدارك دیدنست کار ما با محمد ص
بمباهله قرار یافته مصلحت تو چیست عاقب عاقبت اندیش بزبان مصلحت کیش
گفت یا معشر النصاری بدانید که محمد ص رسولیست مرسل و نبوت او از توریة
صاحب شما یعنی عیسی ع ثابت و مدلل است و بخدا قسم قومی با پیغمبر خود

مباهله

مباهله نمودند هرکز ددنیا نیاسودند و خورد و بزرک آن قوم در هلاکت
افتادند و اکر شما نیز باین فعل مبادرت کنید هر آینه هلاک خواهید شد رای
من چنین اقتضا میکند هرکاه شما خواهید که در طریقهٔ خود مستقیم و بر دین
نصرانیت مقیم باشید محمد را وداع کرده بجاهای خود منصرف شوید و همکی
این رای را مستحسن دانسته روز دیکر که انفاس عیسوی نسیم صبح مسیحا دم علة سودای
شب را زایل و نیر اعظم از هم خوابکی عیسی بن مریم بیرون آمده وجود خفاش نمود
ظلمت جویان تیره دلی را محو و باطل ساخت بخدمت رسول الله ص شتافته دیدند
که حضرت حسین را ع در آغوش و دست حسن را ع در دست کرفته فاطمهٔ زهرا ع
در عقب ایشان و مقدم اوصیای اولین و آخرین و امیرالمومنین ع مؤخر از همه
بهیئت اجتماع بوعده کاه میروند اسقف نجران که بزرک ایشان بود کفت یا معشر
النصاری من حالتی از این جمع مشاهده مینمایم که اکر از خدا درخواهند که کوهی را
از بیخ برکند خدا تعالی از روی ایشان نکذشته دعای ایشانرا مستجاب میکند
و کوه را از بیخ بر میکند از من بشنوید و مباهله مکنید که هلاک میشوید و یک نصرانی
بر روی زمین نمی ماند تا روز قیامت پس تمامی کروه نصاری کفتند یا ابا القاسم
رای ما چنین اقتضا نمود که با تو مباهله نکنیم و تو بر دین خود برقرار و ما بر مذهب
خویش باشیم رسول الله ص فرمود هرکاه از مباهله ابا می نمایید مسلمان شوید این را
نیز قبول نکردند فرمود چون باسلام در نمی آیید با شما حرب خواهم کرد کفتند ما را
طاقت بجنک عرب نیست و از عهدهٔ ایشان بیرون نمی آییم و لیکن با تو مصالحه میکنیم
باین شرط که حرب با ما نکنی و ما را در خوف و بیم نیندازی و از دین نصرانیت بیرون
نسازی و همه ساله دو هزار حله هزار طاقه را در ماه صفر و هزار طاقه در ماه رجب
و سی ثوب زره داودی بسرم باج بیکار و الانباد تو خدمت نماییم پس حضرت پیغمبر ص
باین نهج صلح نموده و رسم مقرر از ایشان قبول فرموده کفت قسم بخدایی که جان



محمد در دست اخنیا را وست بد دستی که هلاک بر نزدیک شده بود بر اهل نجران و اگر در عجز و اطاعت در نمی آمدند هر اینه بصورت میمون و خوک مسخ میشدند و اتش بر ایشان می بارید و نوعی مستاصل میشدند که پرنده بر سر درختهای دنیا ایشان نمی ماند و هیچ یك از نصارا استیصالرا به نمیکردند

بر هوشمندان منصف و حقیقت شناسان عارف مخفی نماند که وجه تخصیص این اربعه متناسبه صلوات الله علیهم که ارکان اربعه دین مبین و مربع نشینان مسند قرب بارگاه رب العالمین اند در مباهله و اختیار احمد مختار ایشانرا از میان جمع اقارب دیگر مثل عباس و عقیل و جعفر خالی از دو چیز نیست اول اینکه چون ایشان از عنایت بذات تقدس کمال قرب خلق بدرگاه ذوالجلال بوده اند و بنا دنیانی ارتقاء معارج قرب حضرت سبحانی نموده اند بنا برین جناب رسالتمآب صلعم در دعای اعدا استعانت از اتفاق ان برگزیدگان خدا نموده یا اینکه چون محبت رسول عالیمقدار بان چهار بزرگوار زیاده از غیرا بوده و اینمعنی در قرب ظهور نزدیك و دور جلوه وضوح نموده و جناب نبوت ماب بنا بر کمال وثوق و اعتماد بحقیقت خود در ماده مباهله ایشانرا بر فاقت خود خوانده در معرض نفرین خصم کشانده تا برهمگی ظاهر گردد که اگر در دعوی خود مخفی نمی بود عزیزان خود را مطمح نفرین معارضان نمی نمود چه اگر خصم را محق میدانست بیشك اعتقاد باجابت دعای ایشان میداشت و هرگاه چنین می بود راضی نمیشد که نفرین ایشان متوجه عزیزان او گردد و ظاهر است که محبت انسرور از جهت ربط بشریت و امور دینویه نبوده بلکه محبت با کسی مینمود که محبوب نظر الهی بوده و دوستی او خالصا مخلصا لله میشده و چگونه چنین نباشد که حب فی الله و بعض فی الله از جملهٔ ارکان ایمانست و کسانیکه بمرتبهٔ نبوت و درجهٔ امامت نباشد باوجود پستی مرتبه و هرگاه محبت الهی در دلهای ایشان استیلا یابد

دست

دست از محبت زن و فرزند بر میدارد و نظر بقرب الهی میگمارد و اگر کسی فرزندی
داشته باشد که نامقید و فاسق و از تقوی و صلاح دور باشد هرگاه با او محبت
ورزد و جرم است که عقلا مذمتش مینمایند و ذات مقدس پیغمبر ص منزه تر
از انست که مستحق مذمت باشد و دیگر اینکه از مشاهدهٔ اخبار و اثار و مطالعهٔ
کتب و سیر بمراتب سنی بمرتبهٔ بداهت رسیده که انسرور از اقوار و عشایر خود جمعی را
که دشمن خدا و نافرمان بوده اند همیشه دشمن داشته و با ایشان مقاتله نموده
و اگر بقتل رسانیده و باعد و بیگانگان اگر نسب و حسبی نداشته اند بنابر دین داری
و اخلاص ایمان معزز و مکرم و مقرب میساخته پس این وجه ثانی نیز مقید توجیه
اولست چراچه ثالث اینست که ان چار رکن دین مبین اقرب خلقند بدرگاه رب
العالمین و بنابرین رسول الله ص ایشانرا دوست میداشت همیشه همت بر محبت
ایشان میگماشته پس بر هر تقدیر ایشان افضل از دیگران خواهند بود و با وجود
افضلیت تقدیم غیر بر ایشان در کمال قباحت

در بیان نزول کوکب در برج اسد بیت الشرف اسد الله الغالب در تفسیر ایهٔ والنجم اذا هوی در شان علی بن ابی طالب ع

روایتست از ابن عباس که گفت نماز عشا را با پیغمبر ص گذاشتیم و چون رسول الله ص
نماز را ادا فرمود متوجه مامومین شده فرمود امشب در هنگام طلوع فجر کوکبی
از اسمان خواهد افتاد بخانهٔ هر کس که از شما که ان کوکب بیفتد صاحب انخانه
وصی و خلیفه و امام بعد از من اوست پس جمعی که این سخن را شنیده بودیم هر یک
بطمع اینکه ستاره در خانهٔ او افتد خواب را بر خود حرام ساخته در انتظار انمعنی
بودیم و طامع تر از همه درین باب پدرم عباس بن عبد المطلب بود تا اینکه رسول
بادگاه خورشید یعنی صبح سفید از نهانخانهٔ افق روی نموده سپاه ظلمت هزیمت کرد دیدیم
که کوکبی درخشنده از اسمان کنده شد و بخانهٔ علی ابن ابی طالب ع افتاد و ما همگی دندان
طمع را کنده برای ادای فریضهٔ صبح بمسجد رفتیم رسول الله ص بعلی بن ابی طالب ع گفت



ای علی قسم بانکسی که مرا به نبوت مبعوث نمود که واجب شده از برای تو وصیت و امامت
و خلافت بعد از من پس منافقون مثل عبد الله بن ابی و اصحاب او که این سخن را از
رسول الله ص شنیدند از کمال حسد و کینه گفتند لقد ضل محمد فی محبة ابن عمه و غوا
و ما ینطق من شانه الا بالهوی یعنی بتحقیق که گمراه شده است محمد ص در دوستی عم
زاده اش و نمیگوید این سخنان را در ماده او مگر بسبب خواهش و میلی که با او دارد
پس کریمهٔ والنجم اذا هوی در رد قول باطل ایشان نازل شده یعنی قسم بخالق ستاره
که افتاد ما ضل صاحبکم یعنی گمراه نشده است صاحب شما رسول الله ص در محبت
عم زاده خود علی بن ابی طالب ع و ما ینطق عن الهوی یعنی در شان علی ع
حسب الخواهش نفسانی چیزها نمیگوید ان هو الا وحی یوحی نیست گفتار او مگر
وحی که از جانب خدا باو میرسد و بگفتش مامور میگردد و از امام صاحب
مفاخر محمد باقر ع مرویست که چون منافقون و حساد امیر المومنین ع بر صدق
هبوط نجم در خانهٔ او مطلع شدند از باب حجة و دقت گیری گفتند اگر فی الواقع
لطف خدا تعالی حال علی بن ابی طالب را شامل و ارادهٔ الهی با مامت و رياست
او مایل باشد ممکن است بقرص خورشید امر نماید که علی را ع باسمه بخواند و سخن
امامت او را در اسماع خلق برساند اینمعنی بر همه کس روشن گشته مخفی نماند
پس جبرئیل پیغام بر از خالق اکبر نزد پیغمبر آمده رسم سلام بجا آورده از حجة
منافقون اخبار نمود رسول الله ص روی مبارک بمردم کرده گفت علی را ع بطلبید
چون آنحضرت حاضر شد باو فرمودند یا علی جمعی از منافقون امت من در باب
امامت و خلافت تو به ایه نجم که شیاطین نفاق این را بمنزلهٔ رجم است اکتفا نکرده
میخواهند که افتاب درین باب تصریح نماید علی الصباح بعد از نماز صبح باتفاق
من در ارض بقیع بیا و رو بمشرق بایست و چون افتاب طلوع نماید بدعایی که
من تلقینت خواهم کرد دعا کن و بگو السلام علیک یا خلق الله الجدید و بشنو

کرد جواب

که در جواب تو چها میگوید و چه چیزها بر تو خطاب میکند و بعد از آن نزد من بیا پس
جمیع منافقون که در انجا بودند این سخنان شنیده بیکدیگر میگفتند که در باب علی
انچه از محمد ص میشنوید قبول باید کرد و تصدیق باید نمود چه اگر انکار کنید وحجت کبری بهتر
از آنی که موجب فضل او زیاده بر اول باشد اظهار می نماید از قبیل انچه امروز در واقع اینست که
از آن روشن تر نمی باشد ابوبکر و عمر علیهما اللعنة والعذاب من الله والنبیین والملائکة
والبشر قسم یاد نمودند که فردا در مقدمهٔ مکالمهٔ علی ع با افتاب حاضر نشوند و آن امر را
که باعث غصه و اندوه ایشانست نه بینند پس روز دیگر که حضرت پیغمبر ص از نماز
صبح فارغ شد رو بسوی امیر المؤمنین ع کرده فرمود برخیز ای ابو الحسن و بتقدیم
برسان فرمودهٔ خدا و رسول را در بارهٔ افتاب و بارض بقیع رفته بشمس بگو انچه
دیروز بتو گفتم و سر مبارک بگوش وحی نیوش امیر المؤمنین ع نهاده اسراری چند
باو گفت پس امیر المؤمنین ع برخواسته متوجه بقیع شد و منتظر طلوع شمس بوده
تا اینکه نمایان شد امیر المؤمنین ع لب مبارك بخواندن دعا میجنبانید و تشخیص
نمیشد که چه میفرماید منافقون که حاضر بودند میگفتند این سحریست که محمد ص
باو تعلیم نموده پس از اتمام دعا خطاب بشمس فرمود گفت السلام علیك یا خلق
الله الجدید پس افتاب بزبانی فصیح و بیانی ملیح در جواب گفت السلام علیك
یا اخا رسول الله و وصیه اشهد انك الاول والاخر والظاهر والباطن وانك
عبد الله واخو رسوله حقا پس انجمع منافق از صولت غرایب این ایه سرگشتهٔ وادی
حیرت شده شرمانده و روسیاه بخدمت رسول الله ص آمده گفتند یا رسول الله
این چه امر عجیب بسیار عجیب بود که از اول دنیا تا اخر دنیا نه از پیغمبران مرسل و نه
از امم سابقه مثل این بسمع کسی نرسیده می بایست بگوئی علی از نوع بشر نیست و پروردگار
شماست تا اینکه عبادت او کنیم پس رسول الله ص گفت بجمع ایشان که در مسجد حاضر
بودند ایا میگوئید انچه شمس گفت و بمقولهٔ او قایل میشوید و بانچه از او شنیده اید



شهادت میدهید همگی گفتند علی ع حاضر شود وانچه بشمس گفت بگوید وما انچه از
شمس شنیدیم و در آن ماده دیدیم شهادت بدهیم دیگر بار رسول الله ص فرمود
که شما باید بگویید بحضور علی ع احتیاجی نیست پس همگی بنوعی که سمت تسطیر یافت
مکالمهٔ علی ع را با افتاب بخدمت رسول عالیجناب عرض نمودند پس رسول الله ص
حمد و سپاس الهی را بتقدیم رسانیده بعد از ان فرمود ای قوم بتحقیق بدانید که
مواخات و برادری با علی ع کرده ام نه با دیگری از شما و شاهد میکیرم شما را باینکه
اوست وصی من شاید انچه افتاب باو گفت و دیدید منکر نشوید گفتند یا رسول الله
از اقرار بمقالهٔ افتاب با علی عالیجناب ع اندک اباعی داریم چرا چه بارها از خدمت
تو شنیده ایم که اول و اخر و ظاهر و باطن خداست و افتاب بان الفاظ امیر المومنین را
خطاب نمود رسول الله ص فرمودند وای بر شما کجا علم بمعنی سخن افتاب دارید
معنی اول در قول افتاب انست که اول کسی که انشاء دعوت من سرشار و از
مشتلق رسالت من خبر دار کردیده قلب مشروحش بنور ایمان مشحون و
مشرف بخطاب مستطاب السابقون السابقون اولئك المقربون شده
علی بوده و مراد از اخر اینست که چون من ختم پیغمبران و انبیا و رسلم علی ع اخر
اوصیاست و مقصود از ظاهر انکه علم اولین و اخرین را حضرت ملك علام
بر من مکشوف و معلوم ساخته و کسی بران علوم اکاهی یافته علیست ع
و چون انجناب بران علوم مستطاب غالب شده یعنی انهارا بدست اورده
و ظاهر بمعنی غالبست بنابرین ظاهر میتواند بود و باطن باین سبب است
که در جمیع مذهب و ادیان اولین و اخرین و کتب منزله و نبیین و مرسلین
پرده دار سر یقین بوده تا اینکه در زمان اخر الزمان از حجاب غیب در عرصهٔ
ظهور تابان کردیده **بیان نزول سورهٔ براءت** مرویست که روز اول
ذی حجه در سال ششم از هجرت سورهٔ براءت نازل شده حضرت رسول الله ص

همان

همان روز ابابکر را طلبیده سوره را باو داد و مامور دفتن مکه و خواندن سوره
بر قریش فرمود ابو بکر سوره را برگرفته روانه شد بعد از آن جبرئیل امین از
بارگاه رب العالمین نازل شده پیغام داد که یا رسول الله ص رب العزة میفرماید
که ادا نکند این سوره را بر مشرکین مکه تو یا کسی که از تو باشد پس رسول الله ص علی بن
ابی طالب ع را بتعاقب ابابکر مقرر ساخته که سوره را از او بگیرد و خود ابخدمت
را تمشیت دهد و ابو بکر مردود را برگرداند امیر المؤمنین ع در روز سوم ذی حجه
با بو بکر رسیده ان ناقص ابتر را برجوع مامور فرمود و خود در روز عرفه سوره را
بر مشرکین خواند و از امام جعفر صادق ع منقولست که چون امیر المؤمنین ع بابو بکر
رسیده سوره را از او خواست و او را به برگشتن امر نمود ابو بکر مضطرب شده پرسید
که چیزی در باره من حادث شده امیر المؤمنین ع فرمود رسول الله ص خبر داد
و ترا اخبار خواهد کرد پس ابو بکر برگشته بخدمت رسول الله ص آمده عرض نمود که
مصلحت در این نمیدیدی که من رسالت را از تو باهلش رسانم رسول الله ص فرمود
ای ابو بکر جناب پروردگار ابا و امتناع فرمود که کسی انرا بجا رساند مگر علی بن
ابی طالب ع پس ابو بکر باین اکتفا نکرده در این باب نفس درازی بسیار و گفتگوی
بیشمار نمود رسول ص فرمود ای ابابکر چگونه ادای این رسالت میکردی و حال
اینکه در غار رفیق و صاحب من بوده تو هم نبود که مراد رسول شریعت بنیاد از
صاحب و رفیق غار گفتن ابو بکر بد نژاد احترام و رعایت ان بد انجام بوده بلکه
مقصود صدق امورش این بوده که من در رفاقت غار بر بی جرائتی و جبن تو اگاه
شده ام و در انروز این همه قلق و جزع از تو ظاهر شد که بنصایح و مواعظ تسکین
تو داده بخطاب استمالت ماب لا تحزن ان الله معنا ترا قوی دل نمودم با اینکه
من با تو بودم و از عدم تمکین مشرکین بر اذیت ما اخبار دت میکردم چگونه ببر بردن
سوره برائت و زد و خورد کفار جرائت توانی کرد و حال اینکه تنها باشی و من



با تو نباشم مصرع کار مردو زنده و خیاط نیست ؛ پس حضرت امیر المؤمنین ع احرام حرم
انقیاد رسول مطاع ص در میان جان بسته با قامت آنحضرت تلبیه گویان بعرفات
عرفان طی بوادی ایقان مینمودند تا اینکه بمکه معظمه رسیده بعد از ادای مناسک
حج برکوه معروف بشعب صعود فرمود سه مرتبه اذان بعزم اشعار و ایذان بلند
گفته ندا داد که ای قبایل مردمان بگوش هوش بشنوید که من فرستادهٔ رسول
رب العالمینم ص بعد از آن شروع بخواندن سوره نموده نه آیه اول از آن تلاوت نمود
و مکرر آن آیات تهدید بینات را گوش زد مستمعان میفرمود پس مردم از احوال
منادی پرسیده جمعی که آنحضرت را دیده و میشناختند گفتند علی بن ابی طالب ع
و ابن عم محمد است ص و کسی غیر از قوم و عشیرت محمد ص این جرات نمیکند و در انحال
باینمنوال بود تا روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه و در آن سه روز
صبح و شام تکرار سوره میکرد پس مشرکین جمعیت نموده در پای کوه رفتند
گفتند یا علی ابن عم خود را بگو که این قسم سخنان کاری از پیش نمی برد و در پیش
ما تیغ و سنان و نیزه از برای او آماده و بنای کار بر ضرب و طعن و حرب و جدال
نهاده است پس علی ع عنان عزیمت منصرف ساخته رو بمدینه نهاد و در سیر
و سیر طریقه اقتصاد مرعی میداشت و از وقت حرکت با برکت او از خدمت
رسول الله ص بجانب مکه وحی الهی در باب احوال او از رسول الله ص قطع شده
و اینمعنی باعث تحیر و تالم حضرت رسول الله شده آثار حزن از وجنات احوال
سعادت مآل او بظهور رسید و از اضطجاع ازواج دست کشیده و اصحاب اینمرا
مشاهده کرده اندوه آنجناب را حمل بعارضهٔ مرض و دیگر اسباب میکردند تا اینکه
این مدت متمادی شد بر سبب آن اطلاع حاصل ننمودند بالضروره نزد ابوذر
رفتند گفتند قرب و منزلت تو در خدمت رسول الله ص زیاده از دیگران و حزن
و اندوه او بر ما و تو عیان نیست استدعا آنکه حقیقت این امر را بنحوی که مناسب

دانند

دانسته باشی استفسار نمایی تا تسکین القلب از برای ما حاصل شود ابوذر رحمه الله
ایجابا لمسئولهم این معنی را از خدمت جناب رسالت م سؤال نمود فرمودند
آنچه در این باب از عروض مرض یا امور دیگر خیال میکنید غیر واقع است ولیکن
از شدت محبت و وفور مودت که بعلی ع دارم جدایی و مفارقت او را تاب نمی آرم
و با وجود مباعدت درین اوقات در باب امر او و رفتنش باین خدمت هیچ وحی
از درگاه الهی نازل نشده و این بیشتر باعث کدورت من گردیده پس ابوذر رحمه الله
از حقیقت امر مطلع شد و روز دیگر که نماز صبح را در خدمت رسول الله ص بجا آورد
از آنحضرت رخصت خواست که از پی رجوعی روانه شود و حضرت رسالت م
او را مرخص ساخته فرمود از پی حاجت خود برو و ابوذر حاجتش استقبال علی ع
و استخبار احوال برکت اشتمال او بود پس از شهر مدینه براهی که بجانب مکه میرفت
بیرون آمده و چند قدمی راه رفته دید که علی بن ابی طالب ع بر ناقه سوار می آید
ابوذر شرایط استقبال بعمل آورده دست و پای آنجناب را بوسه داد و التماس
نمود که آنحضرت بتانی طی مسافت نماید تا ابوذر بشارت قدوم مسرت لزوم
او را بخدمت رسول الله ع عرض کند و غم و هم او را زایل گرداند و آنحضرت مسئول
او را اجابت نموده ابوذر بسرعت هرچه تمامتر خود را بخدمت رسول خیر البشر ص
رسانده و بشارت وصول علی ع را بحضرت پیغمبر داده رسول الله م فرمودند
مشتلقانه‌ات ای ابوذر باین خبر بهجت اثر بهشت عنبر سرشت است پس رسول الله ص
با جمعی از مردم سوار شده باستقبال شتافتند و چون دیده انتظار کشید احمد
مختار بجدید دیدار صلوات الله علیهما روشن شد از مرکب پیاده شده معانقه
و مصافحه بعمل آوردند و رسول الله ص از غایت شادی گریه فرح آغاز نمود و علی ع
بتابعیت زار گریه داد بعد از آن رسول انس و جان از امیر مؤمنان کیفیت وقایع
این سفر تحقیق فرموده از قطع وحی و اخبار از چگونگی اطوار و اظهار نموده علی ع



انچه کرده بوده و گفته و دیده و شنیده بود بموقف عرض اقدس رسانید رسول
مقدس فرمود تحقیق دانستم که خدایتعالی از من بر احوال تو عالم تر بود که مرا بفرستادن
تو درین سفر مامور نمود و از ناشر علوم پیغمبر امام جعفر ع مرویست در تفسیر قول
خدایتعالی و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر که گفت امیر المؤمنین ع
من اذان بوده ام چرا که مؤذن و اشعار کننده سورة برائت بمشرکین در سال
حج اکبر از جانب خالق بشر و رسول مقدس مطهر ص من بودم و انخدمت با عظمت
را با وجود قوت و کثرت مشرکین بتنهائی بدون امداد و کومک احدی جز احد صمد سر انجام
و تمشیت نمودم و تسمیهٔ انسال بحج اکبر بان اعتبار است که در انسال مسلمین و مشرکین
همگی در موسم حاضر شده حج کردند و چون در انسال سورهٔ برائت نازل گردید دخول
مشرکون در حرم معظم حسب الامر موجد وجود و عدم ممنوع گردید بعد از ان
مشرکون حج نکردند انسال را باعتبار کثرت و جمعیت نسبت بسنین ما بعد اکبر گفتند
و نسائی صوفی روایت نمود از پیغمبر ص که فرمودند برادرم موسی بن عمران ع در جبل
طور سینا با پروردگار خود مناجات نمود مامور شد که نزد فرعون و قبطیان
رفته تبلیغ رسالت نماید با وصف اینکه جناب اقدس الهی بکلیم با تکریم خطاب
انا معک لا تخف فرمودند جواب داد انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون یعنی
شخصی از ایشان کشته ام و میترسم که بقصاص آن مرا بکشند و من علی را ع ببردن سورهٔ
برائت و خواندن ان میان جمعی فرستادم که خلق عظیم از ایشان کشته و خانه از انها
نبود که در ذو الفقار جان شکار شیون مرگ ماتم اندوزی در ان نینداخته باشد
و مع هذا خوف در گرد خاطر جلادت ماثرش نگشته بلا توقف روانهٔ انخدمت
شد و از سرزنش ملامت کنندگان در راه رضای خالق عالمیان پروا و محابا نکرده
و بمکهٔ معظمه رفت و چون انجا رسید و اهل موسم از قدوم فیض لزوم او گاهی
یافتند هر یک بعزم تلافی و کینه خواهی طلب خون ابا و اجداد و اقارب از انسرور

کل غایر

کل غالب مشورت و مصلحت باهم مینمودند و باری تعالی کید انجمع را از انحضرت مصروف
ساخته بصحت و سلامت بی رفیق و هم صحبت بمدینهٔ مشرفه مراجعت نمود انحال
موسی بن عمران و اینحالت لازم السعادة سرور مردان **مصرع** به بین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا **تتمیم سخن** بر اگاه دلان هوشمندان مکشوف باشد که علمای حقیقت
انتمای فرقهٔ حقهٔ ناجیه شیعه رضوان الله علیهم بحدیث شان نزول براءت استدلال
نموده اند بخلافت خلیفهٔ برحق امام مطلق امیر المؤمنین ع و عدم استحقاق و اهلیت
ابوبکر زندیق ضلالت نشان از برای ان براینوجه که حضرت رسول ص هیچ وقت از اوقات
خدمتی از خدمات بابوبکر رجوع نفرموده و او را سزاوار ولایت هیچ امری از امور
ندانسته و غیر او را از اصحاب باقدام مهمات مامور میداشته و چون بنابر مقتضای
چند که اکثر انها در نظر ارباب بصیرت بحدت صایب اشکار و هویداست آنمرد
از خدا و رسول بری را بانفاد سورهٔ براءت معزز فرمود هنوز بجا نرسیده حسب
الامر مالک الملک لایزال خلعت فاخرهٔ تحمل این منصب اقامت اعتماد الدوله سلطان
کرور رسالت وزیر بی نظیر پادشاه اقلیم نبوت زینت بخش مسند خلافت ولیعهد
النبیین امیر المؤمنین ع تعلق گرفته انمنکوس الرقبهٔ مخفوض المرتبه را که بنابر مصلحتی
منصوب شده بود معزول نمود و علی غالب الاعتقاد بتوفیق پروردگار ان خدمت
همت بکمال شایستگی بتقدیم رسانید بی تعصب و اعتساف بنظر مروت و انصاف
[ب]هر گاه شخصی قابلیت تولیت امر بردن سورهٔ نزد مشرکین نداشته باشد چگونه
[ص]لاحیت ریاست عامهٔ امامت و خلافت که متضمن ادای جمیع احکام الهی بر کافهٔ رعایا
[و] عامهٔ برایا که در قلمرو عالم وجود مسکونند تواند داشت و دیگر اینکه حال فرستادن
[ا]بوبکر لعنه الله خالی ازین نخواهد بود که یا از جانب الله حضرت رسول ص مامور بفرستادن
او شده یا بامر خود او را فرستاد و بنابر اول مشخص است که ذات الهی منزه است
از ارتکاب فعل لغو و عبث و عزل او پیش از وصول بمقصد از برای فایده خواهد



بود و بموجب مضمون صدق مشحون حدیث مذکور که لا ینبغی ان یبلغ الا انا
و رجل من اهلی که در اکثر کتب اهل سنت مسطور است و فرستادن امیر المؤمنین
معلوم میشود که انجناب مستطاب شایسته تبلیغ رسالت رسول نبوت
مآب بوده و معزول شدن ان بیره کرا از پیشهٔ جاهلیت بوده که قبل از فرستادن
ابو بکر این خدمت بزیب افزای بارگاه امامت رجوع میشد محتمل بود که بخاطر
مردم برسد که دیگری از اصحاب قابل این امر هم باشد و چنین نداند که نیابت
و جانشینی رسول ص در حیات و ممات مخصوص بندهٔ خاص الخاص درگاه رب
العالمین امیر المؤمنین است ع پس ابو بکر را اول فرستادن و نرسیده بمنزل معزول
کردن دلیلی بران دو مدعاست و بنا بر ثانی که رسول الله ص ابو بکر را بامر خود
فرستاده باشد یا علم رسول الله ص بحال او در وقت عزلش متغیر شده یا نه
پس اگر متغیر نشده باشد عزل او لغو بوده و حاشا که نفس مقدسهٔ نبوی ص
مقتضی ارتکاب فعل لغو باشد و اگر متغیر شده باشد جزم است که امری که در
حالهٔ منصوب نمودن ابو بکر لعنة الله علیه بر حضرت پیغمبر ص مستور بود
در حالهٔ عزل او مکشوف و سبب عزل گردیده از عادات و امور ظاهره و مصالح
ضروریه نبوده چه محال و ممتنع است که امثال این امور که در مصالح رعایا بر پیغمبر
و امام علیهم الصلوة و السلم ضرور است بر ایشان مخفی و مستور باشد پس ناچار است
که آن امر از امور خفیهٔ مستوره باشد که اطلاع بران بدون وحی الهی متصور
بوده باشد و آن نبوده مگر سوء سریرت و خبث سیرت ابو بکر و نفاق او و تعلق
علم ازلی بر حقیقت ظلم آن ظالم بی دین در غصب خلافت از امیر المؤمنین ع و در
عالم شهود و احسان از برای اثبات این مدعای حقیقت اساس فرض میتوان کرد
که هرگاه پادشاهی شخصی را بخدمتی روانهٔ مکانی نماید بعد از آن از عرض راه
بجا نرسیده امر برجوع او فرماید و دیگری را بهمان خدمت مقرر و مامور سازد

و در خاطر

و در خاطر عقلا جز دو احتمال خطور نمیکند یا اینکه اولا جاهل بحال آن شخص بوده
و بر عدم قابلیتش از برای آن خدمت مطلع نگردیده و بعد از آن علم بهم رسانیده یا اینکه
عالم بر عدم قابلیت او بوده و خواسته است که توجه شفقت و عنایت خود را درباره شخص
ثانی بر بینندگان و شنوندگان هویدا و باهر و خفت و منزلت شخص او را بر مردمان ظاهر
سازد و بر هر تقدیر اگر پای انصاف در میان آید جزم میتوان دانست که آن سگ مردود
بنا بر خبث طینت معزول از آن خدمت شده و چون آن لعین بی دین خود اخس جمیع مشرکین
و سر حلقه بت پرستان ضلالت قرین و باشتراک ذمیمه نفاق شریک غالب منافقین
بوده و صفاتی که وصاف کلام حضرت رب العزة در سوره برائت بجهت پلیدی
بینات مشرکون اسناد و نسبت داده و ایشان را از آنها منع و نهی بلیغ فرموده ابوبکر
منافق پیشه و رنگین تر از آنها را داشته و مطلقا سر رشته کفر جاهلیت را از دست
نمیگذاشته پس چگونه میتواند بود که با وجود اتحاد بنی جمعی را از طریقه که خود داشته
و آن را مرضی و مستحسن می پنداشته و پیوسته همت پست منزلت بر رواج و رونق آن
میگماشته منع و زجر نماید بلی در صورتی ذلک امکان از جهه این مدعا درخشان
میگردید که آن ملعون خود دست از شرک ازلی و نفاق و دغلی کوتاه کرده باشد
و جزم است که این نشده و از طریقه عقل دور است که کسی خود متصف بصفتی
باشد و دیگری را از آن منع و نهی نماید شعر خود ناگرفته پند مده پند دیگران
پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان و با بسط بساط ضلالت گستری علامه از علم دین
بری جار الله زمخشری و سنی یا سگ مساوی قاضی بیضاوی تمهید معذرت عزل
مشعر بمذلت ابوبکر پست فطرت بدانکه ممهد ساخته اند که چون حضرت باعزت رسول
در آوردن تدابیر حال دغا یا محتاج بابوبکر و عمر میبود لهذا ایشان را از خود جدا نمی نمود
بخدمات امور که مستلزم غیبت اند و رشت محض بود مامور نمیفرمود تا در هر باب
بمصالح احوال مصلحت و مشورت با ایشان میکرده باشد و با وجود فطونت باینمعنی



که در هنگامه کرم کن هاویه نحس نجس معاویه موجود بود ندانسته اند که جناب اقدس
الهی نبوی را منظور از مشورت کر با مردم میکرده احتیاج و افتقار در ان باب فهم
طریق صواب از غیر نبوده و ذات مقدس ان نور عین مصلحت الهی معصوم از خطا
در اقوال و افعال و جمیع او را بوده و ملک روح القدس تایید مینموده بلکه از باب
تعلیم امت بوده است که در امور مشورت بهمدیگر بکنند با اینکه مشورت با مردم
استخراج عقاید و ضمایر ایشان میکرده تا بان سبب بر ضمایر ایشان مطلع شود
خانهٔ متعصبان خراب شود و بنان طعمهٔ کلاب شود این چگونه احتیاجی بوده که هرگز
در هیچ زمانی از ازمنه اخر نمیشد و استغنائی از ان بحصول نمی انجامید و همیشه
می بایست که ان دو بدبخت دل سخت خانه و حاضر مجلس رسول رب العالمین باشند و
چهرهٔ حسن خدمت عالیحضرت خیر النبیین ص بنگاه دیدنا محرمی خراشند بحیثیتی که
هرگز ایشان را بخدمتی و ولایتی نفرمایند و جدائی از ایشان اختیار ننمایند زبان بیان
این تعطب بیشان خطه خطا بتیغ بیدریغ عذاب الیم الهی بریده باد که سخن کفر ایشان
در این باب محض کفر و زندقه و موجب نقص و ضعف رای کامل مدبر مملکت نبوت
و اصطفاست و لازم می آید که رسول الله ص همیشه تابع و اغیار متبوع بوده باشد
برای انگشتی خیکی باده کردن اینمعنی دارد معذرت ابوبکر را بعدم عصمت رسول ص
میخواهند حشرهم مع فرعون و هامان و اوصلهم الی مقطعات النیران بیان
شان نزول ایهٔ شریفهٔ و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون
در شان ولی خالق بیچون برگزیدهٔ بارگاه پادشاه کن فیکون امیر المؤمنون
علیه السلام ثابت قدم ملک حق شناسی سلمان فارسی رض روایت نموده که
روزی شمع بزم رسالت در مجلس بهشت مرتبهٔ نور بخش با سعادت و با نفاس
عیسوی احیای مراسم احکام میفرمود پس متوجه اصحاب شده فرمود همین
دم در مجلس داخل میشود شبیه عیسی بن مریم بعضی از اهل مجلس بیرون رفتند

ثانیا

تا ثانیا داخل شود و این صفت فخر منقبت را صحاب شود که ناگاه محفل آرای هنگامه
دین بزم افروز مجمع اهل یقین مایهٔ روح مقدس سید المرسلین امیر المؤمنین ع
بان مجلس سامی داخل شد پس همان مرد مرده دل که بقوت طمع مشابهت عیسی بن
مریم متحرک شد از مجلس بیرون رفته بود و گویا حارث بن عمر بدسیر سقر مستقر بود
بیاران خود گفت که محمد راضی بفضل علی بر تمامی ما نشد و زیاده از ان برای او میخواهد
حتی اینکه بعیسی بن مریم شبیه میکند بخدا قسم بتهائی که در جاهلیت پرستش
مینمودیم افضل از دین اوست پس آیهٔ کریمه از جهت اخبار احمد مختار ص بسخن آنملعون
بد گفتار نازل شد و حضرت رسول ص خطاب بحارث ملعون نمود که ای حارث
تقوی پیشه کن و از عداوت علی بن ابی طالب ع برگرد ان مبغض عداوت اثر در جواب
گفت که تو پیغمبر و علی وصی تو و فاطمه دختر سیدة النسا و حسن و حسین سید
و بزرگ جوانان اهل بهشت و حمزه عمت سید الشهداء و جعفر طیار عم زاده ات
با ملائکه در بهشت پرواز میکند و سقایهٔ حاج با عم تو عباس باشد سایر قریش
که اقارب تو باشد چه کار کنند و نصیب ایشان چیست رسول الله ص فرمود ای
حارث جهنم از برای تو آماده باد من این قسمتها نکرده ام و اولاد عبد المطلب را
باین صفات ممتاز ننموده ام بلکه از جانب الهی باین مفاخر اختصاص یافته اند
آنملعون گفت اگر آنچه تو میگوئی راست است پس از خدا که سنگ بر ما باراد
و کلام الهی بنقل قول آن ضلالت پناهی بدین گونه ناطق است ان کان هذا
هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء بعد از ان خطاب بجناب
رسالتماب نازل و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم ظاهرش اینکه از الهی بعذاب
ایشان متعلق نمیشود و حال اینکه تو در میان ایشان باشی چه رحمت و عذاب
جمع بین النقیضین و محالست آنگاه رسول ص بحارث گفت ای حارث توبه کن
و دست از اعتقاد باطله بردار یا از میان ما بجای دیگر ارتحال نما که عذاب



برتو نازل میشود املعون شدید العداوه که افساد کرده شیطان و پابست زنجیر
علاقه کفر و طغیان بود کفت دل من اطاعت نمیکند که توبه نمایم ولیکن بارتحال و نقل
مکان مضایقه ندارم این کفت و بر شتر خود سوار شده راه بادیه هلاکت پیش کرفت
و شب همه شب مرحله ضلالت می پیمود تا صبح طلوع نمود در آن هنکام جانودی
از اسمان سنک ریزه بمقدار جثه عدسی که در منقار داشت بر سر ان سخت بدبخت
زد که از مقعدش بیرون آمده جانش از کونش بیرون رفت و بجهنم واصل شد پس
این ایه نازل شد که سئل سائل بعذاب واقع للکافرین بولایة علی بن ابی طالب ع و اعدای
دین از آن تحریف نموده اسم و لقب سامی و نامی امیر المؤمنین را ساقط نموده اند

بیان اینکه مراد از سابق که در ایه السابقون السابقون است امیر المؤمنین علیه
السلام است روایتست از ابن عباس که کفت پرسیدم رسول را از تفسیر کریمه
السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم ظاهر معنی اینکه جماعتی
که سبقت کرفته است ایمان ایشان بر دیکران سبقت خواهند یافت در دخول روضه
رضوان ایشانند مقربون و نزدیک شدکان برحمت خداوند عالمیان رسول الله ص
فرمود جبرئیل بمن کفت مراد از سابقون علی بن ابی طالبست ع و شیعیان اوست
که پیش از دیکران داخل بهشت میشوند و ایشان مقربان و نزدیکانند بکرامت
لطف جناب الهی و مرویست از امام مغارب و مشارق امام جعفر صادق
در تفسیر ایه مذکوره که خدای تعالی در حین تعلق اراده ازلی بخلق متحیزات
عالم علوی و سفلی کافه خلق را از خاک افریده بشعله افروزی قدرت کامله
خود اتشی برافروخت و تمامی خلق را با نخالت که بودند تکلیف دخول فرمود پیش
از همه محمد ص و امیر المؤمنین و اولاد امجادش عنان بمتابعت انسوزان کردیده
سرکرم نشاه سعادت کردیدند پس بخدا قسم که سابقون ایشانند بیان اینکه
هرجا که از قران مجید که لفظ مؤمن و ایمان و دین و اسلام و سند و سلام

و خیر البریه

وخیر البریه وارد شده مراد علی بن ابی طالبست و هر کجا که کفر و فسوق و
عصیان ذکر کرده مراد دشمنان او و اعدای ائمه و راست روایتست
از کلام الله ناطق در تفسیر قول خدا تعالی که فرموده است حبب الیکم الایمان
و زینه فی قلوبکم یعنی محبوب ساخته است بسوی شما ایمان را و زینت داده است
انرا در دلهای شما مراد از ایمان محبت علی امیر المؤمنین است که زینت چهرهٔ قلوب
مؤمنان و سر و سینهٔ بی کینه شیعیان اخلاص نشان کردید بزم دلها بنور
حضورش روشن و صفحهٔ خاطرها بتذهیب نشانش مزین است و کره الیکم الکفر
والفسوق والعصیان یعنی ناخوش و کریه ساخته است خدای تعالی بسوی شما کفر
و فسق و کناه را مراد از کفر ذات پلید ابابکر و مطلب از فسوق عمر فاروق و منظور
از عصیان عثمان سراپا طغیانست و از انحضرت امامت منقبت منقولست در تفسیر
ایهٔ کریمهٔ ام نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل
المتقین کالفجار ظاهر معنی اینکه جناب اقدس الهی بطریق استفهام انکاری
می فرماید ایا میکردانیم انانرا که ایمان اورده و عمل صالح از ایشان بفعل رسیده
مساوی و مماثل کسانیکه افساد میکنند در روی زمین یا میکردانیم پرهیزکارانرا
مثل نابکاران و بد کرداران مراد از انهایی که ایمان اورده و اعمال صالحه کرده
عامل دیوان رب العالمین امیر المؤمنین ع و مراد انهایی که در روی زمین افساد
کرده اند ابو بکر و عمر است و مراد از متقین سرور اهل یقین امیر المؤمنین و مراد
از فجار ابو بکر نابکار و عمر بد کردار لعین است و مرویست از یکانه بحر محیط نبوت
پیغمبر حضرت ابی جعفر ع که روزی ظالم مضل بحد تفریط ولید بن عقبهٔ بن ابی
معیط زبان کفر بیان دراز ساخته و پردهٔ حیا و ازرم از رو انداخته بجناب
مستطاب ولایت ماب حضرت ابو تراب ع کفت بخدا سوکند من از تو زبان
اورتر و شجاع ترم انحضرت در جواب آن سک خطاب نمود که دم مزن هیچ صفتی



در تو نیست مگر فسق پس ایهٔ کریمه در حکم این مثاجرهٔ عظیمه برینوجه نزول یافت که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستون اما الذین امنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات الماوی نزلا بما کانوا یعملون واما الذین فسقوا فماویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها وقیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون ظاهر معنی اینکه ایا کسانیکه مؤمن باشند مثل کسانیند که فاسق باشند مساوی نیستند باین تفصیل که ایمان اورده کان واتانکه اعمال صالح کرده اند پس از برای ایشانست بهشت منزل ساختن بسبب انچه از اعمال صالحه کرده اند وانکسانیکه فسق نموده اند پس مکان ایشان دوزخ است هرچند خواهند بیرون روند ملائکه عذاب ایشانرا بر میگردانند وبایشان میگویند بچشید عذاب دوزخی را که دروغ می انگاشتید وتصدیق بوجود ان نمی کردید مراد از مؤمن درایه علی بن ابی طالبست ع ومراد از فاسق ولید بن عقبه است منقولست از ابن عباس که مراد از مجرمین درایهٔ شریفه ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون حارث بن قیس واتباع اوست ومراد از مؤمنین دران ایه امیر المؤمنین است ع وظاهر معنی انکه بدرستی که جماعتی که جرم وگناه کرده اند سخریه واستهزا میکنند کسانیکه را که ایمان اورده اند وشان نزول اینکه حارث مذکور با اتباع خود هرگاه حضرت علی ع را میدیدند بطریق استهزا میگفتند نگاه کنید باینکه محمد از اهل بیت برگزیده واختیار نموده است واز باب تمسخر میخندیدند پس چون روز قیامت روشن شود گشاده میشود درمابین دوزخ وجنت دری علی بن ابی طالب ع انکه بر متکا داده نشسته است وبحارث واتباعش میگوید که در از برای شما گشاده شده بیایید وداخل شوید وچون ایشان بانجا رسند امر به بستن آن در نماید وایشان شرمنده ودرمانده مانند وانحضرت ع تمسخر ایشان

دراین باب نموده میخندد وایهٔ شریفهٔ فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون علی
الارائك ینظرون دال برانیست ظاهرش انکه پس درروز قیامت انانی که ایمان اورده
اند یعنی علی بن ابی طالب ع کفار را که مراد حارث و اتباع او باشند تمسخر کرده دام مضحکه
میسازند و بر متکاها نشسته نگاه بکفار میکنند و مرویست از مقرب درگاه خالق اکبر
امام ابی جعفر ع در ایهٔ کریمهٔ یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان
استحبوا الکفر علی الایمان مراد از ایمان علی بن ابی طالبست ع ظاهرش انکه ای جماعتی که
ایمان اورده اید اخذ مکنید پدران و برادران خودرا دوست و ولی خود اگر ترجیح دهند
محبت کفر را بر ایمان یعنی بر علی بن ابی طالب ع و روایت کرده است محمد بن حنفیه رض
در تفسیر کریمهٔ انما نحن مستهزؤن که حکایت قول کفار است یعنی بدرستی که ما استهزا
میکنیم بر علی بن ابی طالب ع پس جناب پروردگار بعد از صدور ان قول از کفار نازل
فرمود که الله یستهزئ بهم یعنی چون ان جماعت وخیمة العاقبه طریق العاقبه استهزا
و سخریت باشاه ولایت سلوك داشتند بنابراین روئیه خداوندی ما اقتضا نمود
که در روز قیامت بمجازات عمل استهزای ایشان کنیم و کیفیت استهزای خدا بانجماعت
بیجیا از ابن عباس باینطریق روایت شده که چون روز قیامت از مطلع فرمان
الهی طالع و مهر نمایش مکافات داد خواهی از مشرق ارادهٔ ازلی لامع گردد فرمان
نفاذ توامان ربانی بگذشتن اهل محشر بر پل صراط عز و صدور یابد پس مؤمنان
بپای مردی اطمینان گذشته چون آب روان داخل روضهٔ رضوان شوند و کفار
لغزش مدار افتان و خیزان بدرك نیران هوای کشته درجهنم افتند انگاه بمالك
جهنم از بارگاه مالك الملك عدل شیم ندا رسد که ای مالك منافقون را بجزای استهزا
که در دنیا نسبت بشیر بیشهٔ ارتضا علی مرتضی ع نموده اند استهزا و تمسخر نما مالك
دری از جهنم بسوی جنت کشاید و منافقون را از ان در بدخول جنت از باب سخریه
تکلیف نماید پس ایشان آتش عنان گرم تکاپو گردیده بطرف آن در شتابند تا از



شدت عذاب خلاصی یابند و چون بصد هزار محنت خود را نزدیک در رسانند در
بروی ایشان همگی را بر کردانند و بعد از انکه که بان بجهنم قرار یافته باشند دری
دیگر در جای دیگر وا کنند و ایشانرا باز خوانند و چون آرزوی خام سوق ایشان
بخیال فتح الباب تحریکشان نموده بجانب ان در روان شده نزدیک رسند باز بسته
شود و خایب و خاسر در مانند و همچنین در بدر خواهند بود ابد الاباد همیشه
باین بلا مبتلا و نامراد و مرویست از امام اعاظم و اکابر محمد باقر و کوشواره عرش افرینش
خالق حضرت صادق علیهما السلم که مراد از اسلام در قول خدا تعالی که میفرماید
ان الدین عند الله الاسلام تسلیم شدن بولایت باسعادت امیر المؤمنین است و ظاهر
معنیش اینکه بتحقیق که دین نزد خدا تعالی همین تسلیم ولایت علی بن ابی طالبست
و مراد از دین در کریمه انما توعدون لصادق وان الدین لواقع امیر المؤمنین است
ظاهر معنی انکه بدرستی که انچه خدا تعالی وعده بشما کرده راستست و بدرستی
که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام واقعیست و نیز از حضرت با مفاخر
محمد باقر ع مرویست که مراد از دین در ایه شریفه ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
الا وانتم مسلمون علی بن ابی طالبست ع ظاهر معنی انکه بدرستی که خدا برگزیده
است از برای شما علی بن ابی طالب را پس نباید بمیرید مگر اینکه شما اسلام اورده
باشید و تسلیم شده باشید ولایت علی بن ابی طالب ع و از وارث علوم پیغمبر
حضرت ابو جعفر ع مرویست که مراد از سلم در کریمه ادخلوا فی السلم کافة ولایت
امیر المؤمنین است ع ظاهرش اینکه داخل بشوید همگی در ولایت امیر المؤمنین ع
و مراد از شیطان در کریمه ولا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی تابعت مکنید و
سلوک منمایید جاده شیطانرا که ابو بکر و عمر و عثمانند و مرویست از حضرت
اشرف موجودات رسول خیر البریات ص که حضرت امیر المؤمنین را بر صدر مشروح
خود منضم ساخته فرمود ای علی نشنیده قول خدا تعالی را که فرموده ان الذین

امنو

امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیر البریة یعنی بدرستی که جماعت معهودی
که ایمان اورده اند وکرده اند نیکوییها ان جماعت بهترین خلایقند مراد از جماعت
توی وشیعهٔ تو ووعدهٔ من با شما بر سر حوض کوثر است هرگاه منادی صاحب
جمع دیوان عرصات بطلبیدن کافهٔ کاینات از برای تنقیح محاسبات ندا کند
شیعهٔ تو می ایند رو سفید ونور از اعضای وضوی ایشان لامع ودرخشان
وروایتست از جابر انصاری که گفت با جمعی از مردمان در خدمت سرور عالمیان
ورسول اخر الزمان ص نشسته بودیم هریک بقدر قابلیت استفاضهٔ فیوض معارف
تحقیقی از ان مادهٔ فیض فیاض حقیقی مینمودیم که خورشید فلک ولایت کوکب
دری سپهر امامت علی عالیقدر ع از مغرب غیب بافق مجلس بهشت آیین ونور
بخش دیدهٔ خواهش رسول مغارب ومشارق علیه صلوات الله الخالق گردید
فرمود ندای جماعت برادرم نزد شما حاضر شده ومتوجه کعبهٔ معظمه گشته گفت
قسم بصاحب این خانه که علی وشیعهٔ او نجات یافتگان خواهند بود در روز
قیامت بعد از ان بجانب ما ملتفت شده فرمود ایا میدانید که اول کسی از شما
که بخدا ایمان اورده است وکسی که بیشتر از شما در راه خدا ثبات قدم میورزد
اوست ووفادارتر از شما در ادای عهود ومواثیق خدا اوست واجرا کنندهٔ
احکام الهی بهتر از شما همه اوست وتقسیم کنندهٔ اموال مشترکه که ما بین مسلمانان
بسویه بی حیف ومیل وتفاوت اوست وعادل تر از شما همه در میان رعیت
اوست بتصدیق قول آن خیر البریات علیه السلام والصلوة از بارگاه ذو الجلال
این ایه نزول اجلال یافت ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئك خیر البریه
واز ابن عباس منقولست هرجا که در قران مجید یا ایها الذین امنوا واقع شده
جناب ایمان مآب علی بن ابی طالب ع داخل ان خطاب وسرکرده ومقدم وبهترین
وامیر مخاطبین ان کلام خیر ارتسام است وایهٔ کریمهٔ ان الذین امنوا وعملوا



الصالحات اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون که ظاهر معنیش اینکه بتحقیق
جماعتی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده ایشانند ساکنان بهشت که در بهشت
همیشه هستند در شان والا نشان امیر المؤمنین ع نازل شد و دیگری شریک
او در انخطاب مدحت مآب نیست چراکه اول کسی که ایمان اورد بخدا او بود و
اول کسی که با پیغمبر ص نماز گذاشت او بود و بحدیث معتبر از حضرت ابو جعفر ع مرویست
که مراد از ایمان در آیه کریمه و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله علی بن ابی طالبست ع
یعنی بد دستی که هر کس انکار ایمان نماید پس بتحقیق که نابود و برطرف میشود
هر عمل صالحی که بکند خاکش بسر کسی که تولا کند بغیر و روایت کرده است ابی مریم
از حضرت پیشوای خلایق جعفر صادق ع در تفسیر آیه الذین امنوا و لم یلبسوا
ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون که مراد از موصوف این صفات
عالی درجات امیر المؤمنین و مؤمنانست ع بخصوص و دیگری را دخلی درین نیست
چه ایمان کامل ایقان انحضرت از تلبس لباس ظلم و کذب و سرقه و خیانت مبرا
و معرا بوده معنی آیه انکه جماعتی که ایمان آورده و ایمان خود را بلباس ظلم ملبس
نکرده از برای ایشانست امنیت از قهر الهی و ایشانند هدایت یافتگان و مرویست
از اهل بیت علیهم السلام و از رجل ثانی مقصود ایجاد کننده هست و بود سید
المرسلین است ص یعنی علی ع منقاد فرمان و تسلیم نماینده او امر رسول مبعوث
بر انس و جان است ع و رجلا فیه شرکاء متشاکسون نیز پیشوای عالمیان
علی عالیشان نشانست ع که در امر خلافت شرکای چند از برای او بهم رسید
که مبغض و منازع و بد اخلاق بودند و مرویست از کلام الله ناطق جعفر
صادق ع که وقتی از اوقات امیر المؤمنین ع در خدمت خواجه کاینات ص نشسته
بود رسول ص فرمود یا علی بگو اللهم اجعل لی فی قلوب المؤمنین ودا یعنی
بار خدایا بگردان از برای من در دلهای مؤمنان دوستی و صمیمی که دوست

من شوند پس هماندم دعای او دلنشین اجابت شد ایهٔ کریمهٔ ان الذین
امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا نازل شد ظاهر معنی انکه
کسانی که ایمان اورده و اعمال نیکو کرده باشند زود باشد که خداوند بخشاید
بگرداند از برای ایشان مودت و دوستی در خاطرها و جماعتی کثیر روایت نموده اند
از ابن عباس که در ایهٔ شریفه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده و هیچ مؤمن
ساده دل از محبت ان مولای مؤمنان ع نیست و از عارف اسرار باطن و ظاهر
از امام محمد باقر ع مرویست که نمیشود صاحب ایمان مودت علی را ع در دل نداشته
باشد و نیز روایتست از ابن عباس که روزی حضرت رسول صلعم دست مبارک علی را
گرفته با خود برد و چهار رکعت نماز گذارده بعد از سلام دست بدرگاه ملک
علام برداشته گفت بار خدایا موسی بن عمران از تو سوال نمود که سینه اش
بعلم خود مشروح نمائی و امور او را میسر گردانی و عقده از زبانش بگشائی
تا سخنش مفهوم گردد و وزیری از اهل و اقوام او برایش پیدا کنی که قوت کمر
او باشد و من که محمدم از تو سوال میکنم که سینه ام مشروح نمائی و گره از زبانم
بگشائی و امر را برای من میسر گردانی و بنصب وزیری از اهل من کمرم را قوی
سازی ابن عباس گوید فی الفور اوازی از اسمان شنیدم که یا محمد انچه خواستی
بتو دادیم پس رسول الله صلعم فرمود یا علی دست بجانب اسمان بردار و دعا کن
و بگو بار خدایا بگردان از برای من در پیش خود عهدی و مگردان از برای من
در پیش خود محبت و ودی از دعا فارغ شده جبرئیل نازل شد و گفت بگو یا محمد
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و پیغمبر صلعم ایه کریمه را
باواز بلند تلاوت نموده حضار مجلس از سرعت اجابت دعوات ان عالیدر
جات ع متعجب و متحیر شده در بحر تعجب فرو رفتند رسول صلعم رو بجماعت نموده
فرمودند بدانید که قران مجید ربع است یک ربع در شان ما اهل بیت و یک ربع



قصص وحکایت ومثل است ویک ربع فضایل واخبار بعنایست ویک ربع
احکامست بخدا قسم که انچه از قران مشعر بر کرامة واکرامست همه انها در شان
علی عالی مقام واجب الاحترامست وابن عباس روایت نموده در تفسیر
ایة هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا که جناب خالق حمید
خلق نمود نطفهٔ از نور سفید وانرا در صلب آدم مکنون وبودیعت
نهاد بعد ازان از صلب آدم بصلب شیث نقل شد وبعد از شیث بصلب
انوش واز صلب او بصلب قینان واز صلب او باصلاب کرام وارحام
مطهرات خدادت انجام نقل میشد تا بصلب طاهر عبد المطلب رسید
واز انجا دو قسمت شده نصف ان در صلب عبد الله ونصف دیگر در صلب
ابو طالب استقرار یافت واز عبد الله محمد ص موجود واز نصف ابو طالب
علی مولود شد پس محمد وعلی از محمد است شعر علی ونبی هر دو نسبتی بهم
زبانشان دوتا ویکی چون قلم : پس مؤلف مجموعهٔ ایجاد تالیف نکاح
در میان ایشان فرموده فاطمه را تزویج بعلی ع فرمود ومعنی ایه اینکه
بدرستی که خدا تعالی افریدا از اب انسانی وکردانید اورا صاحب نسب
وصهر وعلمای لغت کفته اند که نسب فادب این کسند که نکاح ایشان جایز نباشد مثل
خاله وعمه وامثالهما وصهر خویشانند که حلال باشد نکاح ایشان چون خاله زاده
وعمه زاده وامثالهما وابن سیرین کفته که مراد از نسب وصهر پیغمبر وعلی بن ابیطالب
است ع **بیان اینکه سبیل وصراط ومیزان که در قران ذکر شده امیر المؤمنین
علیست علیه السلام** منقولست از حضرت امامت اثر ابو جعفر ع در تفسیر ایهٔ
یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا مراد از سبیل علی بن ابی طالبست یعنی سنیان
ضلالت نشان در روز باز لا ینفع مال ولا بنون کویند کاشکی قبول میکردیم
با متابعت رسول ص ولایت علی را ع ومرویست از امام بلا اشتباه ابی عبد الله ع

کو فرمود

که فرمودند در قول خدا تعالی هذا صراط علی مستقیم بخدا قسم که صراط مستقیم علیست
و بخدا قسم میزان و صراط اوست و عبد الله بن سلیمان از انحضرت روایت نموده
که پرسیدم از تفسیر ایه قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا فرمودند
مراد از برهان محمد ع و از نور مبین امیر المؤمنین است ع یعنی بتحقیق امده است
شما را برهانی از جانب پروردگار و فرستاده ایم بسوی شما نوری ظاهر و روشن
پرسیدم مراد از صراطا مستقیما چیست فرمودند علی بن ابی طالبست ع و در روایتست
از شکافندهٔ علوم اول و اخر امام محمد باقر ع در قول خدا تعالی فضلوا فلا یستطیعون
سبیلا مراد از سبیل علی بن ابی طالبست ع یعنی کفار گمراه شده اند پس استطاعت
ولایت علی بن ابی طالب ندارند و در روایتست از برگزیدهٔ خالق اکبر حضرت ابو جعفر ع
که در ایهٔ کریمهٔ ان الذین کفروا یعنی انجماعتی که کافر شده اند مراد بنو امیه است
و صدوا عن سبیل الله یعنی منع کرده اند مردم را از راه خدا مراد از سبیل الله
ولایت علی بن ابی طالبست ع و هیچ کس نیل مقصود خود از خدا نمی نماید مگر بوسیلهٔ
ولایت او ع و نیز از انحضرت منقولست که معنی کریمهٔ فاغفر للذین تابوا و اتبعوا
سبیلک چنین است پس بیامرز انکسانی را که توبه و بازگشت نموده اند از محبت
و تولای بنو امیه و تابع گشته اند علی بن ابی طالب را ع و از مقتدای اکابر و اعاظم
علی بن موسی الکاظم ع مرویست که مراد از منافقون در کلام الهی که فرموده است
اذا جاءک المنافقون کسانی اند که نفاق بولایت وصی رسول رب العالمین امیر
المؤمنین ع ورزیده اند مراد از سبیل در ایهٔ فصدوا عن سبیل الله حضرت علی
بن ابی طالبست ع و معنی ایات دیگران سرور ده که ساء ما یعملون فطبع الله علی قلوبهم
فهم لا یفقهون و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رؤسهم و رایتهم
یصدون اینست که بد است انچه میکنند منافقون منکر ولایت علی ع پس خدا تعالی
بر دلهای ایشان پس نمیفهمند که اعتقاد برسالت محمد ع بدون ولایت

علی ع فایده نداد و هرگاه بمنافقین گفته میشد که بشتابید بولایت علی ع که طلب مغفرت

از برای شما کند پیغمبر ص سر از این تکلیف می پیچیدند و میدیدی ایشان را که از این سخن

دلتنگ میشدند و از حضرت امامت مآب محمد باقر و عظیم القدر برهمه فایق امام

جعفر صادق علیهما السلام روایت شده که در سوره فاتحه اهدنا الصراط المستقیم

یعنی در انکسانیکه نعمت داده بایشان و هدایت یافته اند باسلام و ولایت علی ع

و مغضوب نمیشوند و بضلالت نیفتاده اند غیر المغضوب علیهم نه انکسانیکه غضب

شده است برایشان مثل یهود و نصاری و شکاک امامت امیر المؤمنین ع ولا الضالین

نه انکسانی که گمراه شدند بانکار امامت علی ع مرویست که قول خدا تعالی وانه فی

ام الکتاب لدینا لعلی حکیم ام الکتاب فاتحه است و معنی این اینست که در فاتحه ذکر

شده است اوصاف حمیده علی بن ابی طالب ع و روایتست از ابیات گلشن عبادت رب

العالمین باجرای سرشک و نگین سرور اهل یقین زین العابدین ع که قول خدا تعالی

والله یدعوا الی دار السلام یعنی خدای میخواند بندگان را بسوی بهشت و یهدی من

یشاء الی صراط مستقیم و هدایت میکند کسی را که خواسته باشد بسوی راه راست

یعنی ولایت علی ع و ابن عباس در راستی این تفسیر که صراط مستقیم امیر المؤمنین است ع

روایت نموده که روزی حضرت رسول رب العالمین ع چون خورشید در فلک عزت

نشسته و امیر المؤمنین ع در مقابل او چون ماه و ابوبکر چون ثور در دست راست و عمر

چون عقرب در دست چپ او منزل گزین بزبان وحی بیان فرمودند دست راست

و دست چپ طریق راهرو را بضلالت انداخته گمراه میسازد و راه راست وسط

طریق است که جاده باشد و اشاره بسوی علی ع نمود و فرمود ان هذا صراط علی

مستقیم یعنی بدرستی این راه که علیست ع راستست و باید بمسلک او سلوک نمود

و از بهترین نوع بشر حضرت ابو جعفر ع مرویست که ایه فاستمسک بالذی اوحی الیک

انک علی صراط مستقیم معنیش اینست که ای محمد متمسک شو بانچه خدا تعالی بتو وحی

نموده

نموده بدوستی که تو براه راستی یعنی بر ولایت علی ع ثابتی و فرمودند که علی ع درگاه
قرب الهیست چنانکه گفته میشود فلان امیر از امرای درگاه پادشاه هست یعنی رسیدن
بپادشاه او امکان می پذیرد و هرگاه کسی راه بدرگاه نبرد داخل سرا چون میشود
و از حضرت رسول الله ص مرویست که غیر المغضوب علیهم ولا الضالین یعنی
کسانیکه غضب نشده بر ایشان و گمراه نگشته اند شیعیان سعادت نشان امیر
المؤمنین اند ع و از امام مسدد جعفر بن محمد ع مرویست که چون آیه کریمه فاستمسک
بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم نازل شد رسول الله ص دست بدرگاه
خلایق پناه الهی برداشته پرسید خداوندا صراط مستقیم چیست وحی در رسید
که ولایت علی بن ابی طالبست و مرویست از امام مقدس مطهر حضرت ابو جعفر ع
که آیه کریمه ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا خطاب
برسول الله است ص یعنی لفظ کتاب و ایمان که از طرف ما بتو ای محمد نازل میشود
و نمیدانستی کتاب و ایمان چیست ولیکن گردانیدیم معنی آنها را نوری آشکار
که علی بن ابی طالبست ع و کتاب و ایمان و نور عبادت از آن خورشید ابدی الظهور است
و نهدی من نشاء منهم آنست که هدایت میکنیم بولایت علی ع هرکس را که خواسته
باشیم از بندگان خود وله ما فی السموات و ما فی الارض یعنی از برای علیست آنچه در
آسمانها و زمینهاست باین معنی که خزانه دار جواهر اسرار ملکوت آسمان و زمین
امیر المؤمنین است ع و مرویست از رسول الله ص در تفسیر آیه اذا جاءنا یقول احدهما
لصاحبه حین یراه یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین حدیثی که خلاصه
مضمونش اینکه خدا تعالی میفرماید هرگاه روز قیامت ابو بکر و عمر در موقف
حساب بیایند ابو بکر چون چشم بد بینش بر عمر ملعون افتد میگوید ای کاش میان
من و تو از مشرق تا مغرب دور میشد پس قرین و زشت همنشینست و منهم آیه شریفه
اینکه قل لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون یعنی بگو ای محمد با بوبکر



و عمر لعنهما الله که هرگز نفع بحال شما نمیرساند گفتنهای امروز بد دستی که شما
دو یار بد کردار با همگی اتباع کفر معاد در عذاب الهی گرفتار خواهید بود
از حیثیت که حدیث حق اهل بیت محمد را بغصب و ظلم گرفته اید بعد از ان خدا تعالی
فرمود خطاب به پیغمبر ص نمود افانت تسمع الصم یعنی ایا میتوانی بشنوانی سخن
حق را که ولایت علیست ع بکسی که گوش هوش کر باشد که مراد عمر باشد یا میتوانی
براه راست اورد که دیدۀ بصیرتش کور است یعنی ابا بکر ملعون فانا منهم منتقمون
یعنی بد دستی که ما از ابو بکر و عمر انتقام خواهیم کشید تو دست از این دو سگ
بردار که گوش ایشان سخن حق نمیشنوند و چشم ایشان راه راست نمی بیند فاستمسک
بالذی اوحی الیک فی علی انک علی صراط مستقیم متمسک شو ای محمد ص بانچه وحی
شده است بسوی تو در باب حضرت علی ع بد دستی که بر راه راستی یعنی بر ولایت
علی بن ابی طالب ع و مرویست از مقرب درگاه حضرت ابی عبد الله ع در تفسیر ایۀ
ولا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین مراد از شیطان عمر ملعون است یعنی ای
فرقۀ مسلمانان از راه حق که ولایت علیست ع بیرون نبرد شما را عمر ملعون بد دستی
که از برای شما دشمنیست ظاهر العداوه و مرویست از امام معتبر حضرت ابو جعفر ع
که در تفسیر ایۀ وکان الکافر علی ربه ظهیرا مراد از کافر عمر است و رب بمعنی صاحبست
و علی ع چون بسبب ولایت صاحب هر فردی از افراد امتست مراد از رب اوست
و ظهیر بمعنی غالبست یعنی عمر بر علی ع اظهار غلبه نموده بتغلب منصب او را صاحب
شد و نیز از انحضرت عالیمرتبت بطریق روایت ماثور است که ایۀ کریمۀ انکم لفی قول
مختلف در شان علیست ع یعنی شما ای امت محمد ص در قولی که اختلاف در ان واقع
شده اعنی ولایت علی بن ابی طالب ع مثاب و معاقب میشوید چه هر کس بران مستقیم
شده تخلف ننمود داخل بهشت میشود و هر کس اظهار مخالفت کرده از این سعادت
محروم ماند بی شبه و شک بدوزخ میرود و معنی قول خدا تعالی یؤفک عنه من افک

این

اینست که هر کس از ولایت علی ع ممتنع شد از بهشت ممنوع خواهد گشت و قول خدای
تعالی انك لتهدی الی صراط مستقیم یعنی ای محمد هدایت میکنی تو مردمانرا براه راست
که ولایت شیر خداست ع و انحضرت ولادتیت را پرسیدند از تفسیر کریمهٔ و لئن قتلتم
او متم فی سبیل الله فرمودند میدانید سبیل الله چیست عرض کردند نه علم آن نزد شماست
فرمود سبیل الله علی و ذریهٔ طیبهٔ اوست ع پس هر کس در راه ایشان کشته شود
در سبیل الله کشته شده و هر کس در راه ایشان بمیرد در سبیل الله مرده است و هریك
از این امة محمد ص معتقد شده است از برای او کشتنی علیحده و مردنی علیحده پس هر
کس کشته شود در زمان سعادت نشان قایم آل محمد رجعت خواهد شد تا بمرگ خدائی
بمیرد و هر کس مرده باشد در زمان دولت بنیان زنده میشود تا کشته شود و نیز از حضرت
عالی منقبت علیه السلام در ایهٔ ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله روایت شده که مراد از صراط علی بن ابی طالبست ع یعنی
بدرستی که این راه من که ولایت علیست راست و مستقیمست پس متابعت او
کنید و مراد از سبل عمر و ابابکر است لعنهما الله و مراد از سبیل علی بن ابی طالبست ع
یعنی و تابع مشوید ابوبکر و عمر را پس دور می اندازند شما را از راه راست که ولایت
علیست ع و مرویست که مراد از میزان در سورهٔ الرحمن در قول خدایتعالی و السماء
رفعها و وضع المیزان علی بن ابی طالبست یعنی خدایتعالی خلقت نمود آسمانرا و
بلند نمود آنرا بسبب وجود مبارك علی بن ابی طالب ع چنانکه از حدیث لولاك لما
خلقت الافلاك و لولا علی لما خلقتك ظاهر میشود و وضع المیزان یعنی بنهاد علی
بن ابی طالب را امامی عادل که میزان اعمال عباد باشد مرویست که مراد از میزان
در ایهٔ الله الذی انزل الکتاب و المیزان نیز علی بن ابی طالب است ع یعنی خدا انست
که فرستاده است بر خلق قران و شاه مردان را ع تا بندگان بسبب پیروی این دو ایت
هدایت یابند و در تفسیر علی بن ابراهیم ره مذکور است که در تفسیر ایهٔ ضرب الله



مثلا رجلین احدهما ابکم لایقدر علی شیء وهو کل علی مولاه اینما یوجهه لایات بخیر هل
یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم مراد از ابکم ابوبکر ملعونست
که در کفتن کلمه حقه و ولایت امیر و شهادت دروغ بر کنک بوده ومراد از ومن یامر
بالعدل حضرت عدالت منقبت شاه ولایت ومقصود از صراط مستقیم ولایت
سراسر هدایت علی بن ابی طالبست ع ملخص معنی ایه کریمه انکه ایا مساوی اند دو نفر
که یکی زبان بسته وکنک باشد از کلام حق وکند وکسل باشد در خدمت اقای خود
واز کندی وکسالت بهر جانب که اورا متوجه سازد بخیر وخوبی نیاید وایمان نیاورد
ویکی که حاکم عادل وولی کامل ودر میان مردمان طریقه عدالت مسلوك دارد
وبر جادهٔ صواب وولایت بفرمان جناب احدیت مستقیم وثابت باشد هرکز
مساوی نخواهند بود ودر میانهٔ ایشان در نظر صاحب نظران مباینت
کلیست بیان ایهٔ کریمهٔ نجوی که مستعان خبر صدق اثر فضل حیدر صفدر را
در کوش وکوش وادهٔ هوش است در کتاب کشف مذکور است که ثعلبی
وواحدی وغیر ایشان از علمای تفسیر که چون اغنیا واهل ثروت عرض مطالب
خودرا بسر کوشی در خدمت ولایتهمت رسول الله ص بیان می نمودند واین
طریقه تعارف زیادی بهم رسانیده شهرت یافت واین رویه باعث دلشکستکی
فقرا ودرویشان شده از کثرت امد ورفت اغنیا در مجلس بهشت آیین پادشاه
مملکت اصطفا فرصت سؤال بفقرا نماند این معنی برطبع مبارك رسول الله ص
کران آمده از طول جلوس وسرکوشی کفتنهای متمولان متنفر بودند واز کمال
حسن خلق واذرم ایشانرا نهی نفرمود زبان وحی بیان جبرئیل بتلاوت کریمهٔ
یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلك خیر
لکم واطهر حسب الامر خالق اکبر نزد پیغمبر ص مبادرت نمود بکوش هوش سرکوشی
کویان رسانیده شده که هرکاه مناجات بارسول الله کنند فی طریق وجوب تصدق
بکنند

بکنند پس نزول این ایت که بر حضرت پیغمبر ص رحمت بود باعث تخفیف تصدیع شده فقرا
و اهل عسرت از تنکدستی و اغنیا و ارباب ثروت از بخل و دنیا پرستی زبان از هر کوشه
کفتن بستند اصحاب دنیا را که حب حطام زر در خزانهٔ دل محزون و نقد نطق زر و سیم
را در کنجینهٔ قلب مکنون ساخته بودند امعاملهٔ منفعه شامله را ایکان از دست
داده بسبب خست و بخل در پس کوش انداختند و مناجات رسول الله ص متروک
غیر از جناب سخاوت ماب مایه دار کرم واهب بنوا رسانیده اهل رغایب علی
بن ابی طالب ع که از مال دنیا کیسهٔ همتش زیاده از یکدینار موجود نبود یکدینار را به
درهم مبادله نموده ده مرتبه با رسول الله ص مناجات کرد و هر مرتبه یکدرهم را تصدق
نمود و بعد از یکساعت و بروایتی بعد از ده روز حکم ایهٔ مذکوره بنزول ایهٔ بعد از ان
که خدای تعالی میفرماید ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فان لم
تفعلوا تا انجا که میفرماید والله خبیر بما تفعلون منسوخ شده تخفیف بر امت
روداد و خلاصهٔ مضمون ایات ناسخه که خطاب باهل ثروت و ارباب دنیای صاحب
خست است اینکه اکر ما را عزیز میدارید و پیش از مناجات رسول ص تصدق نمیکنید
خدایتعالی از تقصیر شما میکذرد پس نمازهای پنجکانه را بجا بیاورید و زکوة اموال
خود را ادا کنید و بانچه در راه خدا صرف مینمائید خدایتعالی مخبر و مطلع میشود
و ضایع نخواهد شد و در تفسیر ثعلبی روایت نموده علقمهٔ انماری از علی بن ابی طالب ع
که فرمودند بسبب من خدایتعالی تخفیف نمود از امت رسول ص زیرا که جناب باری
تعالی عز اسمه نجوی را از برای امتحان اصحاب رسول ص نازل ساخت و همکی صحابه
بعد از نزول ان ایه ترک مناجات نمودند و رسول الله ص از مناجات مردم بدون
سبقت تصدق امتناع میفرمود و من در ان وقت از مال دنیا یکدینار مالک بودم
ان را در مناجات رسول ص تصدق نمودم پس اکر من نیز بدستور دیگران ترک مناجات
کرده دل از مال نمیکذاشتم هر اینه عذاب الهی بر من نازل میشد چرا که هر کاه حق



سبحانه و تعالی حکمی بفرماید و از مخاطبین هیچکس عمل بان نکرده تخلف ورزند
موجب قهر الهی و باعث نزول غضب پادشاهی میشود
هر کس نداند بداند و هر کس داند صورت این مدعا را بنقاب اغماض نپوشاند
که عمل ان بزرگوار عالی مقدار و ولی جبار شیر پروردگار بایه نجوی سوی دیگری
از اغنیا و دناءت شعار فلاکت دثار رخصت اثار از جمله اخبار یست که مجمع علیه
محدثون و مفسرون است و هیچکس مخالفت نکرده و محمد بن عباس در تفسیر خود
هفتاد حدیث از طرق خاصه و عامه روایت نموده تمام نص در این معنی که بعد از
نزول ایه نجوی کسی بار سول صلعم مناجات کرد علی بن ابی طالب ع بود و بس و کیدری
سنی با سك مساوی قاضی بیش پشت بیضاوی ذکر نموده که مدلول ایه نجوی
از حیثیت امر بصدقه قبل از مناجات متضمن تعظیم جناب رسالت ماب و نفع
فقرا و نهی از افراط در مناجات و تمیز میان مؤمن مخلص و منافق و فرق میان
محب اخرت و محب دنیاست و خلافست در اینکه امر صدقه در ایه از برای وجوبست
یا ندب و از علی بن ابی طالب ع مرویست که در کتاب خدا ایتی هست که هیچکس
بان عمل نکرده مکر من و بر تقدیر اینکه امر بصدقه وجوب باشد از برای سایر
صحابه که بان عمل نکرده اند نقصی ندارد و محذوری لازم نمی آید چرا که شاید در
مدت بقای این حکم که بنا بر بعضی روایات ده روز بوده و بنا بر بعضی دیگر
یکساعت اتفاق نیفتاده باشد از برای غیر علی بن ابی طالب ع که محتاج شود بمناجات
رسول الله صلعم پوشیده نماند که کلام این سنی شقاوت انجام از محض تعصب و اسراد
انشا شد تمهید معذرتیست از جانب خلفای سه پلشت خود ممهد ساخته که سفیها را
طریق ضلالت ثابت قدم سازد و الا اختصاص بندهٔ خاص خدا علی مرتضی ع بفضیلت
عمل بان ایه دالست بر کمال محبت او بر سول الله صلعم و غایت اودر دنیا و اختیار آخرت
بر دنیا و مساعدت او با فعال خیر و پول خرج کردن در راه خدا و اینها همه دلیلند

بر فضل او

بر فضل او بر سایر صحابه و قبح تقدیم غیر بر او و دلالت میکند بر نقص عظیم و جرم
جسیم کسی که تقدم جسته است بر آنسرور در خلافت پیغمبر ص از برای تقصیر ایشان
در امر حقیری که بر اقل از یک درهم تحصیل میشد پس از راه محبت کمتر از درهمی امر
خدا را مخالفت و از خدمت حضرت رسول الله ص مفارقت نموده صحبت سراسر برکت
آنجناب را ترک کردند و از این حرکت ایشان میتوان دانست که در امور دینی و احکام
عظیمه بچه مرتبه تهاون و تقصیر نموده اند هرگاه برای دو غاز بکی حکم خدا را
تخلف نمایند با بزرگواری که مال و نفس خود را بموداء الذی انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة در راه رضای خدا و دلجوئی جناب مصطفا فدا نموده باشد شعر
کی توان کردن قیاس غیر را با بو تراب ⁂ نیست نسبت کوکب دم دار را با افتاب ⁂ مجملا
ترک نفاق اشقیای پر شقاق دلیل واضح نفاق و قیاس سادات ایشان با شاه
مردان بین الافتراقست و عجب تر از کلام معذرت انتظام بیضاوی ناسک مسلک وی
که فی الحقیقه عذر بدتر از گناه است عذر خواهی قاضی عبد الجبار دو سیاه است که
چون مدت بقای حکم آیه چندان امتدادی نداشته بنا برین عدم وسعت وقت
فرصت عمل بیاران بد عمل نداده و حال اینکه از اکثر روایات مستفاد میشود
که امتداد حکم مدت ده روز بوده بلی هرگاه مدت عمران دو شقی اشقی یعنی ابابکر
و عمر اینقدر وسعت نداشت که حکم خدا را و وصیت مصطفا را منقاد شده
معمول سازند چگونه در ده روز فرصت عمل بحکم مناجات می یافتند و نا هنجار
تر از عذاب پوچ آن دو سنی بد مذهب معذرت رازی ناصبی لقب است که در
تفسیر خود ایراد کرده خلاصه اش اینکه اولا وقت گنجایش عمل بحکم نداشته و بر فرض
وسعت وقت اقدام بر انعمل که مراد تصدق باشد از این سبب که باعث کسر قلوب دیگر ایشان
و موجب دلشکستگی فقرا و بی چیزان بوده ترک ان نقصی نداشته چه هرگاه فقرا
اغنیا را میدیدند که بنا بر استطاعت تصدق کنند و با پیغمبر ص مناجات نمایند



وایشانرا از راه تنگدستی دست رس باین مدعا نباشند بالضروره مکدر و متألم
میشدند اما در درک اسفل نار مقرّان ناصبی شقاوت مدار باد که این سخن
مستلزم خطای خدای تعالی است جل شانه زیرا که لازم می آید که خدای تعالی
ازاین مصلحت غافل شده امر بتصدق فرموده باشد و ابابکر و عمر لعنهما الله
با وجود غفلت خدا متفطن شده باشند نعوذ بالله من هذه الاعتقاد بیان
اینکه مراد از شاهد و مشهود در کلام معبود علی بن ابی طالب است علیه
سلام الله الودود روایت نمود عبد الرحمن بن کثیر از نور افزای طلعت مهر
و ماه حضرت ابی عبد الله ع که مراد از شاهد و مشهود در قول خدا وشاهد
و مشهود جناب اقدس نبوی ع و حضرت مقدس مرتضویست ع و در کتاب
امالی از دعبل خزاعی روایت کرده است از خلیفه ارض و سما حضرت امام رضا ع
که جناب مستطاب ولایت مآب امیر المؤمنین ع در روز جمعه پایه منبر والا بعرش
و کرسی رسانیده مخزن سامعه مستمعانرا بدر افشانی زبان معجز بیان لبریز جواهر
خطب و مواعظ مینمودند پس فرمود اگر مسند حکم بر من قرار میگرفت و از
اعدا ایمن می بودم هر آینه حکم میکردم اهل توریه بتوریه و میان اهل انجیل
و میان اهل زبور بزبور و میان اهل قرآن بقرآن یعنی بر حقیقت مدعای خود
در معارضه اهل هر ملت بکتاب مرسل بهر جماعت استدلال جسته ایشانرا
از کتب خود جواب میگفتم ناچار تصدیق حقیت من نمایند بخدا قسم میدانم
که هر آیه از آیات کتب سماویه در شب نازل شده یا در روز در صحرا نزول یافته یا
در بر نازل شده یا در بحر و میدانم که هر آیه در چه ساعت نازل شده و هیچ کس از قریش
نیست که آیه در شان او نازل نشده باشد که آن آیه او را به بهشت میبرد اگر از اهل
و اگر از اهل بهشت نباشد و بجهنمش میکشاند اگر از اهل دوزخ باشد ناگاه شخصی
از حضار قامت خصمی و عداوت راست ساخته و علم جدال در معرکه سؤال

افراخته

افراخته گفت هرگاه معرفت تو بآیات قرآن دراین مرتبه است آیتی که در شان
تو نازل شده کدامست شیر خدا ازین سؤال بیجا در غضب شده فرمود اگر این
سؤال تو علی رؤس الاشهاد بحضور این جمع کثیر واقع نمیشد بجواب تو مبادرت
مینمودم و بگفتگوی تو لب تکلم نمی گشودم وای بر تو آیا نخوانده سورهٔ هود را
از قرآن بعد از آن تلاوت فرمودند افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد
منه و تفسیر کردند که رسول الله ص بر بینهٔ پروردگار خود بود و من شاهدم که
بعد از رسول الله ص باثر او راه میروم و بطریق او سلوک میکنم و محمد بن عباس
بن مروان بشصت و شش طریق روایت شان نزول این آیت براینوجه کرده که مراد
از شاهد علی بن ابی طالب شاه ولایت است ع پس چون ثابت شد که امیر المؤمنین ع
شاهد پیغمبر است بر امت او لازمست که شاهد اعدل امت باشد چگونه تقدیم
غیر بر او جایز میتواند بود و از معنی یتلوه شاهد منه یعنی و بعد از محمد ص
می آید شاهدی که از اوست یعنی بمنزلهٔ جزء و بعض اوست مستفاد میگردد
که بیفاصله بعد از رسول ص باشد پس آن پست فطرتانی که آن عالیمقدار را بعد از
سه پلشت قرار داده اند بی شبه و شک شایستهٔ لعن مربع اند و قول خدای تعالی
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا بروایت ابن
مسعود معنیش اینست که در روز قیامت امم سابقه را در عرصهٔ محشر حاضر
ساخته پیغمبر هر امت بر امت خود شاهد است و پیغمبر ما محمد مصطفی ص شاهد
بر جمیع پیغمبران و علی مرتضی شاهد است بر محمد ص و سلیم بن قیس هلالی روایت
نموده از علی بن ابی طالب ع که فرمود مراد حق سبحانه و تعالی از قول او عزوجل
شهداء علی الناس رسول الله ص و من و ائمهٔ معصومین اند صلوات الله علیهم
که رسول الله ص شاهد است بر ما و ما شاهدیم بر خلق خدا و حجتیم از جانب خدا
بر اهل زمین و ماییم که خدا در شان ما فرموده است وکذلک جعلناکم امة



وسطا لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا يعنی وهمچنين
کردانيديم شما را که اهل بيت پيغمبريد امتی ميانه از حيثيت درازی و کوتاهی
اعمال تا اينکه شاهد باشيد بر مردمان و پيغمبر شاهد باشد بر شما و روايت
نمود مالک بن انس در قول خدا تعالی ومن يطع الله ورسوله فاولئك مع
الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك رفيقا ظاهر معنی انکه کسانی که اطاعت خدا و رسول نمايند پس انجماعت
باکسانی خواهند بود در جنت که نعمتهای الهی شامل ايشان شده باشد از پيغمبران
و راستی پيشگان و شهادت يافتگان و صلاحيت شعاران و نيکو رفيقانند
چنين جماعتی مراد از شهدا علی و حمزه و جعفر و حسن و حسين اند عليهما السلام
و ايشان سادات شهادت يافتگان اند و مراد از صالحين سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار و بلال است بيان اينکه مراد از ذکر و نور و هدی و تقوی
که در کلام الهی همه جا علی مرتضی است عليه السلام مرويست در تفسير
قول خدا تعالی وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذکر
ويقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمين که چون رسول کفار را بفضايل
علی خبر ميداد و زبان وحی بيان بمدايح ان عاليمکان ميگشاد از راه بغض
و حسد ميگفتند که علی ديوانه است پس خدا تعالی بردع و رد مشرکين فرمود
وما هو بمجنون يعنی امير المؤمنين ديوانه نيست بلکه ذکريست از برای عالميان
که بياد محبتش مستحق عنايت بی نهايت الهی ميشوند و روايت کرد احمد بن علی انصاری
از هروی که مامون ملعون از مسند نشين قرب بارگاه تسليم و رضا حضرت امام
رضا سؤال نمود از تفسير اية الذين كانت اعينهم فی غطاء عن ذکری وکانوا
لا يستطيعون سمعا يعنی جماعتی که چشمهای ايشان پوشيده است از ذکر من
و تاب شنيدن ندارند انحضرت فرمود ند بدرستی که پرده چشم مانع ذکر نيست

و ذکر

وذکر بدیدهٔ ظاهر مرئی نمیشود بلکه ذکر بگوش ادراک و در دل ساکن میگردد
ولیکن خدای تعالی تشبیه فرموده است منکران ولایت علی بن ابی طالب را ع بجماعت
کوران و نابینایان زیرا که انجماعت تاب شنیدن ان نداشتند و بسیار سنگین
بوده بر ایشان و مرویست از ابن عباس که مراد از ذکر در کریمهٔ ومن یعرض عن
ذکر ربه ولایت علی بن ابی طالبست ع که کفار از شنیدن ان روی گردان میشدند
وعباد بن عبدالله روایت نموده از حضرت علی بن ابی طالب ع که فرمودند هر ایه
از قران میدانم که در چه وقت نازل شده و در شان که نازل شده و در کجا نازل و در حم
نازل شده پس شخصی پرسید که در شان تو یا علی چه ایه نازل شده فرمودند اگر
نمیپرسیدی نمی گفتم انچه نازل شده در شان من این ایه است انما انت منذر ولکل
قوم هاد منذر پیغمبر است ص و هاد منم جناب عزت خطاب بحضرت رسول الله ص
میفرماید که بدرستی که تو مردم را انذار مینمائی و میترسانی بعذاب الهی و از برای
هر قوم هدایت کنندهٔ هست که علی بن ابی طالبست ع و مرویست که ایهٔ کریمهٔ افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه در شان علی و حمزه نازل شده
وایهٔ فویل للقاسیة قلوبهم بحال بد مآل ابوجهل ملعون نازل شده معنی
ایهٔ اول اینکه ایا کسی که شکافته شده باشد سینهٔ او از برای اسلام پس او برو
شنائیست از پروردگار خود مراد از روشنائی ولایت امیر المؤمنین است ع و از
شایستهٔ مناقب و مفاخر امام محمد باقر ع مرویست که ایهٔ والذین کفروا اولیاءهم
الطاغوت یعنی جماعتی که کفر ورزیده و انکار کرده اند ولایت علی را ع متولی
انجماعت کسیست که طغیان و عصیان ورزیده باشد بخدای عز و جل یخرجونهم
من النور الی الظلمات یعنی اولیای جماعتی که منکر ولایت امیر المؤمنین اند اتباع
خود را بیرون میبرند از نور که ولایت علیست ع و داخل میسازند بظلمت که
ولایت عمر و ابابکر و عثمانست و از امام سر و علن حضرت ابی الحسن ع مرویست



که ایهٔ یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
در شان امیر المؤمنین است ع یعنی مخالفین میخواهند که خاموش نمایند شعلهٔ نور
خدارا که ولایت امیر المؤمنین است ع بدهنهای خود غافل از اینکه شعر چراغی را
که ایزد برفروزد؛ هر انکس پف کند ریشش بسوزد؛ وخدای تعالی تمام میکند نور
خودرا که ولایت علیست ع بامامت اولادش که ائمهٔ معصومین اند علیهم السلام
واگرچه خلاف خواهش کافرون یعنی ابابکر و عمر و عثمان باشند واز ابن عباس
منقولست در تفسیر ایهٔ وما یستوی الاعمی والبصیر یعنی مساوی نمیشوند کور
وبینا مراد از کور ابوجهل و مراد از بینا شیر خدا علی مرتضا است ع ولا الظلمات
ولا النور یعنی مساوی نمیشود ظلمات یعنی ابوجهل و نور یعنی علی ع ولا الظل
ولا الحرور یعنی ومساوی نمیشود سایهٔ امیر المؤمنین ع که مراد جنت است باحرور
که جهنم است وما یستوی الاحیاء ولا الاموات یعنی مساوی نمیشوند زندگان
ومردگان علی و فاطمه وحسن وحسین اند ع وجعفر وخدیجه رضی الله عنهما ومراد
از مردگان کفار مکه اند وروایت نموده است ابوبکر شیرازی از ابن عباس در تفسیر
کریمهٔ ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین یعنی ان کتابی که وعده شده بود
از جانب خدا بموسی وعیسی که نازل شود بر پیغمبر اخر الزمان ع که قرانست وهیچ
شکی دران نیست و دران هدایتست از برای کسانیکه پرهیزکار باشند مراد از
هدایت ذکر امیر المؤمنین است ع که مکرر در قران بیان شده و مراد از پرهیزکاران
شیعیانند که بخدمت مولای خود داخل بهشت عنبر سرشت میشوند ومرویست
از حضرت ابو الحسن ع در تفسیر ایهٔ هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق
لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی اوست خدایی که فرستاده امر نموده
پروردگار خودرا بهدایت مردم که ولایت حضرت علیست ع و دین حق که وصیت
اوست از برای اینکه غالب سازد وظاهر نماید ولایت اورا بوجه ادیان هرچند

خلاف

خلاف خواهش کافران باشد و نیز از آنحضرت ع مرویست در تفسیر کریمهٔ ولما
سمعنا الهدی امنا به یعنی شیعیان سعادت نشان در روز قیامت از کمال مفاخرت
بدرگاه حضرت عزت جل شانه عرض مینمایند مائیم که چون بشنیدن حکم ولایت
امیر المؤمنین ع مشرف شدیم ایمان آوردیم و تصدیق کردیم پس باین اعتبار سراسر
افتخار ایمن میشوند از عذاب پروردگار و منقولست از فرزند ارجمند پیغمبر حضرت
ابو جعفر ع در تفسیر و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی یعنی و کفار
بمشقت انداختند رسول الله را ص بعد از آنکه ظاهر شد که امر بولایت امیر
المؤمنین ع نموده و منقولست در تفسیر ایهٔ و یزید الله الذین اهتدوا هدی
یعنی و زیاده میکند خدا تعالی هدایت جماعتی را که هدایت یافته باشند این معنی
که چون شیعیان دولت توامان بنور ولایت شاه مردان ع هدایت یافتند حق
سبحانه و تعالی هدایت ایشانرا بامامت یازده معصوم از اولاد امجاد او سلام
الله علیهم زیاده نموده کامل فرمود و روایت نموده ابو زرده که روزی حضرت
رسول الله ص امر باحضار ما نموده بعد از آن آب طلبیده وضو ساختند و علی
بن ابی طالب ع آنجا بود دست او را گرفته از کمال شفقت در بغل کشید و بسینهٔ
مبارک خود منضم ساخت و فرمود انما انت منذر و بعد از آن دست مبارک
بسینهٔ علی ع نهاده فرمود و لکل قوم هاد بعد از آن فرمودند انت منار الانام
یعنی تو منشأ نور هدایت خلقی که بنور ولایت تو روشنائی امامت اولاد تو ع
هدایت یافته بمنزل ایمان می رسند و ایة الهدی یعنی و تو علم هدایتی که اگر ولایت
تو را از میان جان کشیدی بمنزل هدایت نمی توان برد و امین القرآن یعنی
توئی که علم بواطن قران بر تو عیان شده نگاه دارنده آنی و اشهد علی ذلک انک
کذلک یعنی و من شهادت میدهم براینکه تو چنینی و موصوف باین صفات محمدت
آیینی روایت کرده حذیفهٔ الیمان که رسول الله ص فرمودند اگر خلیفه کنید



برخود علی را ع چنانکه خدا او را کرده و چنین می بینم که بخواهید کرد هر اینه
می یابید او را هدایت کنند و هدایت یافته و میرساند شما را بمقصد حق
و منزل راستی و ابن عباس روایت کرده که رسول الله فرمودند یا علی من منذرم
یعنی میترسانم مردم را بعذاب الهی که مخالفت او نکنند و تو هادی یعنی مردم را
براه حق راه نمایی و راه بری یا علی هدایت یافتگان بتو هدایت می یابند نه بدیگران
و از ابن عباس روایت شده که چون کریمهٔ انما انت منذر و لکل قوم هاد نازل
شد رسول الله ص دست مبارک بر سینهٔ خود نهاده فرمود منذر منم و دست
بر کتف مبارک علی ع گذاشته فرمود انت الهادی توی هدایت کننده و بتو
هدایت می یابند هدایت یافتگان بعد از من و در روایت دیگر وارد شده
که علی بن ابی طالب ع هادی این امت است و از ابن عباس منقولست در تفسیر
آیهٔ و ممن خلقنا امة یعنی و از جمله کسانی که آفریده ایم امت محمد است ص
یهدون بالحق یعنی هدایت میکند علی ابن ابی طالب ع مردم را براه حق و به
یعدلون یعنی علی بن ابی طالب عدالت میکند و خلافت و حکومت و مراد از
امت کسیست که علم در خیر و خوبی باشد و ثابت بنانی روایت کرده در تفسیر
آیهٔ و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا یعنی من پروردگارم آمرزگارم
از برای کسانیکه توبه کنند از گناه و ایمان آورند به پیغمبر ص و عمل نیکو کنند
ثم اهتدی و بعد از ان هدایت جویند بولایت حضرت امیر المؤمنین ع و امامت
اولاد امجادش ع و از شکافندهٔ علوم اول و آخر امام محمد باقر ع مرویست در تفسیر
لو ان الله هدینی لکنت من المتقین که کفار و منکران ولایت حیدر کرار ع
در روز قیامت بعد از مشاهدهٔ دولت شیعیان و ملاحظهٔ نکبت خود میگویند
اگر خدا یتعالی ما را هدایت میکرد هر اینه میبودیم از پرهیزکاران که شیعیانند
پس جناب احدیت در مقام رد قول ایشان میفرماید بلی قد جاءتک ایاتی

فکذبت

فكذبت بها واستكبرت وكنت من الكافرين یعنی ایات من بشما رسید تکذیب ایات
نمودید و از روی کبر و نخوت اطاعت نکردید و انکار انها کردید یعنی ولایت امیر المؤمنین ع
را تصدیق نکردید پس حجت بر شما تمام شده بود باید که ابد الاباد در اتش دوزخ معذب
باشید روایت نمود انس بن مالک که رسول الله ص تلاوت فرمودند ایه الذین امنوا
وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب که معنیش اینست که جماعت مؤمنان که ایمان
اورده اند آرمیده است دلهای ایشان و اضطرابی ندارند بیاد خدا اگاه باشید
که بذکر خدا اطمینان بهم میرسانند دلها بعد از ان فرمودند میدانید که اینجماعت
مطمئن القلب کیانند پرسیدیم اینها که باشند فرمودند مائیم اهل بیت و شیعیان
ما و ابن مغازلی روایت کرده از مجاهد در تفسیر ایه الذی جاء بصدق یعنی کسی
امده است براستی بر خلق مراد حضرت محمد است ص و صدق به یعنی تصدیق او کرده است
علی بن ابی طالب ع و از ابن عباس مرویست در تفسیر ایه والذین امنوا بالله اولئک
هم الصدیقون والشهداء یعنی جماعتی که تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا ایشانند
تصدیق کننده و شهادت دهنده بر پیغمبران در روز قیامت مراد از انجماعت علی و
حمزة بن عبد المطلب و جعفر طیار است و مصدق این قول مطاع رسول الله است ص
که فرموده اند که صدیق هذه الامة علی بن ابی طالب و هو الصدیق الاکبر والفاروق
الاعظم بعد از ان فرمودند والشهداء عند ربهم یعنی کثیر الصدیق و بسیار راست
گو و راستی شعار در کردن دارد و گفتار در دین امت حیدر کرار است ع و اوست بزرگتر
از همه و تصدیق کنندگان پیغمبر ص و فرق کننده عظیم تر از همه فرق کنندگان میان حق
و باطل بیان اینکه صادق و مصدق در قران مجید وارد شده و مراد از انها علی
بن ابی طالبست علیه السلام از ائمهٔ هدی عالم اسرار باطن و ظاهر امام محمد باقر ع
و پیشوای خلایق حضرت صادق ع و جناب امامت مراسم موسی الکاظم و کعبهٔ ولا
امام رضا علیهم سلام الله العلا همگی منفق اللفظ فرمودند که مراد حق سبحانه و تعالی



در آیهٔ والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون مراد علی ع است واز
ابن عباس منقولست که الذی جاء بالصدق یعنی انکسی که براستی بر خلق آمده رسول الله
است ص وصدق به اولئک هم المتقون یعنی انکسانیکه تصدیق کردند رسول الله ص را
پس انجماعت پرهیزکارانند یعنی علی بن ابی طالب ع تصدیق کرده واز ابن عباس منقولست
در تفسیر آیهٔ یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای انجماعتی
که ایمان آورده اید پرهیز کنید از قهر الهی ومتابعت کنید راست کیشانرا یعنی ابی طالب را
ودر تفسیر مذکوراست که مراد از قول خدا تعالی رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه محمد وعلی وعترهٔ پاک ایشانست ع یعنی مردانی که براستی وفا نمودند
عهدی که با خدا کرده بودند روایت نموده است ابی لیلی از حضرت رسول الله ص
که فرمودند صدیقون سه تن اند حبیب نجار که مؤمن آل یس وخربیل که مؤمن آل
فرعون وعلی بن ابی طالب ع که افضل سه تن صدیقون است واز حضرت صادق ع
منقولست که ملکی از آسمان بخدمت پیغمبر آخر الزمان ص آمده که ده هزار سر داشت
پیغمبر ص برخواسته انرا از دست بوسیدن انملک نمود ملک امتناع نمود گفت مکن
مکن ای محمد که بخدا قسم تو عزیزتری در نزد خدا تعالی از جمیع اهل آسمان وزمین
ودر اثنای این گفتگو چشم مبارک رسول الله ص در میان کتفین انملک افتاد
مشاهده نمود که نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی الصدیق الاکبر
پس پیغمبر ص خطاب بملک فرمود گفت ای محمود چند وقتست که این نوشته در
در ما بین منکبین تو مرقوم شده گفت پیش از خلق آدم که پدر تو بود بدوازده
هزار سال باین رقم حقیقت شیم مستظهر وپشت گرم گردیده ام واز محمد بن حنفیه رح
مرویست که علی بن ابی طالب ع فرمودند من وعمم حمزه وبرادرم جعفر وعمم عبیدهٔ
بن حارث عهدی با خدا نموده بودیم ووفا بعهد خود کردیم پس اصحاب من همگی
برحمت ایزدی پیوستند ومن حسب الارادهٔ الهی باقی مانده ام ونازل شده است

در شان

در شان من من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه
یعنی از جملهٔ مؤمنین مردانیند که براستی وفا کردند عهدی که با خدا نموده بودند
پس بعضی از ایشان که جعفر و حمزه و عبیده بودند از دنیا رفتند و منهم من ینتظر
یعنی و بعضی از ایشان انتظار امر الهی میکشند که علی بن ابی طالب و در روایت
دیگر وارد شده که عهد انجماعت باسعادت با جناب عزت جل شانه این بود که
هرگز از جهاد کفار رو نگردانند و از معرکهٔ قتال مشرکین نگریزند و ما بدلوا
تبدیلا یعنی و هیچ گاه تبدیل عهد بنقض نه نمودند و از انچه پیمان بسته بودند
تخلف نکردند و روایت نمود ابو سعید که چون ایهٔ اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
نازل شد رسول الله ص ملتفت بجانب اصحاب شده فرمودند میدانید که این
در شان که نازل شده گفتند نه پس ابو دجانه از میانه برخواسته گفت یا رسول الله
صادقین بر جمیع ما صادق می اید چه هریک از ما ایمان بتو اورده و تصدیق نموده ایم
برسالت تو فرمودند چنین نیست ای ابو دجانه این ایه نازل شده است در شان
پسر عم من امیر المؤمنین ع تنها و خصوصیت با او دارد و غیری داخل نیست و مرویست
که ایهٔ انک میت و انهم میتون ثم انکم یوم القیمه عند ربکم تختصمون در شان والای
امیر المؤمنین ع و اعدای او نازل شده یعنی بدرستی که تو یا محمد خواهی مرد بتحقیق
علی و اعدای او خواهند مرد بعد از ان بتحقیق که شما در روز قیامت نزد پروردگار
خود مخاصمه و محاکمه خواهید کرد در باب غصب خلافت امیر المؤمنین ع که اصلا
عین نشناس اقدام بان نمودند اتمام مدعا بکلامی صحت انتما مخفی نماند که نزول ایهٔ
الذی جاء بالصدق و صدق به در شان پیغمبر و حیدر صفدر ع بطرق متعدده
و اسناد متکثره متفق علیه مؤالف و مخالف است و بعضی از سنیان بی ایمان
تعصب معاد شقاوت شعار بنابر کذب رد گفته اند که داب ان طایفهٔ نابکار
لقب همایون صدیق را با بو بکر ملعون کذاب چسبانده و لباس صدق صدق



به روایت ثقات ناراست ان شقی پوشانده و از انجمله رازی در ذیل بر اعتقاد ذکر نموده
که ایهٔ مزبوره در ابو بکر نازل شده و مشخص است که هرگاه نقلی یا حدیثی متفق
علیه فریقین باشد و نقلی از طرف یك فرقه باشد اعتماد در انست که متفق علیه
است نه انکه منفرد به و قطع نظر ازین کافهٔ مخالفین یا موالفین موافقند در
اینکه هیچکس از مردان قبل از شاه مردان تصدیق رسول الله صم ننموده و ایمان
و هفت سال قبل از جمیع مردم که ایمان آورده اند با رسول الله با قامت فریضهٔ نماز
اقدام مینموده پس ابو بکری که بعد از چهل سال بت پرستی قلیچ مسلمان و در ظاهر
ایمان آورده باشد و هر روز بلکه هر دم اثار و شواهد نفاق دل شقاوت و منزل او
بمنصهٔ ظهور میرسیده باشد چگونه صدیق میتواند بود و سید مرتضی میتواند بود
و سید مرتضی رح در کتاب فصول بعد از ایراد فصلی در اثبات صدیق بودن امیر
المؤمنین ع ذکر نموده که ایه کریمه ولکن البر من امن بالله و الیوم الاخر و الملائکة
و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل
و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا
و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئك الذین صدقوا و اولئك هم
المتقون در شان امیر المؤمنین است ع چرا که جمیع صفات حمیدهٔ مذکوره در ایهٔ
کریمه بر ذات خجسته صفات علی بن ابی طالب ع بحق و صدق صادق و ثابت است
کسی که ایمان بخدا و روز قیامت و فرشتگان و قران و پیغمبران آورده اول امیر المؤمنین ع
بود و دلیل برین قول رسول است صم بفاطمه ص در مقام امتنان خطاب فرموده زوجتك اقدمهم
سلما و اکثرهم علما یعنی ای فاطمه ترا تزویج کرده ام بقدیم ترین قریش در اسلام و عالمترین
ایشان و کسی که انفاق مال از برای رضای خدا بر اقارب و یتامی و مساکین و ابناء السبیل
و سائلین نموده امیر المؤمنین است ع دلیل برین انفاق محدثون شیعه و سنه است
و نزول ایهٔ شریفه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا در شان انحضرت ع

نزول یافته و کسی که انفاق مال با زاد کردن رقاب عبید نموده علی بن ابی طالب
چنانکه از احادیث متواتره منقاد میگردد جماعتی بسیار و فوجی بیشمار از کسب
و کد ید مبارک خود خرید و در راه خدا ازاد کرد زانید در قیامت املاک زیاده
از ساحت تحدید از اراضی موات بسعی عمل و خرج من یعمل احیا کرده بر فقرا و مستحقین
وقف مخلد کرده و کسی که اقامت نماز و ادای زکوة نموده پیش از همه و بیش از همه
امیر المؤمنین است ع و دلیل بران قول خدای تعالی است الذین یقیمون الصلوة و یوتون
الزکوة و هم راکعون و اهل نقل بالتمام اتفاق نموده اند که زکوة دهنده در
اثنای رکوع نماز علی بن ابی طالب ع و این ایه بی خلاف در شان انحضرت بتحسین
تصدق خاتم نازل شده و کسی که وفا بعهد نموده امیر المؤمنین است ع چنانکه از احادیث
و اخبار مستفاد میشود علی و حمزه و جعفر و عبیدة بن حارث بخدای عز و جل
عهد نموده بودند که در جمیع موارد نصرت رسول الله و اعانت او در هر باب بنمایند
و علی ع در ممات و حیات رسول الله ص انچه لازمهٔ نصرت بود کرد و هیچ یک از
مخالفین نیز قایل بنقض عهد از انحضرت ع نیستند و کسی که صبر در سختیهای حوادث
و شداید ساخته نموده امیر المؤمنین ع و هیچکس از اصحاب بمرتبهٔ انجناب ع با
رسول الله ص در محن و معارک قتال صبر ننموده و ثبات قدم ننوده و باتفاق
دوستان و دشمنان ثابت و محکوم به است که ان کرار غیر فرار در هیچ معرکه کارزار
نگریخته و پشت بدشمن نکرده پس چون ثابت شد که ذات اقدس امیر المؤمنین باستکمال
این صفات کالکامل و مکمل بوده خدای تعالی در بارهٔ انجناب فرموده است سبحانه
و تعالی اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون یعنی انکسانیکه باین صفات
پسندیده و خصال شایسته موصوف باشند ایشانند که راست گفته اند و تصدیق
پیغمبر ص نموده اند و ایشانند پرهیزکاران و مراد حضرت امیر المؤمنین است ع و تعبیر
از انحضرت بلفظ اولئک الذین صدقوا که علامت جمیع اند نه منفرد و حال اینکه



معنی واحد است کنایه از تعظیم و تشریف ان عظیم الشان است چنانکه بر متتبعان کلام
عرب پوشیده نیست که استعمال مینمایند لفظ جمع را بر واحد هرگاه منظور علو شان
و رفعت مکان باشد و ایه انا انزلناه فی لیلة القدر نص در این مدعاست بیان
اینکه مراد از فضل و رحمة و نعمة که در قران وارد شده امیر المؤمنین است علیه السلام
در تفسیر ایه قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون مفسرون
گفته اند مراد از فضل رسول الله است ص و مراد از رحمة امیر المؤمنین است ع معنی
ایه اینکه بگوای محمد شیعیان را که بفضل خدا و رحمت او شادی نمایند و خوشدل
باشند که ان بهتر است از انچه دشمنان دین و اعدای اهل بیت جمع میکنند از طلا
و نقره و اموال دنیوی و مرویست از حضرت ابی الحسن ع در ایه کریمه لولا فضل الله
و رحمته لکنتم من الخاسرین یعنی ای موالیان اهل بیت اگر فضل خدا که رسول الله
است و رحمة خدا که امیر المؤمنین است نمی بود و شما بتولای ایشان متمسک نمیشدید
هر اینه میبودید از جمله زیان کاران روایت نموده است ابی الجارود از امام پاکیزه
گوهر امام جعفر ع در ایه و یؤت کل ذی فضل فضله که مراد امیر المؤمنین است ع
که صاحب فضیلت است و فضیلت او ولایت و امامت است و مرویست از صاحب مفاخر
امام محمد باقر ع در ایه یدخل من یشاء فی رحمته که مراد از رحمت ولایت امیر المؤمنین
است ع یعنی خدا تعالی داخل میکند هر کس را که خواسته باشد و دوست دارد ولایت
امیر المؤمنین ع و نیز از انحضرت ع منقولست در آیه یعرفون نعمت الله که مراد از نعمت خدا
ولایت امیر المؤمنین است ع و منقولست در تفسیر ایه الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله
کفرا یعنی بنو امیه را نمی بینید که تبدیل کردند نعمت خدا را که خلافت امیر المؤمنین ع
و ولایت او بود از روی کفر و انکار و از ابن عباس منقولست در تفسیر و اما بنعمة
ربک فحدث که مراد از نعمت خدا ولایت امیر المؤمنین است ع یعنی ای محمد بولایت
علی هر دم را اگاه گردان و این حدیث را بایشان برسان تا بولایت او اعتقاد

کنند

کنند و از ابن عباس منقولست در قول خدا یتعالی ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله
من فضله یعنی ایا حسد میبرند مردم بر چیزی که داده است خدا یتعالی بپیغمبر ؐ و علی را
از فضل خود که نسبت بر پیغمبر ؐ نبوتست و نسبت بعلی ولایتست و از کلام الله ناطق
جعفر صادق ؑ مرویست در قول خدا و لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی خدا یتعالی سؤال
میفرماید مردم را در روز قیامت عن نعمت امنیت از مخاوف و صحت از امراض ولایت
علی بن ابی طالب ؑ اگر انصاف باشد همین تفسیر در امامت انسرور کافیست زیرا که سؤال
در قیامت از ولایت او دلیل صریح امامتست باب در بیان جوامع ایاتی که در شان
انحضرت وارد شده و قران مجید سند ناطق انوجه است روایت نموده است
ابی الجارود از عالم علوم باطن و ظاهر امام محمد باقر ؑ از پدر بزرگوار و از جد عالیمقدار ؑ
که چون ایه و کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد ابو بکر و عمر در خدمت رسول الله ؐ
بودند از جای خود برخواسته عرض کردند یا رسول الله امام مبین تورية است فرمود
نه عرض کردند انجیل است فرمودند نه کفتند قرانست فرمودند نه در این اثنا حضرت
امیر المؤمنین ؑ وارد انمجلس بهشت آیین شد رسول ؐ فرمودند امام مبین اینست
که خدا یتعالی جمیع علوم را از هر چیز در سینه مقدس او نهاده و ابن بابویه رح
ذکر نموده که ابو بشر لغوی را از معنی امام پرسیدند کفت امام در لغة عرب پیشوای
مردم است و کسی که پاک باشد از هر پلیدی و ان اساسیست که بنای عمارت بر ان
میکنند و بمعنی طلای خالص کامل عیار امده یعنی رشته مروارید و جواهر امده است
و بمعنی دلیل راه در ظلمت شب بحالت سفر امده و بمعنی اندازه نیز که موافق آن تیرها
تراشیده شود امده است ایت دیکر روایت نمود ابی سعید خدری که پرسیدم
رسول الله را از قول خدا یتعالی و الذین عنده علم الکتاب مراد کیست فرمود برادر
سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام پرسیدم یا رسول الله ؐ در جای دیکر که
حق سبحانه و تعالی میفرماید قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب



مراد کیست از انکه نزد اوست علم کتاب فرمودند برادر من علی بن ابی طالبست ع و ابن
اذنیه روایت نموده از حضرت ابی عبد الله ع که الذی عنده ام الکتاب امیر المؤمنین
است ع پس شخصی از انحضرت پرسید آصف بن برخیا که مصدوق الذی عنده علم
من الکتاب اوست فضیلت و علمش بیشتر است یا امیر المؤمنین که مصدوق الذی عنده
علم الکتابست فرمودند علم آصف نسبت بعلم امیر المؤمنین ع بقدر انچیزیست که پشه
ببال خود از دریا بردارد آن آبی که پشه ببال خود برداشته علم آصف بقدر انست و علم
علی بقدر بحر است و روایت کرده است عبد الله بن ولید سمان که حضرت ابی عبد الله ع
از من پرسید که چه میکویند مردم در فضل پیغمبران اولوا العزم افضل و اکرم نیست
پس انحضرت ع فرمودند بدرستی که خدا تعالی در شان موسی ع نازل نمود و کتبنا له
فی الالواح من کل شیء موعظة یعنی و نوشتیم از برای موسی در الواح چند از
هر چیزی از علوم بقدری که اکاه و مطلع شود و در شان عیسی علی نبینا و علیه السلم
فرموده و لیبین لکم بعض الذی تختلفون فیه یعنی از برای اینکه بیان کند از برای شما بعضی
از انچیزها که اختلاف در ان دارید و در شان صاحب شما امیر المؤمنین ع فرموده است
و من عنده علم الکتاب یعنی کسی که نزد او اشکار است علم کتاب و خدا تعالی میفرماید
و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین یعنی نیست از علوم چیزی که در کتاب نباشد
پس انچه بموسی و عیسی از علوم داده شده بعضی از کل بوده و انچه صاحب شما
امیر المؤمنین ع داشته کل علوم اول و اخر و جمیع اسرار باطن و ظاهر بوده دیکر انکه
نباء العظیم و الایة الکبری که در قران وارد شده امیر المؤمنین است ع و ابان
بن تغلب روایت نموده که پرسیدم حضرت ابی جعفر را ع از تفسیر ایه عم یتساءلون
عن النباء العظیم یعنی از چه پرسیده میشوند بندکان از خبر بزرک چیست فرمودند
مراد علی بن ابی طالبست ع و صخر بن حرب در خدمت رسول الله ص امد و کفت یا محمد
امری که الحال در دست تست از حکومت و ولایت بعد تو از برای ماست یا دیکری فرمودند

یا صخر

یا صحراین امر بعد از من از برای کیست که منزلت او نزد من مثل منزلت هرون نزد
موسی باشد پس در این اثنا نازل شد عم یتسآءلون عن النباء العظیم الذی هم
فیه مختلفون یعنی از چه راه می پرسند از تو یا محمد از خبر بزرگ که ولایت امیرالمؤمنین ع
که در او اختلاف خواهند کرد بعضی تصدیق ان خواهند نمود و بعضی منکر خواهند
شد کلا سیعلمون یعنی زود باشد که بدانند که بعد از تو خلیفه برحق اوست ثم
کلا سیعلمون بعد از ان هم زود باشد که معرفت بحقیقت ولایت انحضرت بهم رسانند
زیرا که سؤال میشود از ایشان در قبور ایشان بعد از مردن پس هر مرده از مشرق
و مغرب و بحر و برنیست که منکر و نکیر و لایت امیر ع از او سؤال نکنند و مرویست که
چون در جنگ احد لشکر نفاق از خدمت حضرت رسول الله ص گریختند امیرالمؤمنین ع
همه جا در پیش روی مبارک رسول ص و جبرئیل در دست راست و میکائیل در دست
چپ بشمشیر برق تاثیر خرمن حیوة کفار را باتش هلاک میسوختند در این حال
ایه قل هو نبوء عظیم الذی انتم علیه معرضون نازل شد یعنی بگوای محمد اینکه شمشیر
در راه خدا میزند یعنی علی بن ابی طالب ع خبر بزرگست که شما از او روی میگردانید
و علقمه روایت نموده است که در روز جنگ صفین از صف لشکر شام شخصی
مکمل و مسلح بیرون آمده اغاز تلاوت سوره عم یتساءلون نمود من بعزم مبارزت
او خواستم که از صف بیرون رفته هنگامهٔ طعن و ضرب را گرم سازم حضرت
امیرالمؤمنین مرا منع فرمود بنفس نفیس متوجه ان کافر پیش شد از او پرسید که
میدانی نبا عظیم که بزبان راندی و حروف انرا غافل از معنی خواندی چیست گفت
نمیدانم پس انحضرت فرمودند که بخدا قسم نبا عظیم منم که در مادهٔ من خلاف
و اختلاف ورزیدید و بنزاع و جدال در امر ولایت من کوشیدید بعد از قبول
ان رجوع نمودید و بطغیان و سرکشی خود بهلاکت رسیدید بعد از انکه بقبض
ابر شمشیر من کلستان امال دنیوی شما طراوت یافته نجات را دین نصیب شما



کردید و در روز غدیر علم جزم بر ولایت من حاصل نموده بعد از آن چشم
پوشیدید و در روز قیامت نیز معلوم شما خواهد شد که در هر باب حق با من
و من با حق بوده ام پس تیغ بیدریغ از نیام انتقام کشیده سر پر غرور آن ضلالت
منظور را از تن جدا ساخته بجهنم فرستاد از حضرت امام رضاء مرویست که حضرت
امیر المؤمنین ع میفرموده که خدای تعالی را بنای عظیم تر از من نیست و آیتی اکبر از من
نبوده است **بیان اینکه والدین رسول الله و امیر المؤمنین است ع** در امالی
مفید ره مرویست از جابر انصاری که رسول الله ص فرمودند حق علی بن ابی طالب
بر امت من مثل حق پدر است بر پسر و روایت نمود انس بن مالک که در ماه رمضان
بخدمت شاه مردان ع رفتم و همان ایام بود که ابن ملجم ملعون بآن حرکت شنیع
آتش آشوب در دل شریف و وضیع انداخته بود و امیر المؤمنین ع از حرکت متعذر
بود در این اثنا امام حسن را ع خواند مقرر فرمود که بر منبر رفته حمد و ثنای جناب
اقدس الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ص بجا آورد و بعد از حمد و سپاس و تصلیه
و تسلیم بیقیاس باواز بلند بگوید لعن الله ولدا عق ابویه لعن الله ولدا عق ابویه
یعنی لعنت خدای بر فرزندی که نافرمانی کند پدر و مادر خود را و لعن الله عبدا ابق
من والیه و لعن الله غنما ضلت عن الراعی یعنی لعنت خدای بر غلامی باد که از آقای
خود بگریزد و لعنت خدای بر گوسفندی که از شبان دور شده گمراه گردد این را
گفته از منبر فرود آید پس امام حسن ع بعد از ادای مراسم پدر مطاع علیه السلام
از منبر پایین آمد مردم جمعیت نمودند و از حقیقت معنی آن فقرات زبان سؤال
گشودند امام حسن ع جواب سؤال شما منوط بافاضه بیان صدق تبیان امیر
المؤمنین است پس آن جماعت بهیئت اجتماع بخدمت آنحضرت شتافته عرض سؤال
کردند آن شاه عالم پناه فرمود روزی با حضرت رسول ص نماز فریضه گذاشتم
بعد از فراغ دست راست مرا بدست راست مبارک خود گرفته بر سینه مطهر خود

چسبانید

چسباند بعد از ان فرمود یا علی من و تو هر دو پدر این امتیم پس لعنت که عاق
شود بر ما بگو امین بعد از ان فرمود من و تو شبان و داعی این امتیم پس لعنت
بر انکسی از ما دور شده گمراه گردد بگو امین بعد از ان فرمود من و تو اقایان امتیم
پس لعنت خدا بر غلامی که از اقای خود بگریزد بگو امین و من که امین میگفتم او از دو
شخص بگوش من میرسید که امین میگوید گفتم یا رسول الله اینها که امین میگویند
کیستند فرمود یکی جبرئیل و یکی میکائیل است و روایت نموده اصبغ بن نباته که سؤال نمودم
امیر المؤمنین را ع از تفسیر قول خدا ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر مراد از والدین کیست
فرمودند والدین کسانیند که علوم اولین و اخرین زادهٔ ادراک ایشانست و وارث
ایشانست و وارث احکام الهی اند و خدا تعالی جمیع مردم را مامور بطاعت و انقیاد
و فرمان برداری ایشان نموده بعد از ان میفرماید والی المصیر یعنی بسوی خداست
بازگشت بندگان و راهنما بسوی خدا همان والدین یعنی پیغمبر ص و امیر المؤمنین اند ع
و زیاد بن منذر روایت کرده است از حضرت ابو جعفر ع که مراد از والدین در ایهٔ
مذکوره رسول الله و علیست ع و مرویست در تفسیر قول خدا الا تشرکوا به شیئا و
بالوالدین احسانا یعنی شریک قرار مدهید از برای خدا و احسان کنید بوالدین مراد
از والدین رسول الله و امیر المؤمنین است ع و مرویست از رسول الله ص که بهترین والدین
شما و سزاوار تر بشکر و خدمت و ثنا محمد و علیست ع و روایت از علی بن ابی طالب ع
که شنیدم از رسول الله ص من و علی بن ابی طالب ع پدر این امتیم و بدرستی که حق ما
هر دو بر این امت عظیم تر و بیشتر است از حق پدران نسبی ایشان زیرا که ما ایشانرا
خلاص میکنیم از اتش دوزخ و میرسانیم ببهشت و از مرتبهٔ بندگی و عبودیت ترقی
میدهیم ایشانرا بدرجهٔ اعلای ازادی اگر اطاعت و انقیاد نمایند و از حضرت
امام حسن ع روایت شده که محمد و علی ع پدر این امت اند و بهشت از برای کسیست
که دانا باشد بحق ایشان و در جمیع احوال مطیع ان دو بزرگوار عالیمقدار باشند



پس میکرداند او را خدای تعالی از بهترین کسانی که در بهشت باشند و بلند می
کرداند رتبهٔ او را بسعادت کرامت خود در روضهٔ رضوان و از حضرت امام
حسین ع منقولست که هر کس بشناسد ابوین خود را چنانچه می باید یعنی محمد را
نبی مطلق و علی را ع وصی مطلق بداند و اطاعت اوامر و نواهی ان دو مفترض
الطاعه بر ذمت فرض و لازم شمارد و ملائکه رحمت در روز قیامت باواز بلند
خطابش نمایند که یا فلان در بهترین امکنهٔ هریك از بهشتها که خواسته باشید
نزول اجلال فرما که کرامت خدا در هر باب شامل احوال تست و از امام محمد باقر ع
مرویست که هر کس خواهد بداند که قدر و منزلت او نزد خدا بچه مرتبه است نظر کند
که منزلت محمد و علی که پدر اویند در دل او بچه قدر است یعنی بلندی و پستی مراتب
قرب بندکان بدرکاه الهی نظر بمراتب ضعف و شدت محبت و معرفت حق محمد
و علیست ع پس هر کس محبتش بان دو محبوب الهی بیشتر منزلتش در نزد خدا
بلندتر و هر کس محبتش کمتر رتبه اش پستتر است و از امام جعفر صادق ع روایت
شده که هر کس رعایت حق ابوین دینی خود محمد و علی ع که از ابوین نسبی بهترند
بنماید اکر در رعایت پدر و مادر نسبی کوتاهی کرده باشد ضرری ندارد بدرستی
که محمد و علی ع بسعی بلیغ پدر و مادر را راضی خواهند کرد بلی نظر بتولای هریك
ازان دو بر کزیدهٔ ذات کردکار یعنی جناب احمد مختار و حیدر کرار ع شعر
مولوی بمبالغه شاعری صادق می اید شعر چون از وکشتی همه چیز از تو کشت
چون از و کشتی همه چیز از تو کشت و از حضرت علی نقی ع مرویست که هر کس ابوین
دینی او محمد و علی ع در نزد او عزیزتر و کرامی تر از ابوین نسبی نباشد خدا تعالی
اعمال او را منظور ندارد یعنی اکر اعمال صالحه کند و اکر افعال سیئه مرتکب
شود نفعا و نی پیش خدا ندارد و بر هر تقدیر لغو و عبث است و فایده با
حوال او نمیرساند و از ائمهٔ معصومین ع مرویست که قول خدا تعالی و والد

و ما ولد

وما ولد در سورهٔ لا اقسم بهذا البلد مراد از والد امیر المؤمنین است ع و مراد از
ما ولد یعنی انکه از او متولد شد ائمهٔ معصومین اند ع که اولاد امجاد انسرورند
و روایت کرده است ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله ع که مؤمن در حالت نزع می بیند
و تحقیق او میشود که رسول الله ص و علی ع ابوین اویند
بر زنده دلان حیوة ابدی و روح پروران قوة ایمان سرمدی مکشوف و معلوم بود
باشد که از برای هر فردی از افراد نوع انسان بر وجه جزم و ایقان دو حیوة ثابت است
یکی حیوة بدنی که از پرتو تصرف و تدبیر روح حیوانیست و دیگری حیوة ابدی که بترویح
ایمان و علم و کمالات روحانیست و بان سبب سعادات دو جهانی شامل حال انسانیت
و کسی که عاری از انهاست با وجود حیوة ظاهری مجاز فی الحقیقه اموات غیر احیاء
در سلک مردگان اجداث فناست و کامل وجودی که قامت استعداد مادهٔ قابلیتش بخلاع فاخرهٔ تلبس انها مشرف شده باشد با وصف ادراک موت و احساس
نشاء فوت بمؤدای و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء و زندهٔ هر
دو سرا بمقتضای المؤمن حیّ فی الدارین لذت یاب نشاهٔ اولی و اخریست و منشا
حیوة بدنی بسبب وجود ابوین نسبت که حق ایشان بر فرزند باعتبار مدخلیت حیوة
فانیه و تربیت در امور دینواست تنها و دخل در حیوة ابدیه ندارد و اما حق پیغمبر ص
و علی ع و ائمهٔ معصومین ع از دو جهتست یکی از جهت حیوة بدن باین اعتبار که
انسروران دین ع علة غائی ایجاد خلق و سبب افرینش کل ما خلق اند و بنا بر
اخبار صحیحه و اثار صحیحه نزول رحمة الهی بر کافهٔ خلایق از فیض سحاب مکرمت
ایشان و دفع عذاب قهاری از سایر عالمیان از برکت وجود شفقت امود
ایشان و تهیهٔ اسباب در هر باب از جناب مسبب الاسباب بسبب یمن عنایت
ایشانست و اما از جهت حیوة ابدی که منشاء ان نور ایمان و تجلی بجلیهٔ معرفت
و ادراکات و علوم است باین اعتبار که به سبب راهنمونی پیشوایان طریق



درگاه الهی تمامی نابلدان کوچهٔ بندگی بمنزل مقصود هدایت یافته و خورشید
انوار علوم لدنّی عارفان معارف خداشناسی بر ساحت دلهای عاری از معرفت
ساده لوحان زیاد هیچ معانی بکمال وضوح تافته از سرچشمهٔ عین الحیوة حکمت
این بحار انوار قدس مزارع موات قلوب عباد بگلهای همیشه بهار انواع علم و
حکمت ملوّن و ریاض هستی نونهالان چمن ایجاد طیبهٔ طراوت و نازکی مزیّن کردید
گلشن ایجاد را اسحاب و جهان آفرینش را افتاب پس بر همگی رعایت حقوق و احتر
از عقوق آن آبای حقیقی روحانیه واجب و لازم است صلوات الله علیهم اجمعین

روایت نموده است ابن یزید که پرسیدم حضرت امام رضا را ع از تفسیر کریمهٔ
واعتصموا بحبل الله جمیعا که ظاهر معنیش که متمسک شوید بریسمان خدا تمامی
خلق فرمودند مراد از حبل الله علی بن ابی طالبست ع که حبل متین خداست و یونس
بن عبد الرحمن روایت نموده از حضرت ابی عبد الله ع در تفسیر کریمهٔ الا بحبل من الله
و حبل من النّاس که مراد از حبل من الله قرآن مجید و مراد از حبل من النّاس علی
بن ابی طالبست ع که جمیع کافهٔ انام مکلفند بدست زدن در دامن اعتصام آنها
هر دو و شیخ مفید ره روایت نموده است از علی بن الحسین ع که روزی رسول ص در
مسجد نشسته بود و اصحاب در خدمتش حاضر بودند روی مبارک سوی ایشان
کرده فرمود همین دم مردی از اهل بهشت در این مجلس حاضر میشود و سؤال میکند
از چیزی که برای او سودمند باشد ناگاه مردی خوش صورت شبیه بمردم مصر
از بیرون داخل شده سلام برسول الله ص کرد و نشست بعد از آن عرض نمود یا رسول الله
آیه از کلام خدا بسمع من رسیده و معنی آنرا نمیدانم جناب متکلم قدیم میفرماید
واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا مراد از حبل الله چیست که می باید ما بندگان
بآن متوصل شده جدا نشویم و از آن دست برنداریم پس حضرت رسول الله ص سر

مبارک

مبارک پایین نهاده بعد از لحظه سر برداشت و اشاره بجانب مرتضی علی ع کرده فرمود
اینست حبل الله هر کس متمسک باو شود از معاصی دنیا خلاص گردد و در آخرت
گمراه نخواهد بود پس امرد سایل برخواست کمر مبارک شیر خدا علی مرتضی را در دست
گرفته گفت دست زدم بحبل الله و حبل رسول الله ص و بعد از گفتن این سخن از مجلس
بیرون رفت عمر ملعون که در آن مجلس بود از رسول الله ص رخصت خواست تا امرد را
تعاقب کند و از التماس دعای خیری نماید رسول ص فرمود برو و هرگاه او را باخود
مهربان بینی از او مسئلت بنما عمر چون سگ در دنبال امرد شتافته گفت التماس
دارم که از درگاه احدیت از برای عفو تقصیرات من طلب مغفرت کنی امرد گفت
آیا در مجلس سؤال و جواب من در مجلس رسول الله حاضر بودی گفت بلی گفت آنچه
گفتم و شنودم فهمیدی گفت بلی گفت ای عمر اگر فی الواقع بآن حبلی که من دست زدم
متمسک هستی فارغ باش که مغفرت از برای تو حاصلست و الا که دست از آن
بر میداری خدا هرگز ترا نیامرزد و سفیان بن عیینه روایت نموده است از انس
بن مالک در تفسیر قول خدا تعالی من یسلم وجهه لله و هو محسن که نازل شده آیت
این آیه در شان امیر المؤمنین ع بدرستی که اول کسی که اسلام را وجهه همت ساخت
علی بن ابی طالب ع بود و اوست احسان کننده یعنی مؤمن و مطیع او امر مهیمن
و مرویست که مراد از عروة الوثقی در آیه فقد استمسک بالعروة الوثقی ولایت
علی بن ابی طالبست ع و پیغمبر ص فرموده اند هر کس که خواهد دست زند و متمسک
شود بعروه وثقی پس تمسک جوید بمحبت علی بن ابی طالب ع و ابی حفص صایغ روایت
کرده است از حبل الله ممند امام جعفر بن محمد ص که مراد از قول خدا و اعتصموا بحبل الله
جمیعا مائیم اهل بیت رسول الله ص پوشیده نماند که حبل الله اطلاق
میشود بر هر چیزی که وسیله نجات از مخاطرات تواند شد و جزوی از علماء
لغت در صفت قران گفته است کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض یعنی



کتاب خدا نوریست کشیده شده از آسمان تا زمین مراد اینکه نور هدایت آن ممتد است
و در میان عرب متعارفست که تشبیه میکنند نور ممتد را بحبل وخیط و بعضی
گفته اند مراد از حبل عهد و امانیست که از عذاب خدا ایمن سازد و طبرسی ره
در تفسیر کریمهٔ و اعتصموا بحبل الله جمیعا ذکر نموده است که یعنی متمسک شوید
بوسیلهٔ که خدای تعالی از برای شما قرار داده و امتناع نمایید از غیر او و بعضی گفته اند
مراد از حبل الله قرآنست و بعضی گفته اند مراد دین خدا و اسلامست و از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که فرمودند ماییم حبل الله که خدا بتعالی امر نموده است
بندگان را باستمساک ان در ایهٔ و اعتصموا بحبل الله

در اخبار روز غدیر و انچه صدور یافته است در انروز از
نصوص جلیه امامت ولی حکیم قدیر و ایات نازله در ان مادهٔ خلافت مصیر روایت
نمود معلی بن خنیس از ابی عبدالله ع که روز نوروز روزیست که رسول الله ص در
غدیر خم عهد امامت علی را ع از مردم گرفته پس طوبی از برای انکسی که بران عهد
ثابت شده و ویل از برای کسی که دست از عهد برداشته و عبدالله بن فضل روایت
نمود از حضرت صادق ع از ابای امامت انتمای او ع از رسول الله ص که فرمودند
بهترین عیدهای امت من روز غدیر خم است و ان روزیست که پروردگار من امر
نمود مرا باینکه نصب کنم امیر المؤمنین را ع از برای امت من که بسبب راهنمونیش بعد از
من هدایت یابند و بضلالت نیفتند و ان روزیست که خدای تعالی در انروز
تمام نموده است دین خود را و کامل ساخته است در انروز نعمت خود را بر امت من
و در انروز مستحسن فرموده است از برای امت من دین خود را بعد از ان فرمودند
ای گروه مردمان بدرستی که علی از منست و من از علیم افریده شده است از طینت
من و اوست امام و پیشوای خلق بعد از من بیان میکند چیزها که اختلاف میکنند
در انها از سنت من و اوست سرور مؤمنان و پیشوای سفید جبینان دست

و پا

و پاسفید و پادشاه مؤمنان و بهترین اوصیا و جفت بهترین زنان عالم و پدر ائمه
هدایت یافته ای گروه مردمان هرکس علی را ع دوست دارد دوست اویم و هرکس
دشمن علیست من دشمن اویم و هرکس بعلی پیوندد من با و پیوندم و هرکس از علی
منقطع شود من از او منقطع میشوم و هرکس علی را جفا رساند من او را جفا
میدهم و هرکس با علی عداوت ورزد من او را دشمن دارم ای گروه مردمان من شهر
ستان حکمتم و علی بن ابی طالب ع دروازه ان شهرستانست و محالست بشهرستان داخل
شدن مگر از دروازه و دروغ میگوید انکه ادعای محبت من کند و مبغض علی باشد
ای گروه مردمان قسم بخدایی که مرا برسالت فرستاده و برگزیده از جمیع خلق که جناب
افریدگار منصب امامت بحیدر کرار ع رجوع نکرد تا اینکه شهرت داد اسم سامی او را
در اطباق اسمانها و واجب کرد ولایت او را بر جمیع فرشتگان و روایت نمود
عبدالله بن عباس از رسول الله ص انحضرت فرمودند چون معراج را پیمودم و
نظر بملکوت سموات گشودم جبرئیل نهری بمن نمود که مسمی بنهر نور بود و کلام
الهی خلق الظلمات والنور کنایه از آنست بر کنار ان نهر که رسیدم جبرئیل امین
بفرمان رب العالمین بمن گفت که یا محمد باستعانت پروردگار از این نهر عبور کن
که پروردگار تو روشن ساخته است دیده بینایی ترا بدرستی که این نهریست که هیچ
یک از ملایکه مقربین و انبیای مرسلین را رسیدن بان نصیب نشده و من بفرمان
الهی اختصاص یافته ام با اینکه هر روز در این نهر فرو روم و چون بیرون می ایم
پر و بال خود را می افشانم و هر قطره که از اجنحه من جدا میشود جناب افریدگار
فرشته از ان خلق می نماید مشتمل بر هزار دو و چهل هزار زبان و بهر زبان یک لغة
میگوید که دو زبانش بیک لغة متکلم نیست بعد از ان جبرئیل مرا بحجب رسانید
و عدد حجب پانصد است از حجابی تا حجابی پانصد سال مسافة فاصله است و گفت
یا محمد پیش برو من پرسیدم یا جبرئیل چرا با من رفاقت نمیکنی گفت تا اینجا حد



آمدن منست وهر شخص نیستم که از انجا بگذرم و پیشتر روم پس من بر تنهایی میرفتم
و اسراری چند میشنیدم و حالاتی چند میدیدم که خدا میداند از انجمله شنیدم که
پروردگار خطاب بمن مینمود که من محمودم و تو محمّدی جدا کرده ام اسم ترا از اسم
خود پس هر کس بتو پیوندد من باو پیوندم و هر کس از تو بریده شود من از او منقطع
میشوم بزمین نازل شو و به بندگان من خبر ده کرامتی چند که در حق تو از من صدور
یافته و بایشان بگو که من هیچ پیغمبری بی وزیر نفرستادم و بدرستی که تو رسول منی
و علی وزیر تست پس رسول خدا از عالم بالا کامیاب قرب بارگاه احدیت همنا بزمین
آمده از ان مقوله اظهار ننمود و مهر از حقه اسرار الهی نگشود چرا چرا این حکایت در
بدو بعثت و کافه عرب در کمال جاهلیت بودند و از امثال این نوع امور کمال انکار
و امتناع مینمودند و رسول الله ص نمیخواست که در چنین حالتی بان چنان جماعت
تبلیغ رسالتی نماید که مبادا تکذیب او نمایند تا اینکه مدت شش روز از اینمعنی گذشت
ان راز نهان در مخزن سینه بی کینه رسول انس و جان مکنون و پنهان بود بعد از ان
خطاب مستطاب فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک در ترغیب انجناب باسرار
از بارگاه کردگار عز اصدار یافت رسول الله ص در روز هشتم بخطاب مستطاب
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس مخصوص گشت و خلاصه معنی ایه اینکه رسول برسان بمردم انچه
پروردگار تو فرموده اگر نکردی پس پیغام خدا را نرسانده باشی و خدا تعالی
ترا از اذیت مردم نگاه خواهد داشت پس رسول ص فرمود که این خطاب
تهدیدیست بعد از وعید باید که امضا نمایم امر خدا را و اگر تکذیب من نمایند اسان
تر است از انکه بعقاب دنیا و اخرت مبتلا شوم بعد از نزول این ایه جبرئیل امین
علی را ع بلقب امیر المؤمنین مخاطب ساخت علی ع بخدمت رسول عرض نمود که یا رسول الله
کلام این قایل را میشنوم که بمن خطاب میکند امیر المؤمنین و شخص را نمی بینم رسول ص
فرمود

فرمود یا امیر المؤمنین این جبرئیل امین است که از بارگاه الهی نازل شده بعد از ان رسول الله
فرمود که جمیع صحابه بلقب امیر المؤمنین سلام بر حضرت علی ع نمودند و فرمود
یا بلال منادی کن که جمیع مردم مکر بما از ان در غدیر خم حاضر شوند پس علی الصباح
که ایت خالق اکبر یعنی خورسید انور بزدودن ظلمت مبعوث شده نور بخش صفحهٔ
غبرا کردید رسول ص باتفاق جمیع مردم بیرون آمده بعد از ادای خطبهٔ مشتمل
بر حمد و ثنای افریدکار بیهمتای خطاب بمردم فرمودند که ای کروه مردم بدانید
که فرمانفرمای بارگاه احدیت مرا بامری مامور فرموده و من تو هم تهمت و افترای
شما در انفاد ان امر تاخیر نمودم تا اینکه جبرئیل امین با ایات تهدید بر من نازل
شده در انوقت جزم بانفاذ ان امر نموده تهمت بستن شما را بر خود بهتر از عقوبت
الهی دانستم و آن امر این بود که چون حسب الفرمان فرازندهٔ افلاک بمعراج رفتم
از رب العزة ندا رسید که محمد بن محمودم و تو محمدی و مشتق ساختم نام ترا از اسم
خود پس هر کس با تست من با اویم و هر کس با تو نیست من از او منقطعم در زمین
نزول نما و بندکان مرا خبرده بکرامتی که از من نسبت باحوال تو صدور یافته و با
ایشان خاطر نشان کن که هیچ رسولی از پیغمبران من بی وزیر و بی خلیفهٔ صاحب
تدبیر نبوده و تو پیغمبر منی و وزیر و خلیفه تو بفرمان من علی بن ابی طالب است بعد از ان
رسول الله ص هر دو دست مبارک علی را ع کرفته بالا برد بحدی که بیاض زیر بغلهای
انحضرت نمایان شد و تا افروز نظر کسی بزیر بغل مبارک انسرور نیفتاده بود و
فرمودند ای کروه مردمان جناب اقدس الهی مولای منست و من بفرمان او
مولای مؤمنانم پس هر کس را که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا دوست
باش انکسی را که دوست دار علیست و دشمن دار کسی را که دشمن علیست و نصرت
ده نصرت دهندهٔ علی را و ذلیل ساز ذلیل کنندهٔ علی را پس جماعت منافقون وارباب
غرض الذین فی قلوبهم مرض بیکدیکر کفتند که این حکایت از امور باطله است



وهرگز نخواهد شد و ما بهیچوجه ولایت علی را اطاعت نمیکنیم و ما راضی نمیشویم
که علی وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و این مقالات که رسول الله صلی الله علیه و آله که در شان علی گفت
ناشی از منشا تعصب و حمیت عم زادگیست پس روایت نموده اند از سلمان که هنوز
مجمع جماعت بر هم نخورده در همان مکان آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل شد خلاصه معنی اینکه امروز ولایت
و خلافت علی اشکار شد بکمال رساندم دین را و تمام نمودم بر شما نعمت خود را
و راضی شدم از برای شما بدین اسلام یعنی پیش از خلافت امیر المؤمنین و اعتقاد
بولایت و دین و اسلام و نعمت خدا هر سه ناقص بود و رسول الله صلی الله علیه و آله سه مرتبه آیه
شریفه را تلاوت نموده فرمودند کمال دین و تمام نعمت و رضای الهی منوط باظهار
ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بود مرویست از حضرت ابی جعفر علیه السلام که انجام نزول احکام
فرایض الهی تبلیغ رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله بولایت مسند نشین بادگاه خلافت پناهی امیر المؤمنین علیه السلام
بوده و بعد از ان هیچ حکم واجبی نازل نشد و بنا برین الیوم اکملت لکم در مقام وضع
منت بر کافه امت نزول یافته و در تفسیر مذکور است که آیه یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک بعد از انصراف از حجة الوداع که حجة دهم از حج رسول الله صلی الله علیه و آله
بود نازل شد و بعد از وقوف از واقف اسرار ربانی بموقف منی و اقامت مراسم
حمد و ثنا فرمودند ای گروه مردمان بشنوید قول مرا و تعقل کنید بدرستی که نمیدانم
بعد از این ملاقات من خواهید کرد یا نه بعد از ان فرمودند که آیا میدانید که
کدام روز عظیم القدر تر است از ایام سال گفتند امروز فرمودند که کدام ماه محترم
تر است از سایر ماهها گفتند این ماه فرمودند که کدام بلد شریفتر است از بلاد دیگر
گفتند بلده مکه بعد از ان فرمودند خون شما و مال و عرض شما حرامست بر یکدیگر
مثل حرمت این روز از این ماه در این بلد تا روز قیامت پس سؤال خواهد کرد
پروردگار شما را از اعمال شما آیا تبلیغ کردم و بشما رسانیدم فرمانهای الهی را

گفتند

کفتند بلی فرمود خدایا شاهد باش بعد از ان فرمودند اکاه باشید ای جماعت که
هر مفاخرتی که بنسب و حسب در میان عرب متعارف بود و هر خونی و نهبی که
در حین جاهلیت وقوع یافته در زیر قدم من پنهان و شایستهٔ ذکر و بازخواست
نیست و عزیزترین شما تقوی کار و پرهیزکارترین است از شما و فضل یکی بر دیگری
نمیشود مکر بتقوی ایا تبلیغ این مراتب بر شما کردم کفتند بلی فرمود خدایا شاهد
باش پس فرمود اکاه باشید ای کروه مردم که مایوس شده است شیطان ملعون
از اینکه عبادت کرده شود در زمین شما ولیکن بهمین راضیست و اینقدر او را کافیست
که احکام الهی را حقیر بشمارید اکاه باشید که اطاعت شیطان بمنزلهٔ عبادت
اوست بدانید ای مردمان که مسلمانان برادرهمند و حلال نیست خون هیچ مسلمی
از برای مسلمی دیکر و حلال نیست مال مسلمان بر مسلمان مکر بخواهش خاطر و طیب
نفس و من مامورم از جانب خدا بمقاتله مردم از برای اعلان کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله
هر کس این کلمه را بکوید خون او محفوظ و مال او بسلامت و محفوظ است ایا تبلیغ
این فرمانها نمودم کفتند بلی فرمود خدایا شاهد باش بعد از ان فرمودند ای جماعت
مردمان حفظ کنید قول مرا که بعد از رحلت من از دنیا منتفع شوید بانها و
بفهمید سخنان مرا که مایهٔ انتعاش شماست و اکاه باشید که بعد از من رجوع بکفر
زمان جاهلیت نکنید و کار شما بقتال انجامد به تیغ آبدار کردن زدن یکدیگر را
در معرکهٔ کارزار شغل خود سازید و بر سر جاه و حب دنیا جنک و ستیز اغازید
پس اکر چنان کنید و البته خواهید کرد هر اینه خواهید دید که من و جبرئیل و میکائیل
با علی بن ابی طالب شمشیرها کشیده بروی شما میزنیم انشاء الله تعالی بعد از ان فر
مودند با خبر باشید ای مردمان که کذاشته ام در میان شما دو چیز که اکر پیروی
انها کنید بضلالت نخواهید افتاد و ان دو چیز کتاب خداست و اهل بیت من پس
بتحقیق که خبر داده است مرا پروردکار لطیف خدا از همه چیز خبردار که آن دو چیز



از یکدیگر جدا نمیشوند تا انروز که من بر سر حوض کوثر حاضر شوم خبردار باشید که هر کس
متمسک شود بان دو چیز بتحقیق رستگار است از اهوال روز رستخیز و هر
کس مخالفت انها نموده دست از متابعت بردارد پس بتحقیق که خود را هلاک انگارد
ایا باین سخنان تبلیغ رسالت کردم گفتند بلی فرمود خدایا شاهد باش بعد ازان
فرمودند اگاه باشید که عنقریب وارد خواهید شد بمن بر سر حوض کوثر جماعتی
که انها را از وصول نزد من مانع ایند و بانواع شدائد ایشانرا از ملاقات
من دفع نمایند دران وقت من ببارگاه الهی عرض می نمایم که این جماعت صحابه
و هم نشینان من بوده اند منع ایشان از ملاقات من چراست پس ندا میرسد
که یا محمد بدرستی که این جماعت احداث بدعتی چند بعد از تو نموده اند و از سنت
و وصیت تو طریق مخالفت پیمودند بعد ازان خواهم گفت دور کنید ایشانرا
پس از تبلیغ این رسالت و فرمایش این مقالات که روز دوازدهم ذی الحجه بود ایه
اذا جاء نصر الله والفتح نزول نمود رسول الله صلعم بعد از نزول ایه کریمه فرمودند
که الحال بخاطرم خلید که ایام حیوتم باخر انجامید و افتاب عمرم بمغرب فنا خواهد
رسید بعد ازان منادی فرمودند که جمیع مردم در مسجد خیف جمعیت نموده
باقامت فریضهٔ جماعت اقدام نمایند پس از اجتماع مردم حمد و ثنای الهی را
بتقدیم رسانیده فرمودند بنعمت خود مخصوص نماید خدا تعالی کسی را که بشنود
سخن مرا و متابعت نماید و برساند بکسانیکه نشنیده باشند بسیار است کسانیکه
فقاهت و دانش دارند و عمل بان نمی نمایند و بسیار هست کسانیکه فی الجمله دانشی
دارند و دانا تر از خود را بان مستفید میسازند سه خصلت اند که خیانت بر
نمیدارند اخلاص و عمل و نصیحت کردن ائمهٔ مسلمانان و مولیان حقیقی امور
ایشان مر ایشانرا و لازم دانستن اجتماع جماعت اهل اسلام پس بتحقیق که
دعای ائمهٔ مسلمانان عامست مر ایشانرا و مخالفت ایشان مینماید از امور ناشایست

وهو منان

ومؤمنان برادران همند و خون ایشان مساوی و در دیت و قصاص تفاوتی
در میان ایشان نیست از برکت اسلام سعی میکنند در توفیق عهد و وفا با مان ایشان
ضعیف ترین ایشان و مسلمانان بمنزلهٔ دست اند بر غیر خود از ارباب ملل دیگر ای
جماعت مردمان بتحقیق که من گذارنده ام در میان شما دو امر عظیم عرض کردند یا رسول الله
ان دو امر عظیم چیست فرمودند کتاب خدا و اهل بیت من بدرستی که خبر داده مرا
پروردگار مهربان از همه چیز خبر داد که کتاب خدا و اهل بیت من از هم جدا نمیشوند
تا روزی که بر سر حوض کوثر نزد من حاضر شوند پس هر دو انگشتان سبابهٔ من مثل
سبابه و وسطی یعنی از کمال مشابهت و لزوم متابعت مثل دو چیز بی امتیاز و تفاوت
اند و مطلقا مغایرتی در میان این هر دو نیست تا اینکه یکی بر دیگری فضل و زیادتی
داشته باشد پس جماعتی از اصحاب نفاق مآب که در هر باب مخالفت سنت و کتاب را
بر خود واجب ساخته بودند با وصف کمال نفاق بهیئت اتفاق جمعیت نمودند و گفتند
که محمد میخواهد امر امامت را در اهل بیت خود مستقر نماید پس چارهٔ در برهم زدن
اینمقدمه می باید بنا بر این چهار نفر بدگهر از ان نفاق پیشگان شقاوه اثر بمکهٔ معظمه
رفتند بخانهٔ کعبه داخل و بعهد و پیمان متعهد و قایل شدند که هرگاه محمد ص فوت شود
یا بسعایت مشرکون بقتل رسد امر امامت و منصب خلافت را از اهل بیت او مانع
شده نگذارند که حق بمستحق عاید گردد پس از تاکید پیمان از ان چهار نفر شقاوة ارکان
ایهٔ کریمهٔ ام ابرموا امرا فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم بلی ورسلنا
لدیهم یکتبون که ظاهر معنیش اینکه ایا این جماعت وخیم العاقبة تاکید نموده اند
این امر را پس بتحقیق که تاکید ما در امور بیشتر است ایا می پندارند که ما نمیشنویم رازهای
پنهان و اشکار ایشان را چنین نیست بلکه فرشتگان فرستادهٔ ما که موکلند بر اعمال
مینویسند جمیع افعال و نیات مردم را پس رسول الله ص از مکهٔ معظمه بعزم مدینهٔ
مشرفه بیرون آمده غدیر خم را از فیض وجود اشرف لبریز نور و صفا نموده ایهٔ



شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نزول یافت پس رسول الله ع چون سرو
ازاد در گلشن رسالت قامت با استقامت باقامت تبلیغ رسالت برافراخته و قد
مبارک چون شمع در بزم اضاءت طریق هدایت علم ساخته حمد و ثنای الهی ادا نموده
فرمودند ای جماعت مردمان ایا نمیدانید که اولویت من شما بیشتر است از اولویت
نفوس شما بر شما گفتند بلی فرمودند خدایا شاهد باش پس سه مرتبه بزبان معجز بیان
تکرار این سخنان نموده اقرار از انجماعت گرفت و جناب الهی را بشهادت طلبید بعد از آن
دست امیر المؤمنین را ع گرفته بلند کرد تا اینکه بیاض هر دو زیر بغل مبارک نبی و ولی بنظر
حاضرون رسید و فرمودند الا من کنت مولاه هذا فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واحب من احبه یعنی با خبر باشید
که هر کس را من اقای اویم این علی اقای اوست خدایا دوست دار دوست دار علی را
و دشمن باش هر کس را که دشمن علیست و یاری کن هر کس را که یاری کند علی را و منکوب
ساز هر کس را که منکوب سازد علی را و دوست بدار هر کس را که محبت کند با علی ع
بعد از آن فرمودند خدایا شاهد باش بر این جماعت در باب این سخنان که گفتم
و من از جملهٔ شاهدان این مقدمه ام پس عمر ملعون پی برد چون بر حقیقت
این خبر مطلع گردید سخنان معجز بیان رسول عالمیان را فهمید پرسید که ایا این
امری که در باب علی فرمودید و تمهیدی که در مقدمهٔ ولایت او نمودی از جانب الله است
یا حسب الارادهٔ رسالت پناه هست انحضرت ع فرمودند از جانب خدا و رسول اوست
هر دو بدرستی و تحقیق که علیست پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و مقتدای
شیعیان که نور محبت علی از اعضای وضوی ایشان در روز قیامت عیانست جناب
باعزت در روز قیامت مقرر خواهد فرمود که علی ع بر پل صراط نشیند و استحقاق
مردم بجنت و نار بر وجهیست که علی ع مصلحت بیند پس داخل میسازد دوستان خود را
در بهشت عنبر سرشت و دشمنان خود را در دوزخ پس اصحاب نفاق از انکاب وان
بر دبنای

بی دینانی که مخالفت جناب مستطاب رسالتمآب را وجهه همت بسته نیت نموده بودند
با هم گفتند که محمد در مسجد خیف چیزهائی که خلاف خواهش ما بود در شان عم
زادهٔ خود گفت و در اینجا که غدیر خم است گوهر صفا اثر خلافت شاه نجف را باین
گونه سفت و جزم است که تا بمدینه رسیده بیعت خلافت علی را از همگی خواهد گرفت
پس چهارده نفر از ملاعین بی دین مشورت قتل رسول خدا و از پای انداختن سرو
ریاض اهتدا را مؤکد بعهد و پیمان بلیغ نموده در عقبهٔ ارشی که ما بین جحفه و
ابواست نشستند و یمین و یسار را احاطه نمودند که چون رسول الله ص در انجا رسد
دبهٔ چند که پر از سنگ ریزها نموده بودند پیش راه ناقهٔ مرکوب آنحضرت ص اندازند
تا رم نموده خدا نخواسته رسول الله ص از کوه پایین افتد و چشم زخمی برسد پس چون
رسول افتاد در تهامهٔ مغرب مبعوث گردید و ظلمت شب پرده پوش اسرار نهانی
را در دران عالم امکان شد رسول ص بدولت و اقبال سوار شده باتفاق یاران روان
گردیدند و بعد از ورود سعادت مورود آن پیشوای رسل در حوالی عقبه جبرئیل
امین ندا نمود که یا محمد فلان و فلان در عقبه نشسته اند چون ما را هلاک در صدد
اضرارند پس رسول ص رو در عقب کرده پرسیدند در عقب من کیست حذیفة الیمان
عرض کرد منم رسول الله ص فرمودند آیا شنیدی آنچه منادی بمن ندا نمود عرض
کرد بلی فرمودند آنچه شنیدی پنهان دار پس رسول الله ص چون در جائی که آن گمراهان
براه باطل افتاده نشسته بودند نزدیک اسامی ایشانرا یک یک بزبان وحی بیان آورده
ندا فرمود چون آواز مبارک آنحضرت را شنیدند آن قطاع طریق ایمان از جا برخواسته
پنهان گشتند و شتران خود را که عقال کرده بودند در انجا خوابانیده بودند فرصت
بردن نشده بجا گذاشتند و رفقای رسول الله ص از عقب رسیده بخدمت آن مخدوم
عالم ملحق گردیدند و شروع در جستجوی آن منافقون ملعون نمودند و رسول الله ص
شتران آن ملاعین را دیده شناخت و بدست آوردن آن قوم شوم نپرداخت و چون



بمنزل نزول اجلال فرمودند بزبان غیب نشان بیان نمود که کیستند قومی که خلف عهد
نمودند در کعبهٔ معظمه بر برهم زدن امر خلافت از اهل بیت رسالت بعد از وفات
من پس همگی آن بی دینان ناقض عهد و پیمان قسمهای مغلظه بکذب و دروغ یاد نمودند
که ازین مقوله سخنان نگفته و ارادهٔ این معنی ننموده و این مقدمه را نخواسته پس از
انکار انجمع نابکار جناب آفرید گار بتکذیب آن قوم بدکردار بر رسول مختار نازل
ساخت که یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا
بما لم ینالوا ظاهر معنی اینکه قسم یاد مینمایند انجماعت بدعاقبت بخدای تعالی که نگفته اند
انچه گفته اند و بتحقیق که گفته اند کلمهٔ کفر را و کافر شده اند بعد از اظهار اسلام و قصد
کرده اند بامری که بمطلب نرسیدند و مراد از ان امر و الله یعلم قتل رسول الله است که عهد
و پیمان بارتکاب آن نموده بودند و رسول الله بعد از نزول این ایه وارد مدینهٔ مشرفه
شده ایام محرم را و بعض از ایام صفر را در آن بلدهٔ طیبه اقامت فرمودند و در نصف اخر
صفر در آن بلدهٔ طیبه اقامت فرموده و در نصف آخر صفر در آن بلدهٔ طیبه اقامت فرموده
در نصف اخر صفر مرض موت عارض ذات مقدسش شد و در عشر اخر بعزم نظم
امور در آخرت بمقتضای انک میت رحلت فرمودند روایت نموده ابن سنان از
جناب امامت پناه ابی عبد الله عم که چون ایهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نازل شد
جماعت ابالسه و شیاطین اندوهناک و غمگین نزد شیطان اکبر لعین رفته گفتند امروز
رسول امین بفرمان رب العالمین فرمان بنصب امیر المؤمنین بمنصب خلافت خیر
النبیین نموده حکم ولایت آنسرور را بمضمون اشارت مشحون من کنت مولاه فعلی
مولاه موشح فرموده خاک بسر ما کن من بعد شیطنت و غوایت بحال ادمیان نقص و زیان
نخواهد رسانید و کروهی که از عقده عقد این بیعت برشتهٔ تدابیر اقتضای رای
ما افتاده نه بسر پنجهٔ بستگی یافته که ناخن اندیشهٔ احدی در حل آن دست تواند یافت
و هیچ شیطانی از برکت تولای شاه ولایت پناه لباس تلبیس در کاشانهٔ خاطر کسی نتواند

و بود مکر و حیله بنا ر دیافت ابلیس ملعون گفت حاشا و کلا که این امر مؤکد باستحکام کرده
چه در دادن صحبت پیغمبر صلعم که موسس بنای این عهد است جمعی هم سلیقه و پیرو منند که در سلوک
طریق معاد و معاش قدم از قدم بر نداشته اطاعت مرا در هر باب مطمح نظر ساخته اند
در جمیع مواد رای و تدبیر مرا عین مصلحت حال خود شناخته ازو عده در برهم زدن این امر
پاس کرده جزم است که خلف وعده از ایشان بظهور بخواهد رسید و استحکام این بیعت
که خلاف خواهش ما و شماست بحصول نخواهد انجامید شعر سعی ایشان بنقص این پیمان
هست بیشک فزون تر از دگران پس آیه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه بشهادت انجمع بدسگال
نزول یافت معنیش اینکه بدرستی و تحقیق که گمان شیطان بانجماعت در برهم زدن بیعت
صادق آمد چنان شد که شیطان با ولادش گفت و روایت نمود صفوان جمال از امام بلا
اشتباه حضرت ابی عبدالله صلعم که چون آیه ولایت بر حضرت رسالت نازل شد وان سرور
بجمع صحابه اخبار نمود و در آن اثنا شخصی از حاشیه مجلس برخواسته آواز داد که امروز رسول صلی الله
بیعتی از برای امیرالمومنین منعقد ساخته که مرتکب حل آن عقد نشود مگر کافری که بانگ
اسلام بگوشش نرسیده باشد پس ابوبکر ملعون از آنشخص پرسید و او را نمیشناخت
که تو کیستی و از کجایی آنشخص بمقتضای مشهور که جواب ابلهان باید خموشی
ساکت گذشت و او را قابل جواب ندانسته رفت ابوبکر بخدمت رسول الله صلعم آمده
عرض نمود که شخصی باین هیئت دیدم و چنین سخنی ازو شنیدم آنسرور فرمودند
یا ابابکر آنشخص جبرئیل امین بود که این کلام را انشا نمود ای ابوبکر با حذر باش که
از ناقصون این پیمون نباشی و آنسگ پلید که افسارش در دست قاید طریق سقر
عمر نحس بدگهر بود همه این سخنان را محض مغسطه پنداشته و اخبار حقیقت آثار
رسول مختار را نشنیده انگاشته خود را زندیق و ظن شیطان را تصدیق نموده فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و روایت نموده ابن صدقه از حضرت ولایت
آثار امام جعفر از پدر عالی والا گهرش ع که ابلیس ملعون در صحت لعن خود چهار دم



فریاد بیداد از سینهٔ بدنهاد بیرون اورده بحال خود شیون نموده یکی روز انروز
که طوق لعنت از غضب حضرت عزت همچون طوق فاخته برگردن ان سگ افتاد
دوم روزی که از اعلی علیین قرب درگاه رب العالمین و مرتبهٔ دایره نشینی ملائکه
مقربین مردود و بزمین افتاد سیم روزی که خورشید فلک رسالت از افق بعثت
بر اقطار عالم خلقت طالع گردید چهارم ان روز که پادشاه مملکت ولایت حسب
الامر جناب احدیت بفرمایش شهنشاه فلک رسالت در منزل غدیر خم بمنصب
امارت مؤمنین و خلافت رسول رب العالمین مطاع سکنهٔ ممالک اسمان و زمین
شد روایت نموده است حذیفة بن اسید غفاری که چون رسول الله ع از حجة الوداع
مراجعت فرموده در منزل جحفه نزول اجلال نمود و جماعتی که دران سفر بخدمت
انسرور بودند بمنازل و امکنهٔ خود فرود آمدند منادی انحضرت ندا فرمود
که همگی انجماعت در خدمت والا نهمت مخدوم عالم خلقت حاضر شوند بعد ازان
مقتدای رسل و پیشوای کل دو رکعت نماز بهیئت جماعت برایشان گذاشته
بعد از فراغ رو بسوی ایشان کرده فرمودند بدرستی که خبر داده است مرا پروردگار
لطف کردگار عالم الاسرار که مرگ بر من روا دارد و قضیهٔ عامهٔ موت شامل
حال هر پیر و برناست و گویا که عنقریب داعی حق را لبیک اجابت خواهم گفت
و از احکام الهی که تبلیغ انها بر من مقرر شده مشغول خواهم بود و از انچه من
در میان شما میگذارم که بمتابعت انها سلوک طریق هدایت نمایید از کتاب
خدا و از اهل بیت من سؤال کرده خواهید شد پس در هنگامی که محاسب
حسابا یسیرا در روز یوم لا ینفع مال و لا بنون در مقام پرسش جزئیات نخواهد
بود که انچه لازمهٔ تبلیغ رسالت و شرایط نصیحت و مجاهدهٔ نفس در ترویج دین
و ملت بوده از کمال جهد و اهتمام جناب مستطاب تو بظهور رسیده خدا تعالی
ترا از ما جزای خیر دهد فرمودند ایا شهادت نمیدهید که خدا یکیست و شریک

ندارد و من بر وجه حق رسول پروردگارم که بر شما فرستاده و وجود بهشت حق است
و خلق دوزخ صدق است و معاد بعد از موت می باشد همگی گفتند بلی شهادت میدهیم
انحضرت گفت خدایا شاهد باش برانچه میگویند بعد از ان فرمودند که اگاه باشید
ای مردم که من شهادت میدهم باینکه خداست مولای منست و منم مولای هر مرد
مسلمان و زن مسلمانی و ولایت من بر مسلمانان بیشتر است از نفوس ایشان ایا اقرار
دارید گفتند بلی پس فرمودند اگاه باشید که من کنت مولاه فان علیا مولاه یعنی هر کس را
که من مولای اویم بدرستی و تحقیق که علیست مولای او و دست علی را هم گرفته بلند
کرد بحیثیتی که زیر بغل آن دو اوج گرفته فلک علو رتبت نمایان گردید بعد از ان
فرمودند خدایا دوست باش دوست علی را و دشمن باش دشمن علی را اگاه باشید
ای مردم که من مرجع شما و همگی بر سر حوض کوثر وارد بر من خواهید شد و حوض من حوضیست
که عرضش از بصریست که قریه ایست از شام تا صنعا که قصبه ایست در یمن و در ان
قدحهایی چند از طلا و نقره بعدد ستارهای آسمان نهاده است که آنها را ساقی قدرت
الهی بجهت آب آشامیدن تشنه لبان زلال فیض رحمت نامتناهی قرار داده است اگاه
باشید ای مردم که شما را در روز ورود بران حوض خواهم پرسید از چیزهایی که امروز
بشما گفته ام و شما را شاهد گرفته ام و خواهم پرسید شما را از متابعت ثقلین خواهید
جست عرض کردند که یا رسول الله ثقلین چیست اما ثقل اکبر پس کتاب خداست که
سر رشته ایست متصل بحق یکسان در دست خدا و سر دیگرش در دست شماست
ثبت است و ان علم گذشته و اینده تا روز قیامت و اما ثقل اصغر پس اوصیا و خلیفه فرزندان
که علی بن ابیطالبست عم و اولاد اوست بدرستی از هم جدا نمیشوند این دو ثقل تا در
ورود بر من در سر حوض کوثر و ذکر نموده است صاحب کتاب نشروطی که آیه یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک در غدیر خم نازل شده روزی بود که از شدت گرما نفس چون
بخار دکون حداد از کانون سینه بیرون می امد شعر اگر بودی هوا فی المثل نام



زبان کشتی برنك شعله درکام ؛ خطوط شعاعی افتاب چون سیخ کباب در بریان
کردن دلها ساز و ساکنان عرصهٔ خاك از تاثیر اتش فراق سرد مهریهای فصل دی
در کار سوز و کداز بود رسول الله ص نمای صلوة جماعت در داده مقداد و سلمان
و ابوذر و عمار را مامور ساخت که در حوالی دو درخت که در ان حوالی بوده ستونی
از سنك برهم چیده منبر منور رسول را ما بین درختان و ان ستون کذاشته کرباسی
بر سر درختان و ستون نهادند که رسول الله ص در زیر ان نشسته از حرارت افتاب محفوظ
باشد بعد از انکه مردم جمعیت کرده زبان مبارك کرم ادای خطبهٔ حمد و ثنای الهی شد
فرمودند که ای جماعت بدانید که نازل شده بر من ایهٔ کریمهٔ یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیك و من در هیچ مادّه کوتاهی و تبلیغ رسالت پروردکار ننموده ام و سبب
نزول این ایه این بود که جبرئیل مکرر از خدمت خالق اکبر نزد من آمده پیغام
رسانید که جمیع مردم را از سیاه و سفید و احرار و عبید مخبر نمایم که علی ع برادر
من و خلیفه و امامست بعد از من ای جماعت مردمان علم من بحال منافقون که مصداق
یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ذات پلید ایشانست بحدیست که میتوانم یك
یك نامهای نجس ایشانرا برده بمردم بنمایم که کیستند و چیستند و بدانید که خدا تعالی
بتحقیق که کردانیده است علی را ولی و امام مفترض الطاعة که واجبست اطاعت
و متابعت او بر کافهٔ مهاجرین و انصار و تابعین و انصار و بادیه نشینان و عجم
و عرب و حر و مملوك و بزرك و کوچك و سفید و سیاه و بر هر خدا پرستی پس حکم
او مطاع و نافذ و فرمانش متبع است ملعون کسی که مخالفتش نماید و امرزیده
باد سعادتمندی که سر و تصدیقش را سراید ای کروه مردم تامل کنید در معانی
قران و بفهمید ایات و محکمات انرا و تابعیت مکنید متشابهات انرا بخدا قسم
که واضح نیست تفسیر ان مکر بکسی که دست او در دست منست و بلند میکنم در نظر شما
انرا و خبر میدهم شمارا باینکه من کنت مولاه فهو مولاه و ان علی بن ابی طالبست ع

ای کروه

ای گروه مردمان بدرستی که علی و معصومی چند از اولاد صلبی او ثقل اصغر و قرآن
مجید ثقل اکبر است و این هر دو جدا نمیشوند از هم تا روزی که وارد شوند بر من
در سر حوض کوثر و حلال نیست گفتن امیر المؤمنین کسی را بعد از من مگر علی بن ابی طالب ع
پس دست علی را گرفته بالای منبر برد و بیک درجه از خود پایین تر نگاه داشته فرمودند
ای جماعت مردمان آنکه اولی تر است بشما از نفوس شما کیست گفتند خدای عالمیان
و پیغمبر آخر الزمان فرمودند آگاه باشید من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله بدرستی که اینست و غیر
از این نیست که کامل ساخت خدا تعالی دین شما را بولایت و امامت علی ع و هر آینه
که در قرآن مجید خطاب بجماعت مؤمنین شده اول مخاطبین امیر المؤمنین است ع
و شهادت نداده است خدای تعالی بدخول جنت در سوره هل اتی از برای کسی مگر امیر المؤمنین ع
و نازل شده است سوره هل اتی مگر در شان علی ع و ذریت هر پیغمبری از انبیای ما تقدم
از صلب خودش بود و ذریت من از صلب علیست ع دشمن ندارد علی را مگر کسی که
شقی باشد و دوست نمیدارد علی را مگر کسی که مؤمن و تقی باشد و نازل شده است
سوره والعصر در شان علی ع و صاحب عصر قیامت شاه ولایتست و مراد از قول
خدا ان الانسان لفی خسر دشمنان اهل بیت محمد اند الا الذین آمنوا یعنی کسانیکه ایمان
آورده اند بولایت علی ع و اولادش و عملوا الصالحات یعنی و کرده اند نیکوییها بحسن
سلوک با برادران مؤمن و تواصوا بالصبر و وصیت کرده اند بصبر در زمان انتظار
غایب آل محمد که صاحب الامر است ای گروه مردمان ایمان بیاورید بخدا و رسول او
و نور درخشنده که فرستاده است بر شما که آن نور در من است و بعد از آن در علی منتقل
میشود بعد از او در نسل او تا مهدی صاحب الامر ع که مواخذه مینماید بوجه حق
ای گروه مردمان بدرستی که من از جانب خدا رسول و پیغمبرم و گذشت بر پیغمبران
پیش از من روا بوده و بدانید که علی موصوف بصفت صبر و شکر است



و بعد از او لاد صلبی او ای گروه مردمان بتحقیق که گمراه شده اند پیش از شما جمع
کثیری بد دستی که صراط مستقیمی که امر نموده است خدا تعالی بتابعیت او و منم که
طریق پیروی را به منزل هدایت میرسانم و بعد از من علیست و بعد از او اولاد
من که از صلب علی اند امامی چند هدایت نمایند براه حق بد دستی که من ظاهر
ساختم و فهماندم شما را و بعد از من علی ع خواهد فهمانید شما را آگاه باشید که
بعد از اتمام این خطبه شما را به بعیت علی ع میخوانم و با شما مصافحه میکنم بر بیعت
او و اقرار بولایت او بد دستی من بیعت کرده ام با خدا و علی بیعت کرده است با من
و من میگویم از برای او بیعت از هر کس که هست بفرمان خدا و این ایه را تلاوت
نمودند فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا
عظیما یعنی واسر نکید از بیعت ع پس بد دستی که واسر نکیده خواهد بود بر نفس خود
و بجزای خود میرسد و هر کس وفا کرد بعهد خدا که ولایت علیست ع پس زود باشد که
بدهد او را خدا تعالی ثواب بسیار ای گروه مردم بسیار کسان هستند که با من دست
بیعت بدهند ولیکن امر نموده است مرا خدا تعالی که از زبان شما اقرار بشنوم بانچه
مصافحه میکند با من در ولایت امیر المؤمنین ع و اولاد من که از صلب علی اند ع
بر وجهی که شما را اعلام نمودم پس باید که حاضران بیکدست بیعت کنند و بیکزبان اقرار
نمایند و بکسانی که غایبند خبر رسانند پس بگوئید و حال اینکه بشنوید و اطاعت
کنید و راضی باشید بانچه حسب الامر پروردگار بشما تبلیغ نمودم که بیعت کردیم بدل
و زبان و دست و جان بر این اعتقاد ثابت خواهیم بود تا زنده ایم و با این اعتقاد سؤال
کرده میشویم در روز قیامت تغییر و تبدیل و شک و ریب نخواهیم کرد و این فرمان
از جانب خدا و رسول اوست و علی و حسن و حسین و اولاد ایشان هر یک در عصر خود
امامند و سزاوار تغیر و تبدیل نیستند و ما همگی ادای این رسالت بجماعتی که غایبند
و ملاقات ایشان خواهیم نمود میکنیم پس همگی گفتا بگفتن نعم نعم و کلام تصدیق

انتظام

انتظام سمعنا و اطعنا مبادرت نموده گفتند همگی اطاعت نمودیم فرمان خدا
و رسول را و ایمان آوردیم بفرموده ایشان و دسته دسته دست بیعت بحضرت رسالتمآب
و حضرت شاه ولایت داده مصافحه میکردند تا وقت نماز ظهر و عصر و بعد از ادای
فریضه ظهرین نیز بیعت میکردند تا نماز عشا و هر فوجی از مردم که دست بیعت میدادند
رسول الله ص حمد الهی بتقدیم رسانیده میفرمودند الحمد لله فضلنا علی العالمین و ذکر
نموده است صاحب کتاب لشروطی که چون جناب خاتم المرسلین بفرمان رب العالمین
در محل غدیر خم منادی فرموده مردم جمعیت نمودند و رسول الله ص دست امیر المؤمنین را
گرفته فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه این خبر ولایت اثر در اقطار و ولایات شیوع
یافته صیت شهرتش در ملکوت آسمان و زمین دلنشین گردید حارث بن نعمان فهری
که صیت اسلام بگوشش نرسیده بود و پیوسته قلب ناروای حسد و کینه در سینه
شقاوت دفینه و ذخیره مینمود از شنیدن این حکایت فایض البرکه بر آشفته بخدمت
رسول الله ص شتافت و بحینی که بر ناقه شوم خود سوار بود رسول الله را
در مجمع اصحاب یافت و بزبان کفر بیان بکمال خشونت دراز کرده گفت ای محمد ما را
بکلمه اشهد ان لا اله الا الله مامور نمودی دست از الهه خود برداشته قبول نمودیم
بعد از آن برسالت خود دعوت فرمودی اطاعت کردیم پس بنمازهای پنج گانه
فرمان دادی اقامت نمودیم و حج و مناسک آن امر کردی ادا کردیم بعد از آن باینها
هم اکتفا نکردی در رفعت شان عمزاده ات سعی مینمایی و او را بر جمیع اکابر و امرای
قریش و دیگران تفضیل و ترجیح میفرمایی و میگویی من کنت مولاه فعلی مولاه
آیا این را از پیش خود گفته یا از جانب خدا پس رسول الله فرمود و الله الذی لا اله الا
هو هذا من الله پس حارث ملعون از مواجهه رسول خالق بیچون روی گردان
شده میرفت و میگفت اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فامطر علینا حجارة من
السماء او ائتنا بعذاب الیم یعنی خدایا اگر آنچه محمد میگوید راست است پس ما را سنگ



تا آن کن یا بعذاب از آن کشته معذب سازد پس هنوز بجا نرسیده بود که سنکی از
منجنیق غضب الهی بر سر پلید پکرش آمده از مقعدش کذشت و جانش از کونش بیرون
رفته بجهنم واصل شد و بلعن ابدی کرفتار کردید ضاعف الله عذابه وجعل النار مقره
وماویه و روایت نموده است صفوان جمال از ولی الخالق حضرت امام جعفر صادق ع
چون آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نزول یافت منزل وحی پرور
دکار جناب احمد مختار ص مردم را در غدیر خم احضار فرموده و بخطاب الست بکم
اولی من انفسکم مخاطب ساخت و بعد از تصدیق مخاطبین منشور ولایت امیر المؤمنین
را بتوقیع وقیع من کنت مولاه فعلی مولاه موقع کردانید بعد از آن فرمان همیون
ان تبلیغ رسالات شهنشاه بارکاه کن فیکون به بیعت علی عز وصدور یافت مردم
فوج فوج می آمدند و بکمال ادب که از عرب عجب است دست بیعت میدادند و زبان
بلا و نعم نمیکشادند تا اینکه نوبت بدشمن اهل بیت نبوت و غاصب مسند خلافت
سک بد قیافه ابو بکر بن ابی قحافه رسید رسول الله ص بخصوص او فرمودند که ای
ابو بکر با علی بیعت کن و بولایت او اطاعت نما نمرد کفت این فرمان از جانب خداست
یا از رسول خدا رسول ص فرمود از خدا و رسول او هر دو بعد از آن سک بد ذات
جهنم مقر عمر نمایان شد رسول ص فرمود ای عمر بیعت کن و ولایت علی را اطاعت
نما ملعون کفت این فرمان از خداست یا از پیغمبر رسول ص فرمود از هر دو پس
ان شقاوت پیشه حسد اندیشه سر در کوش حماقت نیوش ابو بکر نهاده کفت دشوار است
بر ما تفضیلی که رسول الله ص بعمزاده خود میکند و بعنوان هزیمت از میان
انجماعت بیرون رفت و رسول ص بعد از لمحه با و برخورد و آن شقی عرض کرد که
یا رسول الله از لشکر بکارسازی امری ضرور بیرون رفته بودم دیدم سفید پوش
که نیکوتر از او ندیده بودم و وجاهتش بمرتبه بود که بان صباحت وجه احدی
بنظام در دنیا نمده بود و بدون تقریب رو بمن کرده میکفت ای عمر امروز رسول
خدا

خدا یعنی منعقد ساخته که ازان بر نمیگردد مگر کسی که کافر باشد رسول الله ص
فرمود ای عمر میدانی که انشخص که بود عرض کرد که نه فرمودند جبرئیل بود حذر کن
ای عمر که برهم زن ان بیعت نباشی و باین سبب خاک نکبت کفر بر سر باشی حضرت
صادق ع میفرماید که در روز غدیر حضار بیعت خلافت مصیر دو وازده هزار
مرد بود و همگی برین امر شاهد بودند و با وجود ان علی ع قادر بر اخذ حق خود نشد
و هر یک از شما بحکم خدا اخذ حقوق خود بدو شاهد میکنید پس شیعیان باعتبار
غلبه شهود ولایت امیر المؤمنین غالب اند بر دشمنان که اهل خلافند و روایتست از
عالم امامت از حضرت امام موسی بن جعفر ع که چون جناب رسالتمآب تبلیغ رسالت
ولایت پناه نموده عالم را بنور ظهور این خبر صدق اثر منور فرموده و حضار غدیر را
بصیغتی که مکرر را که خامه دو زبان در ضمن نگارش احادیث و اخبار بر صفحه بیان
اظهار نمود بعد از ان دو جماعت و اهل انموقف کرده فرمود یا عباد الله انسبونی
بغیر ای بندگان خدا نسب مرا بیان کنید همگی گفتند انت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف پس از ان فرمود ای جماعت مردمان الست اولی بکم من انفسکم
گفتند بلی پس رسول نظر سوی اسمان کرد و گفت اللهم اشهد تا سه مرتبه حضار
تصدیق مینمودند و انحضرت خدا را بشهادت میخواند بعد از ان گفت الا من کنت
مولاه و اولی به فهذا مولاه و اولی به اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
من نصره و اخذل من خذله بعد از ان فرمود ای ابا بکر برخیز و بیعت کن با علی
با امیر المؤمنین بودن و ابو بکر برخواسته بیعت کرد و همچنین عمر را امر به بیعت
نمود عمر نیز بدستور ابو بکر بیعت کرد و غیر از ایشان هفت نفر دیگر را بخصوص
و باسمه هر یک را به بیعت مامور ساخت بعد از ان روسا و اکابر مهاجرین و
انصار بفرموده ان نبی کردگار بیعت کردند و عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب
که در مقالات دین شعر برک گل رعناست زبان در دهن او بهاست دو رنگی زقماش سخن او



کفت بخ بخ لك یابن ابی طالب اصبحت مولایی و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی مبارك
باد مبارك باد ای فرزند ابی طالب صباح کردی در دین روز و حال اینکه اقای منی
و هر مرد مؤمن و زن مؤمنه بعد از ان جماعت متفرق شده مؤمنان بر صراط
مستقیم ایمان ثابت قدم و منافقون از جادهٔ حق منحرف و نقض ان عهد محکم
نمودند بعد از ان متمردون و جبابرهٔ انقوم اتفاق رای خطا بر اینوجه مستقر نمودند
که اکر محمد را قضیهٔ رو دهد دست ولایت علی را از حق خود کوتاه کرده او را مسلم
نکنارند و با وصف این بد اندیشی و پلید باطنی هریك از ایشان که بخدمت رسول الله
می آمد اظهار مسرت این بیعت نموده مراسم شکر کذاری بتقدیم میرسانید و عالم
الخفیات که بر بواطن انجماعت خباثت مکان مطلع بود دانست که انملاعین بر
عداوت جاهلیت مقیم وانهم علی ضلالهم القدیم اند پس رسول مختار را بنزول ایهٔ
کریمهٔ و من الناس من یقول امنا بالله الذی یعنی از مردمان بعضی هستند که نزد
تو آمده می کویند که ایمان اورده ایم بخدایی که امر نموده است ترا بنصب ولایت و امامت
و ما هم بمؤمنین و حال اینکه انجماعت نیستند با یمان اورنده ولیکن اتفاق کرده اند
بهلاك تو و هلاك علی و توطیه کرده اند تمرد و مخالفت ترا در امر امامت علی ع
یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم یعنی خدعه و مکر میکنند
بخدا و بکسانی که ایمان اورده اند و مکر انها بر میکردد بایشان و اذیت حیلهٔ انقوم
بر میخورد بنفوس انجماعت و ما یشعرون یعنی و نمیدانند که خدایتعالی مطلع بر
سر ایشانست و پیغمبر را از مکنون ضمایر نفاق ماثر انجماعت خبر دار میکند حضرت
موسی بن جعفر میفرماید که رسول الله ص با وصف اطلاع وافی بر بواطن انقوم
منافق ایمان ظاهری ایشانرا قبول کرده بواطن ایشانرا بخدا واکذاشته بعد از ان
جبرئیل امین از بارکاه رب العالمین نزد خیر النبیین نازل شده بعد از ادای سلام
پیغام رسانید که فرمان جناب الهی عز صدور یافته است که جماعت منافقون و

ادبار

وارباب طغیان که دل بر مخالفت سرور مردان علی بن ابی طالب ع یکجهت ساخته اند
وعلم نفاق در میدان اندیشهٔ شقاوه پیشه افراخته اند مکنون ضمیر خباثت
تخمیر ایشان آنست که بعد از تحریک سلسلهٔ جاهلیت نموده عقد منظوم بیعت
خلافت امیر را بدست تعدی وانکار از هم پاشند وچهرهٔ زیبای دین محمدی را
بناخن مخالفت طریق حق خراشند برداشته باتفاق آن ارباب نفاق در بیرون
شهر بشتاب وعلی را ع باخود برکه پروردکار قدیم از برای اتمام حجت خود بر انقوم
لئیم عجایبی چند مشعر بر علو قدر علی ع ومبنی از کمال عظمت وسمو مکان او
در نظر خداوندی بمنصهٔ ظهور خواهد رسانید تا استحقاق واهلیت آن
برکزیدهٔ قرب بارکاه احدیت از برای منصب مهم امامت وخلافت بر کافهٔ انجماعت
در کمال صراحت وبداهت لایح وواضح کردیده معلوم شود که او امام حق است
بنابرین فرمانفرمای بارکاه نبوت ص فرمان داد که هکی ارباب غرض الذین فی
قلوبهم مرض وانانی که عقد باطل ابطال مذهب حق بعهد وپیمان در میان جان
ضلالت نشان بسته بودند وچون قطاع الطریق بعزم راهزنی جادهٔ مبین و
ومنهج قویم امامت امیر المؤمنین ع در کمین نشسته بودند در دامن کوهستان مدینه
مشرفه بیرون رفتند وبعد از انکه در سفح جبل استقرار کرفتند محمد مصطفی ص خطاب
بعلی مرتضی ع نموده کفت ای علی بدانکه جناب اقدس الهی عامهٔ این جماعت را بنصرت
ومساعدت وانقیاد واطاعت وجد وجهد در خدمت تو مکلف داشته اکر اطاعت
تو نمایند بیشک خیریت دنیا وعقبی شامل حال ایشان شده در معمورهٔ بهشت
عنبر سرشت بدرجات بلند ومراتب ارجمند سرافراز خواهند کردید واکر خاصت
عاقبت همت ایشان را از فرمانبرداری تو منصرف نماید هیچ بخونشان از مقصود دنیا فقط
در نار جحیم محروم از انواع نعیم وبقصد اقامت وخلود در درکات اسفل متوطن
ومقیم خواهند بود پس روی مبارک سوی انجماعت کرده فرمودند که ای کروه



مردمان سعادت دارین در اطاعت علی و شقاوت نشاتین در مخالفت علیست ۴
و بدانید که حضرت غنی بی نیاز جل جلاله علی را ع بقدرت خداوندی خود از مساعدت
و معاضدت شما مستغنی کردانید بهیچ وجه من الوجوه محتاج شما نیست و نخواهد
بود و بعد از ان علی را ع خطاب نمود که یا علی از خدای خود درخواه که تمامی این
جبال و کوه ها را بهر چه از طلا و نقره و جواهر برکرداند پس امیر المؤمنین و باریافته
مجلس قرب رب العالمین دست بدعا بر داشته تمامی ان کوه و سنکها نقره خام شده
حاضران بوجه ایقان مشاهده نمودند انکاه کوههای نقره شده بصدای بلند آواز
کردند که ای علی مرتضا و ای وصی رسول خدا بدرستی که خدا تعالی ما مور و مستعد
نموده است ما را از برای تصرف و انقیاد تو هرچه خواهی بما چنان میکن و هرکاه
ما را بفرمانی مقرر نمائی چنان میکنیم در خدمت او امر تو کمر بسته و پا برجاییم و
از انقیاد حکم مطاعت یکسر موی تخلف نمی نماییم بعد از ان تمامی انها بعد از نقره
شدن طلای احمر شدند و همان مقاله را کفتند عنبر اشهب شدند و اظهار فرمان
بر داری بدستور اول نمودند مشک اذفر شدند و بعد از ان جواهر انها بلعل و یاقوت
و جواهر منقلب کردیده آواز کردند که یا ابا الحسن ای برادر رسول خدا پرورد
دکار ما همکی اختیار ما را در قبضه فرمان تو مقرر و ما را از برای مقتضای رای
انور تو مسخر نموده اکر خواهی ما را بجوایج خود صرف کن و اکر خواهی برای خود
نکاه دار شعر بفرمان تو جملکی بنده ایم ؛ بخاک ره تو سر افکنده ایم ؛ بخدمت کنار ی
کمر بسته ایم ؛ بعالم ز غیرت نظر بسته ایم ؛ بعد از ان رسول ص فرمود یا علی مسئلت نما که
اشجار این کوهستان همکی بمردان مکمل و یراق دار و سنکهای این جبال بچه و شماد
بشیران و پلنکان سبعیت اثار و افعی و مار منقلب کشته بنظر حاضران جلوه کنان
شوند پس بمجرد فرمایش حیدر کرار تمامی اشجار و سنکهای کوهسار بسپاهان
صلاح دار و شیر و پلنک و افعی و مار مبدل شده هریک بزبان فصیح عرض مینمودند

که یا علی دم

یا علی وصی رسول خدا بدرستی که مسخر سموات و ارض ما را تسخیر فرمان واجب
الاذعان تو نموده بهر کس که دشمن تو باشد ما را مسلط فرما که اجزای وجودش را
چون خاک برباد فنا داده از صفحهٔ زمین زایل سازیم یا علی شان تو نزد پروردگار
عظیم و وجود مقدست در نظر اقدس الهی کریم است بنحوی که اگر از درگاه خدا مسئلت
کنی که اطراف زمین و صفحات ارضین درهم نوردد یا آسمان فرش زمین گردد یا زمین
بر آسمان عروج کند یا دریاهای روی زمین بالتمام زیبق یا روغن یا چیزی دیگر از
مشروبات شود یا خواهی که تمامی بحار خشک گردد بیشک سؤال تو باجابت مقرون
شده هرچه خواهی چنان شود در دم حزین مباش که جمعی از متمردین و اشقیا کمر
بر مخالفت تو بسته و از حسد جاه و جلال تو دلخسته اند فرداست که از دنیا بیرون
رفته اثر از ایشان نخواهد ماند و در آخرت مخلد و مؤبد در عذاب الهی خواهند
بود مهلت دادن ایشان در دنیا از مقولهٔ مهلتیست که باری تعالی بفرعون
ملعون و نمرود و ابلیس پرتلبیس داده فرداست که دنیای ایشان ماضی و ایام
حیوتشان منقضی شده ناچیز و باطل میگردند یا علی تو و ما خلق از برای دار بقا
نه دار فنا موجود و مخلوق گشته ایم پروردگار ما مستغنی از تربیت و پرورش خلق
و ایجاد موجودات نه از جهت احتیاج اوست بمعاون و ناصری و منظور نظر
پروردگاری آنست که صورت شرافت و جلالت قدر تو بر مرآت ضمایر کافهٔ مخلوقات
جلوهٔ ظهور یافته افضلیت و ترجیح تو بر سایر موجودات واضح و لایح گردد و این
جمع که دل بر معاندت تو بسته اند از نور هدایت محروم و در زاویهٔ ضلالت و گمراهی
پا شکسته اند پس تمامی انقوم مخالف شعار و انجمع نابکار بدکردار زیاده بر زیاده و بیشتر از
بیشتر بمرض بغض و حسد و کینه گرفتار شده غمین و حزین گردیدند و جناب رب العالمین
برسول امین نازل ساخت که فی قلوبهم مرض یعنی در دل این قوم مخالف مرض حسد و نفاق
بود فزادهم الله مرضا پس بفرمان الهی در ظهور آن معجزات ظاهرة الدلالات آن



حضرت ولایت پناهی مرض سابق انقوم ازدیاد پذیرفت ولهم عذاب الیم بما کانو یکذبون یعنی از برای ایشان که مخالفون ولایت امیرند ع اماده و مهیاست عذابها ازار کننده بسبب تکذیب نمودن ولایت علی ع چرا چه اظاهر تصدیق انمقدمه نموده در باطن تکذیب میکردند و جناب عزت میفرماید و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون امام عصمت اثر حضرت موسی بن جعفر ع در تفسیر ایه فرموده است که هرگاه سلمان را ابوذر و مقداد بمخالفون نصیحت نموده میگفتند که ایمان بیاورید بخدا و رسول و ولایت زوج بتول در جواب میگفتند که ایا ما مثل سفیهی چند که مراد ایشان از سفها سلمان و عمار و یاران سعادت نشان رسول الله ص بوده ایمان به پیغمبر اورده دست از دین ابا و اجداد خود برداریم پس جناب عزت میفرماید که مخفی نماند بر دستی و تحقیق که مخالفون سفیه و بیعقلند که بنظر تامل در معجزات نبوت و اثار ولایت چشم وا نکرده و تحقیق حق بر وجه صواب ننموده اند لیکن نمیدانند که سفیه اند و بنا بر این در جهل ابدی باقی مانده اند بلی **شعر** انکس که نداند و نداند که نداند ٭ در جهل مرکب ابدالدهر بماند ٭ و روایتست از جابر بن ارقم که گفت من و برادرم زید بن ارقم در مجلس نشسته بودیم که ناگاه سواری از دور پیدا شده سلام کرد و پرسید که ایا زید بن ارقم کدام یکیست پس زید بجواب مبادرت نموده خود را شناسانده و از سبب ورود سؤال نمود آنمرد گفت میدانی من از کجا امده ام زید گفت بیان کن گفت من از اهل مصرم و شنیده ام که تو حدیثی از حضرت پیغمبر ص روایت نموده و من بجهة تحقیق ان آمده ام زید گفت انحدیث کدامست انمرد گفت حدیث غدیر خم در ولایت امیر المؤمنین ع پس زید گفت بلی پیش از انکه رسول الله ص ان سر خفی را ظاهر سازد و بانتشار آن امر پردازد جبرئیل امین از حضرت رب العالمین نازل شده رسول الله را ص پیغام داد که منصب خلافت و مهم ولایت را بعهدهٔ علی بن ابی طالب مفوض و مرجوع نماید رسول نمامی قومی و اصحاب

وانباع

واتباع را احضار نموده ومن در انجمع بودم پس مشورت بایشان کرد که در موسم
حج که هنگام حضور وجمعیت هر دیار است باقامت لوازم اقدام نماید پس همگی حضار
سکوت اختیار نموده جواب ندادند ورسول الله ص اغاز گریه نموده جبرئیل باو خطاب
کرد که ای محمد چه میشود ترا از حکم خدا جزع مینمائی رسول فرمود ای جبرئیل حاشا که
من از حکم خدا جزع نمایم لیکن خدا میداند که من از قریش چها دیده ام در هنگامی
که مبعوث شده ام وایشان اقرار برسالت من نکرده طریق جدال مسلوک داشتند
ومن با ایشان جهاد نمودم وچون یار وناصری نداشتم خدایتعالی جمعی از ملائکه
وجنودی از فرشتگان را بنصرت من فرستاد پس چگونه بولایت علی ع اقرار خواهند
کرد بعد از من پس جبرئیل منصرف گشته بعد از زمانی نازل شد ایه کریمه فلعلك
تارك بعض ما یوحی الیك وضائق به صدرك بر پیغمبر ص خواند تا اینکه رسول الله ص
از ادای مراسم حج فارغ شده مراجعت فرمودند وبعد از انکه بمنزل جحفه نزول نمودند
وهریك در محل خود قرار گرفتند جبرئیل نازل شد ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیك بر خواند وبرسول الله پیغام رسانید که عقد خلافت امیر المؤمنین را منعقد
سازد بعد از ان رسول الله ص ندا فرمودند که ایها القوم اجیبوا داعی الله پس تمامی
قوم بخدمت رسول الله مسارعت نموده دیدیم که پیغمبر از شدت حرارت هوا بعضی
از ردای مبارك را بر سر زده وبعضی را بقدم مبارك پیچیده فرمود که از سنگ وچوب
وخار شبیه بمنبر چیزی مرتب ساخته شخصی از منافقون بدکردار گویا که عمر نابکار
بود بمردم هم جنس خود گفت که پیغمبر اراده کوچ وانتقال ازاین منزل داشت الحال
انگاه اقامت گرفته میخواهد که ما را بمخاطره ومهلکه اندازد پس رسول الله ص فرمود
که زینهای اسبان وجهازهای شتران را حاضر ساخته بالای ان تل سنگ نهاده چادری
بر بالای ان کشیدند پیغمبر ص بر بالای ان رفته بعد از ادای حمد وثنای الهی خطاب
بمردم فرمود که ای گروه مردمان بدرستی که در شب عرفه جبرئیل امین از طرف رب



العالمین بمن نازل شد پیغامی رسانید که مرا مضطرب نموده از تأخیر آن اندیشناک
بودم و در این مکان ثانیاً نزول نموده بتأکید بلیغ بتبلیغ آن و ایشان مأمور ساخته
آگاه باشید که مراد در راه حق و اهمه از مردمان و دغایت اقربا و خویشان در خاطر
نیست ای گروه مردمان صاحب اختیار تر از شما بر شما کیست همگی گفتند خدا و رسول
گفت بار خدایا شاهد باش و ای جبرئیل شهادت بده بعد از آن دست امیر المؤمنین را
گرفته بالا برد و گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و اخذل من خذله یعنی بار خدایا هر کس را که من آقای اویم علیست آقای او
خدایا دوست باش دوست علی را و دشمن باش دشمن علی را و منکوب ساز هر کس
منکوب او را ساخت و سه مرتبه این فقره را تکرار نموده فرمود ای مردمان شنیدید
گفتند بلی فرمود اقرار باین دارید و بر قرار خواهید بود گفتند بلی بعد از آن گفت
خدایا شاهد باش و ای جبرئیل شهادت بده پس از منبر فرود آمد هر یک بمکان
خود مراجعت کرد راوی گوید چون هر یک بمنزل خود قرار گرفتیم نزدیک بخیمهٔ
من سه نفر از قریش بود و حذیفة الیمان با من بسر میبرد شنیدیم که یکی از آن سه
نفر قریشی میگفت که گویا محمد احمق چنین می پندارد که خلافت او بعد از او بعمزاده
اش قرار خواهد یافت دیگری از آن سه نفر بدگهر گفت عجبست از تو که او را احمق میدانی
هنوز ندانسته که دیوانه است و دیگری گفت که حکایت او را واگذارید میخواهد احمق
باشد و میخواهد دیوانه باشد بخدا قسم آنچه امروز گفت هرگز نمیشود و نخواهد شد
پس چند نفر از مقالات کفر علامات برآشفته دامن خیمه را برداشت و خود را
بایشان نموده گفت هنوز رسول الله در میان شما و وحی الهی در کار نزول است و این گونه
سخنها میگوئید بخدا قسم که گفتار شما را بخدمت پیغمبر عرض خواهم کرد آن سه
پلشت مضطرب گشته گفتند ای بندهٔ خدا تو اینجا بودهٔ و سخنان ما را شنیدهٔ این سر را
بر ما بپوش و در هتک پردهٔ ما مکوش که هر همسایه بر همسایهٔ حقی میباشد حذیفه

گفت

کفت این حکایت از جملهٔ حقوق همسایکی نیست اکر من بکتمان این پردازم حقوق خدا
و رسول را ضایع نموده باشم پس کفتند ای حذیفه هرچه خواهی بکو هرگاه رسول
از ما پرسد انکار اینمعنی نموده قسم بر طبق انکار یاد خواهیم نمود و جزم است که مارا
تصدیق و ترا تکذیب خواهد کرد چرا که ما سه نفر و تو یکنفری و جمع غالبست حذیفه
کفت مرا پروای نیست انچه حق نصیحت و ادای طاعت رب العزة است بجا می اورم شما
هرچه خواهید بکنید و هر سخنی که دارید بکوئید این بکفت و روانه شد و چون بخدمت
با سعادت رسول ص رسیدم دیدم علی را ع شمشیر حایل کرده بدولت و اقبال و عظمت
نشسته است پس مراتب را عرض نمودم رسول الله ص فرمان باحضار ان سه ملعون
داده چون بحضور آمدند رسول الله ص پرسید چه چیز کفته اید همکی متفق اللفظ
کفتند بخدا قسم هیچ نکفته ایم اکر کسی در خدمت شما سخنی از ما عرض نموده محض
غلط و افترا و دروغ خواهد بود پس جبرئیل امین بتکذیب ان ملاعین نازل شده
این ایه را بر رسول الله ص رسانید که یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة الکفر
بعد اسلامهم یعنی قسم یاد مینمایند بخدا که نکفته و بتحقیق که کلمهٔ کفر کفته اند
و کافر شده اند و بعد از اظهار اسلام پس علی ع کفت باید اینجماعت انچه خواهند
بکویند و حال اینکه دل من قوی و شمشیرم حاضر باشد و از معارضهٔ انها پروا نداشته
باشم پس جبرئیل ع به پیغمبر خطاب نموده که صبر پیشه کن و متحمل شو صعوبت
امیر را که ناچار وقوع خواهد یافت پس رسول الله ص امیر المؤمنین را بانچه نازل شده
بود خبر داد و امر بصبر نموده علی ع قبول اصغا فرموده سر بر خط تسلیم و رضا
بازنهاد و در مناقب خوارزمی مسطور است و بطریق روایت مذکور است از
اعمش و ابی الجحاف و ابن عطیه از سعید حذری و ابی بکر شیرازی در ایاتی که در نشان
عظمت نشان امیر مؤمنان نازل شده و مرزبانی و ابن عباس روایت نموده
ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك است که در غدیر خم نازل شده و ابن جریح

در تفسیر خود و ابن عطا و ثوری و ثعلبی نقل نموده اند که آیهٔ کریمه در فضل علی ع
نازل شده و ابرهیم ثقفی باسناد خود از بریده اسلمی و محمد بن علی روایت نموده
که آیهٔ شریفه در فضل امیر المؤمنین نزول یافته و در تفسیر ثعلبی مسطور است و مرویست
از جعفر بن محمد ع در تفسیر آیهٔ کریمه که ای پیغمبر برسان بمردم آنچه نازل شده بر تو در
فضل علی ع چون این آیه نازل شد رسول الله ص دست علی را بدست گرفته فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه و در تفسیر مذکور است که مراد از آیهٔ طیبهٔ اوحی الی عبده ما اوحی
ولایت حضرت امیر است ع که در شب معراج بحضرت پیغمبر ص وحی شد و بعد از زمانی
که مصلحت ربانی اقتضای اعلان الکلمهٔ طیبه نموده رسول با عزت و زینت بخش سریر
رسالت را بخطاب یا ایها الرسول بلغ مامور فرمود یعنی ای پیغمبر تبلیغ کن آنچه
بتو نازل شد در شب معراج از فضل امیر المؤمنین ع و روایت شده از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که چون آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم در شان
والای امام متقیان ع نازل شد یهودی بعمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب
از روی تشنیع و توبیخ گفت ای عمر اگر ما فرقهٔ یهود را بجای شما میشدیم و این آیه
بر پیغمبر ما نازل میشد هر آینه این روز را عید عظیمی میساختیم ابن عباس گفت کدام
عید از این عظیم تر است و از ابن عباس منقولست که وفات پیغمبر بعد از نزول آیهٔ
الیوم اکملت لکم دینکم بهشتاد و یک روز جانسوز اهل ایمان و کدورت بخش ملکوت
زمین و آسمان شد و در کتاب مناقب منقولست از سدی که بعد از آیهٔ اکملت لکم
دینکم چیزی از احکام حلال و حرام نازل نشده و مرویست که چون آیهٔ انما ولیکم الله و
رسوله نزول یافت جناب الهی بحضرت رسالت پناهی فرمان داد که بولایت علی بن
ابی طالب منادی نمود صیت دلنواز این آوازه را بگوش هوش اهل اسلام رساند
پیغمبر ص از این خبر سعادت اثر مضطرب گردیده از بیم اعدای دین و خوف اذیت مخالفین
زمانی تاخیر نمود پس از آن آیهٔ یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک نازل شد بعد از اظهار

اعلام

المقدمه حقانیت آثار آیه اذکروا نعمة الله علیکم نازل شد یعنی یاد کنید نعمت خدا را
بر خود بعد از آن آیه اکملت لکم دینکم نزول یافت و مرویست که در این آیه شریفه پنج بشارت
بر اهل ایمان رسیده یکی اکمال دین دوم اتمام نعمت سوم خشنودی پروردگار چهارم
اهانت شیطان بدکردار پنجم یأس و ناامیدی کفار شقاوت شعار و انکار کنندگان
ولایت حیدر کرار بقول خدای تعالی الیوم یئس الذین کفروا یعنی امروز که ولایت علی ع
انتشار یافت مأیوس و محروم گردیدند کفار که ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان باشند
از منفعتی که در این امر داشتند و در خبر است که روز غدیر عید بزرگ خداست و علمای
شیعه و سنی اطباق و اتفاق بر خبر غدیر نموده اند و هیچ یک از مخالف و مؤالف
در راستی این سخنی نگارند نهایت خلاف در تأویل آن واقع شده و از جمله روایات
آن محمد بن اسحق و احمد بلاذری و مسلم بن حجاج و ابو نعیم اصفهانی و ابو الحسن دار قطنی
و ابوبکر بن مردویه و ابن شاهین و ابوبکر باقلانی و ابو المعالی جوینی و ابو اسحق
ثعلبی و ابو سعید خرکوشی و ابو مظفر سمعانی و ابوبکر بن شیبه و علی بن جعد و
شعبه ابن اعمش و ابن عیاش و ابن ثلاج و شعبی و زهری و اقلیسی و ابن بیع و ابن
ماجه و ابن عبد ربه و الکانی و ابو یعلی موصلی از چند طریق و احمد بن حنبل از چهل
طریق و ابن بطه از بیست و سه طریق و ابن جریر طبری از هفتاد و هفت طریق در
کتاب ولایت و ابو العباس بن عقده از یکصد و پنج طریق و علی بن هلال کتابی تألیف
کرده که تمام آن اخبار غدیر است موسوم بکتاب غدیر و صاحب کافی ذکر نموده
که روایت کرد از برای ما قصه غدیر خم را قاضی ابوبکر جعانی از ابوبکر و عمر
و عثمان و علی و طلحه و زبیر و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر و عباس بن عبد
المطلب و عبد الله بن عباس و ابوذر و سلمان و عبد الله بن عباس و عبد الرحمن
و قتاده و زید بن ارقم و جریر بن حمید و عدی بن حاتم و عبد الله بن انیس و براء
بن عازب و ابو ایوب و ابو برزه سلمی و سهل بن حنیف و سمره بن جندب و



وابو الهیثم و عبد الله بن ثابت انصاری و سلمهٔ بن اکوع و خدری و عقبهٔ بن عامر
و ابو رافع و کعب بن عجره و حذیفهٔ بن اسد و زید بن ثابت و سعد بن عباده و خزیمهٔ
بن ثابت و حباب بن عتبه و جندب بن سفیان و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد و
عباده بن صامت و ابو زینب و ابو لیلا و عبد الله بن ربیعه و اسامهٔ بن زید و سعد
بن جناده و حباب بن سمره و یعلی بن مره و ابو قدامهٔ انصاری و ناجیهٔ بن عمیره و ابو
کاهل و خالد بن ولید و حسان بن ثابت و نعمان بن عجلان و ابو رفاعه و عمر بن احمق و عبد الله
بن یعمر و مالک بن حریث و ابو حمراء و ضمره بن حبیب و وحشی بن حرب و عروهٔ بن ابی
جعد و عامر بن نمیری و بشیر بن عبد منذر و رفاعهٔ بن عبد منذر و ثابت بن ودیعه
و عمرو بن حریث و قیس بن عاصم و عبد اعلای بن عبد عدی و عثمان بن حنیف و ابی
بن کعب و از زنان فاطمهٔ زهرا علیها السلام و عایشه و ام سلمه و ام هانی و فاطمهٔ
بنت حمزه این خبر را نیز روایت نموده و شعرای عرب نیز این خبر صدق اثر را در سلک
نظم منتظم ساخته از انجمله کمیت شاعر که از مشاهیر شعرای عربست در این باب
انشا نموده است شعر ویوم الدوح دوح غدیر خم : ابان له الولایت لو اطیعا :
ولکن الرجال تبایعوها : فلم ار مثلها خطرا منیعا : ولم ار مثل هذا الیوم یوما : ولم
ار مثله حقا اضیعا : و ابو بکر باقلانی نقل کرده که شخصی بعمر بن خطاب علیه اللعنة
والعذاب گفت ای عمر بد دستی که تو با علی بن ابی طالب نوعی سلوک خواهی کرد که
هیچکس با کسی نکرده باشد ان سگ گفت بتحقیق که علی مولای منست و معویهٔ
بن عمار از حضرت صادق ع روایت نموده که چون پیغمبر ص قامت خلافت علی بن
ابی طالب را بتشریف من کنت مولاه فعلی مولاه مزین ساخت عمر بدگهر گفت
بخدا که این امر از جانب الهی نیست بلکه پیغمبر از پیش خود این سخن را میگوید پس
ایهٔ شریفهٔ ولو تقول علینا بعض الاقاویل در رد اعتقاد ان بی دین شقاوت قرین
بیل تنزیل یافت و ابو سعید خدری روایت کرده که در روز نصب امیر مؤمنان

و خافض مرتبهٔ کافرون با مر خلافت بعد از اخذ اقرار از حضار رسول خدا ص
خطاب بقوم کرده فرمودند تهنیت کنید تهنیت مرا بدرستی که خدای تعالی مخصوص
گردانیده است مرا بنبوت و تخصیص داده است اهل بیت مرا بامامت بعد از این مرتبت
عمر با معایب بخدمت علی بن ابی طالب رسیده گفت یا ابا الحسن امروز تو مولای
من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و سید مرتضی ره در کتاب تنزیه الانبیاء تفسیر
آیهٔ شریفهٔ لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین که ظاهر معنیش اینست
که ای محمد اگر شریک قرار میدهی هر اینه حبط میشود عمل تو و هر اینه میباشی از زیان
کاران روایت نموده است که چون پیغمبر ص نص ولایت امیر المؤمنین ع را بمنصهٔ
ظهور رسانید در ابتدای حال جماعتی از قریش بخدمت آنسرور آمده عرض نمودند
که مردم مکه و اعراب اکثری بدین اسلام قریب العهد و بنای ایمان ایشان هنوز
استحکامی نپذیرفته و نقش دین داری بوجه استقرار در لوح خاطر ایشان سورت رسوخ
نگرفته اینمعنی بر ایشان دشوار می نماید که تو پیغمبر و عم زاده ات امام و خلیفه باشد
بهتر اینست که دیگری را باین مهم منصوب نمائی که قوم مستقر نشده در ربقهٔ انقیاد
داخل گردند رسول فرمود که من این مقدمه را بخواهش خود ترتیب نداده و بنای
این کار برای و اختیار خود ننهاده ام بلکه این منصب جلیل القدر از درگاه قادر
مصلحت بین بنام نامی امیر المؤمنین نامزد گردیده و حسب الامر الهی مهم امامت با
آنسرور رسیده پس آنجماعت گفتند هرگاه نصب دیگری بخلافت متعذر و عدول
از جناب علی بن ابی طالب متعسر است شخصی دیگر را از قریش با او شریک کن که باعث
تسکین حسد مردم شده این امر تمشیت یابد و ارباب غرض مخالفت ننمایند مقارن
این مقال آیهٔ شریفهٔ لئن اشرکت نازل شد و در خبر صحیح از ائمهٔ اطهار ع منقولست
که جناب رسالتمآب ص در سال وفات اکثر اوقات مردم را از قضیه فوت خود خبر
میداد و منافقون که استماع خبر فوت آنسرور را استماع مینمودند بیکدیگر میگفتند



که هر گاه محمد فوت شود دین او خراب و بنای اسلامی که نهاده چون نقش بر آب
محو و نا چیز خواهد گردید و چون مقدمهٔ روز غدیر عالم گیر و منصب امامت
بان کیفیت نامزد حضرت امیر شد منافقون ملعون و مایوس شده مکایدی که در
تخریب بنیان ایمان ممهد ساخته بودند باطل گردید آیهٔ الیوم یئس الذین کفروا نازل
شد یعنی امروز که اساس ایمان بتشیید مبانی امامت سرور عالمیان علی عالیمکان
مؤکد گردید کفار نابکار از توقع خرابی دین مایوس و نا امید شدند و مرویست که چون
پیغمبر ص از ارتکاب لوازم امامت و تاسیس قواعد خلافت امیر المؤمنین ع در غدیر
خم فارغ حاصل نموده فریضهٔ ولایت را باتمام رسانید و مردم متفرق گشتند جمعی
از قریش اجتماع نموده اغاز تاسف نهاده از ان ماجرا مکدر و متالم گردیدند
در ین اثنا سو سماری از پیش ایشان گذشته و بعضی از ان منافقون بد طینت
گفتند کاش محمد ص این سو سمار را بر ما امیر و خلیفه میکرد و علی بن ابی طالب را امام
و وصی نمینمود پس ابوذر استماع این مقاله نموده از گفتگوهای شقاوت انتمای
انملاعین اطلاع یافت بخدمت والا نهمت رسول الله ص رفته حکایت را عرض نمود
رسول الله ص باحضار انجماعت پر شقاوة فرمان داد و بعد از انکه حاضر شدند
سخنان که گفته بودند و تمنای باطلی که مینمودند بر ایشان نقل کرد همگی انکار کرده
قسم یاد نمودند که از اینمقوله بزبان نیاورده اند پس آیهٔ یحلفون بالله ما قالوا
در بطلان انکار ایشان نازل گشت یعنی قسم یاد می نمایند بخدا که نگفته اند در خبر
است از رسول الله ص که فرمودند روزی جبرئیل با من نازل شده گفت یا محمد در روز
قیامت جماعتی را بمحشر حاضر می سازند که امام ایشان سو سمار است و با اصحاب
سعادت مآب میگفت که ملاحظه نمایید شما تا از انجماعت نباشید در دستی که
خدا یتعالی میفرماید یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت میخوانند
هر جماعتی را با امام ایشان وای بر حال فلاکت مآل جماعتی که دیدهٔ بصیرت ایشان را

غبار بدبینی

خاك بيدينی انباشته و در عرصهٔ شقاوت علم عداوت افراشته دست از دامن قولاء
سعادت انتمای حيدر كرار بر داشته و نقش باطل ناقابلی چند را بر لوح سينهٔ
پر كينه نگاشته اقوال صريحه و نصوص صحيحهٔ خدا و رسول را نگفته و نشنيده انگاشته
نفاق را شعار و شقاق را دثار خود ساخته گاه با سوسمار در ايشان قرين و گاه
با ابوبكر لعين در اسفل السافلين و بمقتضای الغريق يتشبث بكل حشيشة
از سفينهٔ نجات محبت اهل بيت رسالت كه مصداق من ركب فيها نجی و ما من
امواج خطر بحر مخاطره و بلاست پا كشيده گاه بعمر بد گهر كه در كار و بار خود چون
خر در گل فرو مانده می چسبند و گاه رشتهٔ الفت را بريسمان پوسيده اقتدای عثمان
كثير العدوان می پيوندند خلدهم الله فی النيران و حشرهم الله مع ابی بكر و عثمان
در امالی شيخ طوسی ره منقولست از پادشاه كشور صدق و صفا امام رضا كه روز
غدير در آسمانها مشهورتراست از زمين و از برای اهل سموات عيدی عظيم
تر از آن نيست و معمار قدرهٔ بدايع نگار حضرت آفريده گار قصری در فردوس بنا
نموده يكخشت از نقره و يكخشت از طلا مشتملست بر صد هزار قبه و هر قبهٔ از يكدانه
ياقوت سرخ و بر سر هر قبهٔ خيمهٔ كشيده خاك آن قصر از مشك و عنبر و چهار
نهر يكی از شراب طهور و يكی از آب و يكی از عسل مصفی و يكی از شير در آن جاريست
و بر كنار هر يك از آن نهرها درختان فواكه كه مغروس گردانيده طيور خوش
آواز بر آنها نشسته بدنهای آنها از زمرد و پرو بالهای آنها از ياقوت سرخ است
بنغمات رنگارنگ دلپذير در ترنم اند و چون روز غدير ميشود جميع اهل آسمان
در آن قصر آمده بانعقاد مجلس عيد می پردازند و علم عيش مبارك باد در آن
قصر آباد می افرازند و بتسبيح و تقديس و تهليل الهی اشتغال نمود طيور مذ
كور در پرواز آمده از شگفتگی گل محمدی فكر ولايت امير المؤمنين با صوات
حسنه نغمهٔ عشرت را ساز مينمايند و در نهر آب غوطه زده بر خاك قصر كه مشك



و عنبراست می غلطند و بعد از ان برخواسته بر سر حضار مجلس بال افشانی و
بر سم مجمع عید شادباشی مینمایند و تا اخر ان روز مبارك باد میکنند ندا از رب
العالمین با ایشان میرسد که هریك بمکان خود مراجعت کنید که از برکت امروز
از جمیع مهالك و مخاطرات ایمن و محفوظ خواهید بود و از دولت محبت
محمد و علی صلوات الله علیهم بمراتب علیا ترقی خواهید نمود جعفر بن محمد
خزاعی روایت نموده از حضرت ابی عبد الله ع که چون پیغمبر ص در روز غدیر
از اقامت فریضهٔ ولایت حضرت امیر ع فارغ شد ابلیس ملعون از وقوع این
قضیهٔ میمون مضطرب شده فریاد بر اورد و اولاد بدنهاد خود را طلبید همگی
در دور ش حاضر شدند و از سبب فریاد هولناك ان ناپاك سؤال نمودند گفت
وای بر احوال شما امروز امری وقوع یافته است مثل امر عیسی ع که باعث
فتنهٔ عظیم خواهد بود بخدا قسم که جمعی کثیر را از سنوح این مقدمه بضلالت
خواهم انداخت پس مقارن این حال جبرئیل امین از درگاه رب العالمین بجناب
سید المرسلین نازل شده ایهٔ کریمهٔ و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه
الا فریق من المؤمنین باخبار قول ان لعین برخواند پس مرتبهٔ دیگر ان ملعون
بدگهر فریاد نموده اولاد لعنت نهاد او باز مراجعت نموده از باعث پرسیدند انسك
گفت ویل از برای شما افاده باد که انچه بشما گفتم که خدا تعالی بر پیغمبر خود رسانید
و بعد از ان شیطان ضلالت بنیان سر برداشته روی باسمان کرد گفت الهی قسم بعزت
و جلال تو که فریق مستثنی را که مراد شیعیان اند ملحق خواهم کرد بجمیع که سنیان
قافیهٔ شیطان اند پس پیغمبر ص ایهٔ شریفهٔ ان عبادی لیس لك علیهم سلطان بزبان
مبارك جاری ساخت ابلیس که از این معنی اگاه شد مرتبهٔ دیگر فریاد نمود باز
اتباع او حاضر گشته از سبب فریاد سؤال نمودند گفت بخدا سوگند که فریاد
من از جهة عدم تسلط است بر اصحاب علی ع چرا چه مدلول ایه انست که بدرستی

که بند

که نیست از برای تو ای شیطان تسلطی بر بندگان من و مراد از شیعیان خیریت تو امامان اند
که جناب لطیف باری ایشان را از کمال شرافت و علو درجت از یمن برکت تولای شاه
ولایت بخود اضافه نموده و بلفظ عبادی سرافراز فرموده پس شیطان گفت بعزت
و جلال تو قسم ای پروردگار که ترغیب خواهم نمود ایشان را بمعاصی و گناهان تا بحدی
که ببغض او و در را نافرمانی ایشان پس حضرت ابو عبد الله ع فرمودند سوگند بخدایی
که محمد را به پیغمبری مبعوث نمود که شیاطین و ابالسه بر مؤمن بیشتر است از زنبور که
بر گوشت نشیند و مؤمن سخت تر از کوه است زیرا که از کوه بکلنگ میتوان تراشید
و از دین مؤمن هیچ نحو کم نمیتوان کرد مرویست از امام بصواب ناطق جعفر صادق ع
که رسول الله ص از تاکید مبانی تولیت عهد جناب امیر مستطاب ع فارغ شد حضار
این بزم ولایت آثار مشاهده نمودند که شخصی در کمال حسن صورت و خوبی و نیکویی
هیئت باواز بلند میگوید بخدا سوگند که هرگز روزی مثل امروز ندیده ام رسول ام سخت
تاکیدها در باره ابن عم خود می نماید بدرستی که عقد نموده است از برای ولایت عهد
ابن عم خود مینماید یعنی که حل آن عقد کند پس عمر ملعون ملتفت این جواب شده
از بلاغت این مقال و حسن جمال او متعجب گردید از خدمت با نهمت رسول ص نام و نسب آن
جوان پرسید رسول الله ص فرمودند ای عمر آن جوان که بدین مقاله رطب لسان بود
جبرئیل امین است ع ای عمر با حذر باش که تو حل این عقده ننمایی که اگر چنین امری از تو
صادر شود بتحقیق که خدا و رسول و ملائکه و جمیع مؤمنون از تو بری و بیزار خواهند
بود در مسند احمد بن حنبل مسطور است از بریده اسلمی که گفت در جنگ یمن بخدمت
حضرت امیر المؤمنین ع بودم و از خدمتش جفا دیدم چون مراجعت نمودم بخدمت
رسول الله ص رفته بعضی سخنان که منافی جلال سرور مؤمنان بود عرض نمودم دیدم
که اثر غضب از چهره مبارک رسول ظاهر شد متغیر گردیدند و بکمال خشم فرمودند
یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا نیستم اولی بمومنان از ایشان گفتم بلی



یا رسول الله فرمودند من کنت مولاه فعلی مولاه ایضا بریده مذکور نقل نموده
که رسول صلعم لشکری بیمن فرستاد و ایشانرا بدو فرقه متفرق ساخته امیر المؤمنین را
سردار یکفرقه و خالد بن ولید را سرکردهٔ فرقهٔ دیگر نمود و مقرر فرمود که اختیار
هر دو فرقه در کف کفایت شاه ولایت باشد و بعد از انکه بملک یمن داخل شده
مقابله و مقاتله با قبیله بنی زبید واقع شد و لشکر اسلام غالب آمده مشرکانرا
تاخت و تاراج نمودند زنی از اسیرانرا بخدمت امیر المؤمنین ع برده انحضرت زنرا
صاحب شد و خالد بن ولید این معنی را وسیلهٔ خیانت دانسته عرضه داشت
بپایهٔ سریر نبوت مصیر نمود و مرا به بردن عریضه بخدمت والا نهمت رسول الله ص
برده چون مضمون عداوه مکنون آن بنظر کیمیا اثر ان سرور رسید اثار غضب
از چهره مبارک او ظاهر گردید مرا از مشاهدهٔ انحال اضطراب احوال بهم رسیده
عرض کردم که یا رسول الله مرا برفاقت و تابعیت شخصی مقرر فرمودی بالضرور
اطاعت و انقیاد او بر من لازم بود در هر باب متابعت او بایست نمود و اگر مرا ناشایستی
عرض نموده مرا تقصیری نخواهد بود فرمودند یا بریده شما را با علی هیچ کاری نباشد
که او از منست و من از اویم و اوست ولی شما بعد از من و روایت نموده است ابی اسحق
از امام مبرا از شین حضرت علی بن الحسین ع که مراد از فرمودهٔ رسول الله ص من کنت
مولاه فعلی مولاه اخبار از امامت علی ع بوده یعنی بنماید که بعد از من امام و پیشوای
شما علی بن ابی طالبست ع و ابان بن تغلب نقل نموده که پرسیدم حضرت امام محمد باقر را از معنی
قول پیغمبر ص من کنت مولاه فعلی مولاه فرمودند رسول الله ص امیر المؤمنین را ع در لشکر
اسلام بمنزلهٔ علم ساخته تا بسبب او جماعت خدا پرستان از اهل ایمان از فرقهٔ منافقون
معلوم و ممتاز شود چه هر کس در پای علم ولایت پرچم ثبات قدم ورزد از جملهٔ حزب الله
و هر کس از او دور شود از جملهٔ اعداء الله باشد و از ابی سعید منقولست که رسول الله ص
فرمودند که هر کس را من ولی اویم پس علی هم ولی اوست و هر کس را من امام اویم پس علیست

امام او

امام او و هر کس را من امیرم علی امیر اوست و هر کس را من نذیرم علی نذیر
اوست و هر کس را من رهنمایم علی رهنمای اوست و هر کس را من وسیلهٔ نجاتم نزد خدای
تعالی اینست وسیلهٔ نجات او پس خدای تعالی حکم باشد میان علی علیه السلام و دشمن او
و شیخ صدوق ره در کتاب معانی الاخبار بعد از نقل احادیث وارده در معنی حدیث
من کنت مولاه فعلی مولاه بیان فرموده که ما فرقهٔ امامیه استدلال مینماییم در نص
پیغمبر صلی الله علیه واله بامامت علی علیه السلم باخبار و احادیث صحیحه و انها بر دو قسم اند
یکقسم اخباری چنداست که مخالفون شرارت مکنون نیز در کتب و مؤلفات از طرق خود
نقل نموده اند اما در تاویل انها باشتهای نفس شوم خود طریق خلاف پیموده اند و یکقسم
دیگر احادیث و اخباری چنداست که مخالفون در طریق نقل انها با ما مخالف اند پس انکه بر ما
واجب و از برای اثبات مدعا لازم است اینست که در قسم اول صحت تاویل خود را باستشهاد
شهرت استعمال و شواهد لغات ظاهر و محکوم بر و در قسم ثانی که منکر نقل اند ثابت نماییم
که احادیث ناصه بر حقیت مذهب ما صحیح الورود و مثل اکثر احادیث ایشان موضوع
نیست پس میگوییم که ما و مخالفین هر دو بی نزاع بطرق متعدده نقل و روایت کرده ایم
از پیغمبر صلی الله علیه واله که روز غدیر خم مسلمانان را جمع کرده اولا از ایشان پرسیده که
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم همگی گفتند بلی یا رسول الله فرمود الا من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
بعد از تحقق این خبر صدق اثر ملاحظهٔ معنی الست اولی بالمؤمنین و معنی من کنت
مولاه فعلی مولاه کرده می بینیم که لفظ اولی و لفظ مولی در موارد چند استعمال
میشود که بحسب لغت احتمال دیگر ندارد و می بینیم و میدانیم که رسول الله صلی الله علیه
واله اینهمه اهتمام در اجتماع انام و خطبه خواندن و عظیم شمردن امری از برای
چنین سهلی و مطلب جزئی که فایدهٔ متعدبها نداشته باشد و امر معلومی که تکرار
و تحصیل حاصل یا عبث باشد نمیکند بلکه امر عظیمی لازمی جلیلی می باید که باین مرتبه اعتنا



بشان ان و رجوع بلغت که میکنیم می بینیم که لفظ مولی منحصر است بسه معنی و احتمال
غیر این سه معنی ندارد اول اینکه مولی بمعنی مالك باشد همچنانکه مولی میکویند و
اقای بنده مراد است که اختیار فروختن و بخشیدن بنده دارد و ثانی اینکه مولی بمعنی
مولای ازاد کننده از بندکی و رقیت باشد ثالث اینکه مولی بمعنی باشد و این سه وجه
در توجیه مولی مشهور در میان خاصه و عامه است و هر سه منافی مراد رسول الله است صلی الله
و اله و حمل مولی که در قول پیغمبر صلی الله علیه و اله در ان احادیث واقع شده نمیتوان کرد
چرا چه پیغمبر صلی الله علیه و اله مالك رقاب مسلمانان باینمعنی نبوده که ایشانرا تواند فروخت
یا بخشید و ایشانرا ازاد هم نکرده و ازاد کردهٔ ایشان هم نیست پس هیچ یك از ان سه معنی
نخواهد بود و احتمالات دیکر که در لغت مولی نقل کرده اند یکی اینست که بمعنی ابن عم باشد
چنانکه شاعر کفته مهلا بنی عمنا مهلا موالینا لا تنبشوا بیننا ما کان مدفونا و دوم
اینست که بمعنی عاقبت باشد چنانکه خدایتعالی میفرماید و ماویکم النار هی مولیکم
خطاب بجماعت کفار است که ماوای شما اتش است و انست عاقبت شما و سیوم اینست
که بمعنی پس باشد یعنی عقب و این سه معنی نیز مناسب نیست زیرا که معقول نیست پیغمبر
صلی الله علیه و اله مردم را بان همه شد و مدجمع نموده منبری از جهاز بساز دو خطبه
بکمال عظمت بخواند و همین را بیان نماید که علی ابن عم منست چه اینمعنی معروف همکی حضار
و غیرهم بود و تکرار ان عمل مکرر و فعل عبث است و حاشا که رسول الله صلی الله علیه
و اله فعل عبث کند و این هم جایز نیست که مقصود باشد که علی عاقبت شماست نهایت
اثر لغت ظاهر میشود که مطاع را مولی میکویند و کفته میشود فلان مولای منست
یعنی مطاع منست و انقیاد او میکنم پس حمل لفظ مولی باینمعنی که محذوری ندارد
و مثل اینمعانی سابقه منافات ندارد مناسبست و محکوم بر میشود که قصد رسول الله
صلی الله علیه و اله همین است زیرا که فرموده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم پس فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه و منظور انسرور صلی الله علیه و اله این بوده که ایا من

بخن

نیستم مطاع شما که اطاعت من بیشتر از خود مینمایید همگی گفتند بلی بعد از ان فرمود
پس هر کس اطاعت من می نماید علی علیه السلم مطاع اوست و او را باید اطاعت کند و هرگاه
کسی اقرار بگیرد و بیعت بستاند از شخصی باینکه اولیست باو از نفس او ان شخص را نمی
شاید که مخالفت انکس کند در امری از اوامر او زیرا که مخالفت نماید خلاف اقرار و بیعتی
که با او کرده و هرگاه انجماعت همگی اقرار اولویت برسول الله صلی الله علیه و اله داده و
بیفاصله انحضرتنا ولویت خود را بعلی علیه السلم داده فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
واجب شد ملک طاعت مسلمانان از برای علی ع السلم و معنی امامت همین است چرا که
امامت مشتق است از ایتمام وان بمعنی اطاعت و اقتدا ست که عمل کند بفعل او و قایل
کرده بقول او و امام در اصل لغت تیریست که اندازه باشد و تیر که تیرها را باندام و
طرز ان سازد پس هرگاه واجب شد طاعت علی علیه السلم بر خلق مستحق است بی شک
معنی امامت را و قطع نظر از تعصب نظر بحقیقت حال و ملاحظه طرز مقال کرده
مشخص میشود که عبارتی صریح تر در تعبیر معنی فرض طاعت از کلام صحت انجام
من کنت مولاه فعلی هو مولاه نیست چرا که مرتب و متفرع است بر فقره سابقه ان
که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم باشد و مبنیست بر اقرار مسلمین از برای پیغمبر
صلی الله علیه و اله باولویت و اعتراف طاعت پس مراد پیغمبر صلی علیه و اله همین بوده
که هر کس مطیع منست و مرا اولی میداند بخود از نفس خود هر اینه مطیع باشد علی را
علیه السلم و اولی داند او را بخود از نفس خود و باعتراف خصم طاعت پیغمبر صلی الله
علیه و اله در هر باب واجب بوده پس بی نزاع طاعت علی علیه السلم فرض و واجب خواهد
بود مخفی نماند که اخبار غدیر در نصب خلافت امیر علیه السلم زیاده از انست که قلم
بیان احصای ذکر ان تواند نمود و اگر مخالف ناموالف اغماض نکرده در مقام
راست اعتقادی در اید هر اینه لابد و لاعلاج بنا بر انکه انکار بدیهی نمیتوان کرد
تصدیق می نماید؛ در خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ لهذا خامه صدق ختامه عنان



بیانرا منعطف ساخته در صفحهٔ ذکر اخبار منزله و استدلال بانها بر امامت خیر الوصیین علیه السلم کرم جولان میکرد و من الله التوفیق **باب در اخبار دیث وارده بر امامت امام بر حق و وصی مطلق علیه و اله و السلم**

روایت نمود مقاتل بن سلیمن از امام بصدق ناطق امام جعفر صادق علیه السلم از ابای کرام انسرور از پیغمبر علیهم صلوات الله الاکبر که خطاب بحضرت امیر المومنین علیه السلم کرده فرمود یا علی تو مرا بجای هبة اللهی از آدم علیه السلم و منزلت تو نزد من مثل منزلت سام است نزد نوح علیه السلم و منزلت تو نزد من مثل منزلت اسحق است نزد ابرهیم علیه السلم و تو از من همان منزلت را داری که هرون از موسی علیه السلم داشت و تو از من بمنزلهٔ شمعونی از عیسی علیه السلم و تفاوت همین است که بعد از من پیغمبری نخواهد بود ای علی توی وصی من و توی خلیفه من هر کس انکار نماید وصیت و جانشینی ترا نیست از من و نیستم از او و من دشمن اویم در روز قیامت ای علی توی بهترین امت من بحسب فضیلت و قدیمترین امت من توی در اسلام که قبل از همه تشریف شریف اسلام زیب افزای قامت ارجمند اعتقاد حقیقت نژادت گشته و توی حلیم ترین امت من و شجاع ترین ایشان و سخی ترین ایشان ای علی توی امام و پیشوای انام بعد از من و توی امیر و پادشاه خاص و عام و توی صاحب و وزیر و نیست ترا در امت من شبیه و نظیر ای علی توی قسیم بهشت و دوزخ بمحک محبت سراسر سعادت تو امتحان میشود قلب و نقد ابرار و فجار و بقوت ممیزه دوستی و تولای تو امتیاز حاصل میشود در میان اشرار و اخیار و بسبب مهر و مودت جدا میشوند مؤمنین از کفار **وحدیث دیگر** روایت نموده است ام سلمه رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و اله خبر داد مرا که ام سلمه علی از منست و من از علیم گوشت او از گوشت من است و خون او از خون منست و علی از من بمنزلهٔ هرون است از موسی علیه السلم ای ام سلمه بشنو و شاهد باش این علی سید و بزرگ مسلمانانست

حدیث

حدیث دیگر روایت نموده عطبه ازابی سعید خدری که حضرت رسول الله صلی الله
علیه واله دراوانی که حسب الامر مالک ارواح عبید و ملوک متوجه غزای بتوك
کردیدند علی بن ابی طالب را علیه السلام جانشینی خود ساخته مقرر فرمودند که برسر باز ماند
کان وعیال انحضرت صلی الله علیه واله بماند علی علیه السلام عرض نمود که یا رسول الله مرا
ناخوش می اید که از خدمت تخلف نمایم و اینمعنی درمیان عرب باعث توبیخ و سرزنش من
شد بکویند که رسول الله صلی الله علیه واله بغزا میرود و پسر عم او رفاقتش نمی نماید رسول
صلی الله علیه واله فرمودند ای علی ایا نمیخواهی که تو از من بمنزلهٔ هرون باشی از موسی علیه
السلام کفت بلی میخواهم فرمودند پس جانشین من باش و بمان حدیث دیگر روایت نموده حافظ
محمد شیرازی باسناد خود که روزی صخر بن حرب متوجه خدمت رسول الله صلی الله علیه واله
شد در مجلس بهشت ایین خیر النبیین با دلی پر از بغض و کین نشسته پرسید که یا محمد این امر
که الحال با تست بعد از تو برما ست یا دیکری رسول الله صلی الله علیه واله فرمودند ای صخر
این امر بعد از من از برای کسیست که او از من بمنزلهٔ هرونست از موسی علیه السلام مقارن اینحال
و مصارف اینمقال ایهٔ عم یتساءلون عن النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون نازل شد یعنی
میپرسند ترا ای محمد اهل مکه از خبری عظیم که خلافت علی علیه السلام است و چنین خبریست
که ایشان اختلاف مینمایند دران بعضی تصدیق میکنند و بعضی تکذیب مینمایند کلا
سیعلمون یعنی حاشا که خبر بحث اثر خلافت انسرور خلاف باشد زود باشد که مخالفون
اکاه شوند و علم از برای ایشان حاصل شود بحقیقت ان زیرا که سؤال کرده میشوند از خلافت
علی علیه السلام در قبور خود و نیست کسی که نمیرد در مشرق یا مغرب در بحر و بر مکر اینکه منکر
و نکیر سؤال مینمایند او را از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از مردن و انچه سؤال
میشود از میت اینست که من ربك و من نبیك و من امامك یعنی کیست خدای تو و کیست پیغمبر تو
و کیست امام تو و حدیث دیگر روایت نمود محمد بن اسحق که چون رسول الله صلی الله ع
و اله متوجه غزای بتوك کردیدند علی را علیه السلام بجا کذاشته تکفل امور اهل و عیال سعادت مال



بعهده کفایت آن برگزیده ذو الجلال مقرر داشتند منافقون شقاوت مکنون اینمعنی را
حمل بآن نمودند که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را ثقیل شمرده او را همراه نبرده علی ع
آگاه شده این سخن را استماع نموده سلاح خود را برگرفته تعاقب فرموده در عرض راه
بخدمت جناب رسالت پناه رسیده گفت یا رسول الله زعم منافقون اینست که بجا گذاشتن من
بنابراین بوده که بطبع مبارکت ثقیل بوده ام رسول الله فرمودند دروغ گفتند ولیکن
بجا گذاشتن تو از برای رعایت بازماندگان خود بوده است که اهل و عیال من بیکس نباشند
برگرد و مراجعت نما و متکفل احوال اهل من و اهل خود باش آیا راضی نیستی که تو از من
بمنزله هرون از موسی علیه السلم باشی پس علی علیه السلم مراجعت فرموده بلوازم
تکفل احوال و نفقه اهل و عیال حضرت رسول بهمال اشتغال نموده و در کمال غرابتست
اینکه از عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب در کتاب فردوس روایت شده که رسول الله
صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلم خطاب نموده گفت یا علی توی اول کسی
که اسلام آورده و دعوت مرا باجابت مقرون کرده و توی اولین کسی که نور ایمان
بر عرصه دلش تابیده و قامت عقیدتش بتصدیق من مشرف گردیده توی از من بمنزله
هرون از موسی علیه السلم و با وصف اینکه آن ملعون خود از جناب مقدس رسالت
پناهی این سخنان در بارهٔ برگزیدهٔ الهی و مسمای سامی لقب اسد اللهی شنیده
و روایت نموده و باینمعنی قایل گردیده بنابر شرارت ذات و حب جاه و اغراض خسیسه
چند خسران دنیا و آخرت را متحمل و در ویل و خامت عاقبت متوغل گشته انکار نمود
و ابواب لعن و طرد خدا و رسول الی یوم الموعود بر روی خود گشود فویل له ثم ویل له
و روایت نمود اسد بن ابرهیم سلمی از ابی رافع که رسول الله صلی الله علیه و آله در بدایت
اسلام اولاد عبد المطلب را که اعیان زمان بودند همگی را حاضر ساخته قریب چهل
تن جمع شدند و ایشانرا ضیافت نموده ران گوسفندی از برای ایشان قلیه ساخت
و طعام را برایشان عرض کرده تمامی آن چهل نفر از آن یکران گوسفند سیر شدند

و بعد ان

و بعد از ان قدحی شیر حاضر ساخته همکی را تکلیف آشامیدن نمود و مجموع ان جمع را
کفاف شد ابو لهب که از انجمله بود با واز بلند کفت اینا چه رو داد که هر یك از ما بار ها
پر خوری از یك ران کوسفند حسب المدعا تناول نموده سیر شدیم و هنوز بوجات
و یك قدح شیر تمام ما سیراب کرد و حال اینکه چند نفر از ینجمع را اشتهای اکل بمرتبه ایست
که برای تغییر ذایقه یکران شتر را میخورند و از یك طغار مرق سیر نمیشوند سبب اینمقدمه
نخواهد بود مکر سحری که محمد در این باب کرده بعد از ان رسول الله صلی الله علیه و آله
یك یك انجماعت را باسم خوانده فرمودند که خدای عز و جل مرا مامور ساخته است که
اقوام و خویشان خود را از عقاب الهی تخویف نموده باخباری چند اکاه سازم بدرستی
که پروردکار عالمیان هیچ پیغمبری از پیغمبران نفرستاده مکر اینکه وزیری و برادری
و وارثی و وصی و خلیفهٔ از اهل او برایش قرار داده پس کدام یك از شما بیعت اخوت
و وزارت و وصایت و وراثت با من مینماید که منزلت او از من بمنزلهٔ هرون از موسی
باشد و همین است که پیغمبری دیکر بعد از من نخواهد بود پس همکی انقوم ساکت شده
هیچ یك بجواب مبادرت ننمودند رسول الله صلی الله علیه و آله بدستور مذکور
اعادهٔ کلام وحی انجام نمود و سه مرتبه این سخن را با نجماعت فرمود و مطلقا جوابی
از ایشان مسموع نکردید فرمودند بخدا سوکند که یا اینست که کسی از شما قبول
این امر نماید یا این مناسب بدیکری از بیکانکان رجوع میشود و بعد از ان شما و اولاد
عبد المطلب بندامت مبتلا شوید و پشیمانی برای شما سودی نخواهد داشت انکاه
علی بن ابی طالب و مستحق بر کل ان مناصب علیه السلم از مکان خود برخواسته در حضور
انجماعت دست بیعت بجناب رسالت صلی الله علیه و آله داده بان القاب همایون ممتاز
و سرافراز کردید و رسول الله صلی الله علیه و آله انسرور را پیش کشیده فرمود دهن
مبارك را کشود و رسول الله صلی الله علیه و آله آب دهن اقدس که آب حیات زنده
دلی جاوید بود در دهن انحضرت انداخته بعد از ان ما بین کتفین و میان قدمین



او آب دهن انداخت ابولهب رو سوی جناب نبوی صلی الله علیه و آله کرده از روی
حماقت بکمال جلافت کفت یا محمد بد شفقتی درباره عمزاده خود کردی چه دهن او را پر از
آب دهن خود نمودی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ای ابولهب جوف او را پر از
علم و حکمت و معرفت و فهم نمودم بعد از آن ابولهب بدزبان با بوطالب خطاب نموده کفت
الحال کوارا است بر تو که بدین برادرزاده خود راضی و حال پسرت را بر تو مقدم و پیشوا
کردانید حدیث دیکر از جابر بن عبد الله مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز
فتح قلعه خیبر بجناب شاه ولایت مآب خطاب فرموده کفت اکر نمیترسیدم که طایفه
از امت من بکویند در باره انچه نصاری در باره عیسی بن مریم میکویند یعنی قایل
بالوهیت تو شوند هر اینه میکفتم در باره تو سخنی چند که خاک قدم و آب دست شوی
ترا هکی مردم بقیمت اعلا از برای استشفا میخریدند و لیکن همین ترا کافیست که تو از منی
و من از توام و تو وارث منی و من وارث تو و تو از من بمنزله هرون از موسی علیه
السلم نهایت پیغمبری بعد از من نیست و بد رستی که تو ذمت مرا از حقوق فارغ خواهی
کرد و مقاتله میکنی بسنت من و فردا در قیامت نزدیک ترین مردمی بمن و توی اولین
کسی که بر سر حوض کوثر وارد میشود بمن و توی خلیفه من بر سر حوض کوثر و توی نخستین
کسی که با من بخلاع فاخره و کسوت با هره حریر و استبرق مخصوص خواهد شد و توی
اولین کسی که داخل بهشت عنبر سرشت میشود از امت من و بد رستی که شیعه و پیروان
تو در بهشت بر منبرهای نور جا کرفته سفید رو در جوار من نشسته خواهند بود و
ایشانرا من شفاعت میکنم و فردا همسایه من اند در بهشت و جنک تو جنک منست و صلح
تو صلح منست و باطن تو باطن منست و آشکار تو آشکار منست و فرزندان تو
فرزندان من اند و توی وفا کننده بوعدهای من و توی صاحب احتیار حوض
کوثر و هیچکس از امت من مساوی تو نیست و لاف برابری با تو نمیتواند زد بدرستی
که مقر و مکان حق زبان و جنان تست و همیشه حق عینک دیده [illegible] تست و بدرستی

که سرشته است ایمان بگوشت و خون تو چنانکه سرشته است بخون و گوشت من و
وارد حوض کوثر نخواهد شد هیچ یک از دشمنان تو و بی نصیب از حوض نمیشود هیچ
کس از دوستان تو پس علی بن ابی طالب علیه السلام سر بسجدهٔ شکر گذاشته شرایط حمد و شکر
الهی در ازای این عارفهٔ نامتناهی بتقدیم رسانید و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند یا علی اگر تو بعد از من نمیبودی مؤمنان را کسی نمیشناخت و روایتست از هرون
عبدی که گفت پرسیدم جابر بن موسی الا انه لا نبی بعدی گفت بخدا قسم مطابق این عبارت
علی را علیه السلام خلیفه خود کرده و بموجب این جانشین او در حیات و بعد از ممات در
میان امت او علیست علیه السلام و مفوض داشته است بر امت خود طاعت او را
پس هر کس از امت او بعد از شنیدن این عبارت خلافت دلالت اعتقاد ثابت جازم
یقینی بخلافت علی علیه السلام نداشته باشد بتحقیق که از جملهٔ ظلم کنندگانست و
حق سبحانه میفرماید لعنة الله علی الظالمین **حدیث دیگر** روایت نمود ابی خالد
کابلی از حضرت زین العابدین علیه السلام که گفت بخدمت آنحضرت عرض نمودم که مردم
میگویند بهترین مردمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر است بعد از آن عمر
بعد از آن عثمان بعد از آن علی علیه السلام آنحضرت فرمودند پس چه میگویند در جواب
خبری که روایت کرده است سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که فرموده اند یا علی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی علیه السلام مگر اینکه
نیست بعد از من پیغمبری پس کدام یک از مردمان زمان حضرت موسی علیه السلام
در مراتب کمال مثل هرون بود مراد اینکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را
تشبیه بموسی علیه السلام و علی را علیه السلام تشبیه بهرون علیه السلام نموده و مبر
که در عصر موسی علیه السلام بعد از موسی هرون افضل اهل زمان بوده لازم
می آید که علی علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل کافه ناس باشد
پس ترجیح غیر بر آنسرور علیه السلام غیر حق و محض عناد مطلق است و شیخ صدوق



بعد از ایراد حدیث مذکور کلامی ذکر نموده که حاصل عبارتش اینست که کافهٔ مخالفون
و عامهٔ سنّیان اجماع بصحت نقل حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی در شأن
و الای امیر المؤمنین علیه السلم نموده اند و این قول دلالت میکند براینکه منزلت علی
علیه السلم از پیغمبر صلی الله علیه و اله در جمیع حالات مگر انچه استثنا شده باشد
در نفس عبارت حدیث و منازل هرون علیه السلم از موسی علیه السلم اینست
که برادر نسبی موسی علیه السلم بوده و عقل مانع است از اینکه پیغمبر صلی الله
علیه و اله نبود و از جمله منازل هرون اینست که در نبوت شریک موسی علیه
السلم بود و از استثناء واقعه در خبر مذکور معلوم است که علی علیه السلم
شراکت در نبوت پیغمبر صلی الله علیه و اله نداشته و از جملهٔ منازل هرون علیه
السلم از موسی اموری چند ظاهری اینست که هرون افضل اهل زمان خود و
دوست ترین ایشان نزد موسی علیه السلم و معتمدترین مردمان بسوی او بود
و هرگاه غایب میشد او را خلیفه و جانشین خود میساخت و درگاه مدینهٔ
علم موسی بود و اگر موسی علیه السلم وفات می یافت و هرون علیه السلم در حیوة
میبود هر اینه او را خلیفه و جانشین خود مینمود و این حدیث بمقتضای
تشبیه موجب انست که جمیع خصال مذکوره از برای علی علیه السلم حاصل و ثابت
شد و اما امور باطنی از جملهٔ منازل هرون علیه السلم از موسی علیه السلم با جمعها
هرچند که عقل احاطهٔ انها نکند بالتمام از برای علی علیه السلم ثابت است مگر چیز
از انها که بحسب عقل مستثنی باشد مثل اخوت نسبی و شرکت در نبوت
و هرگاه چنین باشد دلالت حدیث مذکور واضح است براینکه علی علیه السلم
افضل صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و اله و اعلم ایشان و دوست ترین ایشان
و معتمدترین ایشانست نزد رسول الله صلی الله علیه و اله و واجبست که در حالت
غیبت در حیات و ممات رسول الله صلی الله علیه و اله خلیفه و جانشین او باشد

زیرا که اینها همه در شروط و منزلت او نزد موسی علیه السّلم متحقق بوده در وجه
تسمیهٔ انسر و در باامیر المومنین و صدور رقم امارت آن پادشاه
ملك امامت از درگاه رب العالمین روایت نموده است منصور
از حضرت جواد علیه السّلم از آبای کرام خود علیهم السّلم که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمودند که چون حسب الامر خالق آسمان و زمین عروج بمرتبه قرب
جناب احدیت نمودم در هنگامی که بقاب قوسین نظر و صول گشودم و بیواسطه
وحی شنودم از حضرت عزت ندا رسید که یا محمد امیر المؤمنین علی را از من سلام
برسان که هیچکس از متقدمین را باین لقب همیون ملقب و هیچ احدی را بعد از این
باین نام نامی مخاطب نساخته و نخواهم ساخت و روایت نموده است عمرو بن حصین
که گفت من و برادرم بودیم بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم که ناگاه ابو بکر
آمد و سلام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ای ابو بکر برو و بر امیر المؤمنین
علیه السّلم سلام کن گفت یا رسول الله امیر المؤمنین کیست فرمودند علی بن ابی طالب علیه
السّلم گفت بفرمودهٔ خدا و رسول امیر المؤمنین است فرمود بلی بعد از آن عمر داخل شده
بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کرد او را نیز بدستور ابو بکر امر بسلام بر امیر المؤمنین
نمود آن ناپاك نیز مقال ابو بکر بدسکال را پیش کرده رسول الله صلی الله علیه و آله
بهمان جواب او را اجابت فرمودند و روایت نموده غالب جهنی از حضرت باقر علیه السّلم
از پدر بزرگوار از جد عالیمقدارش علیهم السّلم از حضرت علی بن ابی طالب از رسول الله
صلوات الله علیهما که چون در شب معراج مرا بر آسمان سیر میفرمودند بعد از عروج
بر جمیع آسمانها بسدرة المنتهی رسیدم در آنجا مامور بتوقف کردیدم و بیواسطه
خطاب مستطاب رب الارباب شنیدم آنگاه ندا رسید که یا محمد جمیع خلق را بفرمان
من امتحان نمودی کدام یك از ایشان را مطیع خود دیدی گفتم ای پروردگار من علی را
در ابتلا و امتحان آزمودم هیچکس را مطیع تر از مشاهده نمودم از بارگاه احدیت



ندا رسید که یا محمد طریقهٔ راستی را مرعی داشتی چنین است که گفتی آیا کسی را از خلق بخلافت
خود مقرر داشته‌ئی که ادا کند از تو آنچه می‌باید و تعلیم کند خلق را آنچه نمیدانند گفتم خداوندا
اختیار چنین کسی در دست قدرت تست و خیر من در چیزیست که تو اختیار فرمایی ندا
در رسید که من علی را از برای این امر اختیار فرمودم می‌باید که تو او را خلیفه و وصی
خود گردانی و من او را بصفت علم و حلم متصف ساخته‌ام و اوست امیر مؤمنان
بر وجه حق و باین مرتبه یعنی تسمیهٔ امیر المؤمنین نرسیده است کسی از پیشینیان
و نخواهد رسید هیچکس بعد از آن یا محمد علیست علم هدی و پیشوا و امام کسانی
که اطاعت من کنند و علیست نور اولیای من و اوست کلمهٔ حقی که ملازم اوئید
جماعت متقیان هر کس او را دوست دارد دوست منست و هر کس او را دشمن
دارد دشمن منست پس او را بشارت ده باین خبر گفتم پروردگارا بشارت دادم
او را بآنچه فرمودی پس علی علیه السلم بعد ازین بشارت وافر المسرت گفت
من بندهٔ پروردگارم و در قبضهٔ فرمان اویم اگر مرا معذب سازد بسبب گناهان
من خواهد بود نه بسبب ظلم و اگر تمام کند نعمت خود را بر من و وفا کند بوعدهٔ
خود پس اولیست بمن آنگاه دعا کردم که خداوندا جلا ده دل علی را و بگردان خاطر
او را مایل بایمان چنانکه مایل میشود بهار در ربیع خاطر انسان ندا رسید یا محمد مستجاب
کردم دعای ترا در باره او و نهایت مخصوص میسازم او را ببلایی که هیچ یک
اولیای خود را بچنان بلایی مبتلا نساخته باشم گفتم خداوندا برادر و صاحب
من است چه شود اگر ازین بلا سالم گردد ندا رسید که یا محمد سبقت گرفته است
در علم من که علی مبتلا باشد و خلقی عظیم نیز باو مبتلا شوند و اگر علی نمیبود
شناخته نمیشد هیچکس از اولیای من و پیغمبران من مرویست از سلیم بن قیس
که گفت با سلمان و مقداد و ابی ذر نشسته بودم که شخصی از اهل کوفه داخل شده
امور دین را از سلمان تحقیق مینمود سلمان گفت ای برادر زبرتا آدم تا بعث

کتاب

کتاب خدا و ملازمت علی بن ابی طالب ع پس بدرستی که علی با کتاب خداست
و هرگز از آن جدا نیست و ما همگی شاهدیم باینکه رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود
و ما میشنیدیم که علی ع با حق است و حق با علیست و علی علیه السلم میگردد با حق
هر کجا باشد و بدرستی که علی صدیق است و اوست فاروق که جدا میکند حق از باطل
کوفی گفت پس چونست که مردم ابوبکر را صدیق میگویند و عمر را فاروق میخوانند
سلمان گفت مردم نهاده اند بایشان نام غیر ایشانرا چنانکه خلافت رسول الله
را و لقب امیر المؤمنین را بدون حق و خلاف حساب بایشان داده اند و حال اینکه
رسول الله صلی الله علیه و آله ما و ایشانرا همگی مامور داشت بسلام بر علی ع بلفظ
امیر المؤمنین و باتفاق همگی بر علی علیه السلام بلفظ امیر المؤمنین و باتفاق همگی بر علی
علیه السلم باین لفظ سلام کردیم و روایت نمود جابر از امام محمد باقر ع که گفتم فدای
تو شوم بچه سبب علی علیه السلم بامیر المؤمنین موسوم شد فرمودند زیرا که
کیل میکند برایشان علم را چرا که امیر مشتق از میره بکسر میم است و آن بمعنی کیل
طعام است و روایت نموده است نعمانی از حضرت باقر علیه السلم که گفت پرسیدم آنحضرترا
از وجه تسمیهٔ علی علیه السلم بامیر المؤمنین و حال اینکه هیچکس پیش از او باین اسم
موسوم نشده و حرام است بر دیگری بعد از او فرمودند زیرا که مردم کیل میکنند
از او علم را و او محتاج بکیل کردن از غیر نیست گفتم یا ابن رسول الله چرا شمشیر او را
ذو الفقار میناممند فرمودند زیرا که هر کس ضرب از آن خورد فقیر شد از دنیا
و ما فیها و اهل و اولاد و فقیر شد در آخرت از بهشت یعنی مایهٔ فقر داین و
سبب محرومی نشاتین است گفتم یا ابن رسول الله شما همگی قایم بحق نیستید چونست
که همین مهدی را علیه السلم قایم گویند فرمودند بلی چون جد بزرگوارم حضرت
حسین علیه السلم را شهید کردند گروه فرشتگان فریاد کرده و افغان بیارگاه جناب
دادستان رسانیدند و عرض نمودند که خداوندا غافل خواهی شد از جماعتی



که بقتل رسانیدند برگزیدهٔ خلق و فرزند مصطفا و بهترین خلق خدا را پس وحی نازل
شد که ای گروه ملائکهٔ من دل برقرار دارید سوگند بعزت و جلال من که انتقام از
انجماعت خواهم واگرچه بعد از مدتها باشد بعد از ان در عالم اسرار کشف حجاب نمود
تا ملائکه بدیدهٔ یقین ائمهٔ معصومین را از اولاد امجاد حسین علیه السلم دیدند و
یکی را از ایشان مشاهده نمودند که ایستاده است و نماز میگذارد در این اثنا وحی
الهی نازل شد ای فرشتگان باین شخص که قایم بنماز است انتقام حسین را علیه السلم
از قاتلان او خواهم گرفت مرویست از ابن عباس رض که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله
علیه و آله که بر منبر نشسته و میفرمود که شنیده ام جمعی از قریش انکار تسمیهٔ علی بن
ابی طالب علیه و آله والسلم بامیر المؤمنین مینمایند ای گروه مردمان بدرستی که خداوند عالمیان
مرا برسالت در میان شما فرستاده و حکم نموده است که علی را علیه السلم بر شما امیر
گردانم و خلیفهٔ خود نمایم بخوانید و اگاه باشید که هر کس مرا پیغمبر میداند باید که علی را
علیه السلم امیر خود دانسته باشد که امارت او از بارگاه الهی جل جلاله صادر گردیده
و من مامورم باینکه اعلام کنم شما را تا بشنوید و اطاعت کنید و اوامر و نواهی او را
مطیع و منقاد شوید اگاه باشید که هیچکس بر علی علیه السلم امیر نمیتواند شد
نه در حیوة من و نه بعد از وفات من بتحقیق که خدا او را امیر گردانیده و امیر المؤمنین
نامیده و هیچکس پیش از او باین اسم همچون مسمی نگردیده و اینست که من تبلیغ
رسالت خدا بسوی شما میکنم پس هر کس اطاعت کند مرا در امارت علی علیه السلم
چنانست که خدا را اطاعت کرده و هر کس تمرد نماید انچنانست که خدا را مخالفت کرده
و هیچ حجتی او را نخواهد بود در روز قیامت و داخل است در جماعتی که نازل شده
است در وصف حال ایشان کریمهٔ و من یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها یعنی
هر کس بگذرد از اندازه که خدا قرار داده داخل میکند خدا یتعالی او را در آتش
دوزخ که مخلد باشد در ان و روایت نموده اسحق بن عبدالله که روزی داخل شد

علی

علی علیه السلام در خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و عایشه در خدمت رسول صلی الله
علیه و آله نشسته بود علی علیه السلام ما بین رسول الله صلی الله علیه و آله و عایشه نشست
عایشه گفت یا رسول الله اینجا نه جایی بود که کسی بنشیند رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند دم مزن ای عایشه و آزار من مکن در باب برادر من بدرستی که اوست امیر
المؤمنین و سید المسلمین و پیشوای شیعیان و در روز قیامت خواهد نشست بر پل
صراط و دوستان خود را داخل میکند در بهشت و دشمنان خود را میفرستد بدوزخ
و روایت نموده انس که رسول الله صلی الله علیه و آله در خانهٔ ام حبیبه ابو سفیان بود و
او را فرمود که ای ام حبیبه برخیز که ما را حاجتی هست بعد از آن آب طلبیده وضو ساخت
و بعد از اتمام وضو بر وجه نیکو فرمودند اول کسی که حالا داخل این خانه میشود امیر
مؤمنان و سید عرب و بهترین اوصیا و والی مردمان خواهد بود انس گوید من گفتم
خدایا شاید اینکس از جماعت انصار باشد در این اثنا علی علیه السلام داخل شد و می آمد تا در
پهلوی رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک
بر روی نیکوی خود مالیده پس بر روی علی علیه السلام مالید علی گفت یا رسول الله سبب
این روی دل چیست فرمودند یا علی بتحقیق که تو تبلیغ کنندهٔ رسالت من بعد از من
و ادا میکنی از من آنچه باید و میشنوانی آواز مرا بمردم و تعلیم میکنی خلق را از کتاب خدا آنچه
ندانند و از ابن عباس منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند در روز قیامت
جمیع خلق پیاده اند مگر چهار نفر که سوارند عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه
و آله که از حضار مجلس بود عرض نمود که یا رسول الله چهار نفر کیانند فرمودند من که سوار
براقم و برادرم صالح پیغمبر که بر ناقهٔ خدا که قوم او انرا پی کردند و عم من حمزه که شیر خدا
و رسول است بر شتر من که موسوم است بعضبا و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام سوار
خواهد بود بر ناقه از ناقهای بهشت و پوشیده خواهد بود دو ثوب حلهٔ سبز از حلهای
بهشت از خلاع فاخرهٔ حضرة الله و بر سر مبارکش تاج و هاجی گذاشته باشد از نور که مشتمل



بر هفتاد رکن و بر هر رکنی دانه یاقوت سرخ نشانده است که پرتو اضعاف ان سه روز
راه را روشنی می بخشد و باین زینت در دست گرفته خواهد بود لوای حمد را و ندا میکند
لا اله الا الله محمد رسول الله پس کافهٔ خلایق از خلق سابق و لاحق از کمال تعجب بیکدیگر
اواز کنند که کیست این ملک مقربیست یا پیغمبریست مرسل یا حامل عرش پروردگار
عز و جل پس ندایی از عرش در رسد که این شخص نه پیغمبر و نه ملک مقرب و نه حامل
عرش بلکه علی بن ابی طالبست وصی رسول خدا و امیر المؤمنین و پیشوای سفید جبینان
در بهشت عشرت ایین و از بر گزیدهٔ حضرت اله ابی عبد الله علیه السلم در تفسیر قول
سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون منقولست که چون روز قیامت
خلق اولین و اخرین بهیئت جمعیت در عرصهٔ محشر در ایند و ابو بکر و عمر علیهما لعاین الله
عدد الشجر و المدر دفوق منزلت علی بن ابی طالب را مشاهده نموده لوای حمد را بکیفیتی
که در حدیث سابق زینت بخش صفحهٔ بیان کردید که این همان کس است که شما خود را
باسم مخصوص او یعنی امیر المؤمنین میخوانديد و ایضا از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
مرویست که در دور عرش مسطور است که انی انا الله لا اله الا انا محمد رسول الله علی
امیر المؤمنین و عبد الله بن حارث روایت نموده است از علی بن ابی طالب علیه السلم
فرمودند که روزی بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله رفتم و ابو بکر و عمر در خدمت
انسرور نشسته بودند و من در میان رسول الله صلی الله علیه و اله و عایشه نشستم
پس عایشه گفت یا علی از برای نشستنگاه تو جای دیگر غیر از ران من یا ران رسول الله
نبود رسول الله صلی الله علیه و اله فرمودند ساکت شو ای عایشه و دم مزن
و ازار من مکن در اینگونه سلوک با برادرم بدرستیکه او ست امیر المؤمنین و بزرگ
مسلمانان و پادشاه رو سفیدان خدا یتعالی می نشاند او را در روز قیامت بر
پل صراط پس داخل خواهد کرد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در آتش
و مرویست از بریده اسلمی که گفت در اکثر اسفار بخدمت رسول مختار علیه صلوات
الجبار الله

الجبار میبودم و دستور رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که توشه و متاع خود را
بعلی بن ابی طالب علیه السلام می سپرد و علی علیه السلام متکفل جمیع سرکار آنحضرت بود
و سایر امور پیغمبر را تدارک مینمود در بعضی از سفرها بعد از وصول در منزل نعل
رسول الله صلی الله علیه و آله محتاج بدوختن بود علی علیه السلام آنرا بدست گرفته با خوص
میدوخت در این اثنا ابوبکر بد که بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمودند ای ابوبکر برو و بر امیر المؤمنین سلام کن ابوبکر کفت یا رسول الله
تو در حیات باشی و دیگری را امیر المؤمنین کویند فرمودند بلی ابوبکر کفت یا رسول الله
امیر المؤمنین کیست فرمود آنکه نعل را میدوزد بعد از آن عمر با آنک آمد او را نیز بان امر
مامور فرمود و بریده کوید من نیز با ایشان رفته بودم و رسول الله صلی الله علیه و آله
مرا نیز فرمود که سلام بر امیر المؤمنین کردم چنانچه بانها فرمود و کردند و مرویست
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمودند اگر میدانستند مردم که در چه وقت علی
علیه السلام بامیر المؤمنین مسمی شده بهیچ وجه انکار نمیکردند ولایت او را کفتند از چه
وقت نام نامی نامیده شد فرمودند از انروز که جناب پروردگار در عالم ذر اقرار ربوبیت
خود را از کافه خلق حاصل نموده ارواح را بخطاب الست بربکم مخاطب ساخت بعد از آن
که اقرار بربوبیت نمودند خطاب فرمود که الیس محمد رسولی و علی امیر المؤمنین یعنی
آیا نیست محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده من و علی علیه السلام پادشاه مومنان
همه کفتند بلی چنین است و روایتست از ابن عباس رضه که کفت نشسته بودیم بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله که ناکاه علی علیه السلام داخل شده کفت السلام علیک یا رسول الله رسول الله
صلی الله علیه و آله جواب دادند که و علیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
پس علی علیه السلام کفت یا رسول الله من در حیات تو امیر المؤمنین باشم فرمودند بلی در حیات
من یا علی دیروز از پیش ما کذشتی و من با جبرئیل در سخن بودم و سلام نکردی جبرئیل
کفت چه شد امیر المؤمنین را که سلام نکرده از ما کذشت اکر سلام میکرد بخدا قسم که خوشحال



میشدیم و جواب سلام او میگفتیم پس علی علیه السلام گفت یا رسول الله دیروز که
من گذشتم دیدم که شما و دحیه کلبی با هم سخنی در میان دارید نا خوش داشتم
که قطع کلام شما نمایم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند از آنکه دحیه میپنداشتی
جبرئیل بود و من از او پرسیدم که چگونه علی را امیر المؤمنین گفتی گفت بدرستی
که پروردگار عالمیان در روز غزای بدر بمن فرمود که برو و محمد را صلی الله علیه و آله
بگو که امیر المؤمنین علی را علیه السلام مفرد نماید که در معرکه قتال جولان نماید و خدا
تعالی او را امیر المؤمنین نامید یا علی تو در آسمان امیر المؤمنین و در زمین هم امیر المؤمنین
میباشی و هیچکس تقدم بر تو نمیجوید بعد از من مگر کسی که کافر باشد و هیچکس تخلف
نمیورزد از تو بعد از من مگر کسی که کافر باشد و بدرستی که اهل آسمانها ترا امیر المؤمنین
میخوانند و مرویست از حضرت امام حسین علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند زود باشد که بعد از من فتنهٔ عظیم در میان خلق بهم رسد که راه صواب
بر مردم پوشیده و تاریک باشد پس نجات از برای کسی خواهد بود که متمسک شود
بعروهٔ وثقی مستمعان عرض کردند که یا رسول الله عروهٔ وثقی چیست فرمودند ولایت
سید اوصیا گفتند یا رسول الله سید اوصیا کیست فرمودند امیر المؤمنین گفتند
امیر المؤمنین کیست فرمودند آقای مسلمانان و امام ایشان بعد از من گفتند کیست آقای
مسلمانان و امام ایشان بعد از تو فرمود برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام و روایت
نموده جابر بن عبد الله انصاری که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود
علی بعد از من بهترین نوع بنی آدم است و هر کس قبول نکند این سخن را بتحقیق که کافر است
و در کتاب معرفت تالیف عباد بن یعقوب مسطور است و بطریق روایت مذکور است
از علی بن حزور که گفت من و علای بن هلال بن خفاف نزد ابی اسحق سبیعی بودیم که حکایت
خلافت در میان آمد باین تقریب از ابو اسحق رخصت خواستم که درین باب حدیثی
نقل کنم و مرا مرخص نموده گفتم یا ابی اسحق روایت نمود از برای من ابی داود برادر تو

ابویده

از بریده که گفت داخل شدم بر عمران بن حصین در ایامی که مردم با ابوبکر بیعت نموده
بودند و گفتم یا عمران می بینی که این قوم فراموش کردند آنچه شنیده بودند از رسول الله
صلی الله علیه و آله در حایط بنی فلان از جماعت انصار که هر کس آن روز بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله می آمد باو میفرمود که سلام کن بر امیر المؤمنین علی علیه السلام و
هیچکس از سبب آن نپرسید و ایراد برین سخن بر رسول الله صلی الله علیه و آله نگرفت
مگر عمر با آنکه گفت یا رسول الله این سلام کردن بفرموده خداست یا رسول
و رسول الله فرمود بفرموده خدا و رسول است هر دو عمران بن حصین گفت بلی
بخاطر دارم که اینچنین گذشت پس بریده گفت یا عمران برخیز تا نزد ابابکر رویم و او را
از آن امر سؤال نماییم شاید چیزی دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله داشته باشد یا بعد از آن
مقدمه امری دیگر از رسول الله صلی الله علیه و آله سانح شده باشد که بابوبکر رسیده باشد
و ما ندانسته باشیم و میدانم که ابوبکر دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله نمی بندد و از دروغ
راستی بما خبر خواهد داد پس هر دو باتفاق بخانه ابوبکر رفتیم و حکایت روز سلام
بر امیر المؤمنین مذکور ساخته گفتیم ای ابوبکر خود میدانی که در آن روز هر کس بود همگی
از رسول الله بسلام امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد و تو هم حسب الامر مطاع رسول
واجب الاتباع صلی الله علیه و آله سلام کردی و تسلیم امارت علی علیه السلام نمودی
بچه سبب برگشت و چنین شد ابوبکر گفت بلی آنچه گفتی حقست و آن روز را بخاطر دارم
بریده گفت یا ابابکر درین صورت که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام امیر المؤمنین
کرده باشد سزاوار نیست که دیگری ادعای امارت باو نماید پس اگر چیزی از رسول الله
صلی الله علیه و آله بتو رسیده یا امری دیگر سانح نشده باشد بعد از آن بگو تا ما تصدیق
نماییم ابوبکر گفت نه بخدا سوگند که هیچ امری سانح نشده و از رسول الله چیزی که
خلاف امر باشد بمن نرسیده ولیکن مسلمانان این رای را پسندیدند و من متابعت
ایشان نمودم بریده گفت بخدا سوگند که نه مسلمانان و نه خدای مسلمانان بخالت



رسول الله صلى الله علیه و آله رو انداد پس ابوبکر گفت عمر را میطلبم این سؤال را از
او کنید و عمر را احضار نمود و با او گفت یا عمر این دو نفر نزد من آمده از چیزی
سؤال نمودند که من از ادیشان وشنیده و بران شاهدم و قصه را من اوله الی آخره برای
عمر نقل نمود عمر گفت من هم این را شنیده ام اما جواب آن اسان است بریده گفت جواب
از ادار بگو عمر گفت بلی نبوت و پادشاهی هر دو در یک سلسله جمع نمیشوند بریده
گفت ای عمر قرآن خوانده و حال اینکه سخن تو کلام خدا بر هم میزند زیراکه پروردگار عالمیان
میفرماید ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا آل ابرهیم الکتاب والحکم
واتیناهم ملکا عظیما پس تحقیق که خدا تعالی جمع کرد از برای آل ابرهیم علیه السلم نبوت
و پادشاهی را پس عمر خاموش گشت ازین جواب الهام ماب در کمال اضطراب بر اشفته
چشم بد بینش از نهایت غضب از حدقه بر آمد گفت شما را هیچ مطلب غیر ازین نیست
که جمعیت مسلمانان را از هم پاشید انچه بهم آمده باشد بر هم زنید و از انجلس بیرون رفت
بجهنم وبئس المصیر بریده گوید از آن روز هر گاه من و عمران را میدید بکمال غضب بر ما
مینگریست تا روزی که جان ناپاکش شعله افروز دوزخ گردید و روایت نمود زید بن جهم
از حضرت اباعبدالله علیه السلم که میفرمود چون عقد امامت علی علیه السلم منعقد
شده مردم را بسلام آن امیر مملکت تسلیم مامور فرمود ابوبکر را گفت که بر امیرالمؤمنین
علیه السلم سلام کن آن شقی بهانه جو گفت این امر از خدا و رسول است رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت بلی پس آن بدکار ناچار تسلیم شده سلام کرد بعد از آن عمر را
امر نمود آن ملعون نیز بدستور مذکور بعد از سؤال مسطور سلام کرد بعد از آن
اصحاب اخیار ابرار مقداد و اباذر و سلمان و حذیفه و ابن مسعود و عمار و بریده
اسلمی را یک یک بسلام امیر عصمت انجام میفرمود و انجماعت با سعادت بخلاف آن
دو ناصبی شدید العداوة بلا و نعم هیچ سخنی نگفته سلام بر امیرالمؤمنین نمودند پس
ابوبکر و عمر لعنهما الله از خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله برخواسته بیرون رفتند

وباهم

وباهم میکفتند لا نسلم ما قال ابدا یعنی تسلیم نمیشویم هرکز بانچه پیغمبر کفت درین
هنکام این کریمه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله
یعلم ما تفعلون در نهی نفاق ان منافقان نازل شد خلاصهٔ معنیش اینکه بر هم
مزنید عهدها را بعد از انکه محکم شده باشد وحال اینکه بتحقیق که کردانیده باشید
خدا یتعالی را کفیل بدرستی که خدا میداند و عالم است بر هرچه میکنید و در وایتست
از زید بن علی ع و محمد بن عجلان که رسول الله صلی الله علیه وآله کفت که من در حجرهٔ
خود خوابیده بودم و جبرئیل علیه السلم داخل شد اهسته مرا حرکت داد که بیدار
شدم و کفت عفی الله عنك یا محمد برخیز و سوار شو و خود را ببروردکار خود
برسان پس نکاه کردم که حیوانی خوردتر از استر و بزرکتر از الاغ حاضر کرده
که دو بال از جواهر دارد و هر کامی بقدری که چشم کار کند میکذارد و
موسوم ببراق بود بران سوار شدم و از شهر بیرون آمده بجایی رسیدم
که انرا ثنیه کویند ناکاه دیدم مردی ژولیده مو که موی سرش بر کتفش آمده
بود ایستاده چون چشمش بمن افتاد کفت السلام علیك یا اول السلام علیك
یا اخر السلام علیك یا حاشر پس جبرئیل علیه السلم مرا کفت که جواب سلامش
بکو کفتم وعلیك السلم ورحمة الله وبرکاته و از انجا کذشته چند قدمی راه
رفتم دیدم مردی سفید چهره جعد موی ایستاده است وملتفت بجانب من
شده بدستور مرد اول سلام بر من کرد وبتکلیف جبرئیل علیه السلم سلامش را
جواب کفته براه افتادیم تا ببیت المقدس رسیدیم مردی نیکو صورت
عظیم جثهٔ خوش روی ایستاده بمن کفت السلام علیك یا نبی الله والسلم علیك
یا اول السلام علیك یا اخر السلام علیك یا حاشر و بترغیب جبرئیل علیه السلم
جواب سلام او را دادم پس کفت یا محمد احتفظ بالوصی علی بن ابی طالب علیه السلم
وسه مرتبه باین سفارش تکرار نموده بعد از ان از مرکب پیاده شدم و جبرئیل



الله
دست مرا گرفته بمسجد داخل ساخت دیدم جمعی کثیر در مسجد صف بسته و ایستاده
و ندایی از آسمان می‌شنوم که یا محمد تقدم یعنی ای محمد پیش رو و جبرئیل صفوف
را شکافته مرا در پیش برد و نماز بطریق جماعت بر اهل صفوف گذاشتیم و بعد از
فراغ از نماز نردبانی در نهایت رفعت از یکدانه مروارید بنظر در آوردم که یکسر آن
بزمین در پیش من نهاده شد و یکسر دیگر بجانب آسمان و جبرئیل دست مرا گرفته پا بر
نردبان گذاشته باسمان اول رفتیم و جبرئیل حلقه بر در زده آوازی شنیدم که من هذا
یعنی کیست اینکه در را میکوبد جبرئیل گفت منم آواز بر آمد که رفیق تو کیست جبرئیل گفت
محمد است صلی الله علیه و آله آواز بر آمد که رسالت بر او قرار گرفت جبرئیل گفت بلی پس
در را گشودند و گفتند خوش آمدی تو و خوب برادری بوده تو و خوب خلیفه ایست
جانشین تو وجوب شد که خاتم النبیین و مختار رب العالمین گردیدی و پیغمبری بعد
از تو نیست و از آنجا نردبان از یاقوت موشح بزبرجد سبز حاضر ساخته صعود
باسمان دوم نمودیم و جبرئیل حلقه بر در آسمان زد و بطریقی که در آسمان اول بیان
اول بیان کردید سؤال و جواب مذکور شد و در بروی ما گشودند بعد از دخول
باسمان دوم نردبانی از نور نهاده شد و باسمان ثالث رفتیم و از آنجا باسمان چهارم
و پنجم و ششم تا باسمان هفتم رسیدیم آوازی هولناک بگوشم رسید جبرئیل را از
حقیقت آن پرسیدم گفت این آواز طوبیست که باشتیاق ملاقات تو از کمال نیازمندی
فریاد میکند درین اثنا بیهوشی بر من عارض شد درین آواز جبرئیل را میشنیدم که
میگفت یا محمد نزدیک شو بپروردگار خود که از کرامتی که تراست بمکانی قدم نهاده
که هیچ احدی را یارای وصول بآنمکان نبوده و اگر من با تو میبودم این نوری
که می‌بینی پر و بال مرا میسوخت پس پیش رفتم و از هفتاد حجاب در گذشته آوازی
شنیدم که ندا میکرد یا محمد پس بسجده رفتم و گفتم لبیک رب العزة لبیک آواز داد یا محمد
سر بردار و آنچه خواهی بطلب که مطلب تو هر چه باشد ساخته [illegible] و شفاعت بکن

هر کرا خواهی که مقبولست یا محمد توی حبیب و برگزیده و رسول من بسوی خلق و امیر
من در میان بندگان من کرا خلیفهٔ خود کردی در اینوقت که از میان خلق من بیرون
شده نزد من آمدی کفتم خلیفه کردم انکسی را که علم تو بر احوال او بیش از منست و ان
برادر و عمزاده و یاری کننده و وزیر و مخزن علم و وفا کنندهٔ وعدهای منست انکاه
از بارگاه احدیت ندا رسید که یا محمد بعزت و عظمت و جود و مجد و قدرت خود بر خلق
خود سوگند که قبول درگاه من نمیشود ایمان هیچکس بتوحید من و نبوت تو مگر
بولایت او یعنی ایمان بخدا و رسول بدون ولایت شاه ولایت مقبول درگاه احدیت
نیست یا محمد میخواهی که علی را در ملکوت اسمان بتو نمایم کفتم پروردگار من چگونه
او را در اینجا یابم و حال اینکه در زمین گذاشته ام ندا رسید که یا محمد سر بردار چون
سر بالا کردم علی را علیه السلم دیدم با ملائکه مقربین بالاتر از اسمان هفتم نشسته
است از کمال خوشحالی خندیدم بغایتی که دندانهای پیش من نمایان شد کفتم پروردگار
من امروز چشم من روشن شد بعد از ان جناب عزت خطاب بمن کرد که یا محمد
کفتم لبیک ذا العزة لبیک فرمود یا محمد سخنی در باب علی علیه السلم بتو میکویم و عهدی
از برای او از تو میجویم بشنو و متعهد شو کفتم پروردگار من میشنوم و اطاعت
میکنم ندا رسید که یا محمد علی علیه السلم علم هدایت و امام ابرار و قاتل فجار و پیشوای
مطعیان منست و اوست کلمهٔ حق که متقیان باو پیوسته اند داده ام باو علم و فهم
خود را پس هر کس دوست دارد اوست دوست منست و هر کس دشمن اوست
دشمن منست و بدرستی که او خود مبتلا و دوستانش باو مبتلا یند بشارت ده
او را که چنین است بعد از ان جبرئیل نزد من آمده کفت یا محمد پروردگار تو میفرماید
و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها مراد از ان ولایت علی علیه السلم است
پس تکلیف نمود که پیش روم چون دو سه قدمی طی نمودم نهرابی بنظرم آمد که
در اطراف ان قبهای در و یاقوت نصب شده بیاض ان از نقرهٔ خام سفید تر و



وطعمش از عسل شیرین تر و بویش زیاده از مشک از فرد ست در آن فرو بردم از گل آن
قدری بدستم آمد دیدم که گلش از مشک است و جبرئیل نزد من آمد گفت یا محمد میدانی
این نهر چیست گفتم نمیدانم گفت این نهریست که خدا تعالی حسب الرقم شفقت شیم
انا اعطیناک الکوثر بتو ارزانی داشته و مراد از ابتر که در آن سوره است عمرو بن
العاص است بعد از آن ملتفت شدم دیدم ملائکه چند مردانی چند را در جهنم می
اندازند گفتم یا جبرئیل این مردان کیانند گفت این جماعت مرجیه و قدریه و حروریه
و بنوامیه و نواصب اند که نصب عداوة بخدا بتو نموده اند و این پنج فرقه را بهرهٔ
از اسلام نیست بعد از آن گفت یا محمد بقسمتی که پروردگار نصیب تو کرده راضی هستی
گفتم تسبیح سزاوار خداوندمن که ابرهیم را خلعت خلت پوشانید و موسی را کلیم
خود کردانید و ملک عظیم بسلیمان بخشید و در مقابل هر سه بمن رسانید چنانکه
با موسی سخن گفت بمن نیز تکلم فرمود و چنانکه ابرهیم را خلیل خود ساخت مرا نیز
بصفت خلت برگزید و چنانکه بسلیمان ملک عظیم داد مرا نیز در بارهٔ علی علیه السلم
امری عظیم تر از ملک سلیمان بظهور رسید ای جبرئیل مرا خبر ده از انمرد که در
اول منزل ثنیه دیدم و بر من سلام کرد که بود گفت برادر تو موسی بن عمران بود
و اینکه بتو این نحو سلام کرد که السلام علیک یا اول مراد انست که نخستین کسی که در
رجعت سر از خاک بر میدارد توی و السلام علیک یا اخر معنیش انست که تو اخر
پیغمبرانی و السلام علیک یا حاشر یعنی سر و کار حشر امت در کف کفایت تو خواهد
بود و انکه از ثنیه گذشته دیدی برادرت عیسی بن مریم بود که وصیت علی را علیه
السلام بتو مینمود بدرستی که اوست پیشوای سفید رویان و امیر مؤمنان
و توی بهترین نوع بنی ادم گفتم انکه بر در بیت المقدس دیدیم که بود جبرئیل گفت
ان پدر تو حضرت ادم بود که ترا وصیت مینمود در باب علی ع که بزرگترین مسلمانان
و پیشوای سفید رویانست گفتم جماعتی که در بیت المقدس برایشان نماز جماعت

گذاشتم

لکذاشتم کیهان بودند کفت انجماعت همکی پیغمبران و ملائکه بودند و جناب حقسبحانه وتعا
بنابر کرامتی که ترا نزد او هست ایشانرا باقتدای تو مامور فرموده و بعد ازان از درکاه
احدیت رخصت انصراف شفقت شده بزمین فرود آمدم وچون صبح روشن شد
انس بن مالک را طلبیده مامور داشت که علی را علیه السلم بخواند و علی علیه السلم حاضر
شده رسول الله صلی الله علیه وآله کفت یا علی بشارت باد ترا کفت بچه چیز رسول الله فرمود
برادرت موسی و برادرت عیسی بن مریم و پدرت آدم علیهم السلم همکی وصیت ترا می
نمودند پس علی علیه السلم بکریه درآمده شرایط شکر و سپاس خداوند بیقیاس بتقدیم
رسانید رسول الله صلی الله علیه وآله کفت یا علی اکاه باش که در اسمان هفتم شبیه
ترا دیدم وحق سبحانه وتعالی از من عهد کرفت که ترا خلیفه خود کنم و بدرستی که
مسبحان صوامع ملا اعلی از برای تو دعا میکنند و برکزیدکان درکاه الهی استدعا
مینمایند از جناب احدیت که بوسیله تقدیرات مسبب الاسباب چشم امید بملاقات
فایض البرکات تو روشن سازند و بدرستی که شفاعت خواه روز قیامت توی وکافه
امم سابقه و لاحقه موقوفند بر کنار جهنم تا فرمان فرمای محبت تو عقیدتمندان
ترا در بهشت جاودان داخل و قهرمان عداوت مبغضان شقاوت نشان ترا در
اتش نیران واصل سازد و در کتاب کشف الیقین روایت شده است از امام بلا اشتباه
حضرت ابی عبدالله علیه السلم که حضرت با عزت شاه ولایت پناه امیر المومنین ولی الله
علیه السلم مسجد کوفه را بیمن حضور پرنور منور ساخته بمؤدای فشرف المکان
بالمکین ان موضع مقدس را رشک بهشت برین فرموده بود که ناکاه شخصی از بیرون
داخل شده کفت یا امیر المؤمنین ایه از قران شنیده ام و معنی انرا بنحوی فهمیده ام
که با دین من منافات کلی دارد و در صفحه اعتقاد من دم بدم نقطه شک میکذارد
و فرمود کدام ایه است انمرد کفت انجا که جناب عزت جل شانه خطاب بحضرت رسالت
پناه نموده میفرماید واسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن



الهة یعبدون یعنی سؤال کن ای محمد کسانی را که برسالت فرستاده ایم پیش از توان پیغمبران
خود ایا گردانیده ایم غیر از خدای بخشاینده خداهای دیگر که عبادت کرده شوند
ایا در زمان سعادت نشان پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله پیغمبری دیگر
بوده است که محمد صلی الله علیه و اله این سؤال را از او کند امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود ای مرد بنشین حقیقت اینمعنی را بتو ظاهر نمایم و زنگ شک و شبهه را از
اینهٔ خاطرت بصیقل بیان حق بزدایم بدانکه جناب رب الارباب میفرماید که
سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله
لنریه من ایاتنا یعنی تسبیح سزاوار پروردگاری که سیر فرمود بندهٔ خود محمد را
صلی الله علیه و اله در شب معراج از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که برکت نهاده است
در اطراف ان از برای انکه بنماید باو ایاتی چند و از جملهٔ ان ایات که بمحمد صلی الله
علیه و اله نمود این بود که جبرئیل علیه السلم او را در بیت المعمور برد و چشمهٔ
ابی باو نمود که وضو ساخت و برخاسته اذان نماز کفت و محمد را صلی الله علیه و اله
مقدم کردانید که بطریق امامت نماز جماعت بکذارد و سفارش کرد که جهر
در قرائت بعمل آورد که صفوف ملائکه بیرون از حد حساب در عقب او ایستاده
اقتدا مینمودند و در صف اول آدم و نوح و ابرهیم و هود و موسی و عیسی
علیهم السلم و جمیع پیغمبرانی که از ابتدای خلقت اسمان و زمین مبعوث شده بودند
جای کرفته نماز جماعت در عقب حضرت رسالت صلی الله علیه و اله کذاردند و بعد از
فراغ از نماز وحی الهی بجناب رسالت پناهی نازل شد که واسئل یا محمد من ارسلنا
قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون پس رسول الله صلی الله
علیه و اله التفات بطرف انبیا نموده کفت ای کروه پیغمبران بچه امر شهادت میدهید
همکی کفتند نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وانك رسول الله وان علیا
امیر المؤمنین وصیك وانك رسول الله سید النبیین وان علیا سید الوصیین پس

امیر

انمرد گفت یا امیر المؤمنین این عقده از دلم گشودی و خاطرم را خرم نمودی و در
کشف الیقین نقل شده است بسند معتبر از امام محمد جعفر علیه السلم از پدرش از
جدش علیهما السلم در تفسیر آیه اذ یغشی السدرة ما یغشی پیغمبر صلی الله علیه و اله
فرمود که چون فرمان رب العزة بمعراج من شرف صدور یافت جبرئیل امین حسب
الحکم رب العالمین برفاقت من شتافت تا نزدیک بدرختی شدیم در نهایت عظمت که
مثل ان ندیده بودم و بر هر ورقی ان ملکی نشسته و تاجی از نور الهی بر سر داشت
جبرئیل گفت یا محمد این درخت سدرة المنتهی است که نهایت وصول انبیا و پیغمبران
ما تقدم تا اینجا بوده و هیچکدام از این حد تجاوز ننموده اند و بنابر زیادتی
قرب و رفعت منزلتی که ترا هست از ان خواهی گذشت تا ایات پروردگار را مشاهده
نمایی اما مطمئن باش و قدم ثبات محکم ساز که مضطرب نشوی تا کرامات الهی بر وجه
اتمام شامل حال تو گردیده بجوار قرب ربانی فایز شوی بعد از ان صعود نمودیم
تا زیر عرش رسیدیم نردبانی سبز که از عهدهٔ بیان اوصاف حسنهٔ ان بیرون نمیتوانیم
آمد بنظرم آمده بفرمان الهی بالا رفتم و بحیثیتی تقرب بهم رسید که او از ملائکه
از من منقطع شده جز خدا دیگر کسی انجا نبود در این اثنا حالتی بمن رخ نمود که
خوف و وهم بالکلیه از خاطرم زایل شد و گمان بردم که جمیع مخلوقات معدوم
گردیده اند و طایر روح در اشیانهٔ بدن بپرواز آمده حواس ظاهر بالتمام
معطل گشت و چشم از دیدن بصر بیکار مانده بصیرتی در دیده دلم بهم رسید
که انچه بدیده بصر میدیدم بچشم دل مشاهده میکردم و نوری از انوار پروردگار
لمعان مینمود که هیچ بصر طاقت رویت ان نداشت و من از میان ان نور ندای رب
الارباب را شنیدم که یا محمد قدر و منزلت خود را نزد من شناختی و جای خود را
پیش من دانستی که در چه مرتبه است گفتم بلی باز ندا شد که یا محمد محل خود و اهل
ذریت خود را نزد من یافتی گفتم بلی فرمود یا محمد میدانی که ملائکهٔ ملا اعلی



در چه چیز منازعه و مخاصمه مینمایند گفتم نه فرمود که منازعهٔ ایشان در درجات
وحسنات است گفتم درجات وحسنات چیست فرمود اسباغ الوضوء فی المکروهات
والمشی علی الاقدام الی الجمعات معك ومع الائمة من ولدك وانتظار الصلوة
بعد الصلوة وافشاء السلام واطعام الطعام والتهجد باللیل والناس نیام بعد از ان
ندا رسید که امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایا ایمان آورد وتصدیق نمود
پیغمبر بانچه نازل شد از پروردگار او گفتم بلی ای پروردگار من ندا رسید که صدقت
یا محمد یعنی راست گفتی ای محمد گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ندا شد
که ذلك ولذریتك یا محمد بعد از ان ندا کرد یا محمد سؤال میکنم ترا از چیزی که مرا علم
بان بیشتر است از تو ایا که را خلیفهٔ خود میکنی بعد از خود در زمین گفتم بهترین
اهل زمین را که برادر وعمزاده ویاری کنندهٔ دین تست ای پروردگار من وغضبناك
میشود هرگاه بیند که انچه حرام کردهٔ مردم را حلال نمایند بنوعی که پلنك غضبناك
شود در هنگام جدال واوست مسمی بعلی بن ابی طالب علیه السلم ندا کرد که یا محمد
راستی گفت بدرستی که من برگزیده ام ترا از برای نبوت وفرستاده ام برسالت وامتحان
کرده ام علی را برسانیدن رسالت تو وشهادت از برای امت وگردانیده ام او را
حجت خود در زمین با تو وبعد از تو واوست نور اولیای من وولی جماعتیست که
اطاعت من کنند واوست کلمهٔ حق که متقین ملازم اویند یا محمد تزویج کردم باو
فاطمه را وساختم او را وصی تو ووارث ووزیر وغسل دهندهٔ عورت تو ویاری
دهندهٔ دین تو ومقتول میشود در راه من وراه تو وقاتل او شقی ترین امتست
بعد از ان جناب احدیت اسراری چند بمن مکشوف ساخته مامور داشت که اظهار
انها نمایم ورخصت نداد که باصحاب خود نیز نقل کنم پس همان نردبان سبز حاضر
شد رخصت انصراف حاصل شد ومراجعت نمودم دیدم که جبرئیل اشکارا شد
دست مرا گرفت وبسدرة المنتهی رسانید ودر زیر ان اندك مکثی نموده مرا در جنت

المأوی

الماوی بر دو جای خود و جای ترا یا علی بمن نمود و دیدن بین تجلی از انوار پروردگار
بنظر آوردم ندایی از حق سبحانه و تعالی بمن شد که یا محمد سبقت رحمتی غضبی لک ولذریتک
انت مقربی من خلقی وانت امینی وحبیبی ورسولی یعنی ای محمد سبقت گرفته است رحمت
من بر غضب من از برای تو و ذریت تو توی نزدیک کننده من با فریدگان من یعنی معرفت
من از برای خلق بوساطت هدایت تو حاصل میشود و توی امانت دار من و دوست
من و فرستادهٔ من و بعزت وجلال خود قسم که اگر جمیع خلق و کافهٔ افریدگان ملاقات
من نمایند وحال اینکه یکطرفة العین از تو یا ذریت تو شاکی باشند همه را در دوزخ
می اندازم و پروا ندارم یا محمد علی امیر المؤمنین و سید مسلمین و پیشوای متقیان است
از جنات نعیم و پدر دو سید جوانان اهل بهشت است که مقتول خواهند شد بظلم وجود
و بعد از اینها هم تخصیص بنماز فرمود و در مرتبهٔ اول که قرب حاصل شد بمرتبهٔ تقرب
یافتم و چنان نزدیک شدم که قبضهٔ کمان بخانه کمان و قول خدا تعالی دال بر حقیقت
آن قرب است که فرموده است قاب قوسین او ادنی و مرویست از عبد الله بن عباس
رضه که در خدمت و الانهمت رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر بودم که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم آمد حضار انجلس سعادت آثار گفتند یا رسول الله امیر
المؤمنین آمد فرمود تسمیهٔ علی بامیر المؤمنین از بارگاه رب العالمین پیش از وجود
من بوده مستمعان متعجب شده سؤال از کیفیت این امر نمودند رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود شما را ازین سخن تعجب میشود که علی پیش از وجود من بامیر المؤمنین
نامیده شده باشد تعجب مکنید که پیش از وجود عیسی و موسی این اسم باو نهاده
شده است و پیش از سلیمن و داود هم و یک یک اسامی سامیهٔ انبیا را بیان میفرمود
تا بادم علیهم السلم و گفت که چون خالق عالم خلقت طینت آدم علیه السلم نمود از چشم
او دانهٔ دری بر آورد و آن در بتسبیح و تقدیس الهی مشغول بود و یک لمحة البصر
از ذکر صانع بیچون سکوت نمینمود خطاب الهی بان شد که در ازای این تسبیح



و تقدیس ساکن میکنم ترا در شخصی از بندگان خاص خود که امیر جمیع خلق باشد
و بعد از انکه قامت با استقامت شاه ولایت تشریف شریف صنعت و خلعت خلقت
پوشید بمصداق الکریم اذا وعد وفا خالق ارض و سما ان در زا دو او ساکن ساخت
پس تسمیه او با میر المؤمنین قبل از خلقت ادم است و در کتاب کنز الفواید مرویست
از ابن عباس رض که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت سوگند
بخدایی که مرا برسالت فرستاد که عرش و کرسی و اسمان و زمین بجای خود قرار نگرفته اند
تا خدای تعالی بایشان نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین بعد از ان
از تزلزل باز مانده مستقر شدند و چون من باسمان معراج نمودم جناب باری تعالی
مرا بانواع شفقت مخصوص ساخته ندا کرد که یا محمد من محمودم و تو محمدی مشتق
ساخته ام اسم ترا از اسم خود و تفضیل داده ام ترا بر جمیع خلق پس علی را علیه
السلم علم ساخت از برای بندگان که هدایت کند ایشانرا بدین من یا محمد بتحقیق
که گردانیده ام علی را امیر المؤمنین و هر کس خود را بر علی علیه السلم امیر داند ملعونست
و هر کس مخالفت علی نماید بعذاب من گرفتار میشود و هر کس اطاعت علی نماید
نزدیک میشود بمن یا محمد بیقین بدان که گردانیده ام من علی را امام مسلمانان
پس هر کس تقدم بر علی جوید دور می اندازم او را از رحمت خود و هر کس عصیان
ورزد بعلی علیه السلم او را دینه دینه خواهم کرد در اسیاب جهنم یا محمد علی سید
و بزرگ اوصیا و پیشوای رو سفیدان و حجت منست بر جمیع خلایق زمین و زمان
وایضا روایت نموده است ابن عباس رض که روزی من در خدمت لازم السعادة
مسند نشین بزم رسالت صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچهای مدینه راه میرفتم
که ناگاه حضرت شاه ولایت اقبال وا در رو سوی ما نموده بر رسول الله صلی الله
علیه و آله سلام کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود السلام علیک
یا امیر المؤمنین کیف اصبحت یعنی سلام بر تو ای امیر المؤمنین چگونه مردی صبح

کردی

کردی امیر المؤمنین علیه السلام گفت صبح کردم بحالتی که اگر بخوابم در خطرم و اگر بیدار
باشم در خوف و بیمم و همیشه اوقات در اوضاع موت و وفات متفکرم ابن عباس
گوید من از کیفیت سؤال رسول عصمت مآل صلی الله علیه و آله آشفته حال و
از خطاب او علی بن ابی طالب را بلفظ امیر المؤمنین متحیر البال گردیده گفتم یا
رسول الله فدای تو باد مادر و پدرم آنچه در بارهٔ علی علیه السلام گفتی از راه محبت
بود یا چیزی در باب او نازل شده است فرمود بخدا سوگند که آنچه در باب علی
علیه السلام بچشم ما خود دیده ام میگویم گفتم یا رسول الله چه دیده گفت شبی
که در آسمان معراج کردم بهر دری از درهای جنت که رسیدم دیدم نوشته بود
علی بن ابی طالب امیر المؤمنین قبل ان یخلق آدم بسبعین الف عام یعنی
علی علیه السلام امیر المؤمنین بوده است پیش از خلقت آدم علیه السلام بهفتاد هزار
سال

مرویست از مالک بن ضمره رواسی که چون

در زمان نکبت نشان عثمان ملعون ابوذر را از مکهٔ معظمه بیرون نمودند
علی بن ابی طالب علیه السلام و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان
و عبد الله بن مسعود همگی نزد او حاضر شده از هر مقوله سخنی در میان می
آوردند پس ابوذر رحمه الله گفت بهتر اینست که حدیثی در میان آید که از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله یاد آوریم و بیاد آوری آنحضرت و تصدیق نبوت
آن یگانه عصر رسالت لذت از شهد گفتگو بریم از هر چه بگذرد سخن دوست
خوشتر است امیر المؤمنین علیه السلام گفت بسیار نیکوست نهایت بر شما معلوم
است که این زمان زمانی نیست که من حدیث گویم جماعت رحمت حذیفه را تکلیف
ذکر حدیث نمودند او نیز معذرت جسته گفت همگی میدانید که اکثر اوقات سؤال
مشکلات از خدمت حضرت خیر البریات مینموده ام و از مقولات دیگر کمتری



شنیده ام پس ابن مسعود را مسئلت حدیث نمودند او نیز عذر خواسته گفت بر شما
ظاهر است که تعلق خاطر من بخواندن قرآن بیش از دیگر سخنان بوده و مکالمهٔ
که با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مینموده ام سؤال از آیات قرآنی میکرده ام
و با مور دیگر نیز نپرداخته ام اما شما همگی اصحاب حدیث بوده اید خوبست که مقداد
حدیثی در میان آورد مقداد گفت شما را علم حاصل است باینکه من همیشه او قات
فتن و وقایع را از خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق میکرده ام و از دیگر
امور پر اطلاعی ندارم بعد از ان از عمار سؤال حدیثی نمودند عمار گفت مضایقه
ندارم نهایت میدانید که مرا حافظهٔ چندان نیست و اکثر چیزها را فراموش میکنم
اگر مذکری باشد که بعضی احادیث را بخاطر من آورد میتوانم گفت ابوذر رحمه الله
گفت مرا حدیثی بخاطر هست که شما همه انرا شنیده اید و بمضمون ان بتقریر رسول الله
صلی الله علیه و آله رسیده اید و ان حدیث است که رسول الله صلی الله علیه و آله روزی
بهمه اینجمع که حاضرید خطاب فرموده بطریق استفهام گفت الستم تشهدون ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور وان البعث حق وان الجنة حق والنار حق همگی گفتند بلی شهادت
میدهیم که اینها همه چنین است که گفتی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من
هم از جملهٔ شاهدان این امورم بعد از ان رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
شریرترین خلق اولین شش نفر و شریرترین خلق آخرین شش نفر اند شش نفر اولین
پسر آدم است که برادر خود را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجال
که از خلق اولین است و خروج او در خلق آخرین است و اما شش نفر از خلق آخرین اند
نعثل است کنایه از عثمان ملعون و فرعون این امت که معاویه مستقر در هاویه است
و هامان این امت که زیاد شقاوت بنیاد است و قارون این امت که سعد نحس است
و سامری این امت که ابو موسی عبدالله بن قیس است و ابتر که عمرو عاص است

بس

پس ابوذر رحمه الله گفت ای جماعت شهادت میدهد که رسول الله صلی الله علیه
واله پیغمبر نمود که چون امت من بر سر حوض کوثر وارد شوند پنج رایت با ایشان
خواهد بود اول رایت عجل است که چون او را مشاهده نمایم دست او را میگیرم
و بمجرد آن روی او سیاه شده دست و پایش بلرزه در آید و در احشای اندرونش
خفقان بهم رسد و هر کس تابعیت او نموده باشد در دنیا ببلای او گرفتار شود پس
از او و اتباعش سؤال نمایم که بچه چیز مخالفت کتاب خدا و اهل بیت من نمودید
بعد از من گویند کذبنا الاکبر و مزقناه و اضطهدنا الاصغر و اخذنا حقه یعنی تکذیب
کردیم اکبر را که کتاب خداست و پاره کردیم و مقهور و مغلوب نمودیم اصغر را
که امیر المؤمنین است علیه السلم و غصب کردیم حق او را پس ایشانرا گویم بروید
بطرف دست چپ که از اصحاب شمالید و عجل با اتباعش همگی سیاه رو و تشنه لب
بان سمت روند و از حوض کوثر یک قطره نچشند بعد از آن رایت فرعون است که
معاویه ملعونست خود پیشاپیش و اتباعش از عقب پیدا شود بهمان دستور
دست او را گرفته روی خود و اتباعش سیاه و لرزه بر اعضای ایشان افتاده آغا
سؤال از آن قوم بدسگال نمایم در جواب گویند که کذبنا الاکبر و مزقناه و قاتلنا
الاصغر فقتلناه یعنی تکذیب نمودیم و پاره کردیم کتاب خدا را و مقاتله نمودیم
با اصغر که حضرت امام حسن است علیه السلم و او را کشتیم پس ایشانرا گویم که بطرف
دست چپ رفته داخل اصحاب شوند و از حوض کوثر بی بهره و تشنه لب روند بعد از آن
رایت هامان امت با اتباع بی سعادت پیدا شده و من از جا برخواسته دست او را
گیرم و همان دم روی او و اتباعش سیاه شده لرزه بر اندام شرارت انتظامش
افتاده باشد و از او سؤال کنم که بعد از من بچه نحو با کتاب خدا و اهل بیت سلوک
نمودید گویند تکذیب کردیم کتاب خدا را و عصیان ورزیدیم بان و مخذول نمودیم

اصغر را که حضرت امام حسین است علیه السلم ایشانرا نیز سیاه رو و لب تشنه

از کوثر بی بهره با اصحاب شمال ملحق کردند بعد از ان رایت عبد الله بن قیس پیدا
شود و در عقب او پنجاه هزار نفر باشد و چون دست او را کیرم خود و اتباعش
رو سیاه و لرزان کردیده بدستور پیشینیان همان سؤال از ایشان نمایم در جواب
کویند تکذیب نمودیم کتاب خدا را و عصیان نمودیم و مخذول ساختیم امام
عصر خود را که علی بن الحسین است علیه السلم پس ایشان را نیز بطرف اصحاب شمال
فرستم و بی نصیب از حوض کوثر رو سیاه و هراسان باشند بعد از ان رایت عمرو عاص
پیدا شود بدستور پیشینیان پیش دست او را کرفته سؤال مذکور را از ایشان نمایم
همکی رو سیاه و خایف و ترسان جواب کویند تکذیب نمودیم قران را و عصیان
نمودیم و مقاتله کردیم با اصغر و او را بقتل رسانیدیم ایشان را نیز نهیب داده با اصحاب
وخامت ماب ملحق سازم پس رایت با سعادت شاه ولایت امیر المؤمنین علیه السلم
با شیعیان خیریت نشان پیدا شود بتعظیم ایشان برخیزم و دست مبارک انحضرت را
بکیرم و حال اینکه روی منور انحضرت پیشوای هردو سرا از چهرهٔ ماه سفیدتر و معنی نور
علی نور از ناصیهٔ شریف او و تابعان محبت توامانش نوربخش دیدهٔ مشاهده
تمامی اهل محشر شده باشد سؤال از حال سلوک با اکبر و اصغر از ایشان نمایم
جواب کویند متابعت نمودیم اکبر را و اطاعت کردیم اصغر را و یاری کردیم
او را ایشان را کویم تا از حوض کوثر اشامیده سیراب کردند بحیثیتی که بعد از ان
هیچ تشنه نشوند روی امام عالیمقام ایشان چون افتاب عالمتاب نورانی
و چهرهٔ اصحاب سعادت مابش چون ماه و ستارکان بحسب مراتب محبت
خاندان پر فروغ نور جاودانی از وجنات احوال سعادتمال انجماعت تشیع اشتمال
ضیاء هدایت هویدا و نمایان از جبین فرخندهٔ ایشان صبح صادق حسن
عقیدت امامت شاه مردان کالشمس فی رابعة النهار درخشان ذوق تمناشان
از شهد شهادت سراسر سعادت امیر المؤمنین شیرین و کامیاب و ریاض خاطر

کافهٔ

کافهٔ انجمن شرافت مآب بمابیادی فیض صدق اعتقاد حقیقت مواد از چشمهٔ کوثر رباك
وسیراب کردید بانواع عنایات بلانهایات خالق الجنات ممتاز و بتاج وهاج اولئك
علیهم صلوات من ربهم درمیان خلایق اولین واخرین سرافراز شوند اللهم ثبتنا
علی دینك ودین نبیك محمد صلی الله علیه واله وثبتنا علی منهاج علی امیر المؤمنین ع
واجعلنا من شیعته واهدنا صراط متابعته وارزقنا محبة ذریته سلام الله علیهم اجمعین
بعد ازان ابوذر رحمه الله روی بجماعت نموده پرسید که آیا شما همگی شهادت میدهید
که رسول الله چنین گفته گفتند بلی ما شاهدیم ابوذر گفت من هم شاهدم یحیی
گوید که عباد گفت این را از بان من نزد خدای تعالی شهادت بدهید که ابوعبد
الرحمن این حدیث را بمن روایت نموده واو بمن گفت که پیش خدا شاهد باش
که حارث بن حصیره این حدیث را بمن روایت کرده واو گفت که شاهد باش نزد خدای
تعالی که صخر بن حکم این حدیث را بمن روایت نمود وگفت که این شهادت را نزد خدای
تعالی اداکن که این حدیث را حیان از برای من روایت نموده وگفت بمن که تر انزد
خدای تعالی بشهادت میطلبم که این حدیث را ربیع بن جمیل از برای من روایت کرده
ومرا شاهد کرفت وگفت که مالك بن ضمره این حدیث را بمن نقل کرده واو از
ابوذر رحمه الله روایت کرده وابوذر رحمه الله نیز مالك را شاهد کرفته گفت رسول الله
صلی الله علیه واله فرمود که جبرئیل علیه السلام این حدیث را بمن گفته واو از جناب
رب الارباب روایت این حدیث نموده ودر کتاب کشف الیقین نیز بسه طریق
این حدیث را بی زیاده ونقصان نقل نموده هر کس که شك آورد یقین کافر باشد

باب در ذکر احادیث وصایت ان سید الوصیین علیه السلام

در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است که روایت نمود سفیان ثوری بسند
خود از سلمان فارسی رض که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه واله که میفرمود
وصی من وجانشین من وبهترین کسانی که بعد از من است وفا میکند وعدها



مرا وادا میکند قرض مرا علی بن ابی طالبست علیه السلم و در ان کتاب نیز مذکور است
از طبری که روایت کرده است از سلمان رضی که گفت پرسیدم رسول الله صلی الله علیه
واله که یا رسول الله هیچ پیغمبری نبوده است که وصی تعیین نکند وصی تو کیست
گفت وصی من و خلیفهٔ من در اهل من و بهترین مردمی که بجا میگذارم و وعدهای
مرا وفا میکند و دین مرا ادا میکند علی بن ابی طالبست علیه السلم و روایت نمود
مطیر بن خالد از سلمان رض که گفت رسول الله صلی الله علیه واله مرا گفت یا سلمان
مرا از وصی خود پرسید آیا میدانی که وصی موسی علیه السلم که بود گفتم خدا و
رسول میدانند گفت موسی علیه السلم وصی خود کرد یوشع را زیرا که داناترین
امت من بعد از من علی بن ابی طالب است علیه السلم و احمد بن حنبل روایت نموده است
در کتاب فضایل الصحابه از ابی رافع که گفت در انروز که رسول الله صلی الله علیه
واله فوت میشد در اول روز از شدت مرض غش کرده بود و من گریه کنان
دست و پای انحضرت را میبوسیدم و میگفتم که یا رسول الله من و فرزندان
من بعد از تو بکه توسل نمائیم رسول الله صلی الله علیه واله چشم مبارک را گشود
گفت بعد از من بخدا و وصی من صالح مؤمنین متوسل شوید و روایت شده است
از ابن عباس رضی که گفت جبرئیل علیه السلم نظر سوی امیر المؤمنین علیه السلام
نموده رسول الله صلی الله علیه واله گفت وصی تو اینست و روایت نموده است ابن
عباس رضی که رسول الله صلی الله علیه واله در مرض فوت خود پدر مرا خند باو گفت
یا عم قبول میکنی وصیت مرا که وفا کنی وعدهای مرا و ادا نمائی دین مرا عباس
گفت یا رسول الله عم تو مردیست مسن و صاحب عیال بسیار و تو در سخاوت از ابر
بارنده و باد وزنده گذرانده و وعدهٔ چند موافق کرم خود نموده که عم تو از عهدهٔ
انها بیرون نمیتواند آمد بعد از ان رو بجانب علی علیه السلم کرده گفت قبول
میکنی وصی من باشی و وفای وعدهای من و ادای دین من نمائی علی علیه السلم
گفت

کفت بلی یا رسول الله پس اورا فرمود که نزدیک من بیا و علی علیه السلم نزدیک او رفت
رسول الله صلی الله علیه و آله او را در اغوش کرفت و انکشتر خود را از انکشت بیرون
اورده باو داد و فرمود که بانکشت خود کند و شمشیر خود را طلبیده باذن خود
بعلی علیه السلم داده و کفت اینها را در حیوة من صاحب شو و استر خود را بازین
تسلیم امیر المؤمنین علیه السلم نموده فرمود که یا علی بنام خدا بمنزل خود رو و بعد از آن
رسول الله صلی الله علیه و آله از خود رفت و غش کرد و در کتاب امالی مذکور است
بسند معتبر از حضرت امام هر دو سرا علی بن موسی الرضا علیه السلم که رسول الله صلی الله
علیه و آله کفت خدا تعالی یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر افرید و بهترین ایشان
منم و فخر نمیکنم و یکصد و بیست و دو هزار وصی از برای ایشان افرید و بهترین ایشان
علی بن ابی طالبست علیه السلم و افضل از همه اوصیاست و در انکتاب نیز مرویست
از امام ارض و سما علی بن موسی الرضا علیه السلم که رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب
بامیر المؤمنین علیه السلم نموده کفت یا علی بهترین نوع بنی آدم توی و هر کس شک
کند در تو کافر است و در کتاب مناقب خوارزمی منقولست از ابن عباس رض
که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یکانه کوهر صدف عصمت ناموس قبیلهٔ انبیا
فاطمهٔ زهرا علیها السلم کدبانوی خانهٔ اغوش شرافت نیوش سید اوصیا علی مرتضی
علیه السلم ساخت و عقد تزویج منعقد کشت فاطمه علیها السلم بپدر والا کهر کفت که تزویج
نمودی مرا بشوهری که عیال مند و بی مالست رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای
فاطمه راضی نمیشوی و حال اینکه جناب رب الارباب نظر بر جمیع اهل زمین کرده و دو نفر را
از انها بر کزیده یکی پدر تست و دیکری شوهر تو و از جابر بن عبد الله مرویست که کفت
در خدمت والانهمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که امیر المؤمنین
علیه السلم آمد رسول الله فرمود با خبر باشید که برادر من آمد بعد از ان ملتفت
بجانب کعبه معظمه شده دست مبارک بر دیوار مقدس خانهٔ خدا زد و کفت بخدا



سوگند که علی و شیعیان او در روز قیامت سرافراز و رستگارانند و علی علیه السلم
اول کسیست که ایمان بمن اورده و وفا بعهد خدا کرده و اقامت امر خدا نموده
و عادلترین شماست در میان رعیت و قسمت کننده است بسویت و عظیم‌ترین
شماست پیش خدا تعالی در منزلت در ین اثنا ایه کریمه ان الذین امنوا و عملوا
الصالحات اولئک هم خیر البریه بسیاق کلام رسول خیر الانام صلی الله علیه
واله در شان والای اسد الله علیهم السلم نازل شد و هرگاه اصحاب رسول الله
صلی الله علیه واله علی را علیه السلم میدیدند بیکدیگر میگفتند که خیر البریه آمد
و مرویست از امام ولایت ماثر حضرت محمد باقر علیه السلم که رسول الله صلی الله علیه
واله بدون تقریب خطاب بجناب مستطاب علی بن ابی طالب علیه السلم نموده
گفت یا علی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه در شان تو
و شیعیان تست و وعده من با تو و شیعیان تو بر سر حوض کوثر است و هرگاه
خلایق را در محشر حاضر سازند تو و شیعیان تو می‌ایند رو سفید و نور ایمان
از اعضای وضوی شما نمایان خواهد بود و از حنظله بن ابی سفیان منقولست
که عمر بن خطاب در اول خلافت خود که ابتدا بباز دید بیت المال نمود امامین مبرا
از شین امام حسن و امام حسین علیهم السلم را طلبیده مال بسیار بایشان داد
پس پسرش عبد الله مکدر شده گفت ای پدر حسنین را بر من مقدم ساختی
و حال اینکه مرا حق صحبت و هجرت بود عمر گفت ای فرزند دم مزن و ساکت شو
که پدر ایشان بهتر از پدر تست و مادر شان بهتر از مادر تست و از ابن عباس مرویست
که حضرت رسول الله صلی الله علیه واله گفت که هر کس شک داشته باشد در فضل
علی بن ابی طالب علیه السلم روز قیامت طوقی از اتش در گردن او نهاده از قبر
بیرون ارند و در محشر حاضر سازند و ان طوق سیصد شعبه دارد و بر هر شعبه
شیطانی بر ان نشسته باشد که روی شکاک را میخراشد و پوست و گوشت

ازو امیدوار شد و دم بدم آب دهن بر روی او می اندازد و در مناقب خوارزمی
منقولست از معاذ بن جبل که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی ترجیح من
بر تو بسبب نبوتست و نیست بعد از من نبوتی و ترجیح تو بر خلق بهفت خصلت
است و هیچکس را در آنها با تو شرکت نیست از جماعت قریش اول ایشان در ایمان
آوردن بخدا و وفا رساننده ترین ایشانی بعهدهای خدا و قایم ترین ایشانی باحکام
الهی و قسمت کننده ترین ایشانی بسویت و عادلترین ایشانی در قضایا و عظیم ترین
ایشانی در قدر و منزلت نزد خدا و در کتاب کشف الیقین منقولست از کتاب
کفایت الطالب که ابو سعید خدری روایت نموده حدیثی در فضل علی بن ابی
طالب علیه السلم مضمونش اینکه گفت رسول الله را صلی الله علیه و آله مرضی عارض
شده بود مشرف بهلاکت و فاطمه علیها السلم بعیادت او آمده و من در پهلوی
پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و چون دید که مرض آنحضرت در کمال
شدتست گریه در گلویش گره شد و قطرات اشک بر چهره اش روان گردید رسول الله
صلی الله علیه و آله ملتفت او شده گفت ای فاطمه سبب گریهٔ تو چیست گفت ای پدر
می ترسم که بفوت تو در میان قوم ضایع و بیقدر شوم رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت یا فاطمه نمیدانی که چون حضرت باری تعالی جل جلاله خلق عالم را آفرید اطلاع
بر احوال جمیع خلایق نمود و پدر ترا از میان ایشان برگزید و مرتبهٔ دیگر بعد از آن
نظر ثانی بتأمل احوال جمیع خلایق کرده شوهر ترا انتخاب نمود و وحی بمن کرد که ترا
باو تزویج نمایم و او را وصی خود گردانم ای فاطمه بدان که شوهر تو بشفقت بیغایت
سبحانی عالمترین خلایق است و قدیمترین خلایق است در اسلام پس فاطمه خوشحال
گردید تبسم نمود رسول الله صلی الله علیه و آله خواست که زیاده از آن در اظهار فضل
علی علیه السلم پردازد و باز او را خطاب کرد و گفت ای فاطمه از برای علی علیه السلم
هفت صفت کمال است یکی ایمان بخدا دوم تصدیق رسول سوم حکمت چهارم



زوجیت تو پنجم ابوت حسنین علیهما السلم ششم امر بمعروف هفتم نهی از منکر ای
فاطمه ما اهل بیتی هستیم که جناب حق سبحانه و تعالی شش چیز بما داده که هیچکس
از خلق اولین و آخرین نداده است پیغمبر ما که پدر تست بهترین پیغمبرانست و وصی ما
که شوهر تست و بهترین اصیاست و شهید ما حمزه است که بهترین شهداست و هم
پدر تست و دو سبط امت از ماست که دو پسر تواند و مهدی این امت از ماست
که حضرت عیسی علیه السلم در عقب او نماز میکند بعد از ان دست مبارک بر کتف
حضرت حسین علیه السلم نهاده گفت مهدی این امت ازین صاحب سعادتست و محمد
بن یوسف کنجی این کرامت را به حدیث را از کنج مناقب خازن علوم رب العالمین علی بن ابی
طالب امیر المؤمنین علیه السلم و در کتاب جرح و تعدیل در سلک نظم در آورده
و با وجود تسنن و شافعی مذهب بودن باین طریق روایت این حدیث کرده و مرویست
از حذیفه که گفت احوال علی را علیه السلم از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم
گفت بهترین این امت بعد از پیغمبر این امت علی بن ابی طالبست علیه السلم و هر کس درین
شک آورد منافق است و روایت نموده است سلمان فارسی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت بهترین کسی که بعد از من در دنیا می باشد علیست علیه السلم و مرویست
از عبد الله عمر که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت و من میشنیدم که
هر کس تفضیل دهد کسی از اصحاب مرا بر علی بن ابی طالب علیه السلم پس بتحقیق
که کافر است و از ابوذر رضی الله عنه منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت دشمنی
با علی ع میکند کافر میشود و کسی را بر او تفضیل مدهید که مرتد میشوید و از پیشکاه
طریق حق و صواب عمر بن خطاب مرویست که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله
علیه و آله که فضل علی علیه السلم بر تمامی امت من مثل فضیلت ماه مبارک رمضانست
بر سایر ماهها و فضل علی علیه السلم بر این امت مثل فضل شب قدر است بر سایر
شبها و فضل علی علیه السلم بر این امت مثل شب جمعه است بر دیگر شبها پس طوبی

نصیب

نصیب کسی که ایمان باو آرد و تصدیق ولایت او کند و ویل از برای کسی که انکار او و انکار
حق او نماید و سزاوار است که خدا حرام کند بر منکر علی و منکر حق او شفاعت محمد را
صلی الله علیه و آله در روز قیامت و حافظ ابو نعیم با وصف این که در ناپاکی اعتقاد
و تسنن ثانی شیطان رجیم است در کتاب حلیة اولیا روایت نموده است بسند خود
از مروج فرایض و سنن حضرت امام حسن علیه السلم که گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله مرا فرمان داد که سید عرب را بخوان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلم را عایشه
شنید گفت غیر از تو سید عرب کیست رسول الله صلی الله علیه و آله گفت سید عرب
علیست و من سید جمیع بنی آدمم و چون علی علیه السلم حاضر شد رسول الله صلی الله
علیه و آله جمیع انصار را طلبید گفت ای گروه انصار دلالت کنم شما را بچیزی
که اگر بآن متمسک شوید بعد از آن هرگز گمراه نگردید همگی دعای خیر نموده استدعا
آن مدعا کردند رسول الله صلی الله علیه و آله گفت این علی بن ابی طالبست که نشسته است
او را دوست دارید بنوعی که مرا دوست میدارید و گرامی دارید او را بنحوی که مرا
گرامی میدارید که جبرئیل مرا باین فرمایش از طرف پروردگار مامور داشته است
و آنچه بشما میگویم فرمودهٔ خداست و از سلمان فارسی رحمه مرویست که رسول الله صلعم
گفت یا علی توی بهترین امت من در دنیا و آخرت و روایت نموده است جابر بن عبد الله
انصاری که در میان جماعت بنی ولیعه جدال و نزاعی افتاده مقدمات ایشان بخدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله مذکور شد ولید بن عقبه را مقرر فرمود که در میان
ایشان رفته بحقیقت نزاع ایشان برسد و چون این خبر به بنی ولیعه رسید جمعی
از ایشان باستقبال ولید متوجه شدند و بنابر عناد سابقی که در زمان جاهلیت
ولید را با آن جماعت بود توهم نمودند که مبادا در مقام کینه خواهی در آمده اذیتی
بولید رسانند ازین جهت عنان عزیمت از صوب آن جماعت منعطف ساخته برگشت
و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده عرض نمود که جماعت بنی ولیعه اراده



قتل من نموده اند و من بالضرورة مراجعت کردم و اینمعنی که بسمع بنی ولیعه رسید
رؤسای ایشان بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه واله شتافته بعرض
اقدس رسانیدند که ولید بخلاف واقع تهمت تمرد و مخالفت برما بسته و انچه
معروض داشته محض دروغ است رسول الله صلی الله علیه واله بایشان خطاب
کرده گفت ای بنی ولیعه از امثال این افعال منتهی شوید والا کسی بر شما میگمارم
که بمنزله نفس من باشد که با شما مقاتله کند و اولاد شما را با سیری آورد
و او اینست که می بینید بهترین همه کسان که شما دیده اید و خواهید دید علی
بن ابی طالب است علیه السلام و در ان وقت ایه کریمه یا ایها الذین امنوا ان
جاءکم فاسق بنباء در شان ولید پلید نازل شد یعنی ای جماعتی که ایمان آورده اید
شما اگر فاسقی بیاید و چیزی بشما دهد پس تحقیق کنید که صدق است یا کذب
بعد از ان اعتقاد نمایید و روایت نموده است بریده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله بفاطمه گفت که فضیلت علی علیه السلام بر سایر اصحاب من
بسبب صد منقبت است که در او هست و در غیر او از اصحاب نیست و در جمیع مناقبی
که سایر اصحاب من دارند علی علیه السلام شریک غالب است

در پرده اختفا و استتار که از مضامین صدق اعتین جمله این اخبار و فحاوی حقیقت
مطاوی عامه این احادیث و اثار که مخالف و موالف در مقام راستی روایت نموده
بدیده حق بینی بدون تعصب و کین مشاهد و معلوم و محقق و مفهوم میگردد
که اسد الله غالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وصی بر حق پیغمبر خاتم
الانبیاء و سید جمیع اوصیا است و اکثر احادیث مذکوره صریح است باینکه
مراد بوصایت خلافت عظمیست و بالجمله از سایر انها مستنبط میگردد که شاه
ولایت صاحب منقبت و مزیتی چند است که موجب تقدیم او بر غیر است و بوضوح
می پیوندد که انسب و اولی بهترین نوع بشر است و اجماع محدثون و علما مخصص

حضرت

حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله باینمعنی که حضرت علی علیه السلم بهترین
نوع بشر است سوی پیغمبر صم و سایر خلق در تحت بشر داخلند پس ثابت میشود
فضل جناب ولایت مآب علی علیه السلم بر جمیع خلق غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و فی
الواقع چنین فضل و امتیازی که مذکور و بثبوت رسید بلند تر از مرتبه خلافت و ارفع
از درجه امامت خواهد بود و هیچ عاقل را شک نیست که امامت و خلافت لازم
آن فضل و مزیت اند و چگونه مستحسن عقل ذی عقلی میتواند بود که کسی پیغمبر
نباشد و امام نباشد و از تمامی بنی نوع آدم افضل و بهتر باشد و حال اینکه صد و
بیست و چهار هزار پیغمبر در نوع بنی آدم بوده و دیگر اینکه صریحا از اکثر احادیث
مسطور بظهور انجامید که آنسرور علیه السلم افضل از جمیع صحابه است و بهترین
جمیع امتست و عقل صحیح مانع از تفضیل مفضول بر فاضل است و قطع نظر
از همه این حدیث اعتراف شعرا و علمای مخالفین لعین بوصی بودن جناب مقدس
او زیاده از آن بظهور رسیده است که انکار آن مقدور سنیان شقاوت نشان تواند
بود و بعضی را از جهت اثبات این مدعا که اظهر بدیهیاتست نگاشته صفحه بیان میسازد
از انجمله شعر عبد الله بن ابی سفیان است شعر ومنا علی ذاک صاحب خیبر ۰ وصاحب بدر
یوم سالت کتائبه ۰ وصی النبی المصطفی و ابن عمه فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه ۰ و از انجمله
شعر عبد الرحمن بن حعیل است شعر علیا وصی المصطفی و ابن عمه ۰ و اول من صلی
اخا الدین و التقی ۰ و از انجمله شعر ابو الهیثم بن تیهان است شعر ان الوصی امامنا و ولینا ۰
برح الخفا و باحت الاسرار ۰ و از انجمله شعر شخصیست از قبیله بنی ضبه که در حالت
حرب عایشه با علی علیه السلم از لشکر عایشه انشا این اشعار نموده و با وجود متابعت
عایشه و جنگ علی علیه السلم منکر وصیت نموده نحن بنو ضبة اعداء علی ۰ ذاک الذی
یعرف قدما بالوصی ۰ و اشعاری که متضمن اثبات وصی بودن علی علیه السلم است
زیاده از آنست که قلم تحریر باحصای آنها تواند پرداخت و اگر خوف طول کلام بنگارش



قدری قلیل از انها نمیداشت پیش از ین در صفحهٔ بیان مینگاشت و علم اثبات مراد وادر
میدان ظهور چنانچه شاید می‌افراشت نهایت چون تبیین این امر از معقوله تعریف
بدیهی و تحصیل حاصل میدانست لهذا بهمین اکتفا نموده از زواید دست برداشت
انجا که عیانست چه حاجت بییانست **باب ذکر احادیث داله بر اینکه همه جا حق با
علیست علیه السلم و علی ع‌م بر حقست و اینکه واجبست اطاعت
او بر جمیع خلق و ولایت خداست عز و جل** در کتاب مناقب مرویست از امام
با مفاخر محمد باقر علیه السلم در تفسیر ایهٔ و الذین اتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل
الیک و هو الحق ظاهر معنی اینکه انجماعتی را که داده ایم ایشانرا کتاب خوشحال میشوند
بانچه فرستاده شده است بسوی تو و او حق است مراد از حق در ایه باهر علیست
علیه السلم و مرویست از برگزیدهٔ خالق امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر ایهٔ انما انزل
الیک من ربک الحق یعنی بدرستی که انچه نازل شده است بسوی تو از پروردگار تو
حق است مراد از حق علی بن ابی طالب است علیه السلم و روایت نموده است جابر از انحضرت
نیز در تفسیر قول خدا تعالی یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فامنوا خیرا لکم
و ان تکفروا فان الله ما فی السموات و الارض یعنی ای گروه مردمان بتحقیق که
آمده است بشما حق از پروردگار شما پس ایمان اورید که بهتر است از برای شما
و اگر کفر ورزید پس از برای خداست انچه در اسمان و زمین است مراد از حق در ایهٔ
مزبور ولایت علیست علیه السلم و مرویست از حضرت امامت مآب محمد باقر
علیه السلم در تفسیر کریمهٔ و قل جاء الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر
یعنی آمد حق از پروردگار شما پس هر کس خواهد ایمان اورد و هر کس خواهد کافر
گردد مراد از حق ولایت علیست علیه السلم و از انحضرت علیه السلم نیز مرویست در
تفسیر قول خدا تعالی و یستنبئونک احق هو قل ای و ربی یعنی یا محمد می پرسند ترا
که ایا حق است وصی بودن علی علیه السلم بگو بلی حق است و وصی من علیست علیه السلم

بخدا

بخدا سوگند و از آنحضرت علیه السلم منقولست که در تفسیر قول خدا تعالی یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل فرمود که مراد از حق ولایت امیر المؤمنین است عم و مراد از باطل خلافت خلاف خلفای ثلثه است لعنهم الله ظاهر معنی اینکه ای جماعت اهل کتاب چرا میپوشید حق و باطل یا چرا مشتبه میسازید حق را بباطل و روایت نموده است ابی بن کعب که سورهٔ والعصر در شان امیر المؤمنین است علیه السلم و اعدای او نازل شده و مراد از انسان در قول خدا تعالی ان الانسان لفی خسر ابو جهل لعین است و مراد از الا الذین امنوا و عملوا الصالحات علی علیه السلم است و مراد از تواصوا بالحق علیست و مراد از تواصوا بالصبر علیست علیه السلم و مرویست در تفسیر قول خدا طسم تلک ایات الکتاب که از جملهٔ ایات کتاب انست که چون اخر الزمان شود منادی از اسمان ندا خواهد کرد اگاه باشید ای مردم که حق با علی علیه السلم و شیعهٔ اوست و ابو سعید خدری روایت نموده است از پدر خود که حضرت علی علیه السلم از راه میگذشت نظر کیمیا اثر پیغمبر صلی الله علیه و اله باو افتاد فرمود حق با این مرد است و مرویست که ابو ذر رض از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و اله سؤال نمود که هرگاه مردم در امور دین اختلاف نمایند چاره در ان وقت چیست رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود بر تو باد متابعت قران و بزرگترین خلق زمین و اسمان علی بن ابی طالب علیه السلم که حق با اوست و حق بزبان و حق میگردد بهر جا که علی میگردد و روایتست که محمد بن ابو بکر در روز جنگ جمل نزد عایشه رفته سلام بر او کرد و گفت ای عایشه ترا سوگند میدهم بخدایی که نیست غیر از او خدایی من شنیده ام از تو که میگفتی ملازمت علی را علیه السلم اختیار کنید که از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیده ام که فرموده است حق با علیست و علی بر حق است و از هم جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر عایشه گفت بلی خود شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و اله که



میگفتند و در کتاب مناقب مذکور است که روایت نموده است مجاهد از ابو ذر که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا علی هر کس اطاعت تو کند اطاعت من کرده و هر کس اطاعت من کرد اطاعت خدا کرده و هر کس مخالفت تو کند مخالفت من کرده و هر کس مخالفت من کرد مخالفت خدا کرد و روایت شده است در کتاب فضایل که روزی شخصی از اهل کوفه در زمان خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب نزد سلمان و مقداد رضی الله عنهما آمده از آن دو مرشد کامل طلب ارشاد و هدایت بطریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و آله نمود سلمان و مقداد گفتند ای مرد بر تو باد متابعت کتاب خدا و اتباع علی مرتضی علیه السلام که ما شنیده ایم از رسول الله صلی الله علیه و آله که علی بر حق است و حق با علیست بهر طرف که علیست حق با نظرف است بدرستی او ست نخستین کسی که ایمان بخدا آورده و اول کسیست که مصافحه با من میکند در روز قیامت و اوست صدیق اکبر و اوست فاروق میان حق و باطل و اوست وصی من و خلیفه من در میان امت من بعد از من و مقاتله میکند بر سنت من پس آن مرد گفت چه شده است مردم را که ابوبکر را صدیق میگویند و عمر را فاروق مینامند سلمان و مقداد گفتند سبب اینست که مردم تجاهل نمودند از خلافت او و ابوبکر و عمر و حال اینکه آن دو شقی دانستند که این دو اسم هر دو از غیر ایشانست و بخدا سوگند که صدیق اکبر علیست و فاروق از هر علیست و بدرستی که اوست خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوست امیر المؤمنین علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله ما و اینها را که خود الحال دعوی خلافت میکنند امر نمود که سلام بر علی علیه السلام بامرة المؤمنین کردیم و مرویست از انس بن مالک که گفت من خادم رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و میدیدم که هرگاه نام علی علیه السلام نزد او مذکور میشد آثار سرور و خوشحالی بر وجناب انحضرت صلی الله علیه و آله ظاهر میشد و وقتی از اوقات مردی از اولاد عبد المطلب

بضرت

بخدمت انحضرت آمده شکوه چند از علی علیه السلم نمود و دیدم که روی مبارک پیغمبر
صلی الله علیه و آله متغیر شده بود که ناگاه حضرت علی علیه السلم داخل شده سلام کرد
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی با حق مثل انگشتان منست و انگشتان مبارک
بهم چسبانده و جدا نمیشوند از هم تا وارد حوض کوثر شوند یا علی حاسد تو حاسد
منست و حاسد من حاسد خداست و حاسد خدا اتش دوزخست و روایت نموده
است مجاهد از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت هر کس از من جدا شد از خدا شد
و هر کس از علی جدا شود از من جداست و روایت نموده است ابی حیان از رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت هر کس تولا بعلی کند بمن کرده و هر کس تولا بمن کرد تولا
بخدا کرد و از ابن عمر مرویست که چون رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلم
خلیفه خود ساخت باو گفت یا علی راضی نمیشوی که دشمن تو دشمن من باشد و بدرستی
که دشمن من دشمن خداست و ولی تو ولی منست و ولی من ولی خداست و از ابن عباس
منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی بن ابی طالب علیه السلم ولایت خداست
و دوستی او عبادت خداست و متابعت او فریضهٔ خداست و دوستان او اولیاء
الله اند و دشمنان او دشمنان خدایند و جنگ با او جنگ خداست و در کشف الیقین
مذکور است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت زود باشد که بعد از من فتنهٔ
بهم رسد پس هرگاه ان فتنه را مشاهده کنید دست بدامن علی علیه السلم زنید بدرستی
که او ست جدا کننده حق از باطل و روایت نموده است ابی ایوب انصاری که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که بعمار بن یاسر میگفت یا عمار ترا خواهد کشت
جماعتی گمراه و حال اینکه تو با حقی و حق با تست ای عمار هرگاه ببینی علی را که براهی رود
و دیگران را مشاهده کنی که براه دیگر روند تو بان راه برو که علی میرود و دست از دیگران
بردار که علی ترا دلالت نمیکند براه بد و بیرون نمیبرد ترا از راه راست و مرویست
از عبید الله بن عبد الله کندی که مجاور منزل معاویه در انسال که بقصد



حاج بیت الله وارد مکه معظمه شد و از انجا بمدینه طیبه رفت اصحاب پیغمبر صلی الله علیه
واله اکثر در انمکان مقدس بودند معاویه ملعون مجلسی منعقد ساخته همکی
اصحاب را طلبیده و خود درمیان عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر خطاب جا کرفته
نشست بعد از ان که از هر مقوله سخنی مذکور شد و هنکامه صحبت کرم کردید دست
بر ران عبد الله بن عباس رض زده کفت یا بن عباس ایا من سزاوارتر نیستم از پسر عم
تو یعنی علی علیه السلم ابن عباس کفت بچه چیز خود را احق میخاند معاویه کفت بوراثت
خلیفه مقتول مظلوم عثمان که عمزاده منست ابن عباس کفت اکر چنین باشد ابن عمر
از تو احق است زیرا که پدر او قبل از عمزاده مقتول شده اکر بوراثت باشد قرابت او بعمر
بیش از قرابت تست بعثمان پس معاویه بدسکال بعد از شنیدن اینمقال از ابن عباس
رو کردانیده متوجه سعد شد و کفت ای سعد تو انکسی که نمیشناسی حق ما را از باطل
دیکران تو دوست مایی یا دشمن ما سعد کفت من از انروز که دیدم ظلمت حیرت صفحه
زمین را فرا کرفت شتر خود را خوابانیدم و منزوی شده در انتظارم این ظلمت بروشنائی
مبدل شود و بعد از انکه راه حق ظاهر کردد راه خود را کیرم و توای معاویه کویا که انکار
قول پیغمبر را صلی الله علیه واله که میکفت علی را علیه السلم تو با حقی و حق با تست معاویه
کفت من ایضا از رسول الله صلی الله علیه واله شنیده ام و تو که میکویی شنیده ام اکر
غیر از خود شاهدی می اوری که او هم شنیده باشد فبها و الا تر ا بجزای خود میرسانم
سعد کفت شاهد من ام سلمه زوجه پیغمبر است صلی الله علیه واله پس معاویه سعد را
برداشته باتفاق در خانه ام سلمه رفتند تا تحقیق این حدیث نمایند و معاویه ابتدا بتکلم
نموده کفت یا ام المؤمنین دروغ کویان بسیار شده اند که دروغ بر پیغمبر صلی الله علیه واله
می بندند وانچه او کفته از زبانش میکویند و سعد حدیثی روایت میکند و میکوید تو
هم از رسول الله صلعم شنیده و حدیث را خواند ام سلمه کفت راست میکوید سعد در خانه
من این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه واله متلقی شد پس معاویه رو بسعد کرده کفت

الحال هر ملامتی که مرا میکنی بجاست بخدا سوکند که اکر من خود این حدیث را از رسول الله
صلی الله علیه و آله میشنیدم هر اینه تا زنده بودم از خدمت علی علیه السلم جدا نمیشدم
و روایت نموده است ابی رافع که پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن کفت ای ابی رافع چکونه
خواهی کرد بعد از من با قومی که مقاتله کنند با علی و حال اینکه علی بر حق باشد و آنقوم
بر باطل و واجبست جهاد ایشان و هر کس استطاعت جهاد آنقوم بشمشیر نداشته
باشد واجبست که جهاد کند بزبان خود و هر کس استطاعت جهاد بزبان نداشته باشد
واجبست که جهاد کند بقلب خود یعنی اکر تواند جنک کند بشمشیر و اکر نتواند بزبان خود
تشنیع و ابطال و تفضیح آنقوم کند و اکر نتواند بدل انکار اعمال شنیعهٔ آنقوم نماید
تا بعض فی الله بعمل آورده باشد کفتم یا رسول الله دعا کن از برای من که هر کاه چنان
شود خدا یتعالی مرا اعانت کند و قوت دهد که قتال کنم با آنقوم پس چون مردمان
با علی علیه السلم بیعت نمودند و معاویه اعلام خلاف و تمرد بر افراشت و طلحه و زبیر
در بصره رفتند بخاطر خود رسانیدم که آنقوم که رسول الله صلی الله علیه و آله امر
بجهاد ایشان بنحوی که مذکور شد میفرمود اینجماعت خواهند بود بالضروره املاکی
که در زمین خیبر داشتم فروختم و اسباب سفر مهیا کرده با تمامی اهل و عیال خود
بخدمت علی علیه السلم رفتم و با انحضرت علیه السلم بودم تا وقتی که انحضرت شهادت
یافت بعد از ان بمدینهٔ طیبه در خدمت امام حسن علیه السلم رفت و امام علیه السلم
از موقوفات ینبع که حضرت علی علیه السلم صدقه کرده بود قطعه زمینی باو داد
که صرف معاش خود نماید و خانهٔ بجهت مسکن او مقرر فرموده بود تا رحلت نمود
رحمه الله تعالی و روایتست از ابو موسی اشعری که کفت شهادت میدهم پیش خدا
که حق با علیست علیه السلم لیکن دنیا میل نموده است باهل خود و شنیدم از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که کفت یا علی تو با حقی و حق با تست بعد از من و روایتست که چون
عایشه در جنک جمل مرتکب چنان امری شنیع شد و نا قهٔ او را پی بریدند بخانهٔ از



خونهای بصره داخل شد در این اثنا محمد بن ابی بکر برادرش باو گفت ای عایشه بخاطر داری حدیثی را که بمن نقل میکردی از رسول الله صلی الله علیه واله که گفته است حق با علیست و علی با حق است که مختلف نمیشوند و جدا از هم نمیشوند عایشه گفت بلی شنیده ام و گفته ام و بخاطر دارم و فراموش نکرده ام و در کتاب فضایل مرویست از حسین ساعدی باسناد خود از رسول الله صلی الله علیه واله که گفت بدرستی که خدای تعالی دشمن است با بندگان خود که مایل شوند از حق و حق با علیست علیه السلم و علی با حق است پس هر کس غیر علی را بدل علی داند هلاک میشود و دنیا و اخرت او هر دو فوت میشود و در کتاب بشایر روایت شده است از ابن علقمه که گفت داخل شدم بر ابو ایوب انصاری در هنگام حرب علی علیه السلم با خوارج نهروان و گفتم یا ابو ایوب ترا فضیلتی بر ما هست بسبب اینکه پیغمبر صلی الله علیه واله مکرر میهمان تو شده سوگند میدهم ترا بخدایی که ان فضیلت بتو داده جنگی که علی علیه السلم با اینجماعت میکند چه حکم دارد و حال اینکه اینجماعت گویند لا اله الا الله ابو ایوب گفت سوگند بخدای عز و جل که رسول الله صلی الله علیه واله در اینخانه که نشسته اید با من بود و علی علیه السلم در دست راست او و من در دست چپ او نشسته بودم و انس بن مالک در برابر او ایستاده بود ناگاه آواز در آمد رسول الله صلی الله علیه واله انس را گفت که ببین در را که میزند انس رفت و دید که عمار بر در ایستاده است بخدمت رسول الله صلی الله علیه واله عرض نمود فرمود که در را باز کن از برای عمار نیکو طینت و عمار داخل شد رسول الله صلی الله علیه واله مهربانی باو کرد و گفت ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود بنوعی که شمشیر در میان افتد و همدیگر را بکشند و از یکدیگر تبرا نمایند پس چون چنین بینی بر تو باد متابعت اینمرد که بدست راست من نشسته است یعنی علی بن ابی طالب عم و اگر بینی که مردم همه راهی اختیار کنند و علی علیه السلم براهی دیگر رود راهی که علی میرود

بروز نهاد که براه همه نروی یا عمار علی را همنوی تو بطریق ضلالت نمیکند و ترا
از راه راست بدر نمیبرد یا عمار طاعت علی طاعت منست وطاعت من طاعت
خداست وخطیب خوارزمی نقل نموده است که ابو ایوب انصاری را علقمه و اسود
مغاتبهٔ زیادی بمتابعت علی علیه السلم نموده کفتند ای ابو ایوب کرامت الهی نسبت
بحال تو بمرتبهٔ بوده که شتر رسول الله صلی الله علیه و اله بخانه تو آمد و رسول الله
صلی الله علیه و اله میهمان تو شد الحال خوبست که شمشیر حمایل کرده بقتل کویندکان
لا اله الا الله می پردازی ابو ایوب کفت ای مردم محال است که بزرک نسبت بقوم
خود سخن دروغ کوید و رسول الله صلی الله علیه و اله مکرر مارا بقتال سه جماعت
تحریص فرموده که با علی علیه السلم باشیم ناکثین و قاسطین و مارقین و اما جماعت
ناکثین را با ایشان قتال کردیم و فرموده پیغمبر را بجا آوردیم و انها اهل جمل وطلحه و زبیر
بودند و اما قاسطین را نیز تمام کردیم مقاتلهٔ ایشانرا و انها اصحاب معاویه ملعونند
و اما مارقین که اهل نهروانند نمیدانم که در کجا ماوا دارند نهایت اینقدر دانم که قتال
ایشان واجبست و انشاء الله با ایشان مقاتله میکنیم بعد از ان کفت شنیدیم از رسول الله
صلی الله علیه و اله که عمار را میکفت ای عمار ترا جماعت باغی خواهند کشت و حال اینکه
تو با حقی و حق با تست ای عمار اکر ببینی که تمامی مردم براهی روند و علی علیه السلم خود تنها
براهی رود متابعت علی علیه السلم کن و دست از همراهی تمامی ان مردم بردار زیرا که
علی علیه السلم راضی نمیشود بکمراهی تو و بیرون نمی برد ترا از راه راست ای عمار هر کس
حمایل کند شمشیری بقصد اینکه اعانت کند علی را علیه السلم بر اعدای او حمایل خواهد
کرد خدا یتعالی او را در روز قیامت از در خوشاب و هر کس حمایل کند شمشیری
بعزم اعانت دشمنان علی علیه السلم بر کردن او می اندازد خدا یتعالی در روز قیامت
از اتش دوزخ پس علقمه و اسود کفتند یا ابو ایوب کافیست و برادر دعبل
خزاعی باسناد خود از قبلهٔ اهل صدق و صفا حضرت امام رضا علیه السلم روایت نموده است



که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی بن ابی طالب محک امتحان قلب و نقد تمامی اهل
عالم است و خدا یتعالی باو امتحان میکند و تمیز مینماید منافقون را از مؤمنان
و مرویست از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت یا علی ترا خدا یتعالی تجربه کرده و خلق
را بمحبت تو تجربه نموده و تو بی هدایت کنندهٔ متابعون خود و هر کس بخلاف طریقه
متابعت تو سلوک نماید گمراهست تا روز قیامت یعنی بخدا که تا ابد گمراهست

باب در نقل احادیث داله بر ذکر آنحضرت در کتب سماویه و بشارت رهبانان و سابقون بوجود فایض الجود آنسرور عالمیان و اولاد امجاد معصومین مایهٔ خلقت عالم امکان

روایت نمود عمرو بن هرثم
از جد خود که چون بحیرای راهب از ابوطالب رض وداع نمود باو گفت ای
بندهٔ خدا زود باشد که ایمان آورد برادرزادهٔ تو فرزندی از تو بهم رسد و
نصرت کند او را بوجهی پسندیده و اسم فرزند معلوم تو در آسمانها بطل ها
و شجاع افرع است   و از او بهم میرسند دو فرزند که شهید میشوند
و اوست سید عرب و بزرگ عرب و او در کتب ما معروف تر است از اصحاب
عیسی علیه السلم پس ابوطالب گفت بخدا سوگند که جمیع اوصافی که بحیرا گفت
و بیشتر از آن در علی علیه السلم دیدم و روایت نموده است بکر بن عبد الله اشجعی
از آبای خود که در سال حرکت بابرکت رسول الله صلی الله علیه و آله بجانب شام
عبد مناف بن کنانه و نوفل بن معویه بن عروه بن صخر بن نعمان بن عدوی بعزم تجارت
نیز بشام میرفتند و در عرض راه بحوالهٔ صومعهٔ ابو المویهب راهب رسیدند ملاقات
واقع شد ابو المویهب از حسب و نسب ایشان سوال نمود گفتند از طایفهٔ قریشیم
و بتجارت میرویم گفت غیر از شما کسی دیگر از قریش رفیق شما هست گفتند بلی
جوانیست از بنی هاشم محمد نام ابو المویهب گفت بخدا سوگند که من جویای اویم
گفتند بخدا سوگند که در قریش بی نام و نشان تر از و نیست بجدی یتیم قریش

میگویند

میگویند واجب نیست که خدیجه نام دارد جستجوی تو بطلب چنین کسی چه صورت
دارد ابو المویهب از باب تفکر سر میجنبانند و میگفت همانست پس ایشانرا گفت مرا
بسوی او برید گفتند او را در بازار بصری گذاشتیم و آمدیم درین اثنا بدر افق
رسالت از مطلع غیرت نور بخش آفاق عالم حاضر گردید ابو المویهب گفت اینست که من
میطلبم پس خلوت با آنحضرت صلی الله علیه وآله نموده مدتی سر گوشی با او میگفت
بعد از مکالمه مکرر پیشانی مبارک آنسرور را بوسه داد و از آستین خود چیزی
در آورد و ما ندانستیم چیست برسول الله صلی الله علیه وآله داد و آنحضرت از گرفتن
ابا مینمود و چون جدا شد ابو المویهب گفت از من بشنوید بخدا سوگند که این پیغمبر
آخر الزمانست بخدا سوگند که زود باشد خروج او بدعوت خلق بکلمهٔ طیبهٔ شهادت
لا اله الا الله هرگاه او را مشاهده کنید متابعت او کنید بعد از آن گفت آیا متولد
شده است از برای عم او ابو طالب فرزندی که علی اسم داشته باشد گفتند نه گفت می
باید شده باشد و اگر نشده است زود باشد که بشود اول کسی که ایمان آورد بمحمد
و ما می بینیم صفت او را بوصیت چنانکه می بینیم صفت محمد را صلی الله علیه وآله بنبوت
و اوست سید عرب و بزرگ عرب و حق او شمشیر میگیرد اسم او در ملا اعلی
علیست و اوست بلند رتبه تر از جمیع خلایق بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و در
روز قیامت و مینامند او را ملائکه بطل ازهر مفلح یعنی شجاع نورانی رستگار
متوجه نمیشود بطرفی مگر اینکه رستگار و ظفر شعار باشد و او از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وآله در آسمان مشهورتر است از آفتاب تابان و در مناقب
خوارزمی مذکور است از اعثم که چون امیر المؤمنین علیه السلام متوجه کوفه شد
و در بلیخ که منزلیست در جانب فرات نزول فرمود شمعون بن یوحنا راهب که در
آنحوالی صومعه نشین بود بخدمت آنحضرت آمد صحیفه با خود داشت از کلام حضرت
عیسی علیه السلام و در آنجا مذکور بود که پیغمبری در آخر الزمان مبعوث میشود



از مکهٔ معظمه و بنا بر صفات رسول الله صلی الله علیه و آله یکان یکان در آن صحیفه
بود بعد از آن کفت هر کاه وفات یابد و رحلت نماید امت او اختلاف نمایند
در جانشین او و انکاه اجتماع نمایند با رای خود تا سه خلیفه منسوب شود و در
زمان خلیفهٔ ثالث اختلاف نمایند و او را بقتل رسانند بعد از آن خلافت بوصی
حقیقی پیغمبر ایشان قرار کیرد و امت اعلام طغیان نهاده شمشیرها از غلاف
بیرون آورند و فصلی چند از مناقب امیر المؤمنین علیه السلم خوانده بعد از آن
کفت بدانید که طاعت خلیفهٔ برحق و وصی مطلق فی الحقیقه طاعت خداست و کفت
اینست ودیعت من که بشما کفتم و وصی پیغمبر را بشما شناسانیدم پس امیر المؤمنین
علیه السلم سر بسجده نهاده شرایط شکر منعم حقیقی را در ازای این توصیف منقول
از حضرت مسیح علیه السلم بجا آورد و آن راهب در خدمت امیر المؤمنین علیه
السلم بود تا در جنک لیلة الهریر بدرجهٔ شهادت رسیده مقتول شد و از انجمله
اخبار ابو الحارث بن اسعد حمیریست که هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر صلی الله
علیه و آله نموده و منقولست از ابو ایوب انصاری که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم بعد از فراغ از جنک خوارج وارد ارض کوفه شد در حوالی بلدهٔ کوفه
منزل کرده ناکاه راهبی که در انحوالی بود بخدمت انحضرت آمده عرض کرد که ما
در کتب سالفه دیده ایم که منزل نمیکند درین مکان مکو کسی که وصی پیغمبر باشد
و بعزم مقاتله در اینجا وارد شده باشد پس امیر المؤمنین علیه السلم کفت منم سید
اوصیا و وصی سید انبیا راهب کفت توی اصلع قریش و اصلع کسی را کویند که موی
پیش سر نداشته باشد انحضرت کفت بلی راهب کفت تو وصی پیغمبر احر الزمانی
اسلام را عکم دار که من دیده ام در کتب انجیل صفات ترا و اینکه منزل میکنی
در مسجد براثا خانهٔ مریم و عیسی علیه السلم با او کفت بنشین ای حباب راهب
کفت این هم یک دلیل که بدون سابقهٔ معرفت اسم مرا دانستی بعد از آن امیر

المؤمنین

المؤمنین علیه السلم او را کفت ای جناب بهمین مکان منزل کن واین دیر را مسجدی بناکن
پس جناب صومعه نشینی را ترك نموده ان دیر را مسجد ساخت وبخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلم در کوفه رفت وانجا مقیم بود تا امیر المؤمنین علیه السلم شهید شد پس جناب
معاودت بمکان خود نموده بر مسجد براثا سکنا کرده واز کعب الاحبار روایتست که عبد الله
بن سلام پیش از ادراك شرف اسلام رسول الله صلی الله علیه واله رفته چون سلام برسول
ملك علام نمود انحضرت را علیه السلم پرسید که اسم علی علیه السلم پیش شما چیست رسول الله
صلی الله علیه واله فرمود اسم او صدیق اکبر است عبد الله کفت اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله صلی الله علیه واله بدرستی که ما در توریة خوانده ایم که محمد نبی
رحمتست وعلی علیه السلم مقیم حجتست وروایت نموده است سلیم بن قیس هلالی که چون
از جنگ صفین مراجعت نمودیم در خدمت امیر المؤمنین علیه السلم بودم لشکر ما منزل
دیری نمودیم وشخصی نصرانی از دیر بیرون آمده بنیکوترین هیئتی وخوشترین صورتی
وبا او کتابی بود ویك بیك مردم را نکاه میکرد وملاحظه مینمود تا بخدمت علی ع
رسید پس بلفظ خلافت بر او سلام کرد وکفت من مردی هستم از نسل حواریون
عیسی علیه السلم وپدر من بهترین دوازده حواری عیسی علیه السلم بود ومسیح ع
او را از یازده حواری دیکر دوست میداشت ودر حین وفات او را وصی خود
ساخته علم وکتاب وحکمت را باو واکذاشت وبعد از عیسی علیه السلم اهل بیت او متمسك
بپدر من بودند ورجوع باو مینمودند وپدر من تبدیل وتغییر در وصایای عیسی
بهیچوجه راه نمیداد تا رحلت نمود والحال ان کتبی که عیسی علیه السلم خود املا نموده
وبپدرم داده بود نزد منست وخط انبیا هم در ان هست ووقایع عالم از ان زمان
تا قیامت هم در انجا ثبت شده ودر ان مسطور است که چند پادشاه سلطنت خواهد
کرد وزمان پادشاهی هریك چه مدت خواهد بود ودر انجا نیز مذکور است که
پروردکار عالمیان مبعوث خواهد ساخت پیغمبری از عرب که از اولاد اسمعیل



بن ابراهیم خلیل علیه السلم باشد از ارض تهامه از بلدهٔ که مسمی بمکه است و نام ان پیغمبر
احمد است و اوصیای او دوازده نفر اند بعدد نقبای بنی اسرائیل و ذکر ولادت
و بعثت و هجرت او و غزوات او با کفار و اسامی کسانی که با او قتال میکنند و اسامی
کسانی که یاری او میکنند و مدت حیات او و کیفیت اختلاف امت بعد از فوت
او و اسامی اوصیای او و اسامی ایمه ضلال و احوالات سایر اشیا و وقایع تا زمانی
که مسیح علیه السلم از اسمان نزول نماید و قیامت قایم شود همه اینها در ان کتب
ذکر شده و از انجمله اسامی چهارده نفر معصوم از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل
علیه السلم در انجا نوشته است که دوست ترین خلق اند بخدای عزوجل و خدا است
دوست دوستان ایشان و دشمن دشمنان ایشان و هر کس اطاعت ان چهارده
نفر کند چنانست که اطاعت خدا کرده و هر کس اطاعت خدا کرد پس بتحقیق که هدایت
یافت و معصوم شد از خطاها و طاعت ان چهارده تن باعث رضای خدا و
معصیت ایشان باعث غضب خدا است و انها مکتوب شده اند در ان کتب باسم و نسب
و صفات و مکتوب است مدت زندگی هر یك و کیفیت سلوك او از اظهار دین یا کتمان
دین بنا بر تقیه و کدام یك از ایشان مملکت را خواهد کرد و تمامی خلق طوق
انقیاد او را در گردن میکنند تا زمان نزول عیسی علیه السلم از اسمان در عهد
اخرین ایشان پس نماز خواهد کرد عیسی علیه السلم در عقب او و اولین ان چهارده
تن افضل ایشانست اسم او احمد است ص و رسول خدا است و محمد بن عبد الله و یس
و طه و نون و فاتح و خاتم و حاشر و عاقب و سانح و عابدش نیز گویند و او ست
نبی خدا و خلیل خدا و حبیب خدا و برگزیدهٔ خدا و انتخاب کردهٔ خدا و می بیند او را خدا
تعالی بعین رحمت خود و تکلم میکند با او بزبان قدرت خود پس ذکر او بعد ذکر خدا است
و او ست عزیزترین خلق خدا و دوست ترین خلق بخدا و هیچ از ملایکه و پیغمبران از عهد
ادم علیه السلم تا خاتم بعزت او پیش خدا نیست و خدای تعالی او را بهتر از همه ملایکه مقرب

وپیغمبران مرسل دوست میدارد و چون روز قیامت شود خدا تعالی مینشاند او را
بر پل صراط و برادر او و وصی او در برابر او نزد عرش پروردگار و قبول میکند خدا تعالی
شفاعت او را از برای هر کس شفاعت کند و نام او در لوح محفوظ باشد و دوست
ترین خلق خدا بعد از او برادر و ابن عم او علی بن ابی طالبست علیه السلام و خلیفه او ست
در امت او و ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از او و بعد از علی علیه السلام یازده نفر از اولاد
محمد صلی الله علیه و آله از دختر او فاطمه علیها السلام و ولد او و مثل پسران موسی و هرون
علیه السلام شبیر و شبر و نه تن دیگر از اولاد ایشانست که صفت انها یک بیک مذکور است
و آخر ایشان کسیست که امام عیسی علیه السلام است و در آن کتاب اسامی انصار ایشان
ذکر شده و انکه ظهور میکند مملو خواهد نمود صفحه زمین را از عدل و مالک میشوند
ما بین مشرق و مغرب را و غالب میشوند بر جمیع ادیان و مذاهب و چون آن پیغمبر
صلی الله علیه و آله مبعوث شد پدر من بخدمت او رفته ایمان آورد و در کمال پیری بود
و در همان نزدیکی وفات یافت و بمن گفت که خلیفه و جانشین بر حق محمد صلی الله علیه
و آله بعد از انقضای زمان شقاوت توامان سه تن امام ضلالت که مردم را براه
دوزخ میخوانند و امت پیغمبر را بنا زیانه عنف و جور بطریق کفر و ضلال می رانند
و اسامی بخوران سه پشت بابا و قبایل ایشان نزد من معلوم است بر تو مرور خواهد کرد
پس چون زمان تسلط آن سه خلیفه ناحق منقضی شود و وصی حقیقی و خلیفه تحقیقی
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر تو وارد شود بخدمت او بشتاب و ملازمت باسعادتش
دریاب و با او بیعت کن و در رکاب فیض انتسابش با کفار قتال کن که جهاد با او
مثل جهاد با رسول الله است صلی الله علیه و آله و دوستی با او مثل دوستی با خداست
و دشمنی با او دشمنی با خداست بعد از اخبار بعلی علیه السلام گفت یا امیر المؤمنین
دست خود را بده که من شهادت میدهم بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و
خلافت تو بوصیت رسول مجتبی ص و اینکه توی حجت خدا و خلیفه خدایی در زمین



و اسلام دین خداست و من برائت میکنم از هر کس که مخالف دین اسلام باشد و
دوستم دوستان ترا و دشمنم با دشمنان تو و تولا میکنم بیازده فرزند تو که ائمه راه
حق اند و تبرا میجوییم از دشمنان ایشان و از مخالفون ایشان و از جماعتی که انکار حق
ایشان کرده اند و با ایشان ظلم نموده اند پس بعد از این شهادت حضرت شاه ولایت علیه
السلم دست مبارك خود بدست راهب داد و دولت بیعتش راهب را دست بهم داده
سرمایه سعادت را دین بدست آورد و امیر المؤمنین علیه السلم کتاب او را که این مقالات
در آنجا مذکور بود طلبیده از او گرفت و بشخصی از اصحاب خود داده مقرر فرمود
که با راهب بنشیند و کسی را ترجمان سازند که راهب کتاب را بخواند و ترجمان بعبارت
عربی بنویسد بعد از آن بخدمت آنحضرت آورند پس راهب آن را بعبارت سریانی
که نوشته بود میخواند و ترجمان بعربی مینوشت تا تمام شد و بخدمت امیر المؤمنین عم
بردند و عرض نمودند که کتاب راهب بعبارت عربی نقل شد آنگاه شاه ولایت عم
فرزند ارجمند خود امام حسین را علیه السلم طلبیده فرمود که آن کتابی که بتو سپرده ام
بیاور حضرت امام حسین علیه السلم کتابی آورد و به پدر والا گهر تسلیم نمود آنحضرت
علیه السلم بهمان شخص که با راهب مقرر فرموده بود گفت که این کتاب را که امام
حسین علیه السلم آورده بخوان و کتاب راهب را بدست دیگری بده تا نگاه کند و ببیند
که اختلافی با هم دارند یا نه آن شخص بفرموده عمل نموده مقابله هر دو کتاب
مستطاب با هم نمودند بر همگی حضار ظاهر شد که یك نقطه اختلاف در میان
آنها نیست و آن کتاب که سپرده امام حسین علیه السلم بود بخط مبارك علی علیه السلم
بود که رسول الله صلی الله علیه و آله املا فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله بدست
مقدس خود نوشته بود پس علی علیه السلم شرایط حمد و سپاس واحد بیقیاس بجا
آورده تمامی شیعیان که حاضر آنمکان بودند مسرور و خوشحال و منافقون بدسگال
از کمال شقاوت مکدر البال گردیدند و در کتاب فضایل مرویست که مقرب درگاه

ذوالمنن

ذو المنن حضرت امام حسن علیه السّلم گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله برای من نقل
فرمود که روزی در مجلس خود نشسته بودم ناگاه مردی بلند قامت بیرون از حد استوای
خلقت شبیه بنخلی بر ما داخل شد و در وقت راه رفتن او از پای او بخلاف او از پای
ایشان بگوش می آمد حضار مجلس را گفتم که این مرد از اولاد آدم نیست گفتند کسی هست
که از اولاد آدم نباشد گفتم بلی از انجمله اینمرد است در این اثنا نزدیک شد و بر من سلام
کرد احوال نسب او را پرسیدم گفت من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم گفتم بدو واسطه
با ابلیس میرسی گفت بلی یا رسول الله گفتم سن تو بچند میرسد گفت در آن زمان که قابیل
هابیل را کشت من جاهل بودم و بحد تمیز رسیده بودم و بفرمان جد خود ابلیس در بیشها
و نیستانها مسکن داشتم و پیوسته همت بر اغوای مردم بقطع صله رحم میگماشتم گفتم
چه بد سیرتیست ترا اگر بر کار خود هنوز اقدام مینمایی گفت حاشا و کلا که من بر انکار
باقی باشم الحمد لله مدتهاست که از آن عمل شنیع توبه کرده ام گفتم انکه ترا توبه داد که
بود و بطریق هدایت کدام هادی راهنمود گفت بدست نوح علیه السّلم توبه کرده ام
و بعد از او بصحبت هود علیه السّلم رسیدم و نماز بر وضعی که بر او واجب شده بود میکردم
و صحفی که بر جد او ادریس عم نازل شده بود مرا تعلیم کرده میخواندم و با او بودم تا زمانی
که ریح عقیم بر قوم او نازل شد و او نجات یافته مرا با خود نجات داد و بعد از او بصحبت
صالح عم رسیدم و بخدمت او بودم تا زمانی که خدای تعالی غضب بر قوم او نموده زلزلهای
عظیم بر ایشان وارد ساخت و من با آنحضرت نجات یافتم و بعد از او ابراهیم خلیل را
علیه السّلم ملاقات کردم و بصحبت او که جد تو بود مشرف گشتم و از خدمتش استدعا
نمودم که از صحفی که بر و نازل شده مرا تعلیم نماید و مرا آموخت و بعبادت واجبه
که در زمان او بود قیام مینمودم و چون قوم او آنحضرت را در آتش انداختند و آتش
بر او گلستان شد من مونس و همنشین او بودم تا وفات یافت و بعد از او صحبت
پسران او اسمعیل و اسحق را علیهما السّلم دریافتم و بعد از ایشان ادراک خدمت



یعقوب علیه السلم نمودم و با برادرت یوسف علیه السلم در چاه و زندان بسر
می بردم و مونس و جلیس او بودم تا عزیز ولایت مصر گردید و ملاقات او و پدرش
واقع شد و ملاقات برادرت موسی علیه السلم نمودم و ازاو استدعای تعلیم
تو دیه که براو نازل شده کردم و مرا اموخت و بعد از فوت او صحبت وصی او یوشع
را دریافته با او بودم تا فوت شد و همیشه با هر پیغمبری که مبعوث میشد بسر
میبردم و خود را از ندما و اصحاب او می شمردم تا داود علیه السلم و او را بقتل
جالوت کومك و امداد کردم و ازاو استدعای تعلیم زبور نمودم و مرا اموخت
و بعد از او بخدمت سلیمان علیه السلم رسیدم و بعد از او با اصف بن برخیا بن
سمعیا مصاحب کردیدم مطلب اینکه پیغمبرانرا همکی یکی بعد از یکی دیدم و بخدمت
جمیع ایشان رسیدم همه ایشان مرا ببشارت بعثت کثیر السعادت تو خوشدل
ساختند و استدعا مینمودند که سلام ایشانرا بخدمت تو برسانم تا زمانی که
عیسی علیه السلم مبعوث شد و من بخدمت مشرف شدم پس بدانکه من از طرف
تمامی انبیا مامورم که سلام بخدمت رسانم و علی الخصوص از عیسی علیه السلم
سلام بسیار بر تو باد انگاه رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود علی جمیع انبیاء الله
و رسله و علی اخی عیسی علیه السلم منی السلم و رحمة الله و برکاته ما دامت السموات
و الارض و علیك یا هام السلم هر اینه حفظ وصیت کردی و شرط امانت بجا اوردی
ای هام هر حاجتی که داری بخواه کفت یا رسول الله حاجت من همین است که امت خود را
بفرمایی که مخالفت امر وصی تو نکنند چرا که من دیده ام که هلاکت امم ماضیه
همکی از مخالفت امر اوصیای بوده کفتم وصی مرا میشناسی کفت اکر ببینم میشناسم
زیرا که صفات او را و اسم او را از کتب سابقه خوانده ام کفتم نکاه کن در این جمع او را
می بینی یا نه پس بطرف چپ و راست نکریسته کفت یا رسول الله وصی ترا نمی بینم
کفتم یا هام وصی آدم علیه السلم که بود کفت شیث کفتم وصی شیث که بود کفت
انوش

انوش کفتم وصی انوش که بود کفت قینان کفتم وصی قینان که بود کفت مهلائیل کفتم وصی
مهلائیل که بود کفت برد کفتم وصی برد که بود کفت پیغمبر مرسل ادریس علیه السلم کفتم
وصی ادریس که بود کفت متوشلخ کفتم وصی متوشلخ که بود کفت ملك کفتم وصی
ملك که بود کفت معمرترین انبیا و شاکرترین پیغمبران و ثواب کارترین ایشان
پدر تو نوح علیه السلم کفتم وصی نوح که بود کفت سام کفتم وصی سام که بود کفت
ارفخشد کفتم وصی ارفخشد که بود کفت عابر کفتم وصی عابر که بود کفت شالخ کفتم
وصی شالخ که بود کفت قالع کفتم وصی قالع که بود کفت اشروع کفتم وصی اشروع
که بود کفت دوغا کفتم وصی دوغا که بود کفت ناخور کفتم وصی ناخور که بود کفت
تادخ کفتم وصی تادخ که بود کفت وصی نداشت ولیکن خداوند عالمیان با وشفقت
کرده ابرهیم خلیل علیه السلم را از صلب او اخراج کرد کفتم راست کفتی ای هام وصی
ابرهیم علیه السلم که بود کفت اسمعیل کفتم وصی اسمعیل که بود کفت بنت کفتم
وصی بنت که بود کفت حمل کفتم وصی حمل که بود کفت قیذار کفتم وصی قیذار که
بود کفت وصی نداشت و خداوند عالمیان یعقوب را از صلب اسحق متولد ساخت
کفت راست کفتی ای هام وصی یعقوب که بود کفت یوسف کفتم وصی یوسف که بود کفت
موسی کفتم وصی موسی که بود کفت یوشع بن نون کفتم وصی یوشع که بود کفت داود
کفتم وصی داود که بود کفت سلیمان کفتم وصی سلیمان که بود کفت بن برخیا کفتم
بعد از او کفت عیسی علیه السلم و وصی او شمعون صفا بود کفتم ای هام در کتب
سابقه الهی ذکر وصی مرا و صفت او و اسم او را هیچ خوانده و دیده کفت بلی بحق
انکه ترا برسالت فرستاده بروجه حق خاتم پیغمبری بقبضه وجود سامی تو نهاده اسم
تو در توریه میدمید و اسم وصی تو الیا ست و در انجیل اسم تو حمیاطا و اسم وصی
تو هیدارا ست و در زبور اسم تو ماح ماح است و بتو محو شده است هر کفر
و شرك و اسم وصی تو قاروطیا ست کفتم معنی الیا چیست کفت اینکه و لیست



بعد از تو گفتم هیدا دچه معنی دارد گفت صدیق اکبر و فاروق اعظم گفتم
فارو طیا بچه معنیست گفت حبیب خدا گفتم یا هام اگر او را ببینی میشناسی
گفت بلی یا رسول الله مردیست معتدل قامت و سر او گرد است و سینه اش پهن است
و چشمهایش گشاده است و ساقهایش باریک و شکمیست و شانهای او بر آمده
نیست گفتم ای سلمان علی را بطلب پس علی علیه السلم آمده داخل مسجد شد و همینکه
چشم هام بسوی انحضرت افتاد گفت یا رسول الله وصی تو اینست بخدا سوگند
که وصی تو اینست و غیر ازین نیست هلاک شده اند امتهای پیغمبران سابق بسبب
مخالفت اوصیا گفتم یا هام امر وصی را مؤکد ببیعت و اقرار ساخته ام دیگر مطلبی
داری بخواه تا روا کنم گفت یا رسول الله استدعا دارم که آیات احکام قرانی که
بر تو نازل شده بمن بیاموزی تا نماز بجا آورم بر وجهی که بر تو واجب شده گفتم
بعلی بن ابی طالب که ای ابو الحسن هام را با خود ببر و احکام الهی را با و تعلیم
کن و قران را باو اموز علی علیه السلم گوید بفرموده رسول الله صلی الله علیه و آله
او را بردم و فاتحة الکتاب و معوذتین و قل هو الله و آیة الکرسی و آیاتی چند
از سورة آل عمران و انعام و اعراف و انفال و سی سوره مفصل باو اموختم
پس دفعة غایب شد و کسی او را ندید تا جنگ صفین در لیلة الهریر ندائی شنیدم
که یا امیر المؤمنین سخود را برهنه ساز که من در کتاب دیده ام که تو اصلعی
امیر المؤمنین گفت بلی چنین است و دستار از سر بر داشت و گفت ای هاتف
ظهور کن تا ترا ببینم پس پرده حجاب مرتفع شده هاتف که ظاهر شد هام بن
الهیم بود امیر المؤمنین علیه السلم از او پرسید که کیستی گفت منم که خدا یتعالی
منت بر من نهاده است بشناختن تو مرا تعلیم قران نمودی و بتو و محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله ایمان آوردم پس احادیث دیگر در میان گذشت و بعد از ان
بقتال مشغول شد تا صبح و غایب گشت و در کنز کراجکی منقولست از معمر که

گفت

کفت هشام بن عبد الملک مرا از حجاز بسمت شام فرستاد و چون بارض بلغا رسیدم
در صحرا بحوالی کوهی که در انجا بود سنکی سیاه دیدم که حروفی چند بران نوشته
بود و هرچند تامل نمودم که انرا بخوانم نتوانستم خواند و این عقده در خاطر من
ماند تا بقصبهٔ عمان رسیدم و از اشنایان خود سوال و تفحص کردم که شاید
شخصی بهم رسد که معرفتی بخطوط غریبه داشته باشد بعد از تجسس بسیار شخصی
بمن نمودند که از غایت پیری بنحوی منحنی شده بود که خط سرنوشت خود را از
نقش قدم میخواند و بمعرفت خطوط و لغات مهارتی تمام داشت چون بخدمتش
رسیدم حقیقت ان نوشته را باو کفتم کفت مرکوبی برای من حاضر ساز تا سوار
شوم و باتفاق در انجا رویم پس راحله برای او مهیا کردم و سوار شده رو
بجانب کوه نمودیم و محبره و کاغذ همراه بردم و بانمکان رسیدیم سنک نوشته
را بان پیر نمودم عجب کلامی بلغت عبرانی بران سنک نوشته است و انرا
بعربی نقل کرده بمن خواند و من نوشتم خلاصهٔ معنی الفاظش این بود که بنام
خدای توانا ظاهر شد حق بزبانی فصیح هویدا لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله و نوشته است این حروف بخط موسی بن عمران علیه السلم و در کتاب
کافی مرویست از معتبر درکاه امام معصوم ابی عبد الله علیه السلم که کفت روزی
جناب ولایت ماب مطلوب کل طالب اسد الله غالب علیه السلم در مسجد کوفه
بعبادت معبود کافه خلایق مشغول بود که ناکاه جمعی نامقید را که روزه ماه
رمضان را افطار کرده بودند مقید ساخته بخدمت او اوردند انحضرت از انجمع
نابکار اقرار با فطار طلبید همکی بی مضایقه اقرار نمودند که روزه را خورده اند
خطاب بایشان نمود که ایا شما بخدمت یهودید کفتند نه کفت مذهب نصاری
دارید کفتند نه کفت از کدام فرقه اید که مخالفون دین اسلام است کفتند
ما همکی مسلمانیم کفت مسافرید کفتند نه کفت بچه علت شرعی افطار را مباح



وخوددن روز را اصلاح دیده اید وجناب حق سبحانه و تعالی میفرماید بل الانسان
علی نفسه بصیرة بلکه شما بحال خود بیناتر باشید گفتند امروز که روزه را افطار
کرده ایم علتی ومرضی در خود ندیده ایم گفت شهادت میدهید که خدا یکیست
ومحمد صلی الله علیه وآله رسول اوست گفتند اینقدر میدانیم که محمد مردی اعرابی بود
وچنین ادعایی برای خود مینمود گفت اگر اقرار برسالت محمد صلی الله علیه وآله میکنید
فبها والا شما را بقتل میرسانم گفتند هرچه خواهی کن پس انحضرت شخصی را موکل
کرد که ایشانرا در بیرون شهر کوفه برد و فرمود که دو گودال حفر کنند که راه بهم
داشته باشند و با ایشان گفت که شما را در یکی ازین دو گودال می اندازم و در یکی
دیگر اتش می افروزم که دود آن بشما رسد و از بخار دود هلاک شوید گفتند هرچه
میخواهی بکن که زندگی بهر وضع که هست اخر میشود پس انحضرت چون مشاهده نمود
که انقوم گمراه بهیچوجه هدایت نمی پذیرند و سخن حق را بسمع قبول گوش نمیگیرند
و فرمان همیونرا در باره انجاعت امضا فرموده دم دودی برای ایشان مرتب
ساخت وبتعذیب ایشان بنحو مسطور پرداخت دم بدم ایمان با ایشان عرض مینمود که
شاید از راه باطل بر گردند فایده نمیکرد وجواب میگفتند که فاقض ما انت قاض یعنی
حکم کن انچه میکنی تا دود از نهاد ایشان بیرون آمده از اتش دنیا باتش دوزخ نقل
مکان نموده گرم عنان بمنزل نیران شتافتند و اهل هر دیار که در کوفه مشاهده این
حال نموده باوطان خود مراجعت کردند این خبر را منتشر ساخته در افاق مشهور
شد و دران ایام شخصی یهودی از اهل یثرب که در علم و دانش سرآمد جمله طایفه یهود
بود و در تبحر علوم ابا عن جد نسلا بعد نسل دعوی تفرد مینمود با جمعی از اقارب
ومنسوبان خود در مسجد کوفه بخدمت انحضرت علیه السلم آمده از مراکب خود بر در مسجد
فرود آمده بهیئت اجتماع ایستادند و کس بخدمت انحضرت فرستادند که ما جمعی از یهود
حجازیم و ما را بتو رجوع است اگر نزد ما میایی خوبست و اگر رخصت میدهی که نزد تو اییم
مطلوبست

مطلوبت پس آنحضرت برخواسته متوجه جانب آنقوم شد و پرسید که چه رجوع دارید
و حاجت شما چیست بزرگ ایشان گفت یا ابن ابی طالب این چه بدعتست یهودی گفت
جمعی از مردم حجاز نقل نمودند که تو جماعتی مسلمانرا که گوینده لا اله الا الله بودند و اقرار
بنبوت محمد نمی نمودند برود عذاب نموده و ایشانرا بان عذاب مقتول فرموده آنحضرت
گفت ای یهودی ترا قسم میدهم بان نه آیات که بر موسی علیه السلم بطور سینا نازل شد
و بحق پنج کنیسه قدس و بحق خدایی که دین را نهاد و میدانی که یوشع بن نون جمعی را
که لا اله الا الله میگفتند و بنبوت موسی علیه السلم اقرار نمی نمودند باین نحو عذاب
کرده برود کشت یهودی گفت بلی چنین است و من شهادت میدهم که توی ناموس موسی
علیه السلم و بعد از آن دست در جیب خود کرده کتابی بیرون آورد و بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلم داد آنحضرت مطالعه کتاب نموده گریست یهودی از سبب گریه پرسید و
گفت ای پسر ابو طالب تو مردی هستی عرب و این کتاب بلغت سریانیست از آن چه
فهمیدی تا بگریه آمدی چه میدانی که درین کتاب چه نوشته است امیر المؤمنین علیه
السلم گفت نام خود را درین کتاب دیدم یهودی گفت بمن بنما و خبر ده که نام تو بلغت
سریانی چیست پس امیر المؤمنین علیه السلم نام خود را که نوشته بود باو نمود فرمود نام
من در لغت سریانی الیاست انگاه یهودی بیفاصله بکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و ان علیا ولی الله و وصی رسول الله تلفظ نموده خود با اتباع آنحضرت
مسلمان شدند و بیعت با آنحضرت نموده بمسجد داخل گشتند و امیر المؤمنین عم
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده سپاس بیقیاس بجا آورد باب در بیان
طهارت و پاکی طینت و اثبات عصمت شاه ولایت که در پاکی او نه شک
نه ریب است از انجمله در کتاب فردوس مرویست از علی علیه السلم که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله ما ییم اهل بیتی که جناب رب الارباب زایل کردانیده است از ما
جمیع فواحش و قبایح ظاهری و باطنی را از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست



کردعای مستجاب مقرب بارگاه رب جلیل ابرهیم خلیل علیه السلم در قرآن مجید که
پروردگار حمید نقل فرموده واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام یعنی خدایا دور ساز
من و فرزندان مرا از عبادت بتان در بارهٔ من و علی علیه السلم که از اولاد اویند مستجاب
شد و مقصود حضرت خلق پناه علیه السلم در مادهٔ رسول عصمت مجبول زوج بتول
علیهما الصلوة والسلم بحصول موصول گردید زیرا که رسول الله صلی الله علیه وآله
میفرماید که نطفهٔ من و علی از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات از ابراهیم خلیل ع
پشت به پشت تا بعبد المطلب علیه السلم نقل شد و از سفاح جاهلیت و قدح در
در نسب ایمن بود و حال اینکه سفاح و زنا در جاهلیت شیوع زیادی داشته و اکثر
انساب ایشان از صحت بی نشان بوده و مرویست از عوف بن مالک که شخصی نزد
عمر لعنه الله آمد گفت بعنوان نذر بر خود واجب کرده ام که بندهٔ از اولاد اسمعیل
علیه السلم آزاد کردانم عمر گفت بخدا سوگند که اعتمادی نیست هیچکس از اولاد
اسمعیل نمیتوان کرد بنحوی که صحیح النسب باشد و از شائبهٔ قدح مبرا مگر فرزندانی
که از حسن و حسین علیهما السلم و عبد المطلب علیه السلم باشند که نسب ایشان بروجه
صحت بدون شک و شبهه در ولادت بحضرت اسمعیل میرسد و ایشان از شجرهٔ
رسول الله اند صلی الله علیه وآله و از رسول الله صلی الله علیه وآله شنیده ام که هم
بنوا ابی یعنی ایشان از اولاد پدر من اند و اجماع نموده اند اهل بیت علیهم السلم
بادلهٔ قاطعه و براهین ساطعه باینکه امیر المؤمنین علیه السلم از ابتدای نشو و نمای
نهال عمر شریف در ریاض تکلیف الی الممات بصفت عصمت موصوف بوده و بکلیه
البصر نظر صفوهٔ اثر بنظارهٔ شرک نکشوده و در صغر سن و عنفوان شباب دست
بیعت بجناب رسالت صلی الله علیه وآله داده و نخستین شهریاری بوده که طوق
ایمان بر گردن نهاده و ترک ملازمت پدر و مادر نموده و در رضاجوئی حضرت
رسول الله صلی علیه وآله بنای طلب از تکاپوی اهتمام اعلان دین مبین فرموده

ودراین

و روایت نموده است جابر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که سه نفر از خلایق یك
چشم زدن کفر نورزیده اند و منکر وحی نکردیده اند مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب ع‌م
و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون و روایت شده است بسند معتبر که مردی محصن
بخدمت امیر المؤمنین علیه السلم آمده اعتراف نمود که زنا کرده است و انحضرت تجاهل میفر
مود تا چهار مرتبه که مرتبه وجوب حد است بعد از ان فرمود تا او را حبس کردند و منادی
کرد که او را در مکانی معهودی که اقامت حدود با نجا میشد حاضر ساختند و خلقی
انبوه در انمکان حاضر شده مقرر نمود تا کودی حفر کردند و ندا درداد که ای کروه مردمان
این قضیه از جمله حقوق خدا است و طلب حق الله از برای کسی جایز است که حق الهی بر او
نباشد و خود از چنین حقی بری باشد و باید که در مجمع طلب حق الله کسی که حدی
برو واجب شده باشد نباشد پس جمیع ان حلق پراکنده شده هر یك بطرفی غایب
شدند و بغیر از علی علیه السلم و حسنین علیهما السلم که حدی بر ایشان واجب نشده
بود و از سایر حقوق الله بری بودند کسی نماند همان مثل است که علی ماند و حوضش
پس انمرد زانی را رجم نمود و نماز بر او کذاشت و از آیات احادیث معتبره بظهور
پیوسته است که حضرت باعصمت شاه ولایت در مدت العمر مرتکب هیچ امر قبیح
نشده و مطلقا فعل حرام از ان امام علیه السلم بصدور نانجامیده و حسن بصری
روایت نموده است که عثمان بن مظعون و ابو طلحه و ابو عبیده و معاذ بن جبل
و سهیل بن بیضا و ابو دجانه قبل از نزول آیه تحریم شراب در منزل سعد بن ابی وقاص
بضیافت حاضر شده بعد از فراغ از اکل طعام شراب بجهت تربیت دماغ حضار مهیا
کردانید و جناب ولایت ماب که نشاط مجمع اختلاط ان مجمع بود از مشاهده اسباب
شراب از ان بزم برخواسته متوجه بیرون شد عثمان بن مظعون در ان باب ممانعتی
نمود که شاید حسب الالتماس او حضرت والا رتبت امیر المؤمنین علیه السلم وفاقتی
نمایند انحضرت قبول التماس او ننموده فرمودند لعنت بر خمر بخدا قسم که نمی اشامم



مشروبی را که زایل سازد عقل را و بخند او در کسانی را که بمن نکرند و از میان ایشان
بیرون آمده بسوی مسجد شتافت در آن اثنا جبرئیل علیه السلم نازل شده آیه
تحریم خمر را برسول صلی الله علیه واله رسانید یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان پس علی علیه السلم بعد از شنیدن آیه
کریمه برسول الله صلی الله علیه واله گفت که یا رسول الله بر طرف باد خمر که من از ابتدای
تمیز در صغر سن بنظر حرمت در آن مینگریستم که حرام خواهد بود حسن بصری گوید
بخدا سوگند که علی علیه السلم هرگز شراب نیاشامیده و در مدت العمر مرتکب فاحشه
نشده و آیه قد افلح المؤمنون در شان والای آن ذی شان نازل شده و عمار بن یاسر
رضه روایت نموده است از بریده اسلمی که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه
واله که جبرئیل علیه السلم بمن نازل شده گفت یا محمد بدرستی که ملائکه موکله بر
حفظ اعمال علی بن ابی طالب فخر میکنند بر جمیع ملائکه باینکه از بدو زمان تکلیف
که بصحبت با سعادت انسرور مقرر و بنویسندگی اعمال خجسته مآل آن محل قلب و
نقد افعال عباد مستظهر گردیده در نامه اعمالش خطیه ننوشته اند و از نقش
سیئه در صفحه صحیفه اعمالش صورت واقعی نگاشته اند و از برگزیده درگاه ابی
عبد الله ع مرویست که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه واله دست مبارک
بر کتف عم خود عباس رضه نهاده براهی میرفت در عرض راه حضرت ولایت پناه
علیه السلم بایشان رسیده رسول الله صلی الله علیه واله آغوش شفقت گشاده
علی را علیه السلم در بغل گرفت و شرایط معانقه بجا آورد بعد از آن عباس رضه
سلام بر علی علیه السلم نمود و آنحضرت آهسته جواب سلام گفته عباس در غضب
شده و متوجه برسول الله صلی الله علیه واله گشته از باب شکوه گفت یا رسول الله
علی دست از نخوت بر نمیدارد رسول الله صلی الله علیه واله فرمود ای عباس چنین
مگوی که دمی پیش ازین جبرئیل امین علیه السلم پیش من آمده گفت که ملائکه

موکله بر علی را ملاقات نمودم میکفتند که از زمان سعادت نشان ولادت
آن قرة العین ابا و امهات علوی و سفلی الان هرکز خطیئه و کناهی در نامه
اعمال او ثبت ننموده ایم و از عمار بن یاسر رض مرویست با بن عباد که شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه و آله که میکفت کاتبان اعمال علی علیه السلم فخر میکنند
بر جمیع فرشتکان کاتب اعمال از این حیثیت که بشرف محافظت آن عالیقدر که
مشرف شده اند و از اینکه هرکز چیزی که جناب اقدس الهی را بغضب در آورد
واز انحضرت ببارکاه رب العزة عرض ننموده اند و مرویست از حضرت رسول الله صلعم
که نطفه هر انسان که در رحم قرار میکرد چهل روز بحالت خود باقیست و بعد از آن
بسته میشود و چهل روز علقه است و بعد از آن مضغه میشود و چهل روز مضغه است
و بعد از آن استخوان بندی میشود و بعد از آن بکسوت کوشت اکتسا می یابد
و بعد از آن پوست بر روی کوشت کشیده میشود و بعد از آن موی میرویاند و
بعد از اینها همه قادر لم یزل ملک ارحام اما مور میفرماید که مدت حیوة و عمل او
و روزی او و شقاوت و سعادت او را ثبت نماید پس انملک عرض مینماید که
پروردکارا من مرا علم باین مراتب نیست چکونه اینها را بنویسم ندا میرسد که
از خوانندکان لوح محفوظ استفسار این امور نموده حسب التقریر ایشان
آنچه در آن باب بیان کنند بنویسد پس رسول الله صلی الله علیه و آله کفت از
جمله کسانی که اجل و عمل و روزی و سعادت خاتمه او نوشته شده علی بن ابی
طالب است علیه السلم و از عمل او نوشته اند که از ابتدای ایام حیوة تا روز
وفات هیچ کناهی از او بصدور نمیرسد و روایت شده است که رسول الله
صلی الله علیه و آله لشکری اماده کرده متوجه غزای جمعی از کفار ساخت
و شاه ولایت پناه را علیه السلم بر ایشان امیر فرمود و عادت با سعادت
آنسرور صلی الله علیه و آله چنین بود که هرکاه لشکری بجانبی میفرستاد که علی عم



با ایشان بود علی را علیه السلم سردار ایشان مینمود پس دران غزا غنیمت بسیار
لشکر اسلام را از کفار دوچار شد از انجمله کنیزی بود و علی علیه السلم خواهش
نمود که انرا بحصه خود بردارد و خاطب بن ابی بلتعه و بریده اسلمی بر قیمتان اضافه
نمودند که شاید علی علیه السلم دست ازان بردارد انحضرت علیه السلم اضافهای ایشانرا
قبول نمود تا بمرتبه اعلای غلا رسید با الضرورت خاطب و بریده مایوس گشته
دست کوتاه کردند و اورا امیر المؤمنین علیه السلم صاحب شد و خاطب و بریده
اتفاق نمودند که هنگام وصول بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه واله
این مراتب را بریده بعنوان شکوه عرض نماید و بعد از مراجعت وادراک شرف
ملازمت پادشاه مملکت رسالت صلی الله علیه واله ایستاده زبان شکایت کشود
وگفت یا رسول الله نمی بینی که علی بن ابی طالب کنیزی که داخل غنیمت بود و مسلمانان
دران حق شرکت داشتند خود تنها صاحب شد و مسلمانانرا ازان بی نصیب
گردانید رسول الله صلی الله علیه واله روی مبارک از بریده گردانید متوجه
جانب دیگر شد بریده باز از دست راست انحضرت امده اعادهٔ شکوه نمود و
رسول الله صلی الله علیه واله بدستور اول ثانیا ازاو روی گردانید باز ان
بریده از جانب دست چپ امده باز گویان گفتگو کرد باز انحضرت بجانب دیگر
توجه فرمود تا مرتبه پنجم که در پیش روی رسول الله صلی الله علیه واله باز تکرار
ازان سخن کرد انحضرت صلی الله علیه واله در غضب شده بنوعی خشمناک گردید
که هرگز بان مثابه قهرش نگرفته بود و رنگ چهرهٔ مبارکش متغیر شده رگهای گردن
مطهرش برخواسته لرزه بر اندام خیرت انتظامش افتاد و از روی اعراض بریده
را گفت که ای بریده چرا مرا متاذی ساختی و حال اینکه شنیده که خدا تعالی فرموده است
که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا
والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما
مبینا

سبینا بریده گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله نمیدانم که چرا اذیت بتو رسانده ام
رسول الله صلعم فرمود که آن می بری که اذیت من همین است که قصد نفس من کنی
و پس نمیدانی که علی از من است و من از اویم و هر کس علی را اذیت رساند
بتحقیق که بمن رسانده و هر کس ایذای من کند بتحقیق که خدا را ایذا کرده و هر
کس خدا را ایذا کند لازم میشود بر خدا که ایذا کند او را بعذاب آتش دوزخ
ای بریده تو داناتری یا خدای تعالی ای بریده تو داناتری یا خوانندگان لوح
محفوظ ای بریده تو داناتری یا فرشته ارحام بریده گفت خدا و خوانندگان
لوح محفوظ و فرشته ارحام داناترند رسول الله صلی الله علیه وآله گفت ای
بریده تو داناتری یا کتاب اعمال علی بن ابی طالب علیه السلم بریده گفت کتاب
اعمال علی بن ابی طالب پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت چگونه نسبت خطا
بعلی میدهی و او را سرزنش و توبیخ و تشنیع میکنی در فعل او و اینست جبرئیل
که خبر میدهد مرا از کتاب اعمال علی که هرگز از زمان ولادت تا این زمان
گناهی از او واقع نشده که بنویسند و خطیه از او ننوشته اند و اینست ملك
ارحام که مرا گفت نوشته ایم پیش از ولادت علی در هنگامی که نطفه اش از مقر
رحم مستحکم گردیده بدرستی که صادر نمیشود از او گناهی هرگز و اینجماعت
خوانندگان لوح محفوظ خبر میدهند مرا که خوانده اند از لوح این عبادت را
که علی المعصوم من کل خطاء و زلة یعنی علی معصوم است از هر گناه و لغزش
پس چگونه تو نسبت گناه و خطا باو میدهی ای بریده بتحقیق که پروردگار عالمیان
و فرشتگان مقرب کرده علی را صواب میدانند ای بریده غیر از فعل حسنه و عمل
نیکو از علی مجو بدرستی که او امیر المؤمنین و بزرگ صالحین و سید وصیین و یکه سوار
مسلمین و پیشوای سفید رویان و قسیم بهشت و دوزخ است ای بریده از جمله
حقوقی که علی بر شما دارد اینست که کینه با او نکنید و عناد نورزید و زیادتی بر او



بجویید هیهات قدر و مرتبه علی پیش خدا زیاده از آنست که نزد شماست بدرستی که خدا تعالی
در روز عرض اکبر بدفترخانه محشر جمیع را بجهت تنقیح محاسبه اعمال حاضر سازد
و بعد از تصحیح حساب میزان اعمال ایشان از جنس گناه مالامال گردد پس مستوفی
یوم الحساب با ایشان خطاب نماید که این سیئات شما بود حسنات در کجاست
همگی گویند ای پروردگار آنچه داشتیم همین بود حسناتی بخود گمان نمی‌بریم آنگاه
ندا رسد ای بندگان من اگر شما را خود اطلاعی بر حسنات شما نیست نهایت حسناتی
چند از شما صادر شده است که من میدانم و اثر آن از شما عظیم و بسیار میشمارم بعد از
رقعه کوچکی در دست ملکی آورده در کفه حسنات آنجماعت گذارند و از کفه سیئات
بقدر سنگینی کاینات زیاد آید پس بهریک از آنجماعت ندا رسد که مادر و پدر و برا
دران و خواهران و مخصوصان و اقارب و خویشان و خدمتکاران و آشنایان
خود را شفاعت نموده بهشت در آورند آنگاه آواز از اهل محشر برآید که ای
پروردگار گناهان آنجماعت بر جمیع حاضران معلوم گردید حسنات ایشان چه
بود که مستحق بهشت شده باین کیفیت داخل جنت گردیدند جناب رب الارباب
خطاب فرماید که ای بندگان من شخصی را طلبی از شخصی بود و از ادای
آن مال عاجز بود یکی از آنجماعت نزد صاحب مال رفته التماس نمود که بحق
محبت علی بن ابی طالب علیه السلم قدری از آن مال تخفیف دهد آن شخص صاحب مال
گفت چون تو دوست علی بن ابی طالبی من بالتماس تو از آن طلب گذشتم و بنابر محبت
علی بن ابی طالب علیه السلم آنچه خواهی از مال من بتو میدهم پس خدا تعالی این معنی را
از ایشان مستحسن شمرده در ازای آن گناهان تمامی این جماعت را محو ساخته
این حسنه را در صحیفه اعمالشان ثبت نموده با بروی محبت باسعادت شاه ولایت
بهشت را از برای ایشان و پدر و مادر و دوستان ایشان واجب گردانید ای برید
بسبب بغض علی علیه السلم جماعتی کثیر بیش از ریگ بیابان داخل جهنم میشوند

باحوز

باحوذ باش که تو از ایشان باشی و بعانکه قول خدا یتعالی که فرموده است اعبدوا ربکم الذی خلقکم یعنی عبادت کنید پرودکار خود را که افریده است شمارا مراد از عبادت تعظیم محمد و علی بن ابی طالبست صلی الله علیهما و در تهذیب روایت شده است از ابرهیم عبد الحمید که کفت شنیدم از امام بلا اشتباه حضرت ابی عبد الله علیه السلم که هرکاه امیر المؤمنین علیه السلم باراده قضاحاجت متوجه بیت الخلا میشد التفات بجانب یمین و شمال خود فرموده میکفت بملکین رقیب و عتید که جدا شوید از من که خدا را بر خود شاهد میکرم که مرتکب فعلی نشوم تا بیرون ایم

باب در استدلال بولایت انسرور و استنابت او در امور بر امامت و خلافت او و بیان صعود او بر ظهر رسول الله صلی الله علیه و اله از برای انداختن بتان کعبه و رجوع پیغمبر صلی الله علیه و اله امر زوجات خود را بان نیکو سیر

از انجمله در مناقب خوارزمی مسطور است که شهنشاه بارکاه رسالت صلی الله علیه و اله ان امیر مملکت ولایت را علیه السلم در اداء سورهٔ براءت بتغییر ابا بکر با شقاوت مقرر و مامور فرموده مفسرون و ناقلان اخبار اجماع برصحت این خبر نموده هیچکس را سخنی در این باب نیست و اهل سیر نیز اجماع نموده اند براینکه رسول الله صلی الله علیه و اله خالد را بجانب یمن فرستاده بود که اهل ان دیار را باسلام دعوت نماید و براء بن عازب نیز برفاقت او مقرر شده بود و خالد مدت ششماه دران مدت سرکشتهٔ وادی حیرت کردید هیچکس از اهل یمن کوش بسخن او ننهاد و یک متنفس سر برخط اطاعت او ننهاده و این معنی باعث کدورت رسول الله صلی الله علیه و اله شده امیر کل امیر را علیه السلم مامور ساخت که خالد را معزول ساخته خود بنفس نفیس متصدی این امر کردد و انحضرت علیه السلم متوجه یمن شده هنکام طلوع فجر چون صبح صادق بر افق ان دیار پرتو وصول افکنده خالد و رفقای او را خبر نمود و نماز صبح را برایشان



گذاشته بعد از آن رقم اطاعت شیم رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان خواند
و بمجرد ورود سعادت مورود آن مرحمت یافته خدای ودود قبیله همدان
همگی بشرف اسلام مشرف گشته سایر اهل یمن بدعوت آن داعی حق ذو المنن
مسلمان شدند و این خبر بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید سجده شکر
الهی را بجا آورده فرمود السلم علی همدان السلم علی همدان و همچنین اطباق نموده اند
جمیع موالف و مخالف باینکه در هنگام ارسال آنسرور ملک یمن حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بنیابت خود او را بقضا و تصدی احکام شرعیه آنحدود
مقرر فرمود و دست مبارک خود بر سینه بی کینه او نهاده دعا کرد که اللهم
سدده یعنی بار خدایا او را مسدد گردان که خطا در هیچ حکمی ننموده بر وجه
صواب و سداد اجرای احکام الهی نماید و امیر المؤمنین علیه و السلم گفت که بعد از
این دعا در هیچ وقت از روی شک حکم میان دو نفر نکرده ام یعنی همیشه از روی
جزم و یقین حق واقعی را در نظر حقیقت قرین خود دیده ام و احمد حنبل در مسند
و ابن بطه در ابانه و زمخشری در فایق روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله
روزی متوجه جانب حضار مجلس خود شده فرمودند کدام یک از شما بمدینه
میرود که هر جا قبری از زمین مرتفع باشد آنرا مساوی زمین نماید و هر جا
تصویری یابد محو سازد و هر جا بتی در نظر آورد بشکند و برگردد شخصی از آن
میان برخواست و استدعای این خدمت نمود جمعی از اهل مدینه در آنجا
بودند از استدعای آنشخص اظهار اکراه نمودند پس علی علیه السلم برخاسته
متوجه مدینه شد و فرمان واجب الاذعان پیغمبر را بانفاذ رسانیده برگردید
و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض نمود که آنچه فرمودی بتقدیم رسانیدیم
و از آنجمله نیابت آنسرور است علیه السلم در ذبح شتران هدی رسول الله صلی الله
علیه و آله که ابو القاسم اصفهانی در کتاب ترغیب روایت نموده است از جابر

بن عبد الله

بن عبد الله و ابن عباس رضه که رسول الله صلی الله علیه و آله صد شتر بجهت قربانی
در مکه معظمه با خود برد و شصت و شش نفر از انها را خود بدست مبارک نحر
نمود و سی و چهار نفر دیگر را بعلی علیه السلم فرمود که ذبح کرد **و از انجمله** نیابت اوست
در اصلاح مفاسد خالد چنانکه در بخاری روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه
و آله خالد را امیر جمعی از لشکر نموده بقبیلهٔ بنی اسد فرستاد و او جماعت ابی زاهر اسدی را
نهب و غارت کرده تمامی انجماعت را دست از پشت بسته بتیغ گذرانید و شخصی از
ایشان قبل از ورود خالد بخدمت رسول الله صلی الله رفته بود و امان نامهٔ از انحضرت گرفته
بعد از خرابی بصره که خالد از تیغ بازی خلاص شده بود باو رسانید و خالد دست کوتاه کرده
بقیة السیف بشکایت نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و بعد از عرض مراتب
سانحه رسول الله صلی الله علیه و آله سه بار فرمودند اللهم انی ابرء من خالد یعنی خدایا
بری شدم و بیزارم از خالد بعد از ان بایشان گفت که ای جماعت بنی اسد مال شما که
غارت شده بتصرف مسلمانان در آمده و لشکر اسلام قسمت نموده اند لیکن عوض
انها را من بشما میدهم پس چند روزی بعد از این واقعه **و از انجمله** از متاع یمن برسم
پیشکش بسرکار فیض اثار رسول الله صلی الله علیه و آله آورده بودند انها را بحضرت
شاه ولایت پناه علیه السلم تسلیم نموده فرمود یا علی ذمت مرا از مال بنی اسد
که خالد بروجه ناحق بغارت داده بری ساز امیر المؤمنین علیه السلم انها را گرفته
در میان قبیلهٔ بنی اسد رفت و فرمود که اموال منهوبهٔ خود را سیاهه و کمیت
انرا مشخص نمایند و بعد از تنقیح قدران یکی از ان سه بایشان داده فرمود انرا
بعوض مال خود بستانند پس همگی انجماعت شکر این عاطفه بجا آورده ان
را که مقابل اضعاف مضاعف مال ایشان بود گرفتند و یکی دیگر را نیز بایشان
داد که صرف کسوت عیال و اطفال و وابستگان خود نمایند که تلافی حزن و
اندوه ایشان شده فرح بخش خاطر شان گردد یکی دیگر را بایشان تسلیم نمود که



بسبب آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله راضی شد کدورتی از انجناب در خاطر ایشان

نماند و بعد از سرانجام این مهم بر وجه مسطور مراجعت فرموده چون ادراک

خدمت والانهمت رسول رب العزة صلی الله علیه و آله نمود اجتماع نیرین در

افق ملاقات بحصول انجامید پیغمبر را صلی الله علیه و آله بحقیقت واقع اخبار

نمود انحضرت صلی الله علیه و آله از کمال سرور تبسم فرموده دعا کرد که یا علی خدا بتعالی

ادا کند جمیع حقوق را از ذمت تو چنانکه ادا کردی حق بنی اسد را از ذمت من

واز انجمله نیابت اوست در ودایع در هنگام مهاجرت از مکه بسمت مدینه

که بروایت معتبر وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن اوان

امیر المؤمنین را علیه السلم خلیفه و جانشین خود کردانید عنان اختیار اهل و مال

و وابسته و عیال خود را بدست آن بزرگوار داده باو وصیت نمود که جمیع دیون

و ودایع متعلقه بذمت انسرور را ادا نماید و در روایات بسیار و احادیث

متعدده وارد شده که امیر المؤمنین علیه السلم تا مدت سه سال در موسم حج

که زوار بیت الله الحرام از اطراف و اکناف عالم در مکه معظمه حاضر بودند منادی

میفرمود که هر کس را بر رسول الله دینی یا حقی باشد پیش من اید تا حق او را تسلیم

نمایم و دین او را ادا کنم و در طریق عامه روایتست از حبشی بن جناده که در

زمان وخامت نشان ابو بکر شخصی نزد او آمده کفت ای ابا بکر رسول الله صلعم

بمن وعده کرده بود که سه جثه خرما از برای من سرانجام نماید و الحال که بنا بر

وعده بطلب موعود آمده می بینم که رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت کرده

و تو بجای او نشسته ابو بکر کفت یا علی وعده رسول الله را صلی الله علیه و آله وفا

کن انحضرت علیه السلم سه جثه خرما بدست مبارک خود بجهت آنشخص مهیا نمود

ابو بکر هر جثه را میشمرد موازی شصت دانه خرما بود انگاه کفت صدق رسول الله

صلی الله علیه و آله که شنیدم میفرمود کف من و کف علی علیه السلم در ضبط عدد

وساوید

مسا ویند و در ان روایت نیز مذکور است که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و عدهای او بود که بمردم کرده بود نه اینکه از کسی مالی بعنوان قرض گرفته بود و قدری که وعده کرده بود هشتاد هزار درهم بود که علی علیه السلم ادای انها کرد و از جمله حقوقی که امیر المؤمنین علیه السلم از رسول الله صلی الله علیه و آله قضا کرد حق الله بود که عظیمترین حقوق بود و انچنان بود که جناب حق سبحانه و تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرض کرده بود که جهاد نماید و کفار و منافقین را استاصل فرماید و بعد از انکه حکم مطاع کریمه یا ایها الذین امنوا جاهد الکفار و المنافقین نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله جهاد کفار را بعمل آورده بنفاذ رسانید و قبل از جهاد منافقین رحلت نمود و بعلی علیه السلم وصیت کرد که با منافقین جهاد نماید و انحضرت بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد نمود و حق خدا از ذمت او ادا کرد از غایت اتحاد امری که از جانب الهی بر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله واجب شده بود انسرور که بمنزلهٔ نفس مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بادای ان قیام و اقدام نموده از ذمت پیغمبر صلعم ساقط کردانید **و از انجمله** نیابت انحضرتست علیه السلم از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله در طلاق ازواج او و دادن سررشتهٔ اختیار ایشان و در هر باب بدست مصلحت انجناب علیه السلم و مصداق این حدیث ابی در علمرا دیست که از عایشه روایت نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنان خود را بدست علی علیه السلم مقرر کردانید و اصبغ بن نباته روایت کرده است که علی علیه السلم در روز جنگ جمل نزد عایشه فرستاد که دست از جنگ برداشته مراجعت نماید و پیغام باو نمود که اکر چنین نکند بنحوی که مقرر کرده بود هر اینه نسبت باو سخنی کوید که خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله از او بیزار شوند و امیر المؤمنین علیه السلم امام حسین را علیه السلم کفت که برو و بعایشه بکو که امیر المؤمنین علیه السلم میکوید بخدایی که



دانه را شکافت و نطفه را خلق نمود اگر همین دم کوچ نمیکنی آنچه میدانی با تو
خواهم کرد و چون امام حسین علیه السلم این پیغام بعایشه رسانید از جا برخواست
بلشکریان خود گفت که مرا کاری با شما نیست و این جماله او اکنا دید پس زنی از جماعت
مهالبه خطاب با و نمود که ای عایشه عبد الله بن عباس رضه که شیخ بنی هاشم است
اینهمه ترا نصیحت و موعظه نمود متقاعد نشده اصرار کردی و راضی نشدی و
سخنان درشت نسبت با و گفتی تا غضبناک از نزد تو برخواست الحال بمجرد آمدن
این کودک دست از ارادهٔ خود برداشته مقدمهٔ عظیمه کنایه برهم میزنی
عایشه گفت ای زن میدانی که این کودک کیست پسر رسول الله است صلی الله علیه و اله
و هر کس خواهد که چشمهای رسول الله را صلی الله علیه و اله به بیند نظر بچشمهای
این کودک نماید و پیغامی که از پدرش بمن آورده نه چنان پیغامیست که مرا مجال
مخالفت او باشد آن زن گفت ای عایشه ترا سوگند میدهم بحق رسول الله صلی الله
علیه و اله که حقیقت پیغام چه بود که ترا اینهمه مضطرب نمود عایشه گفت شنیده ام
از رسول الله صلی الله علیه و اله که طلاق زنان خود را بدست کفایت علی علیه السلم
و اگذاشته و هر کس را که بعد از او علی علیه السلم طلاق گوید در دنیا بتحقیق که
در آخرت از رسول الله باین شده فراق اخروی علاوهٔ طلاق دنیوی خواهد شد
و من از آن میترسم و در روایت دیگر آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و اله قدری
نقل بدست مبارک خود بر صحابه قسمت مینمود و ازواج او الحا نمودند که بایشان
نیز رسد دهد علی علیه السلم که نقل مجلس بود ایشانرا توبیخ نموده گفت اینهمه
ابرام که میکنید رسول الله را صلی الله علیه و اله مکدر خواهید کرد عایشه گوید
ما را این سخن ناخوش آمده بخشونت و درشتی در مقام جواب علی علیه السلم
در آمدیم رسول الله صلی الله علیه و اله در غضب شده از خشونت ما نسبت بعلی
علیه السلم خشمناک شد پس گفت یا علی طلاق ایشانرا همه بتو تفویض کردم و هر کس را
که از ایشان

که از ایشان طلاق کویی از من باین میشود و تعیین وقت طلاق نفرمود کرد ایّا
حیوة او یا بعد از فوت او باشد و ازین کلمه که مطلق و شامل موت و حیوتست
بسیار میترسم و خوفناکم که مبادا از رسول الله صلی الله علیه و آله باین شوم
و از انجمله نیابت انسرور است علیه السلم از رسول الله صلی الله علیه و آله در خوابیدن
بر خوابگاه او و رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار که از غایت اشتهار مستغنی
از اظهار است و از انجمله نیابت اوست در نقل حرم محترم رسول الله صلی الله علیه و آله
در مدینه بعد از سه روز از حرکت باسعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از
مکه بمدینه و از انجمله نیابت اوست در امر حکومت مدینه هنگام روانه شدن
پیغمبر صلی الله علیه و آله بجنگ بتوک و از انجمله نیابت اوست در قتل بزرگان واجب
القتل قریش و از انجمله ولایت اوست در همین روانه نمودن او بجانب فدک و از انجمله
ولایت اوست بر قبیلهٔ بنی زهره و از انجمله ولایت اوست در گرفتن علم روز جنگ
احد و از انجمله ولایت اوست بر نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله در حین فوت انحضرت
صلی الله علیه و آله و بر غسل و تکفین و نماز و دفن او صلی الله علیه و آله و روایت شده
است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت ما اهل بیت نبوّت و خاندان رسالت امامیتیم
جایز نیست که قابله متکفل ولادت ما شود و حسب الامر مصلحت بین افرینش
آسمان و زمین متولی ولادت امام بغیر از امام نمیتواند شد و من تکفل امور
متعلقه بولادت علی علیه السلم نمودم پس او نیز باید که متولی وفات من باشد
و از انجمله نیابت اوست در روز فتح مکه بامر عظیمی که از ان بالاتر نمی باشد که
رسول الله صلی الله علیه و آله بر پا ایستاد تا علی علیه السلم بر شان والاشان او
متصاعد شده پایه رفعت قدرش بر عرش و کرسی رسید و دست بسطح کعبه
کرفته اصنام را یک یک بر میکند و می انداخت و میشکست و از حضرت سرور
اولیا امام رضا علیه السلم مرویست که ایه و رفعناه مکانا علیا در صعود

علی علیه السلم بر کتف مبارك رسول الله صلی الله علیه و اله هنگام کندن اصنام
نازل شد و ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القران در شان علی علیه السلم روایت
نموده است از ابی هریره که جابر بن عبد الله انصاری گفت من در خدمت پیغمبر
صلی الله علیه و اله بعد از فتح مکه داخل کعبه شدیم و در اصل خانه سیصد و شصت
بت نصب شده بود رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود تا انها را بر زمین انداختند
و یك بت از انها همه بزرگتر بود که هبل نام داشت مانده بود چشم مبارك رسول الله
صلی الله علیه و اله بران افتاده رو سوی علی علیه السلم کرده گفت یا علی تو بر کتف
من صعود کن یا من بر کتف تو صعود کنم که هبل را از بام کعبه پایین اوریم علی ع
گفت یا رسول الله تو بر کتف من صعود کن پس علی علیه السلم خم شد و چون رسول الله
صلی الله علیه و اله پای مبارك بر پشت علی علیه السلم نهاد علی علیه السلم گوید که من تاب
سنگینی رسالت نیاورده گفتم یا رسول الله من بر کتف تو صعود میکنم انگاه انحضرت
صلی الله علیه و اله نزول فرمود خم شد و من بر شان او قرار گرفته بر خواست بخدا سوگند
که دران حالت بمرتبهٔ خود را یافتم که اگر میخواستم اسمانرا بدست میگرفتم پس هبل را
از بام کعبه بر گرفتم انداختم همان دم ایهٔ قل جاء الحق و زهق الباطل نازل شد و
مرویست که بعد از این مقدمه ظالم از خدا بیخبر عمر از کمال حسد تمنا میکرد که او صاحب
این رتبه باشد و بنحوی که علی علیه السلم بر کتف رسول الله صلی الله علیه و اله بالا
رفته اصنام را انداخت و شکست او میگفت که کاش من بجای علی علیه السلم این خدمت
را میکردم رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود ای عمر کسی که عبادت اصنام کرده
باشد چگونه انها را تواند شکست و روایت شده است که چون ابو بکر لعین بخلافت
خلاف واقع متلبس شد در منبر رسول الله صلی الله علیه و اله که می نشست یك پله پایین
تر از جای پیغمبر می نشست و بعد از انکه نوبت بعمر رسید یك پله پایین تر از جای ابو بکر
آمد و عثمان ملعون نیز بنا بر رعایت رتبهٔ عمر یك پله پایین تر آمد و چون جانشینی

برحق رسول الله صلی الله علیه وآله وخلیفه حقیقی او علی بن ابی طالب علیه السلم بخلافت
رسید وحق بمرکز خود قرار کرفت در روز اول که پایه قدم منبر از صعود آنسرور
از عرش وکرسی برتر کردید از جای خلفای ثلثه کذشته در مکانی که رسول الله صلی الله
علیه وآله می نشست قرار کرفت مردم از مشاهده این حال آغاز کفتکو نموده غوغای
ایشان بسمع همایون امیر المؤمنین علیه السلم رسید فرمود این چه غوغاست که میشنوم
کفتند این غوغا کذشتن از جای خلفا ونشستن بجای رسول خداست صلی الله علیه وآله
که هیچ از متقدمین بانجا قدم ننهاده اند انکاه انحضرت علیه السلم کفت شنیدم از
رسول الله صلی الله علیه وآله که میفرمود هرکس بجای من نشیند وعلی بطریقه من
نکند خدای تعالی او را در آتش قیامت برو می اندازد و بخدا سوکند که من عمل میکنم
بدستور رسول الله صلی الله علیه وآله ومتابعت مینمایم جمیع اقوال او را وحکم میکنم
بحکم او وباین سبب بجای او نشسته ام که استحقاق آن دارم واز ابن عباس رضی الله
روایت شده که صنم خزاعه در بام خانه کعبه نهاده بود پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی
بن ابی طالب علیه السلم کفت بیا تا برویم وصنم خزاعه را از جای خود برداریم وروانه
شدند پس رسول الله صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلم کفت که من خم میشوم وتو
قدم برکتف من کذاشته بالا رو علی علیه السلم کوید که من چنان کردم وارتفاع
مکان صنم از صحن کعبه تا انجا که صنم کذاشته بود چهل ذرع بود ورسول الله صلی
برخواست از من پرسید که ای علی دست تو بصنم میرسد کفتم سوکند بخدایی
که ترا برسالت مبعوث نموده اکر خواهم آسمانرا بدست توانم کرفت انکاه صنم
را برداشته چنان بر زمین زدم که درهم شکست ودست بمیزاب کرفته خود را
بیشوا انداختم وچون بزمین رسیدم از غایت سرور خندیدم رسول الله صلی الله
علیه وآله کفت ای علی همیشه خندان باشی سبب خنده تو چیست کفتم یا رسول الله
صلی الله علیه وآله از تعجب بسیار که بمن لاحق شد در اینکه خود را از بالای



خانه با چهل ذرع ارتفاع بزیر انداختم و بهیچ وجه المی بمن نرسید رسول الله صلی الله
علیه وآله کفت ای علی چکونه المی بتو میتوانست رسید که رسول خدا ترا بالا برد و
جبرئیل امین بزیر آورد و از عبد الجبار بن کثیر تمیمی روایتست که کفت شنیدم از محمد بن
حرب هلالی والی مدینهٔ مشرفه که کفت پرسیدم از امام معصوم مسدد جعفر بن
محمد علیهما السلم و بخدمت او عرض نمودم که یابن رسول الله مرا مسئلهٔ در خاطر هست
و میخواهم که ترا از آن سؤال نمایم انحضرت کفت اکر خواهی من بکویم که تو چه در خاطر
داری و سؤال تو چیست پیش از انکه اظهار نمایی و اکر خواسته باشی خود بیان کن محمد بن
حرب کوید من کفتم یابن رسول الله بچه چیز معلوم میکنی که در خاطر من چیست
پیش از انکه من اظهار کنم فرمود آیا شنیدهٔ قول خدارا که فرموده است ان فی
ذلک لآیات للمتوسمین و قول رسول خدارا نفهمیده که فرموده است اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله کفتم یابن رسول الله میخواهم که تو حقیقت سؤال مرا
بیان کنی فرمود میخواهی که سؤال کنی از اینکه چرا علی بن ابی طالب علیه السلم در
شب شکستن اصنام طاقت حمل رسول الله صلی الله علیه وآله نیاورد با وجود قوت
و توانایی که علی را علیه السلم بود و انچه از قدرت زور بازوی او بظهور رسیده
از قلع در وان خیبر و دور انداختن ان بقدر چهل ذراع در پشت سر و حال اینکه
چهل نفر بصعوبت هرچه تمامتر انرا می بستند و میکشادند رسول الله صلی الله
علیه وآله سوار شتر و اسب و الاغ میشد و انها تاب حمل انها داشتند و اینها
هم در قوت از علی علیه السلم کمتر بودند کفتم یابن رسول الله بخدا سوکند که سؤال
من همین است و یکحرف زیاد و کم ندارد و التماس دارم که جواب شافی شفقت
فرمایی فرمود ای محمد بدانکه علی علیه السلم شرافت و رفعت بسبب رسول الله صلی الله
علیه وآله یافته و از پرتو رسول الله صلی الله علیه وآله بان مرتبه رسید که آتش
شرک را خاموش ساخت و هر معبودی را که غیر خدا بود باطل نمود و اکر قضیه

بوعکس

برعکس میشد که رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش علی علیه السلم میرفت که اصنام را
می شکست هر اینه لازم می آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلم مرتفع شده
باشد و با وی این شرف را ادراك نموده باشد و اینمعنی مستلزم آن بود که علی علیه السلم
افضل از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد ایا نشنیده که علی علیه السلم گفت چون بر دوش رسول الله
صلی الله علیه و آله رفتم و باین سربلندی مشرف شدم رفعت خود را بمرتبه دیدم که اگر
میخواستم دست باسمان میرسانیدم ایا نمیدانی که چراغ در تاریکی شب راهنماست و
چراغهای دیگر که از روشن شوند فرع او یند و علی علیه السلم فرموده است که نسبت
من با پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل نسبت روشناییست از چراغ ایا نمیدانی که محمد و علی صلی الله
علیهما پیش از خلقت عالم بدو هزار سال دو نور بودند در برابر خدای عز و جل و ملائکه
که مشاهده آن نور نمودند دیدند که آن نور را اصلیست که متشعب میشد از آن اصل
شعاعی چند در نهایت درخشندگی گفتند خدا وندا این نور چیست ندا بایشان رسید که
این نور از منست و اصل او که می بینی نبوتست و فرع او امامتست و نبوت از برای بنده من
و پیغمبر من محمد و امامت از برای حجت من بر خلق و ولی من بر حق علیست علیه السلم و اگر
این نور نمیبود هرگز هیچ آفریده را خلق نمیکردم ایا نمیدانی که رسول الله صلی الله علیه و آله
دست علی را علیه السلم در روز غدیر خم برداشت بحدی که زیر بغل او نمایان شد و او را
امام مسلمانان ساخت و نمیدانی که حسن و حسین را علیهما السلم در روز خطیرین بنی
بخار بدوش گرفته بود و بعضی از اصحاب التماس نمودند که یك کدام از آن دو گوشوار
عرش رسالت را بدوش گیرند رسول الله صلی الله علیه و آله قبول نکرده گفت بهترین
مردمند این دو سوار و پدر ایشان بهتر از ایشانست و نمیدانی که رسول الله صلی الله علیه و آله
نماز میکرد و سجود را طول بسیاری داده بود چون فارغ شد شخصی از او پرسید که سبب
طول سجده چه بود فرمود فرزندم در حالت سجود بر دوش من سوار شد و ناخوش
دانستم که سر از سجود برداشته او را از دوش بیندازم سجده را طول دادم که او خود



پایین آمدن من برخیزم و مطلب اقصی رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه اینها
جز آن نبود که بلندی مرتبه و رفعت و شرافت این اشرف نوع انسان را بر کافه
خلق ظاهر سازد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم امام بود و هم رسول و علی علیه السلم
امام بود و رسول نبود پس طاقت حمل اثقال نبوت نداشت محمد بن حرب گوید
گفتم یا رسول زیاده از این بیان فرما پس آنحضرت علیه السلم گفت یا محمد ترا اهلیت زیاده
از این هست بدانکه رسول الله صلی الله علیه و آله که علی را علیه السلم بدوش خود گرفته
مرادش بیان این نکته بود که پدر فرزندان او خواهد بود و ائمه علیهم السلم از صلب
مبارك او بوجود می آیند همچنانکه در نماز استغفار دای مبارك را از دوش خود میکرداند
و مرادش آن بود که اصحاب را اعلام نماید که خشکی سال برطوبت بهار انتقال می یابد
محمد بن حرب گوید که گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله زیاده از این بیان فرما گفت
یا محمد مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از این حرکت این بوده است که بمردم بفهماند که
علی علیه السلم دوش او را از بار حقوق خدا و خلق فارغ خواهد ساخت و او را از
دین مردم سبکبار خواهد کرد یا محمد منظور رسول الله صلی الله علیه و آله آن بوده است
که عصمت علی علیه السلم بمنصه ظهور رسد زیرا که اگر معصوم نمیبود رسول الله صلی الله
علیه و آله علی را علیه السلم گفته بود که یا علی خدای عزوجل گناهان شیعیان ترا بر من
بار کرد و بعد از آن بکرم خود عفو فرموده چنانکه از آیه کریمه لیغفر لك الله ما تقدم
من ذنبك و ما تاخر مستفاد میشود و چون آیه علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا
اهتدیتم نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای گروه مردمان خدای تعالی
میفرماید بر شما باد که ملاحظهٔ خود کنید از معاصی و ضرر نمیرسد بشما هر گاه دیگری
گمراه شود و شما براه راست رفته باشید و بدانید که علی علیه السلم نفس منست
و برادر منست اطاعت کنید علی را بدرستی که او پاك است و معصوم است و گمراه
نمیشود و شقی نمیگردد پس بعد از بیان این مراتب جعفر بن محمد علیهما السلم خطاب

محمد تر

بمحمد بن حرب فرموده کفت ای محمد اکر خبر دهم ترا از جمیع وجوه وهمکی سببهای که علی را
علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش خود راه داد تا اصنام را شکست و
مراد رسول الله را صلی الله علیه و آله برای تو بیان کنم هر اینه میکویی که جعفر بن محمد
دیوانه است پس آنچه بتو کفتم کافیست محمد بن حرب کوید برخواستم و دست آنحضرت
را بوسیدم کفتم الله اعلم حیث یجعل رسالته باب در جوامع اخبار صحاح آثار
که دلالت واضحه بر امامت حیدر کرار دارد و از ابن عباس منقولست که
روایت نموده است از رسول الله صلی الله علیه و آله که هر کس مخالفت نماید بعد از من
علی را علیه السلام کافر است و هر کس دیکری را با علی علیه السلام شریک داند در فضایلی
که او راست مشرکست و هر کس محب علیست علیه السلام مؤمن است و دشمن علی منافق است
و هر کس پیروی علی نماید بما ملحق میشود و هر کس با علی جنك کند از دین بدر میرود و
هر کس قول و فعل علی را رد نماید هالك است علی نور خداست در بلاد خدا و حجت خداست
بر عباد خدا و شمشیر خداست بر دشمنان خدا و وارث علم پیغمبران خداست علی
سید اوصیاست و وصی سید انبیاست علی امیر المؤمنین است و امام مسلمین است
قبول نمیکند خدا و ند عالمیان ایمان هر دو مانرا مکر بسبب ترین چهره اعتقاد ایشان
بنور ولایت و زیور طاعت ان بهترین نوع انسان علیه السلام و از پیشوای هر دو سرا
علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله کفت هر کس
خواهد که در سفینه رستکاری نشسته در غرقاب هلاك بساحل نجات رسد و
متمسك بحلقه محکم کردد پس بولایت علی علیه السلام داخل کردد و دشمنی ورزد بدشمنان
او و اقتدا نماید بائمه راه راست از اولاد علی علیه السلام بتحقیق ایشانند خلفای من
و اوصیای من و حجتهای خدایند بر خلق خدا بعد از من و سادات امت من اند و
پیشوای متقیانند بیهشت تابعان ایشان تابعان من اند و تابعان من تابعان
خدایند و تابعان اعدای ایشان تابعان شیطان اند و روایت نموده است جابر بن



عبدالله انصاری از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت بدرستی که خدای تعالی برگزید
و اختیار کرد مرا و فرستاد برسالت و نازل کرد بر من سید کتب منزله را که قرآنست
پس گفتم پروردگارا من حضرت موسی را که بفرعون فرستادی از درگاه تو مسئلت
نمود که برادرش هرون را وزیر او گردانی که ظهیر او باشد و تصدیق قول او نماید و
من استدعا دارم که از اهل و نزدیکان من وزیری از جهت من مقرر کنی که قوت بازوی
من باشد پس جناب اقدس الهی علی بن ابی طالب را علیه السلم وزیر من کردانید و برادر
من ساخت و شجاعت را در دل او مستقر نمود و لباس هیبت را بر او پوشانید تا اعدا
از او خایف شوند و اوست نخستین کسی که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود
و اولین کسیست که با من بتوحید خدا اعتقاد ثابت کرد و خدای تعالی سؤال مرا مقرون
باجابت ساخت و آنچه در بارهٔ او استدعا نمودم چنان شد پس اوست سید اوصیا
و ملحق شدن باو سعادتست و مردن در طاعت او شهادتست و اسم سامی او در توریة
مقرون باسم منست و زوجهٔ او صدیقهٔ کبراست که دختر منست و دو پسر او سیدان
جوانان اهل بهشت اند و پسران من اند و علی و دو پسر او و ائمه که بعد از ایشان حجتهای
خدایند بر خلق او بعد از پیغمبران و ایشان ابواب علم اند در میان امت من هر کس
متابعت ایشان کند ناجی و رستگار است از آتش جهنم و هر کس اقتدا بایشان کند هدایت
یافته خواهد بود براه راست خدای تعالی موفق نمیکند کسی را از بندگان بمحبت ایشان
مگر اینکه آن بنده را داخل بهشت کرداند روایت نموده است عبدالله بن عباس از رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت ای گروه مردمان بگوید که راست گوی تر از خدا کیست ای گروه
مردمان بتحقیق که پروردگار شما بمن فرموده است که علی را علیه السلم امام شما گردانم
و خلیفه و وصی خود سازم و او را برادر و آخرت خود مخصوص نمایم ای گروه مردمان
بتحقیق که علی علیه السلم باب هدایت است بعد از من و میخواند مردمان را بطاعت خدا
و اوست صالح مؤمنان و کیست نیکوتر از آنکس که مردم را بطاعت خدا خواند و عمل

صالح مرتکب شود و بگوید که من از جملهٔ مسلمانانم ای گروه مردمان بتحقیق که علی از منست
و فرزندان او اولاد من اند و او ست شوهر حبیبهٔ من فرمان او فرمان منست و نهی
او نهی من است ای گروه مردمان بر شماست طاعت علی علیه السلم و اجتناب از معصیت
او بدرستی که طاعت او طاعت منست و معصیت او معصیت منست ای گروه مردمان
بدرستی که علی علیه السلم صدیق این امتست و فاروق و محدث و هرون و یوشع و اصف
و شمعون این امتست و علیست باب حطه این امت یعنی هر کس بدرگاه محبت او داخل
میشود گناهان او مغفور میگردد و سفینهٔ نجات این امتست ای گروه مردمان علی
سبب امتحان امتست و حجت عظیمست و ایت کبریست و امام اهل دنیاست و عروهٔ
وثقیست ای گروه مردمان علی با حق است و حق با علیست و بر زبان علیست ای گروه
مردمان بتحقیق که علی قسیم بهشت و دوزخ است دوست او در اتش داخل نمیشود
و دشمن او از اتش جهنم نجات نمی یابد بتحقیق که علی صاحب اختیار بهشت است
زد
چگونه دشمن خود را به بهشت داخل میکند و دوست خود را از بهشت ممنوع میسا
ای گروه صحابهٔ من شرایط نصیحت را بشما گفتم و پیغام خدا را بشما رسانیدم
لیکن شما نصیحت کننده را دوست نمی دارید اقول قولی هذا استغفر الله لی ولکم
و روایت نموده است محمد قبطی از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلم که گفت
جمیع مردمان بدرستی که حکایت غدیر خم را تغافل نموده اند مقدمه فضل علی
و امامت او را که در خانهٔ ام ابرهیم از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدند تغافل
کردند و نشنیده شمردند انچه در غدیر خم واقع شد مستغنی از بیانست و انچه در خانهٔ
ام ابرهیم بوقوع رسید چنان بود که رسول الله صلی الله علیه و اله در انمنزل با جمیع
اصحابه نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم داخل شد اصحاب در جای
دادن ان جانشین حقیقی خیر النبیین صلی الله علیه و اله تغافل نموده از جای خود
حرکت نمودند رسول الله صلی الله علیه و اله از مشاهدهٔ اینحال غضبناک شده



فرمودند ای گروه مردمان درین هنگام که من در میان شما زنده ام اهل بیت مرا
اهانت و خفت میرسانید بخدا قسم که اگر من غایب باشم خدا از شما غایب نیست
بتحقیق که روح و راحت و خوشی و بشارت از برای کسانیست که با امامت علی علیه السلم
قایل و مطیع باشند و بولایت او و وصایت و امامت و اولاد او اطاعت و انقیاد
داشته باشند و واجبست بر من انکسانرا بشفاعت خود داخل کنم زیرا که ایجماعت
تابعان من اند و هر کس تابع من باشد از منست و روایت نموده است از حضرت
صادق علیه السلم از پدر بزرگوارش که گفت رسول الله صلی الله علیه و اله از خانه
بیرون آمده عبایی از خز پوشیده بود شخصی از انحضرت صلی الله علیه و اله پرسید
که این عبا را از کجا تحصیل نموده فرمود این خلعتیست که بمن داده است دوست من
و برگزیده من و خاصه من و مخلص من و ادا کننده دین من و وصی من و وارث
و برادر من و اولین کسی که از مؤمنان اسلام آورده است بمن و پاک ایمان
ترین مؤمنان و بخشنده ترین مردمان سید خلق زمان بعد از من پیشوای
رو سفیدان امام روی زمین علی بن ابی طالب علیه السلم و در اثنای این گفتگو
چشم مبارک رسول الله صلی الله علیه و اله از کمال شوق و محبت علی علیه السلم اشک
میریخت و روایت نموده است حذیفه بن اسید غفاری که رسول الله صلی الله علیه و اله
بمن خطاب فرموده گفت ای حذیفه بتحقیق که حجت خدا بعد از من بر شما علی بن
ابی طالبست علیه السلم کفر ورزیدن باو کفر ورزیدن بخداست و شرک ورزیدن
باو شرک ورزیدن بخداست و شک نمودن در او شک نمودن در خداست و ملحد
شدن باو الحاد بخداست و ایمان آوردن باو ایمان آوردن بخداست و انکار باو انکار
بخداست زیرا که او برادر رسول خداست و وصی اوست و امام امت اوست و مولای
امتست و اوست ریسمان محکم خدا که پاره نمیشود و زود باشد که هلاک شوند
دو فرقه در او و حال اینکه او را گناهی در هلاکت ایشان نباشد یکی دوستی که

غالی باشد در دوستی او و یکی که تقصیر نماید در محبت او ای حذیفه از علی جدا مشو
که از من جدا میشوی و مخالفت علی مکن که مخالفت من خواهی کرد که علی از منست
و من از علیم هر کس او را بغضب آورد چنانست که مرا غضبناک کرده و هر کس او را راضی
سازد چنانست که مرا راضی ساخته و روایت نموده است حضرت صادق علیه السلم
از پدران امامت نشان خود که رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب خود فرموده
گفت ای گروه صحابه بتحقیق که پروردگار عالمیان امر کرده است شما را بولایت علی
علیه السلم و اقتدا باو پس اوست ولی شما و امام شما بعد از من و مخالفت او مکنید
که کافر میشوید و از او جدا مشوید که گمراه خواهید شد بتحقیق که خداوند عالمیان
گردانیده است علی را علیه السلم وصی من و منار هدایت است بعد از من پس اوست
مخزن اسرار من و ظرف علم من و خلیفه من در اهل من و شکوه میکنم بخدا تعالی
از کسانی که امت من باشند و ظلم کنند در حق علی علیه السلم و روایت نموده است
یعقوب نهشلی از حضرت امام علی رضا علیه السلم که انحضرت روایت از آبای کرام
خود از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله
از جبرئیل علیه السلم و جبرئیل از میکائیل و میکائیل از اسرافیل از بارگاه اقدس الهی
جل جلاله روایت نموده که جناب رب الارباب فرموده که منم خدایی که نیست غیر از
من و آفریدم جمیع خلق را بقدرت خود و اختیار کرده ام از میان ایشان بمشیت خود
پیغمبران را و از جمیع پیغمبران برگزیدم محمد را صلی الله علیه و آله و او را حبیب و خلیل
و صفی خود ساخته فرستادم او را برسالت در میان خلق و برگزیدم از برای او علی را
و گردانیده ام او را برادر و وزیر و وصی او که ادا کند احکام دین او را بعد از آن در میان
امت او و ساختم او را خلیفه خود بر بندگان من تا اینکه بیان کند بر ایشان کتاب مرا
و عمل کند در میان ایشان بحکم من و گردانیده ام او را علمی که گمراهان از راه راست
او دروازه علم منست و خانه سر منست که هر کس داخل او شد ایمن است از آتش



دوزخ وحصار منست که هر کس متحصن باو شود در امانست از آسیب دنیا و آخرت
و اوست روی من هر کس متوجه او شود همیشه روی لطف من بجانب اوست
و از او روی کردان نمیشوم و اوست حجت من در آسمانها و زمینها بر جمیع خلق
آسمان و زمین عمل هیچکس از اهل آسمانها و زمینها مقبول درکاه من نیست
مکر باقرار بولایت او و نبوت محمد صلی الله علیه و آله که رسول منست و اوست
دست کشادهٔ من بر بندکان من و اوست نعمت من که انعام میکنم او را بر کسانی
که دوست دارم ایشانرا از بندکان خود و هر کس را از بندکان که دوست دارم
ثابت میکنم محبت علی را در دل او و عارف میکردانم او را بولایت علی و معرفت
حق او و هر کس را که دشمن دارم از بندکان خود توفیق نمیدهم او را بولایت
و محبت علی علیه السلام و سوکند خورده ام بعزت خود و جاه جلال خود که دوست
علی را باتش دوزخ داخل نسازم و دشمن او را به بهشت راه ندهم و روایت نموده
امام مشارق و مغارب جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام خود علیهما السلام
که رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلس وعظ روی مبارك بجانب اصحاب نموده
فرمودند که جناب باری عز اسمه دنیا را وحی نمود و مامور فرمود باینکه
متلاشی و دوست خود را در تعب و مشقت انداز و تارك و زاهد خود را راحت
بخشیده در خدمت او بپردازد و فرمود که هر کاه بنده از بندکان خدا در دل شب
تار با جناب پروردکار خلوت کزیده مناجات بحضرت عالم الخفیات نماید هر اینه
دست قدرت الهی دیشهٔ نور ایمان در دل آن بندهٔ شب زنده دار محکم میکرداند و چون
او از روی عجز و نیاز بر آورده نعای یارب یارب بدرکاه بخشندهٔ بیمطلب رساند
حضرت سمیع بصیر نعای آن بنده را بجواب لبیك فریادرسی نموده خطاب کند که
ای بندهٔ من هر چه میخواهی طلب کن که حاجت ترا بر می آورم و توکل بمن کن که ترا مستغنی
از همه کس میکردانم بعد از آن خطاب الهی بملائکه میشود که ای کروه فرشتکان نظر

کنید و آگاه باشید که بندهٔ من در بین شب تار خلوت مرا اختیار نموده و بطالت پیشگان
لاهی بر بستر غفلت غنوده اند شاهد باشید که گناه این بنده را مغفور و عمل او را
مبرور ساختم بعد از آن فرمود ندای مردمان بر شما باد سعی در تحصیل ورع و جهد در
طاعت و زهد در دنیایی که دار غرور و غفلت است بدرستی که او مکار و غدار و دار
فناست و مستعد زوالست بسیار کسان را مغرور ان غرار شده اند بهلاک رسانید
و بسیار کسانرا که اعتماد باو نموده اند خیانت بایشان کرده و بدانید که شمارا راهی
خوفناك و سفری دور و دراز در پیش و گذر شما بر پل صراط است و هر مسافر را
زاد راهی و توشهٔ در کار است و هر کس بی توشه و زاد سفر نماید بهلاك می گراید و
بهترین توشهٔ که زاد مسافران طریق عقبی تواند شد تقوی و پرهیزکاریست ای
مردمان بخاطر بیاورید اندم را که حضرت باعزت الهی شما را در مقابل خود ایستاده
کند پس امادهٔ جواب باشید که اوست حاکم عدل کردار و مهیا باشید که البته سؤال
خواهد کرد شمارا که بعد از من بکتاب خدا و اهل بیت من چگونه عمل کردید و سرکار
شما با این ثقلین بکجا رسید باخبر باشید که از جواب عاجز نباید و نگویید که کتابرا
تغییر دادیم و دست رد بر سینهٔ متابعت اهل بیت نهادیم که اگر چنین جواب گویی جای
شما نخواهد بود مگر آتش دوزخ و هر کس که خواهد از هول رستخیز نجات یابد که حلقهٔ
ولایت علی بن ابی طالب را علیه السلم در گوش نهاده متابعت وصی من و خلیفهٔ من
نماید بتحقیق اوست صاحب حوض من و منع مکنید دشمنان خود را از ان حوض
و می اشامانند دوستان خود را از زلال سعادت مال ان و هر کس که اب ان اشامید
من بعد اثر تشنگی نخواهد دید و هر کس که ممنوع شد از ان سیراب از هیچ ابی نخواهد
گردید و بتحقیق که علیست صاحب علم من در اخرت بدرستی که صاحب علم بوده است
در دنیا و اوست اولین کسی که داخل بهشت میشود و اوست مقدم بر من در دخول
جنت زیرا که دار در پیش است و در زیر ان علم ادم و جمیع انبیا که از اولاد ادم اند



خواهند بود و روایت نموده است ابو مسلم که گفت من و حسن بصری و انس بن
مالك باتفاق متوجه خانهٔ ام سلمه رض شدیم چون بر در خانه رسیدیم انس در
بیرون نشسته و من با حسن داخل خانه شدیم پس حسن سلام نمود و ام سلمه رض
جواب سلام گفته از سبب آمدن او پرسید حسن گفت یا ام المؤمنین آمده ام که
حدیث رسول الله را صلی الله علیه و آله در شان علی بن ابی طالب علیه السلم بشنوم
اگر از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده باشی بگو ام سلمه گفت بخدا سوگند که
نمیگویم مگر آنکه شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله بگوش خود و اگر دروغ
گویم کر شوم و اگر بچشم خود ندیده باشم کور شوم و اگر بدل خود نفهمیده ام و ضبط
نکرده ام پردهٔ بلادت بر دلم کشیده شود و زبانم لال باد اگر نه چنین بوده که رسول الله
صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلم گفت ای علی نیست کسی از بندگان که
ملاقات کند پروردگار خود را در روز قیامت و حال آنکه منکر ولایت و امامت
تو باشد مگر آنکه ملاقات اینکس پروردگار خود را مثل ملاقات بت پرستان
باشد پس حسن بصری از شنیدن اینمقاله زبان بتکبیر کشاده گفت اشهد ان علیا
مولای و مولی المؤمنین و بیرون آمد انس دید که بیرون نشسته بود پرسید
که ای حسن چرا تکبیر گفتی حسن گفت ام سلمه را پرسیدم و چنین جواب شنیدم
ابی مسلم گوید انس که نقل ما جرا را شنید او نیز تکبیر گویان گفت اشهد ان علیا
مولای و مولی المؤمنین و سه مرتبه تکرار شهادت نموده گفت بخدا سوگند که
من خود اینمقاله را سه مرتبه یا چهار مرتبه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام
و از پیشوای راهبر از حضرت امام جعفر علیه السلم منقولست که رسول الله صلعم
گفت در شب معراج که بتکلم پروردگار را افتخار یافتم جناب الهی خطاب بمن
نمود یا محمد بتحقیق که علی علیه السلم حجت منست بعد از تو بر جمیع خلق من و امام
اهل طاعت منست هر کس اطاعت او کند اطاعت من کرده و هر کس عصیان

او کند

اوکند عصیان من کرده پس او را منصوب بخلاف خود کن که علم هدایت باشد تا امت
تو گمراه نشوند و بسبب او هدایت یابند و منقولست از امام ذو المفاخر محمد الباقر
علیه السلم از جد بزرگوارش که رسول الله صلی الله علیه و آله روزی از خانه بیرون
آمده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب نهاده سوار شد و در آن اثنا علی
مرتضی علیه السلم پیاده از عرض راه هویدا شد چون نظر همیون پیکر سوار میامن
رسالت علیه السلم افتاد فرمود یا ابا الحسن یا سوار شو یا برگرد زیرا که جناب
الهی بمن فرموده است که در جمیع احیان با من هم شان باشی و تصریح حکمی نموده است
که اگر من سوار شوم تو هم سوار شوی و اگر من پیاده روم تو هم پیاده روی
و اگر من بنشینم تو هم بنشینی مگر در حالتی که حدی از حدود خدا که مستلزم مغایرت
حالت من و تو باشد رو نماید و مجملا هیچ کرامتی و شفقتی از بارگاه الهی بی مشارکت
تو بمن نشده و تخصیص نموده است بمن نبوت و رسالت را و ترا ولی من گردانیده
درانها که اقامت درانها که اقامت حدود انها نمایی و در دشوارها و صعوبتهای
احکام الهی قیام و اقدام فرمایی سوگند بخدایی که محمد را برسالت فرستاده است که هر کس
ایمان بمن آورد و منکر تو باشد مؤمن نیست و هر کس اقرار برسالت من کند و ولایت
ترا انکار نماید کافر است و هر کس ایمان بخدا آورد و ترا بامامت قبول نکند مشرک است
و فضل تو از فضل منست و فضل من از برای بفضل خداست و دلیل بر این قول رب
العالمین است که میفرماید قل بفضل الله و رحمته فبذلك فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون
پس تفضیل داده است خدای تعالی نبوت پیغمبر را و مراد از رحمت در آیه کریمه ولایت
علی علیه السلم است و معنی آیه اینست که بگو ای محمد بشیعه علی بن ابی طالب علیه السلم که
بفضل خدا که نبوت محمد است صلی الله علیه و آله و رحمت خدا که ولایت علیست
علیه السلم خوشحال باشند شیعیان که این فضل و رحمت بهتر است از اموال و اسبابی
که مخالفون جمع و ذخیره مینمایند و از اهل و اولادی که در دار دنیا بهم میرسانند



بخدا سوکند که خدا تعالی ترا از اینجهت خلقت نمود که عبادت کرده شود و آشکارا
کردد بسبب وجود تو معالم دین و اصلاح پذیرد طریق مندرس حق پوشیده و تحقیق
که کمراه است کسی که از تو بر کردد و هدایت نمی یابد براه خدا کسی که بلد راه ولایت
تو نباشد و اینست که حق سبحانه و تعالی میفرماید و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل
صالحا ثم اهتدی یعنی بتحقیق که من میامرزم کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند
و نیکوکار باشند و هدایت یابند بولایت علی علیه السلم ای علی اکر تو نمی بودی
حزب خدا شناخته نمیشد ای علی بسبب تو شناخته میشوند دشمنان خدا ای علی
هر کس خدا را بمحبت تو ملاقات نکند اکر همه عمل صالح او بقدر اعمال صالحه جمیع عالم
باشد تهی دست ملاقات خدا کرده خواهد بود و تحقیق که آیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک که بمن نازل شده در تبلیغ ولایت تو بوده و اکر تبلیغ ولایت
تو بر خلق نمیکردم جمیع اعمال من ناچیز بوده و هر کس ملاقات کند خدا را بغیر
ولایت تو پس عمل او حبط میشود و این وعده ایست که خدا بمن کرده و یقین
که وفا می کند بان و آنچه میکویم قول خداست که در باب تو نازل شده و روایت
نموده است احنف بن قیس از ابی ذر غفاری رحمه الله که کفت روزی در خدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و جمعی از اصحابه نشسته بودند در مسجد قبا
ناکاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند ای کروه اصحاب همین دم شخصی
از در مسجد داخل مجمع ما خواهد شد که امیر مؤمنان و امام مسلمانان باشد
پس ما همه چشم انتظار باز نموده مترصد دخول آنشخص بودیم که ناکاه چشم و چراغ
دودمان امامت برکزیده نظر مرحمت جناب احدیت مصداق عامه مناقب علی
بن ابی طالب علیه السلم قدم عصمت شیم در آنمکان مکرم نهاده داخل شد پس
رسول الله صلی الله علیه و آله از جا برخواسته آنحضرت را در آغوش کرفت و میان
هر دو چشمش را بوسیده بازوی او را بدست مبارک کرفت و بجانب راست خود



نشانید

نشانید انگاه خطاب بحضار نمود و فرمود که اینست امام شما بعد از من و طاعت
او طاعت منست و معصیت او معصیت منست و طاعت من طاعت خداست
و معصیت من معصیت خداست و روایت نموده است ابن عباس رض از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله که گفت بدرستی که جناب عزت جل شانه وحی فرستاد بمن ای محمد
مقرر کرده ام از برای تو از امت تو برادری و وارثی و خلیفه و وصی گفتم ای پروردگار
من آن کیست وحی نازل شد که آن امام امت تو و حجت منست بر امت تو بعد از تو گفتم
ای پروردگار من این کیست وحی بمن رسید که آن کیست که مرا دوست دارد و من او را
دوست دارم و اوست جهاد کننده در راه من و اوست کشنده جماعتی که پیمان مرا
شکسته اند و کشنده جماعتی که منحرف شده اند از فرمان من و کشنده جماعتی که بیرون
رفته اند از دین من و اوست ولی من بر وجه حق و شوهر دختر تست و پدر فرزندان
تو علی بن ابی طالب علیه السلم و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که در شب معراج
رسول الله صلی الله علیه و آله چون باسمان چهارم رسید ندای الهی شنید که ای محمد
کرا از امت خود اختیار کرده که بعد از تو خلیفه تو باشد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
ای پروردگار من اختیار تراست پس ندا رسید ای محمد اختیار کردم از برای تو برگزیده
امت تو علی بن ابی طالب را علیه السلم و از ابن عباس رض مرویست که رسول الله گفت که
هر کس انکار نماید امامت علی را بعد از من چنانست که انکار نموده است نبوت مرا در
حیوة من و هر کس انکار نبوت من کند چنانست که انکار خدایی خدا تعالی نموده و
از پادشاه قلم و تسلیم و رضا حضرت علی بن موسی علیه السلم روایت شده است که
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت از علیم و علی از منست خدا تعالی بکشد انکس را که با علی
قتال کند لعنت خدا بر انکس باد که مخالفت علی نماید علیست امام و جانشین بعد از من
هر کس بر علی تقدم جوید بتحقیق که بر من تقدم جسته خواهد بود و هر کس از علی جدا شود
از من جدا شده است و هر کس دیگری را بر علی ترجیح دهد چنانست که بر من ترجیح داده



من مطیع آنکسم که مطیع علیست و خصم آنکسم که علیست و محب آنکسم که محب علیست و دشمن
آنکسم که دشمن علیست و از آنحضرت علیه السلم مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله آیه
کریمه که یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون را تلاوت نموده
در تفسیر آن میفرمودند که اصحاب الجنة آنانند که اطاعت من کرده باشند و تسلیم
بولایت علی نموده باشند بعد از من و اقرار بولایت او کرده باشند و اصحاب دوزخ آنانند
که غضبناک شده باشند از ولایت علی و نقض پیمان او نموده بعد از من با او مقاتله
کرده باشند و از جابر بن عبد الله انصاری روایتست که گفت شنیدم از رسول الله
صلی الله علیه و آله که هردم خطاب نموده میفرمود ای گروه مردمان پرهیزگاری کنید
و بشنوید مردم گفتند یا رسول الله بعد از تو کرا اطاعت کنیم و سخن کرا بشنویم
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اطاعت کنید برادر و عمزاده و وصی من علی بن
ابی طالب را علیه السلم جابر گوید الحق امردمی که خود از رسول الله صلی الله علیه و آله
این حدیث شنیدند بعد از آن عصیان ورزیدند و مخالفت امر او نموده شمشیرهای
خصومت بر روی مبارک وصی حقیقی او از نیام قهر و کینه کشیدند لعنهم الله الی
یوم الدین و کلام الله ناطق امام جعفر صادق روایت نموده است از جد بزرگوار
خود علیه السلم که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هیچ پیغمبر را خدا تعالی
قبض روح نکرده است تا اینکه امر کرده باشد باو که وصی سازد کسی را از نزدیکان
خود و مرا بدستور سایر انبیا مامور داشت که وصی تعیین نمایم بدرگاه الهی عرض
نمودم که وصی من که باشد جناب ربانی خطاب فرمود ای محمد وصیت کن بعمزاده
خود علی بن ابی طالب علیه السلم که من او را در کتابهای سابقه مذکور ساخته ام
باینکه وصی تو باشد و عهد از جمیع خلایق گرفته ام و از تمام پیغمبران و رسولان
خود پیمان گرفته ام بربوبیت خود و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلم
و روایتست از ابن مسعود که گفت روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
بودم

بودم که انحضرت بعمر خطاب کرد که ای ابن مسعود رحلت من نزدیک است عرض کردم
یا رسول الله خلیفهٔ از جهت خود در میان خلق تعیین کن فرمود که را خلیفه کنم گفتم
ابو بکر را پس انحضرت روی از من گردانید بعد از ان تکرار کلام اول نمود باز عرض
نمودم که خلیفه منصوب کن گفت که را نصب کنم گفتم عمر را باز روی مبارک از من
گردانید پس از زمانی اعاده خبر رحلت فرمود و من بدستور اول و ثانی استدعای
جانشین نمودم گفت جانشین خود که را کردانم گفتم علی بن ابی طالب را پس انحضرت
خوشحال شده فرمود ای ابن مسعود اگر مردم اطاعت علی نمایند همگی و جملگی
داخل بهشت میشوند و روایت نموده است ابی ذر رحمه الله که رسول الله صلی الله علیه
واله گفت هر کس منازعه نماید با علی در امر خلافت بعد از من پس او کافر است و
بتحقیق که با خدا جنگ کرده و با رسول خدا حرب نموده و هر کس شک کند در علی
پس او کافر است مؤلف گوید که بی تعصب و عناد و بر وجه حق و سداد از این حدیث
صحیح بعنوان تحقیق و تصریح استدلال بر کفر و طغیان و شرک و عصیان خلفای
ثلثه لعنهم الله میتوان کرد و هر کس شک او در کافر است و روایت نموده است ابن عمر
از رسول الله صلی الله علیه واله که گفت روزی از روزها حضرت مصطفی صلی الله
علیه واله بر منبر عرش منظر نشسته علی را علیه السلم طلبید و دست او را گرفته بالا
کشید و فرمود ای گروه مردمان بدانید که خدا تعالی پروردگار شما و پروردگار
منست و محمد پیغمبر خداست و اسلام دین شماست و علی هدایت کنندهٔ شماست و او وصی
من و خلیفه من است بعد از من بعد از ان فرمود ای ابوذر علی برادر من و امانت دار
من بر وحی پروردگار منست و هر عطیهٔ که خدا بمن داده مثل انرا بعلی علیه السلم کرامت
و مخصوص فرموده ای ابوذر خدای عالمیان هرگز قبول هیچ فریضهٔ از بندهٔ خود نمی نماید
مگر مقرون بحب علی باشد ای ابوذر در ان شب که بمعراج رفتم چون باسمان رسیدم حجابی
از زبرجد سبز بنظرم آمد و ندایی از پس حجاب شنیدم که ای محمد حجاب را بردار و حجاب را



برداشتم فرشتهٔ دیدم که تمام دنیا در میان هر دو چشمهای او منصور بود و لوحی در برابر داشت و بان لوح مینگریست پس از مشاهدهٔ آن ملک رو بجبرئیل کرده گفتم ای حبیب من این ملک کیست که من هرگز مثل او را در میان ملائکه ندیده ام که خلقت او باین عظمت باشد گفت ای محمّد این ملک عزرائیل است برو و سلام کن پس سلام باو کردم جواب گفت که السّلام علیک یا خاتم النّبییّن و پرسید که پسر عم تو علی بن ابی طالب چونست گفتم ای ملک الموت او را میشناسی گفت چگونه او را نمیشناسم ای محمّد قسم بانکسی که ترا برسالت فرستاده و برگزیده است از برای پیغمبری من علی را بوصایت میشناسم چنانکه ترا بنبوت میشناسم و چگونه چنین نباشد که خداوند عالمیان مرا موکل کرده بقبض روح جمیع خلایق و روح تو و روح ابن عم تو علی را بمشیت خود واگذاشته است که هر چه خواهد چنان کند و در کتاب بشایر منقولست از حضرت امام حسین علیه السّلم که رسول الله صلی الله علیه و اله گفت که چون در شب معراج باسمان رفتم و بحجابهای نور رسیدم جناب اقدس الهی بمن تکلم نموده فرمود ای محمّد علی بن ابی طالب را عم از من سلام برسان و او را اعلام کن که است حجت من بعد از تو در میان خلق من بسبب وجود رحمت امور او است که ابر مطیر بر بندگان من باران می بارد و از برکات اوست که دفع آفات و بلیات از بندگان خود میکنم و باو حجت میجویم بر خلایق در روز قیامت پس باید او را اطاعت نمایند و بامر او منقاد باشند و از نهی او اجتناب کنند هرگاه چنین باشد مباح میگردانم از برای ایشان بهشت را و اگر آنچه گفتم مخالفت نمایند ایشان را در آتش دوزخ داخل خواهم ساخت و با اشقیا محشور گردانیده و با دشمنان خود در جهنم ساکن خواهم کرد و بعد از آن مرا پروای نخواهد بود و روایت نموده است علی بن موسی الرضا علیه السّلم از آبای کرام خود که روزی رسول الله صلعم با امیرالمؤمنین علی علیه السّلم میگفت ای علی توی مظلوم بعد از من و ظلمها بتو خواهند کرد وویل آماده باد از برای کسی که با تو مقاتله نماید و طوبی از برای سعادت

لمنر

مندی که ترا در مقاتلهٔ اعدا اعانت کند ای علی توی که بسخن من تکلم میکنی و بزبان من
سخن میگویی و ویل از برای کسی که سخن ترا رد کند و طوبی نصیب آنکس که حرف ترا قبول
کند ای علی توی سید این امت بعد از من و توی امام این امت و خلیفهٔ منی برین
امت هر کس از تو جدا شود در قیامت جداست از من و هر کس با تست با منست
در روز قیامت ای علی تویی اول کسی که بمن ایمان آورده و تصدیق من کرده و توی
اول کسی که اعانت من برامر رسالت نموده و جهاد کرده است دشمنان مرا و توی
اول کسی که نماز با من کرده و حال اینکه در آن زمان همگی مردم در غفلت جهالت سرگشتهٔ
بادیه طغیان بوده ای علی اول کسی که زمین از برای او شق شود و از خاک بیرون آید
و با من باشد توی و اول کسی که با من در صف محشر در آید توی و اول کسی که از پل صراط
با من بگذرد توی و پروردگار من جل جلاله سوگند یاد نموده است که از پل صراط
هیچکس را قدرت گذشتن ندهد تا برات ولایت تو و ولایت ائمهٔ معصومین
از اولاد تو در دست او نباشد و توی اول کسی بر سر حوض کوثر وارد شده دوستان
خود را سیراب میکند و دشمنان خود را منع مینماید و توی صاحب من در آن وقت که
مقام محمود اقامت نمایم و شفاعت میکنم من و تو از برای محبان و دوستان خود
و جناب الهی شفاعت ما را در بارهٔ ایشان مقبول میکند و توی اول کسی که داخل
بهشت میشود و در دست توی باشد لوای حمد که لوای منست و آن هفتاد شقه است
و هر شقهٔ آن وسیع تر از ما بین مشرق و مغرب و توی صاحب شجر طوبی
در بهشت و اصل آن در خانهٔ تست و شاخها و نهالهای آن در خانهای شیعیان
و محبان تو خواهد بود و روایت شده است از حضرت صادق علیه السلم که مدت
چهل روز وحی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقطع شد جبرئیل عم
در آنمدت بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله نرسیده بود پس از کمال شوق ببار
گاه الهی عرض نمود که پروردگارا آرزومندی من بخدمت رسول الله صلی الله علیه



و آله از حد گذشته رخصت ملاقات آنحضرت صلی الله علیه و آله استدعا نمود جناب
احدیت ندا داد که ای جبرئیل برو و برسول من و دوست من سلام برسان و اورا
خبر ده که مخصوص کردانیده ام او را بنبوت و تفضیل داده ام او را بر جمیع پیغمبران
و وصی او را نیز سلام از من برسان و او را خبر ده که مخصوص کردانیده ام او را
بوصیت و تفضیل داده ام او را بر جمیع اوصیا پس جبرئیل علیه السلام بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله آمد و معهود چنین بود که هرگاه جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله می آمد مسندی از پوست که میانش پر از لیف خرما بود می نهادند که
بر آن می نشست چون جبرئیل مسند نشین رسالت پیغام کردید و وحی الهی را بصاحب
رسالت رسانید رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت علی را علیه السلام طلبیده او را از مراتب
وحی مطلع کردانید پس علی علیه السلام آغاز گریه نموده گفت مسئلت می نمایم که حضرت
دهنده بی منت جل شانه مرا بر دین خود ثابت داشته کرامت خود را از من انتزاع ننماید
و آنچه بمن وعده کرده است شفقت فرماید جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله سزاوار
بر خدای تعالی آنست که علی و موالیان علی را بهیچوجه عذاب ننماید رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت یا جبرئیل بر منت که موالیان علی را از عذاب رهانم بلطف الهی از عذاب آخرت
ناجی میشوند جبرئیل گفت ای محمد موالیان شیث بسبب شیث نجات یافته اند و شیث
بسبب آدم نجات یافته و آدم علیه السلام بخدا نجات یافت و موالیان سام بسبب سام بود
و نجات سام بسبب نوح بود و نجات نوح بلطف الهی خواهد بود و نجات موالیان
آصف بآصف شد و نجات آصف بسلیمان علیه السلام و نجات سلیمان علیه السلام بخدای تعالی
و نجات موالیان یوشع بیوشع بود و نجات یوشع بموسی و نجات موسی بخدای تعالی
و نجات موالیان شمعون بشمعون بود و نجات شمعون بعیسی و نجات عیسی بخدای
تعالی و نجات موالیان علی علیه السلام بعلی خواهد بود و نجات علی علیه السلام بمحمد است
صلی الله علیه و آله و نجات محمد بخدای تعالی است و بدرستی که هر چیز بقدرت خداست

و مخفی

وتحقیق که ملائکه وحفظه فخر میکنند بر جمیع فرشتگان بصحبت علی علیه السلم و در
اثنای این مکالمه علی علیه السلم در مجلس نشسته گفتگوی جبرئیل را با رسول الله صلعم
میشنید و او را نمی دید راوی گوید بخدمت ابی عبدالله عرض نمودم که گفتگوی
جبرئیل علیه السلم با پیغمبر در هنگام ملاقات یکدیگر از چه مقوله میشد انحضرت عم
گفت اول سخن ایشان ذکر عظمت جناب اقدس الهی بود بعد از ان ذکر فضل محمد صلی الله
علیه واله وانچه خدایتعالی باو کرامت کرده بود از علم نبوت و هر فضیلت بعد از ان ذکر
احوال شیعیان ما و دعا از برای ایشان و ختم سخن ثنای حضرت رب الارباب بود
راوی گوید گفتم یا با عبدالله فدای تو شوم ملائکه ما را که شیعیانیم میشناسند گفت
سبحان الله چگونه نمیشناسند شما را و حال اینکه موکلند بدعاگویی شما و قول خدای
تعالی که میفرماید والملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون
للذین امنوا معنیش اینست که فرشتگان پابرهنه در گرد عرش تسبیح پروردگار خود مینمایند
وطلب مغفرت میکنند از برای جماعتی که ایمان آورده اند و ان جماعت شیعیان مایند و ملائکه
طلب مغفرت از برای ایشان میکنند نه از برای دیگری از مردم عالم و روایت نموده است
عبدالله بن بریده از رسول الله صلی الله علیه واله که گفت از برای هر پیغمبری وصیی
و وارثی بوده و وارث من و وصی من علی بن ابی طالب علیه السلم و ابوذر غفاری
روایت نموده است از رسول الله صلی الله علیه واله که گفت هر کس بعد از من با علی
بن ابی طالب علیه السلم در امر خلافت نزاع نماید و متلاشی منصب او گردد کافر است
و چنانست که با خدا و رسول جنگ کرده باشد و هر کس شک کند در علی علیه السلم
کافر است و از ابن عباس رض منقولست که گفت در تفسیر قول خدایتعالی یوم
ندعوا کل اناس بامامهم چون روز قیامت شود جناب الهی ائمه هدی و مصابیح
دجی و اعلام تقی را ندا نماید و انان امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین اند
علیهم السلم بعد از ان ایشانرا فرماید که از پل صراط با شیعیان خود گذشته



باتفاق داخل بهشت شوند بی انتظار حساب بعد از ان ائمه فسق را که از انجمله
یزید ملعون پلید است طلب کند وایشانرا فرماید که دست شیعیان خود را
گرفته بیحساب باتش دوزخ داخل شوند و روایت از حضرت خیر البشر بنقل
جناب ابو جعفر علیه السلم که خدای تبارك و تعالی علی علیه السلم را کردانیده است
علامت ایمان و کفر خلایق هر کس تابع او شد مومنست و هر کس انکار او کرد
کافر است و هر کس شك در او کرد مشرك است و در شرح نهج البلاغه مرویست
از ابن عباس رضه که گفت داخل شدم بر عمر خطاب در اوایل خلافتش دیدم که مقدار
یکصاع خرما بر روی سفرۀ از لیف ریخته تناول مینمود و مرا تکلیف کرده
یکدانه برداشتم و او انچنان میخورد تا باخر رساند و یك سبو اب بعد از خلاصی
از خرما اشامیده بر پشت خوابید و مکرر شکر میکرد پس سوال نمود که ای
عبد الله از کجا می ایی گفتم از مسجد گفت چگونه گذاشتی پسر عم خود را من باین
اعتقاد که عبد الله بن جعفر طیار را میگوید گفتم با هم سنان خود می بازد گفت
نه مراد من او نیست بلکه از بزرك ترین اهل بیت شما می پرسم انگاه دانستم که از
علی علیه السلم سوال می نماید گفتم او را گذاشتم بسقی نخلستانی که در باغ فدك
دارد و تلاوت قران هم میکرد گفت ای عبد الله قسم میدهم ترا بچیزی که گفتن
خلاف ان خون چندین شتر باشد کتمان مکن و راست بگو که حالا علی را علیه
السلم از امر خلافت چیزی در خاطر هست گفتم بلی گفت ایا گمان میبرد که رسول الله
صلی الله علیه واله نص کرده است بر او خلافت را گفتم بلی و من هم از پدر خود
عباس رضه سوال نمودم انچه علی ادعا مینماید گفت دعوی او صدق است
عمر گفت انچه از رسول الله صلی الله علیه واله در امر خلافت علی علیه السلم ظاهر
شد انقدر نیست که حجت تواند شد و گاهی رسول الله صلی الله علیه واله نیز در ان
امر تردد داشت و در مرض خود اراده نمود که خلافت را تصریح باسم علی

نماید

نماید من از شفقتی که بمردم داشتم و رعایتی که دین اسلام را مینمودم مانع شد
بخدا قسم که قریش را اتفاق بر خلافت علی علیه السلم حاصل نمیشد و اگر ولایت
باو میرسید هر اینه عرب از اطراف بر او یاغی میشدند و رسول الله صلی الله علیه و آله
خود دانست که مطلب من از نمودن چیست ساکت شد و آنچه تقدیر الهیست
چنان میشود در امالی شیخ مفید ره مرویست از ابن عباس رض که گفت شنیدم
از رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمودند خدا تعالی پنج خصلت بمن داده
و علی علیه السلم را نیز پنج خصلت ارزانی فرموده پنج خصلتی که بمن داده یکی جوامع
کلم است یکی نبوت است و یکی کوثر است و یکی وحی است و پنج خصلتی که بعلی علیه السلم
داده یکی جوامع علم است و یکی امر وصیت یکی سلسبیل است و یکی الهام است و معراج
فرموده در آسمانها سیراب فرمود و حجابها از پیش نظر علی علیه السلم بر داشته
در شب معراج من و او یکدیگر را میدیدیم ابن عباس گوید رسول الله صلی الله علیه
و آله این را میگفت و میگریست گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود ای ابن
عباس اول سخنی که خدا تعالی بمن گفت این بود که ای محمد نگاه در زیر پای خود
کن نظر کردم که جمیع حجابها برداشته شده و درهای آسمانها باز گردیده دیدم
علی را علیه السلم سر بالا کرده بسوی من مینگرد و خدا تعالی با او تکلم کرد و مرا گفت
ای محمد گردانیدم ام علی را وصی تو و وزیر تو و خلیفه تو بعد از تو پس اعلام کن
او را که او ترا می بیند و کلام ترا از اینجا که هستی میشنود انگاه علی علیه السلم را اعلام
نمودم و حال اینکه در حضور پروردگار بودم و بر مکالمه ما شاهدی غیر از خدا نبود
و علی علیه السلم قبول نموده گفت فرمان الهی را مطیع و منقادم بعد از ان خداوند
عالمیان فرشتگان را فرمود که سلام بخلافت و وزارت بر علی علیه السلم نمودند
و علی علیه السلم جواب سلام ایشان را میگفت و من میدیدم که ملایکه بشارت بیکدیگر
میدادند و بهر ملک از ملایک آسمانها که میرسیدم تهنیت میگفتند و میگفتند



ای محمد قسم بخدایی که ترا مبعوث نموده که هر آینه از و ذات و خلافت علی علیه السلم
سرور و خوشحالی بسیار بر جمیع ملایکه رخ نموده و دیدم که حملهٔ عرش سر پایین نموده
بطرف زمین مینگریستند گفتم یا جبرئیل سر پایین کردن حملهٔ عرش را چه باعث است گفت
یا محمد هیچ فرشتهٔ از فرشتگان نبود که از خلافت علی علیه السلم خوشحالی نشده نظر
بشارت بروی مبارک علی علیه السلم نکرده باشد مگر حملهٔ عرش که ایشان درین ساعت
از حضرت الهی مرخص شده بدستور سایر ملایکه عمل مینمایند پس بزمین آمدم و نقل
ماجرا را بعلی علیه السلم میکردم و او نیز از چیزها که واقع شده بمن نقل میکرد معلوم
شد که در هیچ جا قدم نگذاشته بودم که بر علی علیه السلم ظاهر نشده باشد و هر چه دیده
و شنیده بودم بر علی علیه السلم کشف شده بود ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله مرا
وصیتی فرما رسول الله فرمود ای ابن عباس بر تو باد محبت علی علیه السلم قسم بخدایی
که مرا مبعوث نموده هیچ حسنه از بندگان قبول درگاه الهی نمیشود تا اینکه سؤال
نکند او را از محبت علی علیه السلم پس اگر عقیدت مند ولایت علیست علیه السلم حسنات
او مقبول است و اگر اعتقاد بولایت او نداشته باشد تمامی اعمال صالحهٔ او مردود
میشود و باوصف عالم عالم حسنات خداوند عالمیان فرمان میدهد که او را بیحساب
بدوزخ اندازند ای ابن عباس قسم بخدایی که مرا مبعوث نموده است بحق در نبوت
بدرستی که آتش دوزخ غضبناکتر است بر دشمن علی علیه السلم از کسی که اعتقاد داشته
باشد که خدا را فرزندی می باشد ای ابن عباس اگر ملایکه مقربین و انبیای مرسلین
اجماع نمایند بر بغض علی علیه السلم و هرگز نخواهد شد هر اینه خداوند عالمیان
همگی ایشان را در آتش دوزخ معذب خواهد نمود گفتم یا رسول الله آیا کسی باشد
که بغض بعلی علیه السلم داشته باشد فرمود ای ابن عباس مبغض علی علیه السلم قومی
خواهد بود که ادعا میکنند که از امت من باشند و نکرداند خدا تعالی از برای
ایشان بهرهٔ از اسلام ای ابن عباس علامت بغض آن قوم بدتر را نسبت بعلی علیه السلم

ایشن

ایست که ادای ذا برا و تفصیل میدهند قسم بخدایی که مرا بر وجه حق پیغمبری فرستاده
که هیچ پیغمبری عزیزتر نزد خدا یتعالی از من فرستاده نشده و هیچ وصیی پیغمبری
پیش خدا گرامی تر از علی علیه السلم نیست ابن عباس گوید من از تاثیر شنیدن این کلام
اطاعت انجام پیوسته اوقات در مودت علی علیه السلم راسخ بودم و محبت انرا و درا
سرامد اعمال حسنه خود میدانستم تا اینکه زمانی بر این گذشته رسول الله صلی الله علیه
واله رحلت نموده در حال احتضار بخدمت انحضرت علیه السلم مشرف شده عرض
کردم که فدای تو باد مادر و پدر من اجل موعود تو نزدیک است چه میفرمایی فرمود
ای ابن عباس مخالفت کن مخالفان علی را و اعانت و دوستی منما گفتم یا رسول الله
چرا بر مردم بترک مخالفت علی مامور نمیسازی انگاه انحضرت بگریه در آمد بحدی
گریست که بیهوش شد بعد از ان سر بر داشته فرمود ای ابن عباس در علم الهی تعلق
گرفته است مخالفت ان قوم قسم بخدایی که مرا بر وجه حق پیغمبری خود ساخته که
هیچ یک از مخالفون علی را خدا یتعالی بیرون نمی برد از دنیا تا انکه تغییر نموده از
او نعمت خود را ای ابن عباس هرگاه خواهی که ملاقات کنی خدای خود را و از تو
راضی باشد پس سلوک کن بطریقه علی بن ابی طالب علیه السلم و با او باش هر جانب که
مایل باشد و راضی شو با امامت او و دشمن باش دشمنان او را و دوستی کن
با دوستان او وای ابن عباس با حذر باش از انکه شک کنی در امامت او بتحقیق
ویقین که شک در علی ابن ابی طالب کفر و رد بدن بخداست **باب در بیان موادی
که معیر نظر امتحان عالم الخفیات حضرت شاه ولایت پناه در حیوة
رسول الله صلی الله علیه واله و بعد از وفات او بمحک تجربه ازموده**
مرویست از حضرت ابوجعفر علیه السلم که سر کرده جماعت یهود بخدمت
علی بن ابی طالب علیه السلم بعد از واقعه نهروان آمده و انحضرت در مسجد
کوفه نشسته بود گفت یا امیر المؤمنین میخواهم ترا سوال کنم از چیزهایی که



نماند نهار امکر پیغمبر یا وصی پیغمبر انحضرت فرمودند سؤال کن هرچه میخواهی
کفت ما در کتب خود دیده ایم که خدا تعالی هرکاه پیغمبری میفرستد مقرر میدارد
که از اهل بیت خود کسی را معین نماید با قامت احکام امت خود بعد از او وعهدی
در میان ایشان توثیق میفرماید که موافقت نموده بعد از او در میان امت
معمول دارند و خداوند عالمیان امتحان مینماید اوصیا را در زمان حیوة پیغمبران
و بعد از وفات پیغمبران پس خبر ده مرا که در حیوة پیغمبران اوصیا را جناب باری
چند مرتبه امتحان و بعد از فوت بچند مکان در معرض امتحان در می آورد و در آخر
الامر که حضرت الهی امتحان ایشان نموده مرضی نظر احدیت شوند بچه خاصیت
از درکاه صمدیت ممتاز میکردند امیر المؤمنین علیه السلم فرمود قسم بخدایی که
دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و توریة را بر موسی فرستاد اکر ترا بروجه حق بر حقیقت
این مسایل مخبر سازم اقرار میکنی کفت بلی فرمود بعزت خدای که اوست خدا و غیر
از او خدایی نیست و او شکافته است از برای بنی اسرائیل دریا را و فرستاده است
بر موسی توریة را اکر مسایل ترا جواب کویم مسلمان میشوی کفت اری انکاه
فرمود بدرستی که خداوند عالمیان در حیوة پیغمبران اوصیا را در هفت جا
امتحان مینماید تا اطاعت ایشانرا بیازماید و چون راضی شود طاعت ایشانرا
بعد از امتحان مامور میدارد پیغمبرانرا که ایشانرا بامر وصیت سرافراز سازند
و بعد از وفات دوست خود نمایند ایشانرا در مدت حیوة و دیعه طاعت
ایشانرا بر کردن خلایق کذارند بعد از ان که پیغمبران فوت شوند در هفت جای
دیکر نیز امتحان اوصیا میفرماید تا صبر ایشانرا ملاحظه نماید و چون صبر ایشانرا
امتحان شود ختم میکند برای ایشان سعادت را تا اینکه ملحق سازد ایشانرا و
پیغمبران و حال اینکه کمال سعادت نصیب ایشان کرده باشد پس یهودی تصدیق
نموده کفت یا امیر المؤمنین انچه کفتی حق است اما خبر ده مرا که چند بار جناب

بادی ترا در حیات محمد و چند بار بعد از فوت او امتحان نموده و اخر کار بکجا منجر
میشود انگاه امیر المؤمنین علیه السلام دست یهودی را گرفته فرمود برخیز و با من بیا
تا ترا خبر دهم پس جماعتی که از صحابه در انمجلس حاضر بودند التماس رفاقت و اظهار
بر حقیقت نمودند فرمود میترسم که دلهای شما طاقت تحمل نداشته باشد بجای خود
بنشینید گفتند چرا فرمود زیرا که اموری چند از شما مشاهده نموده ام که شما را الحال
منع مینمایم پس اشتر برخواسته گفت یا امیر المؤمنین خاطر نشان کن که از ما چه
مشاهده نموده بخدا قسم که بر روی زمین کسی را غیر از تو وصی پیغمبر نمیدانیم که
خدا تعالی بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر نخواهد فرستاد و حلقه طاعت تو
در گردن ما خواهد بود چنانکه حبال طاعت پیغمبر در اعناق ما ست پس امیر المؤمنین
علیه السلام رو بیهودی کرده گفت ای برادر یهود خدا تعالی مرا در هفت جا بزمان حیوة
پیغمبر صلی الله علیه و آله امتحان نموده پس مرا مطیع خود یافت و در این باب تزکیه نفس
خود نمیکنم بلکه توفیق الهی چنین شد یهودی گفت در کجا و کجا امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود جای اول انکه خدا تعالی وحی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و او را متحمل
رسالت خود ساخت و در انوقت من بحسب سن از اهل بیت خود خردتر بودم خدمت
انجناب را بر ذمت خود واجب دانسته در خانه او بسر میبردم و ملازمت او را اختیار
نموده پس بزرگ و کوچک اولاد عبد المطلب را دعوت باسلام نمود که شهادت
بوحدانیت خدا و رسالت او ست همگی امتناع نموده منکر او شدند و ترک امیزش
او نمودند و از او جدا گردیدند و باو اهانت رسانیدند و سایر مردم بغض او را
در دل داشتند و مخالفت او میکردند و این ادعا را از او عظیم شمرده چون
دلهای ایشان طاقت ان نداشت و عقول ایشان ادراک حسن ان نمینمود با او دشمنی
میکردند در انوقت من تنهایی توقف اطاعت نموده بر هم سبقت گرفتم و از روی
یقین بی شک و شبهه دعوت او را اجابت نمودم و تا مدت سه سال بعد از اسلام



من یك متنفس غیر از من و رسول الله در روی زمین نبود که نماز گذارد و هیچکس
شهادت برسالت او نمیداد و تصدیق احکام او نمینمود غیر از من و خدیجه بنت
خویلد بعد از ان امیر المؤمنین علیه السلم رو باصحاب خود کرده گفت چنین نیست
گفتند بلی پس گفت موضع دوم از مواطن امتحان انست که طایفه قریش همیشه او قات
بخیالات فاسد حیلها در دفع پیغمبر صلی الله علیه و اله و وسیلها بقتل انسرور می
انگیختند تا اینکه جمعیت تمام در دار ندوه نمودند و ابلیس ملعون در این روز بصورت
اعور ثقیف حاضر شده خود را در مجمع ایشان گنجانیده صلاح انقوم مفسد را در ان
دید که از هر فرقه و هر خانواده از طایفه قریش یکنفر حاضر گشته هریك شمشیری
بردارند و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و اله در بستر خواب باشد هجوم بر او
نموده دفعة همگی بیکضرب شجرهٔ طیبه نبوت را از پا در اندازند و در اینصورت که
همگی الودهٔ خون ناحق پیغمبر صلی الله علیه و اله باشند مطالبهٔ قصاص از جمیع چنین
متعذر خواهد بود پس خون انحضرت پامال شده مطلوب نامرغوب بحصول
می انجامد ناگاه جبرئیل علیه السلم نازل شد و پیغمبر را صلی الله علیه و اله از اراده و
تمهید انقوم مردود اخبار نمود و از کیفیت ان امر و ساعتی که تدارك هجوم بر سر
فراش انحضرت داشتند مطلع ساخته مامور بامر الهی کردید که در انساعت تغییر
مکان نموده بیرون رود و بجانب غار رشتابد پس رسول الله صلی الله علیه و اله
خبر را بمن نقل نموده فرمود که در جامهٔ خواب او قرار گیرم و جان خود را فدای او
سازم و من بدان تاخیر بیمضایقه اطاعت نمودم و بکمال خوشحالی قبول کردم و بجای
انسرور در بستر جا گرفتم و در ساعت معهود انجمع مردود مسلح داخل خانه شدند
وچون من اگاه شدم دست بقایمهٔ شمشیر نموده حمله برایشان کردم و جمعیت ایشان را
از هم پاشیده شر ایشان را از خود دفع نمودم بعد از ان رو باصحاب کرده گفت
چنین نیست گفتند بلی یا امیر المؤمنین انگاه رو بجانب یهودی نمود و فرمود ای برادر

یهودی

یهودی موضع سیم انست که جنک بدر شجاع ربیعه و شجاع عتبه در معرکه قتال
مبارز طلبیده هیچکس از لشکر اسلام بمبارزت ایشان نرفت و حال اینکه تمام
قریش ایستاده نگاه میکردند پس رسول الله صلی الله علیه و اله اشارت بمن نمود
انکه بحسب سن من از همه امثال خود کمتر بودم و تجربه از برای من حاصل نشده
جنک و جدالی ندیده بودم بیمضایقه در مقابل ان دو یکه سوار میدان شهرت
و شجاعت شتافتم و شیبه و ولید را بضرب شمشیر ابدار نا چیز ساختم و عم زاده
من حمزه در ان روز بدرجه شهادت فایز شد پس روی مبارک بطرف اصحاب
نموده کفت ایا چنین نیست کفتند بلی یا امیر المؤمنین بعد از ان رو بجانب یهودی
نموده کفت ای برادر یهودی موضع چهارم انست که تمامی اهل مکه بعد از واقعه
بدر باتفاق جمیع قبایل عرب بر ما بر اشفته خون مشرکون قریش را که در ان واقعه
بقتل رسانیده بودیم از ما طلب میکردند و جبرئیل علیه السلم نازل شده رسول الله
صلی الله علیه و اله با لشکر اسلام روانه احد شد و قریش بجمعیت تمام سر راه
بر ما کرفته بیکدفعه بر ما حمله کردند هر کس کشته شد شهادت یافت و هر کس را
اجل نرسیده بود سالم کردید و من با رسول الله تنها مانده مهاجر و انصار
بجانبهای خود معاودت نموده همکی پنهان شدند که رسول الله صلی الله علیه و اله
و من هر دو بقتل رسیده ایم و من در ان روز بتنهایی در خدمت رسول الله صلعم
شمشیر بر مشرکون میزدم تا اینکه زیاده از هفتاد زخم بمن رسیده بود و حالا
اثر چند زخم از انها باقیست پس رسول الله صلی الله علیه و اله ردای مبارک
خود را بر بالای من انداخته دست بر جراحات من مالیده شفا داد انکاه رو
بجانب اصحاب نموده کفت چنین نیست کفتند بلی یا امیر المؤمنین بعد از ان
رو بجانب یهودی کرد و کفت ای برادر یهودی موضع پنجم انست که جمیع قریش
و قبایل عرب جمع شده عهد و میثاقی نمودند که متوجه قتل پیغمبر صلی الله علیه



واله شده تا او را نکشند برنگردند و ما اولاد عبد المطلب را بعد از قتل پیغمبر ص
برطرف نمایند آنگاه همگی بیکجهت و یکدل از اطراف جمعیت نموده در مدینه درآمدند
وجبرئیل علیه السلم نازل شده رسول الله را صلی الله علیه واله از عهد و میثاق
ایشان خبر داد پس رسول الله صلی الله علیه واله فرمود تا خندقی در دور خود
و لشکرش حفر نمودند و مدتی محصور بودیم و دشمنان بکثرت و قوت
مغرور و آثار ضعف و قلت در ما مشاهده مینمودند و همه روزه رسول الله
صلی الله علیه واله مقابل ایشان استاده آنجمع را از قرابت خود و صلهٔ رحم یاد
میاورد که شاید خویشی و رحم مانع ایشان گشته شرم نمایند و آنقوم بیحیا
ممنوع نشده از قرابتشان مقرب درگاه احدیت ابا مینمودند و شجاع ترین عرب
در آنزمان عمرو بن عبدود بود که مثل شتر مست صدا میکرد و رجز میخواند
و نیزه را بیکدست و شمشیر بدست دیگر گرفته بانها میبازید و مبارز میطلبید
و هیچکس جرات اقدام بحرب او نمینمود و هیچ طمع کننده طمع باو نمیکرد و هیچ
شجاعی خود را در عرصه مبارزت او نمیدید پس رسول الله صلی الله علیه واله
مرا بمجادلهٔ او مامور داشته و عمامهٔ مبارک خود را بدست مبارک خود بر من
نهاد و شمشیر خود ذوالفقار را بمن داد پس سوار شده از میان لشکر بمقاتله
او بیرون رفتم و زنان مدینه بر من نوحه میکردند که بدست عمرو بن عبدود
کشته میشوم و بتوفیق الهی چنان شد که او را کشتم و کفر را محو نمودم و حال
اینکه در میان عرب مشهور بود که عمرو مقابلی در شجاعت ندارد و مرا ضربتی
در میان سر زده که الحال اثر آن هست پس بمجرد کشتن او تمامی عرب هزیمت نموده
از ضرب شمشیر من پراکنده گشتند آنگاه رو بسوی اصحاب کرده گفت چنین نیست
گفتند بلی فرمود ای برادر یهودی موضع ششم آنست که ما در خدمت رسول الله
صلی الله علیه واله در خیبر شده بمقاتله اصحاب تو پرداختیم و در یهود مردانی

چند

چند بود بیالیدگی و خشونت مثل کوههای گران بر اسبهای دونده برق رفتار سوار
مسلح بانواع اسلحه و حصار ایشان در نهایت متونت و استحکام بکثرت و جمعیت
تمام هریک نعرهای هل من مبارز بلند کرده مبارزت بقتال مینمودند و هیچ یک از لشکر
اسلام بمبارزت ایشان نمیرفت که بسلامت برگردد تا اینکه غبار معرکه چشمهای لشکریان را
از کار برده بالضرورة همگی از دوش مرکبها فرود آمده وای نفسی گویان در فکر جان
بودند و اصحاب بیکدیگر نگریسته هریک بمن تکلیف تاختن اسب بمیدان مینمودند
پس رسول الله صلی الله علیه و آله مرا روانه قتال ایشان نموده هرکس بمبارزت من می آمد
بقتل میرسانیدم و سواران ایشان را از پای در انداخته چون شیر گرسنه که متوجه
شکار خود شود رو بایشان کرده همگی را گریزان ساختم و در قلعه طپانیدم و از عقب
ایشان داخل قلعه شده در قلعه را از جای کنده دور انداختم و بایشان رسیده هرکس
از مردان که میدیدم میکشتم و زنان را اسیر میکردم تا اینکه بتنهایی بدون معاونت
احدی شهر ایشان را فتح کردم و هیچکس بغیر از ذات الهی یار من نبود پس روی سوی
اصحاب کرده گفت چنین نیست گفتند بلی فرمود ای برادر یهودی موضع هفتم آنست
که رسول الله صلی الله علیه و آله چون متوجه فتح مکه شد خواست که اولا اهل مکه را دعوت
باسلام نموده راه عذر ایشان را مسدود نماید پس مکتوبی بایشان نوشته مشعر بر
تحذیر و تهدید از عذاب الهی و وعده عفو و درخواست مغفرت از درگاه ربانی
از جهت ایشان و در آخر آن سورة برائت را نوشت و مهر نمود و بعد از آن یک یک
از اصحاب خود را طلبیده تکلیف بردن مکتوب نمود همه را از تمشیت این امر کاره دیده
ابوبکر را مقرر فرمود که این خدمت را بجا آورد در آنگاه جبرئیل علیه السلم نازل شده
گفت یا محمد ادا نمیکند از طرف تو این رسالت را مگر تو یا کسی که از تو باشد پس رسول الله
صلی الله علیه و آله مرا طلبیده و مکتوب را بمن تسلیم نموده روانه مکه ساخت و در آن
دیار از جمیع اهل و سکنه آنجا یک تن دوست من نبود و میدانستم که اگر بدست ایشان

افتم پان پان میکند و هر پاره از من بر سر کوهی مینهند و جان و نفس و مال و اهل
خود را امید دهند که مرا بر طرف کنند با وجود این حالت نیندیشیدم و رسالت پیغمبر را
صلی الله علیه و اله بر وجه اکمل رسانیدم و مکتوب را بر ایشان خواندم و همگی مرا
تهدید و تخویف نموده اظهار عداوت و بغض میکردند و زنان و مردان ایشان
کمال دشمنی بمن می ورزیدند و من انچنان سلوک کردم که بر همه عالمیان ظاهر شد
پس روی مبارک وی اصحاب کرده گفت چنین نیست که گفتم گفتند بلی فرمود ای
برادر یهودی اینها که از برای تو بیان کردم مواطنی بود که پروردگار من مرا امتحان
نمود با پیغمبر خود صلی الله علیه و اله و مرا بکرم خود مطیع و منقاد یافت و از برای
هیچ کس چنین فضایلی نبوده و اگر خواسته باشم تقریر افضلیت خود در هر باب توانم
کرد نهایت خدای تعالی نهی نموده است از تزکیه و خودستایی پس همه اصحاب گفتند
یا امیر المؤمنین انچه گفتی حق و صدق است بخدا سوگند که خدای تعالی فضیلتها
بتو عطا نموده بسبب قرابت پیغمبر صلی الله علیه و اله و بسعادت برادری و اخوت
او سرافراز نموده است ترا چنانچه هرون را بموسی و فضیلت داده است ترا بسبب
اموری چند که مباشر انها شده و اهوالی چند مرتکب شده بخدا سوگند که فضایل
تو زیاده از انست که ذکر شود یا کسی از مسلمانان را مثل ان میسر شود و کسانی
که ترا با پیغمبر صلی الله علیه و اله دیده اند همه به فضل تو قایلند و اینهایی که حالا
ترا می بینند نیز میدانند که تو افضلی ای امیر المؤمنین خبر ده ما را از امتحانهایی
که خدای تعالی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و اله ترا نموده و تو متحمل انها شده صبر
نمودی و اگرچه ما خود نیز میدانیم و از غایت ظهور بر ما پوشیده نیست نهایت
التماس داریم که ان مراتب از لفظ گوهر بار معجز اثار زینت بخش سامعه ما گردد
پس فرمود ای برادر یهود بدرستی که خدای تعالی امتحان کرد مرا بعد از وفات
پیغمبر صلی الله علیه و اله در هفت جا پس یافت مرا صبور و در جمیع شداید راضی

وشکور

وشکو موضع اول اینکه درمیان مسلمانان یکی که موانست با او نمایم وخصوصیت
وخلوص محبتی از او نسبت بمن ظاهر کردد غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله نبود واو
مرا در صغر سن تربیت نموده چون بزرک شدم نزد خود جا داد وعیال مندی مرا کفایت
کرد واز یتیم پروردن واز طلب وتلاش معاش غنی ساخت ومرا بکسب معیشت رسانید ومن
واهل واولاد مرا عیال خود کردانید این از امور دنیوی بود وبامور آخرت نیز مرا مساعدت
نموده با دراک مراتب عالیه ووصول درجات رفیعه مخصوص نمود وسرافراز قرب بارکاه
خدای عز وجل کردانید وچون از دنیا رحلت نمود انقدر الم برمن نازل شد که اکر بر کوههای
عظیم نازل میشد از عهده تحمل ان برنمی آمدند واز وقوع این مصیبت بعضی از اهل بیت
من چنان جزعی مینمود که عنان اختیار نفس خود را از دست داده بود وقوت تحمل
این نداشت بنحوی که جزع صبر او را زایل ساخته وعقل او را از کار انداخته وفهم او را
او را پوشیده وکوش او از استماع کلام معطل کردانیده وسایر مردم از غیر بنی عبد المطلب
بعضی مرا بصبر ترغیب مینمود وبعضی بکریه ملاقات میکرد وبعضی از جزع واضطراب
اهل من بجزع درمی آمد ومن در این احوال صبر را شعار خود ساخته سکوت اختیار
کردم وبفرموده خدا بتجهیز وتکفین او مشغول شده بعد از فراغ از ان بجمع کردن
کتاب خدا دست از همه کارها کشیدم هیچ امر خطیر وهیچ مصیبت کبری مرا مانع از ان
نشد چنان کردم که انچه خدا فرموده بود در ان باب بجا آوردم پس ملتفت اصحاب
شده کفت چنین نیست که کفتم کفتند بلی فرمود ای برادر یهود موضع دوم کفت
که رسول الله صلی الله علیه وآله در حیوة خود مرا بر جمیع امت خود امیر کردانید
واز جمیع اکابر واعیان بیعت کرفت وهمکی با امارت من سمع وطاعت نمودند وامر
نمود که حاضران انمجلس کسانی را که غایب بودند اخبار نمایند وبعد از ان من
ادا کننده امر رسول الله صلی الله علیه وآله بودم در حضور او وهر کاه غایب
میشد بالشکر بجایی میفرستاد مرا امیر مینمود ودر زمان حیوة او امارت من بمرتبه



تاکید و تحقیق شده بود که اصلا خلافت بخاطر کسی راه نمی یافت و هیچکس را گمان
نمیرفت که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله احدی از خلق در آن باب با من
منازعه نماید بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که قشون تدارک خود را دیده
با اسامه بن زید روانه شوند و این مقدمه در حال مرض رسول الله صلی الله علیه و آله بود
که در آن مرض رحلت نمود و هر کس را از بزرگان عرب و طایفه اوس و خزرج که گمان
میکرد که با من عداوت یا دشمنی یا کینه باعتبار کشتن پدر یا برادر یا اعمام با من داشته
باشند بان سفر مقرر فرمود و منظورش این بود که از مهاجر و انصار و مولفه و
منافقین و سایر مسلمین کسانی که حاضر باشند که با من منازعه در باب خلافت
نداشته باشند بان سفر مقرر فرمود و کسی درین باب سخنی نگوید که مکروه طبع مبارک
انحضرت نباشد و کسی در صدد دفع من از امر ولایت نباشد و مانعی از خلافت من
نماید تا بعد از وفات او در امور امت بی منازع مستقل باشم و مکرر تاکید بلیغ و قدغن
تمام میفرمود که هیچکس از قشون اسامه تخلف نکند و تقاعد ننماید و کمال مبالغه درین
باب مینمود و با وجود این همه تاکید و مبالغه همینکه رسول الله صلی الله علیه و آله تسلیم
نمود دیدم که جماعتی کثیر از مامورین برفاقت اسامه و اهل لشکر او اسباب خود را گذاشته
و مخالفت امر رسول الله صلی الله علیه و آله نموده برگردیدند و اسامه را که سردار ایشان
بود و بایست با او باشند که انفاذ فرمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمایند و انخدمت
را تمشیت دهند در لشکرگاه گذاشته سوار اسبان شدند و بسرعت در شهر آمدند
که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در امر خلافت بسته بود وا کنند و عهدی که رسول الله
در گردن ایشان نهاده بود دور انداختند انگاه نقض عهد کرده بیعت را برهم زدند
و گفته رسول خدا را صلی الله علیه و آله نشنیده انگاشته بر سر خود عقدی بستند
و عهد پیغمبر را صلی الله علیه و آله شکستند و آنچه از برای ایشان اقتضا نمود بدون
حضور کسی از بنی عبد المطلب و جماعتی که از ما بودند و بی آنکه فسخ بیعت من از کسی

برضا

برضا و رغبت حاصل شود چنان کردند و من در انحال بتجهیز و تکفین رسول الله صلی الله
علیه و آله که از جمیع امور اهم و اولی بود مشغول بودم ای برادر یهود اینمعنی بیشتر
از جمیع محنتها دل مرا مجروح ساخته بود که من در چنین مصیبتی و محنتی که افتاد
و مثل رسول الله صلی الله علیه و آله برادری از من رفته که هیچکس بجای او نمیتوانست
شد و چنین مخالفتی از انقوم بحصول انجامید و من صبر بران محنت نمودم و اضطراب
از من ظاهر نشد انگاه رو جانب اصحاب کرده فرمود چنین نیست گفتند بلی پس فرمود
ای برادر یهود موضع سیم انست که خلیفهٔ اول که بامر امت قیام مینمود هرگاه مرا
میدید معذرت بسیار میخواست و بزبان عذرخواهی حلیت میطلبید که او را از نقض
بیعت من بری الذمه نمایم و من متوقع بودم که بعد از او حق من بمن عاید گردد و انچه رسول
خدا بفرمودهٔ الهی از برای من مقرر نموده بود بی منازعه و احداث سانحهٔ در اسلام
بمن قرار گیرد و اینها که منکر حق من شده اند اقرار نمایند و در این اثنا جماعتی از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله رخصت طلبیده بودند همگی وعدهٔ امداد و اعانت میکردند
و مرا باخذ حق خود تحریص و ترغیب مینمودند تا بیعتی را که بدست رسول الله صلعم کرده
بودند بجا آورند و من جواب ایشان میگفتم که شاید حق من بدون فتنه و قتل و مجادله
بمن برسد چرا چه جمع کثیری از ارباب اقتدار که امر خلافت را در دست دیگران میدیدند
طمع بان کرده هریك از ایشان در نظر داشت که ان را صاحب شود و بی جنگ و مقاتله
صورت نمیگرفت و چون وفات نمود خلیفه اول و ایام او منقضی شد بعد از او خلیفهٔ
ثانی بجای او نشست و انچه او از حق من غصب کرده بود ثانی نیز بان دستور سلوك
مینمود و جمعی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نزد من آمده بنحوی که در زمان
خلیفهٔ اول ترغیب من باخذ حق خود مینمودند تکلیف کردند که امداد و اعانت
نمایند و من حق خود را بستانم من بدستور سابق صبر نمودم نخواستم که جمعی را که
رسول الله صلی الله علیه و آله گاه بهمواری و گاه بدرشتی و گاه بشمشیر و گاه بریزش



وانعام تالیف قلوب ایشان نموده وباسلام آورده ازهم پراکنده سازم چراچه
اکثر ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله خود برهنه وگرسنه وتشنه و
خانهای ما بی سقف بود ورسول الله صلی الله علیه وآله انجماعت را اطعام
مینمود ورخت میداد واسب میداد که بعطیه قلوب ایشانرا نرم سازد وجمع
کثیرا بی با وجود قرب عهد جاهلیت اینقدر ثبات دردین نباشند که در فتنه عظیم
که مستلزم معارضه من با غاصبون حق خلافت باشد از تزلزل اسلام درامان
باشند چراچه درصورت جنگ ومجادله من با معارضون انجماعت یا اطاعت نموده
کارزار میکردند یا کشته میشدند یا مخذول شده تمرد ومخالفت مینمودند وحال
اینکه میدانستند که منزلت من با رسول الله صلی الله علیه وآله مثل منزلت هرونست با
موسی ع وآنچه بقوم هرون روداد متوهم بود که مبادا با ایشان رودهد پس تجرع غصه
واندوه را گوارا تر از ارتکاب جنگ وجدال دیدم ودست بدامن صبر استوار کردم
تا نقصی باسلام رو ندهد والا من در اخذ حق خود درآن اوقات بیشتر قدرت
داشتم چرا که جماعت حضار مجلس بیعت خلق با من وآنان که از رسول الله صلی الله
علیه وآله مراتب را بالمشافهه شنیده بودند همگی درحیات بودند واینها همه که می
بینی میدانند که اقوام واقربای من بعزت واعتبار از دیگران ممتاز وبحسب کثرت
بیشتر وهمگی مطاع ووجهت من واضح تر ومناقب من دردین بیشتر ومفاخر من بسبب
سبقت دراسلام قرابت سید الانام صلی الله علیه وآله و وراثت مسلم بود وهیچکس را
حرفی دراین باب نبود واستحقاق من بوصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله که خلایق را
ازآن گریزی نبود وبیعت من درگردن ایشان بود ورسول الله صلی الله علیه وآله که رحلت
نمود زمام امور خلایق دردست او بود نه دردست اینها که الحال می بینی وولایت امور
عباد باهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله متعلق بود وآیه کریمه اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهیرا شاهد اولویت ایشانست بعد ازآن روی اصحاب کرده

فرمود

فرمود چنین نیست گفتند بلی فرمود ای برادر یهودی موضع چهارم اینست که خلیفهٔ ثانی بعد از
صاحب خود در امور امت با من مشورت نموده مشکلات برای من حل میکرد و کسی بعد از
او غیر از من متوقع امر خلافت نبود و وقتی که جرات کریبان او را کرفته فجاة بمرض موت مبتلا
شد تحقیق میدانستم که حق من بی نزاع و جدال بمن عاید میشود و هیچکس را با من منازعه
و معارضه درین باب نخواهد بود و فضل خدا شامل من میشود بنحوی که اذیت و آزاری
بکسی نرسد و ازین خبر نداشتم که آن شقی شش نفر را نامزد خلافت نموده و من یکی از آنها
بودم و در هیچ باب مرا بسبب قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سبقت اسلام و وراثت
و دامادی رسول الله صلی الله علیه و آله امتیاز و تفاوتی نداده و حال اینکه هیچ یک در فضایل
مساوات با من نبود و این امر را در میان ما بشوری گذاشت و پسر خود را حکم نموده مقرر
داشت که هر یک ازین شش نفر اگر در نفاذ این امر ممانعت نماید گردن او را بزنند و من در اینجا
نیز صبر را شعار خود ساختم و همه ازان پنج نفر از برای امارت خود زبان دعوی دراز کرده
مرا به بیعت خود میخواندند و من ایام سابق را بخاطر ایشان آورده سخنان پیغمبر را که
که درین باب گفته بود مذکور میساختم که شاید آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
بود بیاد آورند حب جاه و محبت امر و نهی و خواهش نفس مانع ایشان شده کلام پیغمبر را
نشنیده انگاشته آنچه خواستند میکردند و هر گاه ایشان را از عذاب الهی و نتیجهٔ مخالفت
حضرت رسالت پناهی میترسانیدیم وعده میکردند که بعد از انقضای زمان خلافت
خود بمن واگذارند تا الهی عثمان بن عفان که بهیچ فضیلتی آراسته نبود و بهیچوجه قابلیت
آن امر نداشت بخلافت مستقل شده بعد از اندک وقتی همگی از خلافت او نادم و از بیعت
او پشیمان شده آخر الامر چنان شد که همه تبرا از او نموده کفر و زندقه با او نسبت دادند
و باقی آن شش نفر مکرر نزد من آمده استدعای خلع عثمان مینمودند و تحریک اخذ خلافت
از او میکردند و من بدستور حالت سابق صبر را ارجح دانسته کار خود را بخدا واگذاشتم
و هر چند اکثر قوم وعده امداد بمال و جان میکردند و همگی میگفتند که در زیر علم من

جنك كنند ناحق بمن رسد یا کشته شوند موانعی که در زمان خلیفهٔ اول و ثانی
عثمان کیر من بود مانع از استماع سخن ایشان شد میدانستم که این عفان
بنا بر خبث باطن و ارتکاب قبایح چنان خواهد کرد که اقارب او چه جای
اباعد در برطرف ساختن او سعی کرده بدون معارضه من این امور را از او بکیرند
پس من زبان بلا و نعم نکشودم و دانستم که هر یك بنا بر مطلب خود ساعیست و اکثر
طمع مال و اقتدار باعث سعایت ایشان شد هیچ نکفتم تا حکایت او چنین شد
انکاه رو بسوی اصحاب کرده فرمود چنین نیست کفتند بلی کفت ای برادر یهود
موضع پنجم انست که تابعان من چون دیدند که خواهشهای باطل ایشان از من
بعمل نمی اید عایشه را بر شتر سوار نموده با لشکری عظیم قطع برادی و طی صحاری
کردند حتی اینکه سکان حوءاب بر ایشان اواز کردند و باعث شد علامات و
خامت و ندامت بر ایشان ظاهر میشد و جماعت کثیری از ایشان جماعتی بودند
که دو مرتبه با من بیعت کرده بودند در حیوة رسول الله صلی الله علیه و اله یکمرتبه
و بعد از وفات او یکمرتبه تا اینکه عایشه با لشکر خود بشهری رسید که اهل ان شهر
همکی کوتاه دست در از ریش و عقل مختل الرای که با صحرا نشینان و اهل بادیه همسا
و بکنار دریا منزل و ماوا داشتند پس من در میان دو امر متحیر ماندم اکر تغافل
میکردم ایشان از بیعقلی دست بر نمیداشتند و اکر طریقهٔ جنك و مدافعه را مسلوك
میکردم بنحوی که در زمان خلیفهٔ اول و ثانی سبب انزوای تو کفتم مکروه طبع من بود
لابد اقامت حجتی چند بر ایشان نموده اولا باعذار و انذار نصیحت بسیار بایشان
کردم و عایشه را تکلیف مراجعت بخانهٔ خود نمودم و قوم او را از نقض عهد و پیمان
و بیعت من که با رسول الله صلی الله علیه و اله موکد شده بود منع کردم و انچه میدانستم
بایشان دادم و مناظره را از حد کذرانیدم تا اینکه بعضی سخنان رسول الله را
بخاطر آوردم از عایشه بر کردیدند و بعضی دیکر اصرار و رزیدند و هر چند ایشان را

نصیحت

نصیحت نمودم مفید نیفتاد و جهل ایشان زیاد میشد چون دیدم که شیطنت و گمراهی ایشانرا
مانع از هدایت نیست و عایشه برشتر سوار شده قوم او آماده جنگ شدند من بالضرور
بمدافعه قیام نموده چنان شد که شکست بر ایشان افتاده هزیمت نمودند و قتل و حسرت
و فنا بر ایشان رسید و من ناچار متحمل این شدم و چنین دانستم که اگر مثل زمان خلیفه
اول و ثانی ساکت بنشینم و دفع این فتنه نکنم سکوت و تغافل من اعانتی باشد که بایشان
در اثم و فتنه کرده باشم و هر آینه در سفک دما و قتل رعیت و حاکم کردن زنان ناقص
عقل که نصیحت مثل عادت قوم بنی اصغر و ملوک سبا که پادشاهان ایشان زنان بودند
شریک باشم و آنچه در زمان اول و ثانی مکروه طبع من بود بوقوع انجامید و من شروع
بدفع آن فتنه نکردم مگر بعد از مشورت و تامل و تانی و نصیحت و ذکر اقوال و احادیث
رسول الله صلی الله علیه و آله و منع ایشان از فتنه و فساد و جهد بسیار در رضاجویی
ایشان و قضای حوایج ایشان و چون دیدم که ابا و امتناع نموده بهیچ وضع دست
از شیطنت بر نمیدارند و راضی بحکم خدا و رسول نمیشوند من نیز بمدافعه اقدام
نمودم و آنچه تقدیر الهی بود چنان شد پس رو بسوی اصحاب کرده گفت چنین نیست
گفتند بلی فرمود ای برادر یهود موضع ششم آنست که معاویه ملعون فرزند
جگرخوار را که دشمن خدا و رسول بود بر خود حاکم کردند و آنچنان بود از زمان بعثت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز فتح مکه و من بیعت او و پدرش را و پدر او از جماعتی
بود که بخلافت و امارت پیش از همه بمن سلام کرد و مکرر مرا بگرفتن حق خود در
زمان خلافت خلیفه و ثانی تحریک مینمود و تجدید بیعت من میکرد هرگاه مرا میدید
و عجب اینکه چون بتقدیر الهی خلافت بمن رسید و حق بمرکز خود قرار یافت و خدا تعالی
نخواست که نامستحق خلافت را صاحب شود عمرو عاص ناپاک بطمع ملک مصر
بطرف او مایل شده رای او را برگردانید که دعوی امارت نماید و حال اینکه غنیمت
مسلمانان بر او حرام بود و بر متولی غنایم حرام بود که یکدرهم زیاده بر حق او باو



دهد پس شروع در برهم زدن بلاد و عباد نموده بظلم و تعدی آغاز آشوب نمود
و هر کس با او بیعت میکرد او را بمال و جاه راضی میکرد و هر کس از بیعت او امتناع
مینمود در استیصال او سعی میکرد بعد از آن نقض بیعت نموده او آن مخالفت
و طغیان او مشرق و مغرب را گرفته از چهار جانب اخبار خلاف آثار او مکرر
بمن میرسید در بین اعور ثقیف یعنی مغیره بن شعبه ثقفی نزد من آمد چنین
مشورت نمود که من معاویه را والی شام که مسکن اوست بنمایم و مدارا با
او کنم تا فتنه بدتر نشود و من اگر میدانستم که خدا تعالی بحکومت معاویه راضی
هست مضایقه نمی نمودم لیکن پیش خدا تعالی عذری نداشتم که متمسک بان
شوم نهایت در بعضی مواد مدارا با او کرده نصیحت بسیار و تهدید و وعید بیشمار
نمودم دیدم که روز بروز تمادی او در ضلالت بیشتر و ارتکاب او محارم الهی
و ازیادتر میشود با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله که در غزای بدر حاضر شده
بودند و خدای تعالی رای ایشان در امور مسلمانان مرضی میداشت و صلحای
فرقه اسلام بودند مشورت کردم که با معاویه جنگ کنم و دست او را از امری
که بناحق دعوی میکند کوتاه نمایم همگی تصدیق و تحسین نموده اسباب محاربه را
آماده ساختم و با اصحاب خود متوجه حرب او شدم و از عرض راه مکرر مراسلات
و نوشته جات برجوع او از آنچه تلاش میکرد و دفع فتنه با او فرستادم جواب او
غیر از تحکم و رضای او موقوف بشروطی چند بود که هرگز خدا و رسول و مسلمانان
بان راضی نبودند و از جمله شروط باطله او یکی این بود که جمعی از خوبان و متقیان
صحابه رسول الله را صلی الله علیه و آله که یکی از ایشان عمار بن یاسر بود در صف و کجاست
مثل عمار که مکرر احادیث در مدح او از رسول الله صلی الله علیه و آله مسموع شده
بدست او دهم که بقتل رساند و بر دار کشد و خون عثمان را از مردم بستاند و حال
اینکه بخدا سوگند که باعث قتل عثمان او بود و مردم را جز او کسی بقتل عثمان

جمع

جمع نکرد و اشباه و امثال او از اقربای او که نهال شجرهٔ ملعونه در قرآنست ایشان
مردم را بقتل عثمان تحریک کردند و چون دید که مراد در تابعیت خواهشهای او
خواهشی نیست و آنچه میخواهد از من بعمل نمی آید و شروط او بجا نخواهد آمد طبل
طغیان و سرکشی کوفت بمظاهرت خرانی چند که نه عقل داشتند و نه بصیرت مغرور
شد و ایشانرا بامارت خود خواند و ایشان نیز متابعت او نموده اموال دنیوی که عمدهٔ
آمال ایشان بود بایشان میداد و باعانت جماعت چنین ترویج امور باطله مجد و ساعی بود
پس با او محاکمه بحکم خدا نمودم بعد از آنکه شرایط نصیحت و اتمام حجت بجا آورده بودم
و فایده نکرده بود و چون دیدم که بعد از آنکه طغیان و گمراهی او در تزایدست و مطلقا
قبول حق نمیکند بفرمودهٔ خدای تعالی بنحوی که پروردگار در سلوک ما با دشمنان خود
و دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله مامور داشته بود و باستظهار علم رسول الله صلعم
که در دست ما بود حزب شیطانرا بان مغلوب میکردیم چنانچه با پدر معاویه در پای آن علم
جنگ میکردیم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله در چند جا پدرش را شکست داده تا
اینکه ما با سبب خود سوار شده جز گریختن چاره ندید علم رسول الله را صلی الله علیه و آله
برپا کرده بجنگ او مبادرت نمودم و او بمعاونت عمرو عاص و تدبیر او و مصاحف را
بر نیزها کناشته ما را بکلام خدا خواندند و اظهار نمودند که موافق حکم خدا با ما
سلوک نمایند و حال اینکه منظور آن ناپاک و مستور او وسیله بود که از قتل و نهب محفوظ
شده باین حیله از شمشیر من نجات یابند و بعضی از لشکر من که خوبان ایشان از
میان رفته بودند از مشاهدهٔ این حیله قبول نمودند که دست و فا بوعدهٔ خود نمیکنند
قوم خود را اعلام کردم که معاویه و اصحاب او مضایقه از نقض عهد و پیمان ندارند
و وفا دستور ایشان نیست قول مرا قبول نکردند و اطاعت من ننمودند و خواهی
نخواهی مرا باجابت او بران داشتند که دست از جنگ برداردم حتی اینکه بعضی از ایشان
بیکدیگر میگفتند که اگر علی بن ابی طالب علیه السلم درین باب مضایقه و ایستادگی



نماید او را بعثمان ملحق باید کرد یا او را کرفته و بسته بدست معاویه باید داد و خدا
میداند که من انچه لازمهٔ سعی بود کردم و بذل جهد خود نمودم تا اینکه پیش خود معذور
شدم و بهر طریق ایشانرا منع نمودم و عمل بقول من نکردند و مرا برای خود نکذاشتند
و هر چند کفتم که مقدار انچه دن شتری یا بقدر زمان یکمیدان دوانیدن اسپی صبر
نمایند فایده نکرد و کسی که از لشکر من اطاعت من کرد اشتر بود و چند نفری از اهل
بیت من و بخدا سوکند که دست از برای خود بر نمیداشتم و همت بر اجرای حکم
الهی میکماشتم نهایت خوف من از ان بود که این دو کودک یعنی امام حسن و امام
حسین علیهما السلام کشته شوند و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله قطع شود
و عبد الله بن جعفر و محمد بن حنفیه رضی الله عنهما برطرف شوند پس ناچار صبر را
شعار خود ساخته ساکت شدم و بخواهش قوم تن در دادم و چون دست از جنک
برداشته شمشیرها را بغلاف کردیم معاویه و اصحاب او دست از مصاحف بر
داشتند و برای   وخواهش نفس خود عمل نمودند و راضی بتحکیم شدند
و هر کس را که من میخواستم که از طرف خود حکم نمایم قبول نمیکردند و ابن هند غیر او را
میطلبید و بحق راضی نمیشد و در این سوره طریقه اعتساف و تغلب را با من پیش میکرد
و سبب این بود که قوم من از جهل و نادانی میل بطرف معاویه نموده بودند و تابعیت
او را پسندیده بودند پس ناچار بعد از ابا و امتناع ایشان از کفته من از ایشان
تبرا کردم و بیزار شدم و ایشانرا بخود واکذاشتم و دست از کار ایشان کشیدم و از طرف
خود شخصی را حکم کردند و ابن عاص از طرف معاویه حکم شد و خدعهٔ چنان کرد
که اوازهٔ ان از مشرق و مغرب در کذشت و همکی قوم را ندامت و پشیمانی حاصل شد بعد از ان
رو بجانب اصحاب کرده کفت چنین نیست کفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود ای برادر
یهود موضع هفتم انست که رسول الله صلی الله علیه و آله بمن مقرر فرموده بود که
در اخر الزمان جماعتی را از اصحاب خود که بظاهر صایم الدهر و قایم اللیل بودند

واز کرور

و از تلاوت قران تقصیر نمینمودند و با وجود این بسبب حرکاتی چند از دین بیرون
میرفتند چنانکه تیر از خانه کمان و عمده سببی دینی ایشان مجادله بود که با من میکردند
و از جمله ایشان ذو الثدیه بود و دیگری که با من بدست او بقتل میرسیدم و نشاه سعادت
و خیریت عاقبت میچشیدم بقتل رسانم و چون بعد از قضیه حکمین باینجا رسیدم
که حالا می بینی قوم من ملامت و سرزنش همدیگر گرفته از ندامت قضیه تحکیم توبیخ
یکدیگر مینمودند و جمعی اتفاق کردند که تقصیر و خطا از امیر ما علی بن ابی طالب ع
بود و بایست که او راضی بتحکیم نشود و هر چند ما از نادانی ابرام میکردیم لازم
بود که منع کند و اگر همه کار بقتل و کشتن ما میرسید شایسته این بود که مضایقه نکند
تا کار باینجا نرسد پس در اینصورت که متابعت ما در بخطا نموده کافر شده و بر ما
قتل او حلالست و ریختن خون او مباح است انگاه جمعیت نموده بر اسبان سوار شدند
و ندای لا حکم الا لله باواز بلند بهن نموده متفرق شدند یکفرقه بسمت نخیله رفتند
و یکفرقه بحروراه کوچ کردند و فرقه دیگر از دجله گذشتند و هر فرقه از ایشان در عرض
راه که میرفتند بهر کس میرسیدند بمتابعت خود میخواندند هر کس اطاعت مینمود
میگذاشتند و هر کس مخالفت مینمود بقتل میرسانیدند پس بتعاقب ایشان سوار
شدم و یک یک ایشانرا باطاعت خدا و بازگشت بجناب اقدس الهی دعوت مینمودم
دیدم که هیچکدام قبول حق ننموده غیر از شمشیر علاج ایشان نمیکند بنابراین
کار خود را بخدا واگذاشته خدای خود را در میانه حکم نمودم و باندک زمانی خدا
تعالی معاویه و عمرو عاص بتیغ اجل بقتل رسانیده بجهنم واصل ساخت ای برادر
یهود اگر چنان نمیکردند هر اینه رکنی بودند قوی و سدی بودند محکم نهایت انچه
تقدیر شده بود چنان شد و بفرقه دیگر از ایشان که از دجله عبور کرده بودند مراسله
نمودم و معتمدی فرستاده بنصایح و مواعظ ایشانرا از راه باطل منع کرده بجز دعوت
نمودم چرا چه ارباب صلاح و زهد و عبادت در میان این فرقه بیشتر بود و گمان

میکردم که زود بهدایت رسند دیدم که هیچ فایده نمیکند و اصرار ایشان مثل
اصرار فرق دیگر است انگاه از عقب ایشان تاختم تا از دجله گذشتم و روز بروز
رسل و رسایل من بدعوت ایشان میرفت که شاید براه راست ایند و اثری بران
مترتب نمیشد تا اینکه اشتر و احنف بن قیس و اشعث قیس از رفت آمد و رسالت
عاجز شدند شمشیرها از نیام کشیده بقتل ایشان پرداختیم و همگی ایشانرا که
چهار هزار نفر بودند طعمهٔ تیغ بیدریغ ساختیم که یکنفر از ایشان بدر نرفت بعد از آن
ملتفت باصحاب شد گفت چنین نیست گفتند بلی فرمود ای برادر یهود چهارده
موضع امتحانرا برای تو بیان کردم و یک موضع دیگر مانده و نزدیک است
که آن هم بوقوع انجامد و انحضرت علیه السلم بگریه درآمد یهودی و اصحاب
امیر المؤمنین علیه السلم همگی اغاز گریه کردند و گفتند یا امیر المؤمنین آن موضع را
برای ما بیان کن پس دست مبارک بر محاسن خود نهاده فرمود موضع دیگر آنست
که این موها از خون کردن من تر شود انگاه آواز گریه و افغان حضار بلند شد
تا اینکه جمیع اهل کوفه آن شنیدن غلغله و فریاد بمسجد آمدند و یهودی بهدایت
الهی مسلمان شد و بخدمت انحضرت اختیار ملازمت نمود و همچنان بود تا کدورت
پر مصیبت ابن ملجم معلون که کدورت بخش خاطر محبان اهل بیت گردید و چون انملعون
گرفتار شد یهودی مسلمان بخدمت امام حسن علیه السلم آمده انحضرت را بقتل
آن حرامزاده تحریص مینمود و عرض کرد که من در کتب خود که بر موسی علیه السلم نازل
شده خوانده ام که قاتل علی بن ابی طالب علیه السلم را جرم و گناه زیاده از قاتل هابیل پسر
آدم علیه السلم و عاقر ناقهٔ صالح است باب در بیان خصوصیت امیر المؤمنین
علیه السلم و محبت و کیفیت معاشرت او در زمان حیوة رسول الله
صلی الله علیه و اله با رسول الله صم در کتاب مناقب مرقوم است که ابوطالب
رضه و فاطمه بنت اسد رضه حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله تربیت نمودند

و رسول الله

ورسول الله صلی الله علیه وآله وخدیجه رضه علی بن ابی طالب را علیه السلم تربیت کردند
چون علی علیه السلم متولد شد مدت سه روز چشمهای او باز نمیشد تا رسول الله ص
بچشم روشنی پدر و مادرش تشریف آورده همینکه رسول الله صلی الله علیه وآله در آن
اندرون که علی علیه السلم بود داخل شد علی علیه السلم چشم باز کرد و نظر بصورت
مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله کرد رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که علی ع
مرا بنظر خود مخصوص نمودم ودر اخبار ابی رافع به طریق روایت شده که پیغمبر صلی الله
علیه وآله چون خدیجه را رضه تزویج نمود از عم خود ابی طالب رضه استدعا کرد که
یکی از پسرانش را باو دهد که در امور اعانت او نماید ابو طالب رضه پیغمبر را صلی الله ع
مخیر نمود که هر یک را از اولاد او که خواهد بستاند آنحضرت صلی الله علیه وآله علی را
علیه السلم اختیار نمود و از آنوقت متوجه تربیت او بود پس کسی را که دیده وجودش
از عین الحیوة نبوت سیراب کردید وطفل قابلیتش از پستان رسالت شیر مکیده
ونهال احوال سعادت اشتمالش در بستان سرای امامت قد کشیده ودر دوحه وحی
ورياض تنزیل بنشو ونما رسیده باشد ودر جمیع اوقات با رسول الله صلی الله علیه
وآله در یکجا ماوا داشته یکدم مفارقت از ملازمت او ننموده باشد چگونه قیاس
بسایر ناس توان کرد وهرگاه حال بدینمنوال باشد که علی علیه السلم بحسب نجابت
اشرف امت واز حیثیت قابلیت وصلاحیت ذاتی اکرم خاندان امامت بوده اختیار
کردن وبرگزیدن رسول الله صلی الله علیه وآله او را خالی از دو وجه نیست یا اینکه بفراست
چنین استنباط نموده که علی علیه السلم قابلیت تربیت دارد یا بوحی وفرمان الهی او را
از دیگران انتخاب فرموده اگر بفراست بوده مشخص است که بفراست بوده مشخص است
که تفرس رسول الله صلی الله علیه وآله در هیچ باب خطا نبوده وگمان غلط در کرد
خاطر عاطرش جولان نمی نموده واگر بوحی وفرمان الهی بوده پس امامت علی علیه السلم
بحکم خدا ثابت وافضلیت او از سایر خلق مسلم خواهد بود وبرهر تقدیر ترجیح دیگری



برانحضرت در خلافت و امامت روا نیست و محض کفر و زندقه است و ابن عباس رضی الله عنه
روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود نسبت علی با من مثل نسبت سر است
با تن و مثل روح است با بدن و در مناقب ابو رافع مسطور است که هرگاه رسول الله
صلی الله علیه و آله از جای خود برمیخواست علی علیه السلام دست او را میگرفت و اصحاب
چون برینمعنی مطلع شده بودند هیچیک دست باین دولت نمی زدند و نمیدانستند
که این سعادت جز علی علیه السلام را دست نمیدهد و در خبر است که چون رسول الله
صلی الله علیه و آله بجای می نشست تکیه بر علی علیه السلام میکرد و ازین دو حدیث معلوم
میشود که علی علیه السلام دستگیر رسول الله صلی الله علیه و آله و قوت ظهر او بود
و بیوجود محمود علی علیه السلام نشست و برخواست نمی نمود پس با وجود اینمراتب
کی و کجا جز انکه بدوستی و اعتماد بر راستی ابابکر و عثمان و عمر مینموده که خلافت بایشان
رجوع شود و در مناقب مرویست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری
از اسفار عایشه را همراه برده بود و شب پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عایشه
هر سه در یک لحاف میخوابیدند و رسول الله صلی الله علیه و آله در میان میخوابید و در
کتاب انساب الاشراف مذکور است که شخصی ابن عمر را از منزلت علی علیه السلام سؤال
نمود و ابن عمر گفت اگر خواهی منزلت علی را علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانی نگاه
بخانه او کن در کجای خانه رسول الله صلی الله علیه و آله واقع است و روایت است که هرگاه
پیغمبر صلی الله علیه و آله غضبناک میشد هیچ آفرینی را جرات نبود که با او تکلم نماید
مگر علی علیه السلام و روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه علی علیه السلام داخل شده او را
خوابیده دید بیدارش نکرد و شک نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله بحسب سن
بزرگتر و جاهش بیشتر از علی علیه السلام پس این احترامی که او را میکرد یا از راه محبت
خود بود یا از جانب الهی مامور باینوضع سلوک بود و بر هر تقدیر در بلندی مرتبه
و رفعت شان و امتیاز علی علیه السلام همین بس است که رسول الله صلی الله علیه و آله اینقدر

بجز

محبت والتفات باو داشته و روایت نموده است ابو منصور ثعالبی که علی علیه السلم سوار
که میشد رسول الله صلی الله علیه و آله او را بدعایی چند تعویذ میکرد و رخت او را در میان
زین جمع میکرد و ابن مسعود روایت نمود که دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله که دست
علی را علیه السلم در میان دست گرفته مکرر دست او را می بوسید مرا تعجب زیاد حاصل
شده گفتم یا رسول الله منزلت علی علیه السلم نزد تو بچه مرتبه است فرمود مرتبهٔ منزلت من
نزد خدای تعالی است و از عایشه مرویست که دیدم رسول الله را صلی الله علیه و آله که عرق
جبین مهر آیین علی را علیه السلم بدست مبارک خود مالیده و بصورت نیکو سیرت خود
میمالید و مرویست از انس که در بعضی از اسفار رسول الله صلی الله علیه و آله بر خر
خود سوار شده از مردم جدا شد و نیستانی در حوالی آن منزل بود متوجه آن نیستان
شد من از عقب آنحضرت صلی الله علیه و آله میرفتم و در عرض راه آنحضرت ص با خر تکلم میکرد
و خر بزبان فصیح جواب میگفت و چون نزدیک نیستان رسید دعا میکرد که اللهم
ارنی ایاه تا سه مرتبه چهارم اللهم ارنی وجهه یعنی خدایا روی او را بمن بنما در بین اثنا دیدم
علی علیه السلم از میان نیستان بیرون آمده رسول الله صلی الله علیه و آله خود را
از دوش مرکب انداخته علی را علیه السلم در آغوش گرفت و می بوسید و در کتاب کنز
کراجکی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جنگ خندق دعا میکرد
و میگفت خدایا در جنگ بدر عبیده بن حارث را از من گرفتی و در جنگ احد حمزه
بن عبد المطلب را از من بردی در خواست میکنم که علی را از من نگیری و تو بهترین
وارثانی و از جابر بن عبد الله روایت شده که در طایف رسول الله صلی الله علیه و آله
علی را علیه السلم طلبیده زمانی طویل سرگوشی با او میگفت و ابو بکر با عمر میگفت که رسول الله
صلی الله علیه و آله با پسر عم خود مشورت می نماید و بما ملتفت نمیشود و این مقدمه
برسول الله صلی الله علیه و آله رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود خدا میداند
که من با او سرگوشی نمیگویم لیکن خدای تعالی با علی مشورت می نماید بامر الهی با او



سرکوبی میکویم و مفسرون در تفسیر آیه من شر النفاثات فی العقد ذکر نموده اند
که چون لبید بن اعصم یهودی بطریق سحر و جادو و تصنعی چند نموده بود که رسول الله
صلی الله علیه و آله از تأثیر آن بیمار شد و در آن حال دو ملک بخدمت آنحضرت صلی الله
علیه و آله آمده خبر دادند که لبید چنین سحری نموده و در چاه ذروان مدفون نموده
رسول الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلم مامور داشت که زبیر و عمار را همراه بوده
آن جادو را از چاه در آورند علی علیه السلم برفاقت زبیر و عمار بر سر چاه رفته آب چاه
را بالتمام کشیدند و در میان چاه رفته سنگی عظیم کذاشته بود بر داشتند و لیفی
در زیر سنگ بود و در میان لیف شانه بود و ریسمانی که بسیار گره بر او زده بان شانه
پیچیده علی علیه السلم آن گرهها را کشود همان دم رسول الله صلی الله علیه و آله صحت
یافت و عبد الله بن یحیی روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که کسی را
باسم و کنیت من هر دو مسمی مکنید یعنی محمد اسم کنید و ابو القاسم کنیت نمایید که
ابو القاسم منم دهنده خداست و قسمت کننده منم و علی را علیه السلم مرخص داشت
که هر یک را از فرزندان خود که خواسته باشد باسم و کنیت او مسمی کند و روایت نموده
است انس بن مالک که قومی از عرب طریقه عصیان را مسلوک داشته از اطاعت
رسول الله صلی الله علیه و آله سر پیچیده و بتعصب جاهلیت و کفر سرکشته بادیه سر
کشی و ضلالت کردیدند رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بتسوق و تنبیه
ایشان مقرر داشت علی علیه السلم بر سر آنقوم تاخته همکی را اسیر و دستکیر و اموال
ایشان را نقیر و قطمیر بدست آورده مراجعت فرمود در روز ورود سعادت مورود
آنسرور در مدینه مشرفه رسول الله خبر یافته با جمعی کثیر باستقبال آن امیر بی نظیر
از شهر بیرون شد و چون از دو سرور بهم رسیده قران سعدین و اجتماع نور بخش
صفحه حصول کردید رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب بعلی علیه السلم نمود که فدای
تو باد پدر و مادر من کردانیده است خدای تعالی وجود ترا قوت بازوی من

همچنانکه

همچنانکه موسی را علیه السلام مثل هرون قوت بازو می بود و روایت نموده است جابر که
رسول الله صلی الله علیه و اله بفرستاده کفار هوازن میگفت که قوم خود را بگو تا نماز فرض
الهی را بجا آورند و زکوة مال خود را بدهند و اگر چنین نمیکنند هر آینه کسی را بر ایشان خواهم
فرستاد که سرهای ایشان را بتیغ تیز از تن جدا کند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بیاورد
و دست علی را علیه السلم گرفته فرمود هر کس بمن عصیان میورزد از اهل مملکت و هر امت که
باشد تیر خدا اگر علی بن ابی طالب است علیه السلم بایشان می اندازم و هرگاه او را بر قومی
میفرستم جبرئیل علیه السلم بدست راست اوست و میکائیل بدست چپ او و فرشته دیگر
در پیش او میرود و ابری بر سر او سایه میکند و باین دستور میرود تا زمانی که خدا تعالی
او را ظفر و نصرت دهد و از عبد الله بن عباس منقولست که گفت من و پدرم عباس در
خدمت رسول الله صلی الله علیه و اله نشسته بودیم علی علیه السلم از بیرون آمد چشم رسول الله
صلی الله علیه و اله که بان نور دین امامت روشن شد او را در بغل گرفت و مکرر میان هردو
چشمش را می بوسید و در پهلوی خود نشانید پدرم عباس عرض کرد که یا رسول الله علی را
بسیار دوست میداری فرمود بخدا سوگند که خدا تعالی بیشتر از من او را دوست میدارد
و چگونه من او را دوست ندارم که خدا تعالی ذریت هر پیغمبر را در صلب آن پیغمبر مقرر
داشته و ذریت مرا در صلب علی علیه السلم نهاده و در مناقب خوارزمی مسطور است
که علی علیه السلم و جعفر طیار و زید بن حارثه از باب مفاخرت هر یک ادعا مینمودند که
پیغمبر صلی الله علیه و اله مرا بیشتر دوست میدارد و نزاع ایشان متمادی شد تا بنا را بعرض
رسول الله صلی الله علیه و اله گذاشته موقوف بتصدیق آنحضرت صلی الله علیه و اله داشتند
و باتفاق در خدمت رسول الله صلعم آمدند و در بیرون خانه ایستاده رخصت دخول خواستند
و بعد از حصول رخصت داخل شدند رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود ای جعفر تو
در خلقت شبیه بمن هستی و خلق تو شبیه خلق منست و تو از شجره نسب منی و تو ای علی
داماد من و پدر فرزندان من و از منی و ترا از هر کس بیشتر دوست میدارم و ترا بیشتر



دوست دارم و در حدیث دیگر وارد شده که زید را گفت تو برادر منی و دوست دار منی و از ام عطیه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام با لشکری بر سر قومی از عرب فرستاده بود در ایام غیبت او مکرر دست بدعا برداشته میگفت خدایا مرا از مرگ امان ده تا علی را به بینم و از عایشه مرویست که رسول الله صلعم در مرض موت خود چون بحالت احتضار رسید فرمود که حبیب مرا بطلبید من کس بطلب ابابکر فرستادم چون بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نگاه بجانب او کرد بعد از آن سر بالین نهاده فرمود حبیب مرا بخوانید من فهمیدم که علی را میخواهد گفتم ویل بر شما باد علی بن ابی طالب را میطلبد او را بخوانید پس او را حاضر ساختند و چون چشم رسول الله صلی الله علیه و آله باو افتاد لحاف را از روی خود برداشته علی را در زیر لحاف برد و او را در آغوش گرفت و با او در معانقه بود تا تسلیم شد و روایت نموده است بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت خدا تعالی مرا فرموده که چهار نفر را دوست بدارم گفتم یا رسول الله ان چهار نفر را بیان فرما گفت علی از انجمله است روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم کلام اول را تکرار فرمود استدعای بیان ان سه نفر دیگر کردم باز فرمود علی از انجمله است روز سیم باز بخدمت انحضرت رسیدم باز ان کلام را تکرار نمود و من تکرار استدعا کردم گفت علیست و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و سلمان فارسی رضی الله عنهم و از ام سلمه رضه که زوجهٔ طاهرهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله بود و او را از ازواج دیگر بیشتر دوست میداشت و با او مهربانتر بود مرویست که گفت من غلامی داشتم که از طفولیت در خانهٔ پدر مربی من بود و مرا بزرگ کرده بود و عداوت زیادی بعلی علیه السلم میورزید و در عقب هر نماز علی را سب مینمود و دشنام میداد با او گفتم که ای بابا دشمنی تو با علی از چراست گفت از این راهست که او قاتل عثمانست گفتم ای بابا اگر نه تو مرا بزرگ کرده بودی و ترا بمنزلهٔ پدر خود میدانستم هر اینه حدیث رسول الله را که در باب علی علیه السلم

شنیدم

شنیده ام و سریست از اسرار رسول خدا برای تو نمیگفتم ولیکن چون ترا بر من
حقوق بسیار است بنشین تا آن حدیث را برای تو بیان کنم و آنچه دیده ام ترا خبر
دهم ای بابا بدانکه رسول الله صلی الله علیه و آله هر روز در خانه من می آمد و انروز را
بمعاشرت و اختلاط من بشب میرسانید روزی که نوبت من بود دیدم که انگشتان
خود را در میان انگشتان دست علی علیه السلم داخل کرده و باین هیئت بحجره من داخل
شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بحجره بیرون رو و کسی در خانه مگذار
من بیرون رفتم و رسول الله با علی هر دو در حجره نشسته با هم سرگوشی میگفتند و
من آواز ایشانرا میشنیدم و سخن ایشانرا نمیفهمیدم تا اینکه نصف روز گذشت پس من از
بیرون سلام کردم و رخصت دخول خواستم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود داخل
مشو و برگرد و باز بسرگوشی مشغول بودند تا وقت نماز ظهر رسید من مضطرب
شدم که روز نوبت من گذشت و از خدمت رسول الله صلعم بهره نبردم باز بدر حجره رفته
رخصت دخول خواستم باز رسول الله صلعم فرمود برگرد و داخل مشو پس بجای خود رفتم
و نشستم و با خود میگفتم که همین دم رسول الله صلی الله علیه و آله برای نماز بیرون
می آید و روز نوبت من خواهد گذشت و آنچه منظور دارم بعمل نخواهد آمد بدر حجره
رفتم و اجازه دخول جستم رسول الله صلعم فرمود داخل شو چون رفتم دیدم علی علیه السلم
دست خود را بر زانوی رسول الله صلعم نهاده و گوش خود را بر دهن رسول الله صلی الله
علیه و آله داده او مستمع و پیغمبر صلی الله علیه و آله متکلم بود و من نفهمیدم که سخن ایشان
چیست نهایت شنیدم که علی علیه السلم میگفت آیا با مضار سازم و بجا آورم رسول الله صلعم
میفرمود بلی بکن پس علی علیه السلم روی خود را از من گرفته بیرون رفت و من با رسول الله
صلی الله علیه و آله در حجره ماندیم و رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ادای لوازم ملاطفت
که شوهر انرا با زنان می باشد گفت ای ام سلمه مرا سرزنش مکن که اینهمه با علی علیه السلم
صحبت کردم و سرگوشی میگفتم بدرستی که جبرئیل علیه السلم از بارگاه الهی نزد من آمد حسب الامر

اعلی بمن فرمود که علی را خبر دار سازم از اموری که بعد از من واقع خواهد شد و
در حجرهٔ تو من در میان نشسته بودم و جبرئیل بدست راست من و علی علیه السلم
بدست چپ من و مکرر جبرئیل علیه السلم بمن می گفت که علی را علیه السلم مطلع گردانم
بسوانح و وقایعی که بعد از من تا روز قیامت بهم خواهد رسید پس تو ای ام سلمه
مرا معذور بدار و سرزنش مکن که پروردگار من از هر امتی پیغمبری اختیار کرده
واز برای هر پیغمبری وصیی مقرر ساخته و من پیغمبر این امتم و علی علیه السلم وصی من است
در میان عترت من و اهل بیت من و امت من بعد از من آنگاه ام سلمه رو بسوی
آن غلام کرده گفت اینست آنچه در بارهٔ علی علیه السلم دیدم ای بابا دیگر تو اختیار
داری اگر سب میکنی بکن و اگر محبت میورزی خود میدانی پس آن غلام از عداوت
وصی خیر الانام تایب شده اکثر شبها مناجات و طلب آمرزش میکرد و در مدت
عمر خود جویای عفو و متلاشی مغفرة از درگاه رب العزة بود و پیوسته از دستور
سابق نادم بوده داخل محبان و موالیان شاه مردان شد و از امام بلا اشتباه
ابو عبد الله علیه السلم مرویست که حضرت علی را علیه السلم آزار چشمی عارض شد
رسول الله صلی الله علیه و اله بعیادت او روشنی بخش دیدهٔ توجه گردید و مشاهده
فرمود که علی علیه السلم فریاد مینماید پرسید که ای علی فریاد تو از شدت وجع است
یا از جزع است علی علیه السلم گفت یا رسول الله هرگز چنین وجعی ندیده ام فرمود
ای علی هرگاه ملک الموت بقبض روح کسی از کفار مامور میشود میل آتشینی
از آتش دوزخ همراه میآورد و بآن میل روح آن کافر را از جسدش بیرون میکند
و جهنم فریاد میکند از ورود روح او پس علی علیه السلم از جا برخواسته نشست
و گفت یا رسول الله سخن خود را تکرار کن که از اثر شنیدن آن آزار خود را فراموش
کردم رسول الله صلی الله علیه و اله اعاده کلام صدق انجام نمود علی علیه السلم
گفت یا رسول الله ملک الموت قبض روح امت ترا نیز باین دستور که فرمودی مینماید

گفت بلی

کفت بلی حاکم جایر و خورندکان مال یتیم را بظلم و شاهد زور را بهمان دستور و
از عبدالله بن عمر مرویست که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میکفت در جواب شخصی
که از خدمتش سؤال نموده بود که یا رسول الله پروردکار تو بچه لغت در شب معراج تکلم
با تو مینمود که جناب الهی بزبان علی بن ابی طالب علیه السلم و لغت او با من خطاب نمود
و من عرض کردم که ای پروردکار من توی که با من تکلم میکنی یا علیست از بارکاه عزت
جل شانه ندا شنیدم که ای احمد من شیء ایم نه مثل اشیاء و مرا قیاس بغیر نمیتوان
کرد و موصوفیت من باشیاء نمی شاید و ترا آفریده ام از نور خود و علی را آفریده ام
از نور تو و بنظر اطلاع بر سرایر ضمیر تو نکریستم هیچ چیز را محبوب تر از علی در دل تو
نیافتم و چون دیدم که هیچ شیء را بیشتر از علی دوست نمیداری ترا بزبان و لغت علی ع
خطاب نمودم که خواهش تو بعمل اید و خاطرت مطمئن شده تزلزل در اندیشه ات
راه نیابد و از ابی سایب مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله کفت از برای هیچ
مسلمان حلال نیست که مرا برهنه بیند و بعورت من نظر کند مکر علی بن ابی طالب ع
و در کتاب مشارق الانوار از عایشه مرویست که کفت رسول الله صلی الله علیه و آله
در حجرهٔ من نشسته بود ناکاه آواز در آمد بمن فرمود که برخیز و در را باز کن چون
در را کشودم دیدم عمر داخل شد و کمان میبردم که او از پدرم افضل است
پس آمد و بر رسول الله صلی الله علیه و آله سلام کرد و نشست و رسول الله در جواب
سلامش کفته بهمین اکتفا نمود و انچه مراد در نظر بود که تعظیم و توقیر او نماید بظهور
نرسید باز آواز در آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرمود که در را باز کردم عثمان
بود چون داخل شد سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدستوری که با عمر برخورد نموده بود با او ملاقات نمود و لمحهٔ بران کذشته آواز
در آمد رسول الله صلی الله علیه و آله خود برخواسته در باز کرد دیدیم علی بن ابی طالب ع
بود رسول الله صلی الله علیه و آله دست او را کرفته داخل خانه کرد و پهلوی خود



نشاند و زمانی طولانی با او سرگوشی میگفت و بعد از ان برخواست و رسول الله ص با او
خواسته بمشایعت او رفت تا بیرون شد و مراجعت نمود از او پرسیدم یا رسول الله چون
بود که پدرم و عمر و عثمان نزد تو آمدند هیچ یك ملتفت نشدی توقیر و تعظیم ایشان نکردی
و علی علیه السلم که آمد با او باین کیفیت برخوردی و در دود او را مکرم و محترم شمردی و
خود در را از روی او باز کردی فرمود ای عایشه وقتی که پدرت آمد جبرئیل علیه السلم نزد
من نشسته بود خواستم برخیزم جبرئیل مرا منع نمود و چون علی علیه السلم آمد دیدم در باز
کردن در از روی او و جمعی از فرشتگان با هم جدال میکردند پس من برخواستم و ایشانرا
صلح داده خود در را گشودم و او را نشاندم و بمجلس وحی و تنزیل راه دادم ای عایشه
این حدیث را از من بمردم برسان و اعلام کن و بدانکه هرکس محبت علی را در دل راه دهد
بتحقیق که متابعت سنت من کرده و عمل بکتاب خدا نموده و زنده هر دو سرا خواهد بود
و هرگاه فوت شود ملاقات خدای خود میکند و حال اینکه حسابی بر او نیست یعنی
از لطف حق بیحساب داخل بهشت عنبر سرشت خواهد شد و در فردوس اعلی با پیغمبران
و صدیقون همنشین میشود و روایت نموده است مقداد رض که در اکثر اسفار
من بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و هنوز ایه حجاب نازل نشده بود و زنان
پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور بحجاب نبودند و علی علیه السلم خدمت رسول الله ص
میکرد و خدمتکاری غیر از او نداشت و شب که میشد رسول الله صلی الله علیه و آله
خود در میان و بطرفین او علی علیه السلم و عایشه میخوابیدند و رسول الله صلی الله
علیه و آله یك لحاف بیش نداشت پوشش هر سه ایشان از یك لحاف بود و چون
برای ادای نماز شب بر میخواست قدری از لحاف را بجای مبارك خود میان علی ع
و عایشه حایل میکرد و خود بنماز مشغول میشد شبی از شبها علی را علیه السلم
تبی عارض شد و بان سبب ان شب بیدار ماند و رسول الله صلی الله علیه و آله دعا
محبت گاهی نماز میکرد و گاهی بپرستاری علی علیه السلم می آمد و بر سر بالین او رفته
اورا

او را تسلی میداد و پرسش احوال او مینمود تا صبح و بعد از انکه نماز صبح را با اصحاب کرد
دعا نمود که خدایا علی را شفا ده و عافیت نصیب او کن که دیشب از وجع او من از شب
بیداری نخوابیده ام در همان دم وجع علی برطرف شد و انچنان شفا یافت که گویا هرگز
ازاری نداشته بعد از ان رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود ای برادر من بشارت باد
ترا علی علیه السلم گفت یا رسول الله خدا ترا بشارت بخیر دهد و مرا فدای تو کناد رسول الله
صلی الله علیه و اله گفت بدان ای علی که دیشب هرچه از خدا خواستم بمن شفقت نمود و هرچه
از برای خود مسئلت نمودم مثل انرا از برای تو مسئله کردم از جمله از خدا خواستم که مرا
و ترا برادر هم گرداند چنان کرد و سؤال نمود که ترا ولی هر مؤمن و هر مؤمنه بعد از
من نماید چنان کرد و سؤال نمودم که همچنانکه قامت استعداد مرا بتشریف نبوت
ساخت لباس تجمل اساس وصیت و شجاعت را بر قد موزون تو راست نماید انچنان
کرد مسئلت نمودم که ترا وصی من و وارث من و خازن علم من گرداند انچنان کرد
مسئلت نمودم که منزلت ترا نزد من مثل منزلت هرون نزد موسی گرداند و بازوی
مرا بوجود ذیجود تو قوی نماید و ترا شریك من کند انچنان کرد اما پیغمبری دیگر بعد از
من در دنیا نخواهد بود و مسئلت نمودم که دختر من فاطمه را بتو تزویج فرماید و ترا
پدر فرزندان من نماید انچنان کرد و درین مجلس که رسول الله صلی الله علیه و اله این سخنان
فخر بنیان در شان علی عالیشان بیان میفرمود جمیع اصحاب حاضر و مستمع بودند
پس عمر ملعون ابابکر مطعون را گفت می بینی که صاحب ما یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله چه
چیزها از خدا سؤال نموده بخدا سوگند که اگر از خدا سؤال می نمود که ملکی از اسمان
برای او فرستد که در دفع دشمنانش اعانتش نماید یا گنج سیم و زر را از خدا میطلبید
که او و اصحابش را نفعی رساند در کمال احتیاج اند هر اینه بهتر ازین طلبیدنها بود
که گفت ابابکر سگ صفت بتصدیق عمر سراپا لعنت گفت بخدا سوگند که یکصاع خرما
بهتر است از همه این خبرها که محمد صلی الله علیه و اله طلبیده و حضرت ابو جعفر ع



یزید کناسی کفت که ای ابو خالد بدانکه از اول دور خلقت آدم علیه السلم جناب حکیم
ازلی مقرر فرموده است که یک روز صفحهٔ زمین از نقش وجود مسعود حجتی که در میان
خلق بانتشار اوامر الهی مشغول باشد خالی نباشد یزید کفت ایا علی بن ابی طالب ع
در زمان حیوة پیغمبر صلی الله علیه و اله در میان امت حجت بود از جانب خدا و پیغمبر ص
ابو جعفر علیه السلم فرمود بلی و اطاعت علی علیه السلم در حیوة رسول الله صلی الله علیه و اله
بر جمیع مردم واجب بود و بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و اله بیشتر لیکن در
حیوة پیغمبر صلی الله علیه و اله علی علیه السلم اطاعت خلق را مخصوص رسول الله صلی الله
علیه و اله کناشته خود نیز اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و اله مینمود و قاسم بن معویه
روایت نموده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که هرگاه کسی از شما لا اله الا الله
کوید و محمد رسول الله کوید می باید علیا ولی الله بکوید یعنی توحید و نبوت بدون ولایت
شاه عالم پناه علی مرتضا علیه السلم فایدهٔ نمی بخشد و از ابن عباس مرویست که رسول الله ص
فرمود هر کس قفل زبان بمفتاح لا اله الا الله کشاید کشاده میشود بر روی او درها
های اسمان هر کس بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله کوید و میکند حق سبحانه بسوی
او و خوشحال میشود بان و هر کس بعد از ان علیا ولی الله کوید امرزیده میشود کناهان
او و اکرچه بقدر قطرهای باران باشد و زید بن علی علیه السلم روایت نموده از پدر
بزرکوار خود که کفت داخل شدم در خانه پیغمبر صلی الله علیه و اله و انحضرت در بعضی
از حجرهای سرا بود رخصت دخول خواستم مرا رخص فرمود چون بخدمتش
رسیدم کفت ای علی نمیدانی که خانهٔ من خانهٔ تست چرا رخصت دخول میطلبی کفتم
میدانم چنین است که میفرمایید لیکن دلم میخواست چنان کردم رسول الله صلی الله علیه
و اله فرمود یا علی انچه تو میخواهی خدا خاسته است و اینکه کردی رعایت ادبیست که خدا
فرمود ای علی ایا ندانستهٔ که خداوند خالق و رازق من مرا منع نموده است که چیزی
از تو پنهان نه دارم ای علی تو ای وصی من بعد از من و تو ای مظلوم بعد از من ای علی
هر کس

هر کس با تست با منست و هر کس از تو جداست از و جدایم ای علی دروغ میکوید انکه دعوی
محبت من کند و دشمن تو باشد زیرا که خداوند عالمیان مرا و ترا از یک نور افرید باب

در بیان احادیث وارده در باب اخوت علی مرتضی با حضرت مصطفی علیهما السلام بفرمان خالق انام

روایت نموده است جابر انصاری از رسول الله
صلی الله علیه و اله که کفت داخل بهشت شدم دیدم بر در بهشت نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی اخو یعنی نیست خدایی مکر خدا و محمد پیغمبر اوست و علی برادر پیغمبر است
و در حدیث دیکر از عطیه و مسعر منقولست که رسول الله صلی الله علیه و اله فرموده که
بر در بهشت قبل از خلقت اسمانها بدو هزار سال نوشته شده است محمد رسول الله علی اخو
رسول الله و از برکزیده پروردکار خالق انام جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی
از روزها اصحاب همکی در یکجا جمع بودند و از احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله در
مجلس صحبت ذکر مینمودند علی علیه السلام روی مبارک سوی ایشان نموده کفت بدانید
که من برادر پیغمبر و وزیر اویم و تحقیق بدانید که اول کسی که از شما و پیغمبر او ایمان
اورده من بودم و بعد از من شما در اسلام داخل شدید و من پسر عم پیغمبرم
و برادر او و شریک در نسب اویم و پدر فرزندان او منم و شوهر دختر او که سیده
زنان اهل بهشتست منم و تحقیق میدانید که در هر جا که ما همه بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و اله رفته ایم و بهر سفر و معرکه قتال که رفاقت نموده ام محبت رسول الله
صلی الله علیه و اله نسبت بمن زیاد شده و باعتبار حسن خدمات و اطاعتی که من
نموده ام هرکز از من بیدماغ و مکدر نشده و همیشه مرا برغم دشمنان امتیاز بر شما
داده و تحقیق دیده ایکه در موارد مشکله و مواقع شاقه که دیکری تاب اقدام بانها
نداشته مرا فرستاده و خدمات دشوار بمن میفرموده و مقدمات غدیر خم را دیده
اید که دست مرا بچه وضع کرفت و در منقبت من بچه کیفیت سفت و در میان اصحاب همکی
عقد اخوت و برادری بست و مرا ببرادری خود سرافراز ساخت و کسی را غیر از من



قابل برادری خود نشناخت و بمن گفت که توی برادر من در دنیا و آخرت و همگی اصحاب
را که در مسجد خانه داشتند بیرون کرد و مرا گذاشت و مکرر شنیده اید که بمن میگفت
که منزلت تو نزد من مثل منزلت هرونست نزد موسی علیه السلم تفاوتی که هست اینست
که بعد از من پیغمبری دیگر نیست و در کتاب فردوس روایت شده است از عبد الله
بن عمرو بن عاص که رسول الله صلی الله علیه وآله در مرض خود که رحلت فرمود مقرر نمود
که خلیل من علی را علیه السلم بطلبید پس علی علیه السلم خواندند و چون حاضر شد رسول الله
صلی الله علیه وآله او را نزدیک طلبیده در زیر بالاپوش خود کرد و او را در آغوش گرفت
بعد از زمانی بیرون آمد شخصی از او پرسید که رسول الله صلی الله علیه وآله چه میگفت
جواب داد که مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده میشد **نقل کلام
مناسب مقام از جناب مرتضوی انتساب سید مرتضی علم الهدی علیه
رحمة الله الملک العلام** در کتاب شافی بیان وافی باین نهج نموده که نص پیغمبر ص
بر دو نوع است **نوع اول** اینکه بلفظ صریح دلالت کند بر امامت **و نوع دویم** آنکه
با وجود قولی یا فعلی مشتمل باشد بر نوعی از ترتیب و کیفیتی خاص که دفع توهم شک
و شبهه نماید و بتحقیق پیوسته که جمیع امور واقعه از رسول الله صلی الله علیه وآله
بحسب قول و فعل دلالت تام را امتیاز امیر المؤمنین علیه السلم از جمیع صحابه داشته
و بمراتب سامیه و منازل عالیه که دیگری را میسر نشده اختصاص یافته پس در اینصورت
از حیثیت دلالت آن امور بر تعظیم منزلت و قوت فضیلت آنحضرت علیه السلم نص
صریح است بر امامت او زیرا که امامت بلند ترین منازل دین است بعد از نبوت و کسی که در دین
افضل و قدر او عظیم تر و ثبات قدمش در صدق و راستی بیشتر باشد هر اینه بامامت
اولیست و آنچه برین صفات دلالت میکند دلیل امامت اوست و مثال اینست که هرگاه
پادشاهی در مدت عمر و ایام حکومت خود شخصی از خواص خود را بقول و فعل برگزیند
و او را محرم اسرار خود گرداند و با او چنان سلوک نماید که موجب فضیلت و رفعت

منزلت

منزلت باشد و بانواع شفقت و مودّت امتیاز و اختصاص دهد هر اینه بنظر ارباب
بصیرت چنان مینماید که وضع سلوک پادشاه با او بان نحو مبنی بر انست و از جهت
انست که مردم بدانند که ان شخص از دیگران ممتاز و بعد از بلندی قدر و منزلت سرافراز
باشد و ان همه اشفاق و الطاف دلیل استحقاق ان شخص باشد و از برای افضل مراتب
و مشخص است که دلالت این نوع سلوک و افعال بیشتر از دلالت گفتنهای زبانیست زیرا که
قول بعبادت و الفاظ احتمال تاویل و مجاز دارد و افعال را مجاز داخل نمیشود و این نیز مدلل
شده که امام می باید افضل امت باشد و جائیست که دیگری افضل از او باشد و برادری رسول الله
صلی الله علیه و اله با علی علیه السلم از جملهٔ ان افعال است که دلالت میکند بر غایت فضل و خصوصیت
او و انچه دلالت میکند بر انکه این مواخات و برادری مقتضی تعظیم و تفضیل است ظاهر ان حدیث است
که از علی علیه السلم رویست که از باب افتخار میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول خدا و برادر رسول الله
ام و اینرا بعد از من هر کس میگوید دروغ گوست و افترا کننده است پس اگر در اخوت فضیلت
و تعظیم نمیبود امیر المؤمنین علیه السلم فخر و مباهات نمینمود و معاندان او ساکت نمیشدند
و دیگر اینکه شهادت صریح دارد باینکه این مواخات سبب قوی امامتست و در روز شوری
که حضرت علی علیه السلم تعداد فضایل خود نمود مناقب خود را میشمرد و استحقاق
خود را از برای امامت ظاهر میساخت بان تقریب فرمود که ایا در میان شما کسی هست
که رسول الله صلی الله علیه و اله عقد مواخات و برادری در میان خود و او بسته باشد
غیر از من و روایت عیسی بن عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلم شاهد است باینکه
مواخات مقتضی فضیلت و مزیت است و روایت اینست که امیر المؤمنین علیه السلم گفت
رسول الله صلی الله علیه و اله بمن میفرمود که ای علی پنج چیز بجهت تو از خدا تعالی
سؤال نمودم چهار چیز را داد و یکی را منع کرد مسئلت نمودم که جمیع امت مرا بمحبت
و ولایت تو متفق سازد ادا نمود و سؤال نمودم که بیشتر از هر کس در نفخ صور که زمین
شق شود تو بیرون ایی و با من رفاقت نمائی قبول نمود و سؤال کردم که در روز قیامت



تو با من باشی و لوای حمد در دست تو باشد و علمدار من باشی و امم سابقه و خلایق اولین
و آخرین را بر راه اندازی و در عرصهٔ محشر برای اجابت کرد و سؤال نمودم که تو برادر
من باشی و خانهٔ تو در بهشت مقابل خانهٔ من باشد مستجاب فرمود و سؤال کردم که
بعد از من ولی مؤمنون تو باشی با اجابت مقرون شد و از آن مقوله است روایت ابن
میمون از جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم که امیر المؤمنین ع
بر منبر کوفه رو بمردم کرده گفت ای گروه مردمان بدرستی که مرا رسول الله صلی الله علیه
و آله بده خصلت مخصوص داشته که آنها را از همه چیزهای عالم دوست تر دارم بمن
فرمود که ای علی توی برادر من در دنیا و آخرت و توی مقرب ترین خلق بمن در روز قیامت
در موقفی که در برابر خدا وا ایستم و منزل تو در بهشت روبروی منزل منست همچنانکه خانهای
برادران مقابل هم باشند و توی وارث من و توی وصی من در وفای وعدهای من
و توی وصی من در اجرای احکام الهی و توی وصی من در هر جا که غایب شوم یعنی
وصی منی در حفظ ازواج من و دیگر روایت نموده است کثیر از جمیع تیمی که گفت
نزد عبد الله بن عمر رفتم و او را از منزلت علی علیه السلم سؤال نمودم گفت منزلت علی و منزل
رسول الله صلی الله علیه و آله یکیست و اگر میخواهی بیان این مجمل نمایم گفتم بلی گفت من حاضر بودم
که رسول الله صلی الله علیه و آله عقد اخوت در میان مهاجران منعقد ساخت تا اینکه علی ع
تنها ماند گفت یا رسول الله اخوت در میان مهاجران بحصول انجامید و همه با هم برادر
شدند برادر من کیست رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آیا راضی نیستی که تو برادر من باشی
در دنیا و آخرت علی گفت بلی پس از جملهٔ این احادیث که قطره ایست از دریایی و نمیست از یمی
بکمال صراحت و نهایت صحت ظاهر و هویدا میگردد که برادری علی با رسول الله صلی الله علیهما
موجب فضل علیست علیه السلم و دلیل بطلان قول مخالفانست و در کتاب امالی از عبد الله
بن عباس رضی الله عنه مرویست که چون آیهٔ انما المؤمنون اخوة نازل شد رسول الله صلی الله
علیه و آله صیغهٔ اخوت در میان مسلمانان خواند همه را برادر یکدیگر گردانید و ابو بکر را

با عمر

با عمر برادر کرد و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف عقد برادری بست و قس علی هذا هر یکی
بقدر منزلت و رعایت نسبت که مرجح ضم جنسیت است با دیگری برادری مقرر میداشت
بعد از آن علی بن ابی طالب را گفت تو برادر منی و من برادر توام و روایت شده است که رسول الله
صلی الله علیه و آله در نخیله بود و هفتصد و چهل نفر در خدمت او بودند جبرئیل نازل شد
و گفت یا محمد خدا یتعالی در میان ملایکه عقد اخوت بسته مرا با میکائیل برادر کرد و
اسرافیل را با عزرائیل و راحیل را با دردائیل برادر کردانید انگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله
میان اصحاب عقد اخوت منعقد ساخت و خطیب خوارزمی روایت نموده که رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت اول کسی که علی را برادر خود ساخت اسرافیل بود و بعد از او جبرئیل
و از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در شب معراج از میان عرش
ندا بمن رسید یا محمد پدر تو ابرهیم خوب پدریست و برادر تو علی بن ابی طالب خوب برادریست
و از بریده منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که از برای هر پیغمبری وصیی
و وارثی میباشد وصی من و وارث من علیست و محدثون گفته اند که عباس بن عبد المطلب
وارث پیغمبر نیست زیرا که خدا یتعالی فرموده است والذین امنوا ولم یهاجروا ما لکم من
ولایتهم من شیء یعنی جماعتی که ایمان آورده اند و هجرت ننموده اند نمیباشد از برای شما
چیزی از ولایت ایشان یعنی ولای میراث ندارند و روایت نموده است ابن بطه در کتاب
ابانه که قثم بن عباس را پرسیدند که چرا علی علیه السلم وارث پیغمبر بود و عباس وارث
نبود جواب گفت که علی علیه السلم النیامش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر از ما
بود و در اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ما قایم تر بود و اگر چه علی و پیغمبر برادر
حقیقی نسبی نبودند لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله که او را برادر خواند از انجهت
بود که فضل علی علیه السلم بر مردم ظاهر شود و بلندی منزلت او هویدا گردد و امامت
او بر مسلمانان واضح شود تا اینکه کسی تقدم بر او نجوید و کسی بر او امیر نشود و بعد از
انکه همگی مسلمانان را هر یک را با دیگری باعتبار مشابهت و ملاحظه مناسبت برادر کردانید



علی را شبیه و مناسب خود دانسته او را برادر خود ساخت و در میان عرب متداول
است که هرگاه چیزی مشابه چیزی باشد میگویند این برادر اوست و خدا تعالی
میفرماید هذا اخی له تسع و تسعون نعجة و این در حکایت جبرئیل و میکائیل است
که بحکم حضرت داود علیه السلم رفته بودند و جبرئیل و میکائیل را برادر خواند باعتبار
مشابهت در ملکیت و قرب درگاه احدیت و موافقت صورت و سیرت آخرت در میان
ایشان بکلام ملک علام حاصل شده چون امیر المؤمنین علیه السلم وصی رسول الله صلعم
در میان امت بوده بحسب قرب و منزلت شبیه ترین مردم برسول الله صلی الله علیه و آله
خواهد و چنین نیست که اخوت و برادری موجب آن شباهت شده باشد بلکه قضیه
برعکس است و شباهت موجب اخوت نمی بینی که بسیار میشود که مؤمن برادر کافر
باشد و مسلمان برادر منافق شود و شباهت بحصول نمی انجامد پس ثابت شد که
علی علیه السلم امام است و بطلان عقیده مخالفان جزم و لا کلام است و در مناقب
خوارزمی مسطور است که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز مواخات بعد از فراغ
از عقد اخوت میان مسلمانان علی را علیه السلم گفت ای علی توی برادر من و تو با من
مثل هرون با موسی جز اینکه پیغمبری بعد از من نیست ای علی اول کسی را که خدای تعالی
در روز قیامت آواز کرده میطلبد منم پس بطرف راست عرش می ایستم و کسوت سبز
از حلهای بهشت بمن میپوشانند ترا خبر میدهم ای علی علیه السلم امت من در روز قیامت
بیشتر از امت همه پیغمبران در موقف حساب حاضر شده حساب ایشان بیشتر از همه میشود
بعد از آن اول کسی را که خدا تعالی میطلبد توی و تقدیم تو بسبب قرابتیست که ترا با من
میباشد و منزلتی که ترا نزد من هست آنگاه لوای حمد را که لوای منست بفرمان خدای
تعالی در دست تو میدهند و آنرا در میان خلق میگردانی و از آدم تا خاتم جمیع خلایق
در زیر سایه لوای من پناه می آورند و طول لوای حمد مسافت هزار ساله راه است و
سنان او یاقوت سرخ است و دسته او از نقره خام است و سه شقه دارد یکی در مشرق

است

است و یکی در مغرب است و یکی در میان مشرق و مغرب که وسط دنیاست و سه سطر
بران نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم
لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار ساله راهست و لوا در دست سیر میکنی
و امام حسن علیه السلم بدست تو داشت و امام حسین علیه السلم بدست چپ تو باین هیئت راه
میروی تا اینکه در سایه عرش میانه من و ابرهیم علیه السلم می ایستی بعد از ان خلعت
سبزی از حلهای بهشت بر تو میپوشانند انگاه از میان عرش ندا میرسد ای محمد
خوب پدریست پدر تو ابرهیم علیه السلم و خوب برادریست برادر تو علی علیه السلم خوشحال
باش ای علی که تو خلعت میپوشی هرگاه من خلعت پوشم و ترا میطلبند هرگاه مرا
میطلبند و زنده میشوی هرگاه زنده میشوم روایت نموده است ابن عباس که
رسول الله صلی الله علیه و اله گفت بهترین برادران من علیست علیه السلم و روایت نموده است
عبد الله بن اوفی که ما همه در خدمت رسول الله صلی الله علیه و اله در مسجد مدینه
بودیم انسرور صلی الله علیه و اله برخواسته حمد و ثنای الهی بتقدیم رسانید و گفت ای
گروه مردمان سخنی بشما میگویم تامل کنید و حفظ نمایید و بعد از من بیکدیگر بگویید
بدرستی که خداوند عالمیان مرا برگزید از برای رسالت و پیغمبری در میان خلایق
پس من برگزیده خلقم و هر یک از شما که خواهد او را برگزینم و مواخات در میان
شما بندم چنانکه خدای تعالی اخوت را در میان ملائکه کرد انگاه همگی حضار را بیکدیگر
برادر ساخت علی بن ابی طالب علیه السلم گفت یا رسول الله کمر من گسیخت و روح از قالب
من جدا شد از اینکه تو جمیع اصحاب را باهم برادر کردی و مرا تنها گذاشتی اگر از راه غضب است
که ترا بسبب من حاصل شده التماس عفو مینمایم پس رسول الله صلی الله علیه و اله گفت
قسم بخدایی که مرا به پیغمبری فرستاد منزلت تو نزد من منزلت هرونست نزد موسی
نهایت پیغمبری بعد از من نیست و ترا برادر کسی نکردم و از برای خود نگاه داشتم پس
من رسول خدایم و تو برادر و وارث منی علی علیه السلم گفت چه چیز از تو میراث



میبرم رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آنچه اوصیا از پیغمبران سابق برده اند
علی علیه السلام گفت چه بوده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کتاب خدا و سنت
پیغمبر ای علی تو با من خواهی بود در قصری که مرا در بهشت هست با فاطمه علیهما السلام
که زن تست در دنیا و آخرت و توی رفیق من بعد از آن این آیه را تلاوت نمود اخوانا
علی سرر متقابلین یعنی برادران در بهشت بر تختها مقابل هم نشسته اند و فرمود که
با هم دوستی و دیده نگاه بیکدیگر میکنند و از ریاض مشاهده هم انواع گلهای مراد
می چینند و یکدیگر را بنظر لطف و محبت در جمیع اوقات هر دم و هر ساعت می بینند
و در حدیث ابن عباس رض مذکور است که رسول الله صم گفت هر کس علی را دوست
دارد نصیب اوست امن و ایمان و هر کس علی را دشمن دارد میمیرد مردن جاهلیت
یعنی کافر خواهد مرد **باب در بیان خبر طایر که روح شیعیان را به پرواز
آورده مشعر است بر احادیث داله بر اینکه خدا تعالی علی را علیه
السلام از همه کس بیشتر دوست دارد** از امام بصدق فایق حضرت صادق
علیه السلام مرویست که علی علیه السلام گفت که من با رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد
بودم بعد از آنکه نماز صبح را گذارد برخاست و من با او برخاستم دستور آن بود
که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله اراده جایی داشت مرا اعلام میبخشید و اگر در
موضعی که میرفت دیر شد و تاخیر میکرد من بخدمت او میرفتم زیرا که تاب مفارقت
از خدمت فایز السعادت آنحضرت نداشتم پس فرمود ای علی من بخانه عایشه میروم
و روانه شد و من بخانه فاطمه علیها السلام رفتم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
سخن میگفتم و با ایشان کمال خوشحالی مینمودم دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله
دیر کرد و آمدنش تاخیر شد برخاستم و متوجه خانه عایشه شدم در را زدم عایشه
آواز کرد که کیستی گفتم منم علی گفت اگر پیغمبر را میخواهی خوابیده است پس من بازگشتم
و در اثنایی که راه خانه پیش گرفته بودم و میرفتم بخاطرم رسید که مستبعد است که

بخوابد

که عایشه بیدار باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله را بگذارد که بخوابد برگشتم و در را
کوفتم عایشه آواز داد این کیست گفتم منم علی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کاری دارد
و مشغول است از شرم کوفتن در بگوشه ایستادم نهایت اضطرابی در دلم افتاد که
اختیار صبر نداشتم باز در را زدم عایشه گفت کیست من باواز بلند گفتم علی است
رسول الله صلی الله علیه و آله آواز مرا شنیده شنیدم که عایشه را گفت ای عایشه
در را از روی علی باز کن در را گشود و فتح الباب که رو نمود من داخل شدم رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود ای ابو الحسن بنشین تا از برای تو گویم که من در چه کار بودم
یا تو از برای من بگو که چرا دیر کردی و نزد من نیامدی گفتم یا رسول الله تو از برای
من بگو که گفتن تو بهتر است گفت ای ابو الحسن در اثنایی که از تو جدا شدم و
متوجه خانه عایشه بودم گرسنگی زیادی بر من غلبه کرده بود و از تو پوشیده داشتم
چون بخانه رسیدم احوال ماکولی از عایشه پرسیدم گفت چیز خوردنی نیست که
از برای تو بیاورم طعامی از خوان کرم میزبان لطف الهی مسئلت نمودم جبرئیل
علیه السلم نازل شد و مرغ بریانی که اینک می بینی از برای من آورد و از کریم بی منت
پیغام داد که از او اکرم و آن کوارا ترین اطعمه بهشت است و خوش بو ترین طعامهای
جنت است که خدا فرستاده پس حمد خدا بجا آوردم جبرئیل علیه السلم برگشت و باسمان
رفت آنگاه من دست بدعا برداشته گفتم خدایا حاضر ساز بنده از بندگان خود را که
دوست تو و دوست من باشد تا در خوردن این مرغ با من رفیق شود مقارن آن
شنیدم که در را میزدی و گفتی منم علی پس عایشه را فرمودم که در را بگشود و داخل
شدی و من شکر خدا میکنم که در وقت دعای حاضر شدی و تو دوست خدا و دوست
منی و خدا ترا دوست دارد من نیز ترا دوست میدارم بخور من در خوردن مرغ رفاقت
کردم و چون فارغ شدیم رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای علی من حدیث خود را
تمام کردم تو حدیث خود را بیان کن که چرا دیر کردی گفتم یا رسول الله چون متوجه خانه



عایشه شدی و من از خدمت تو جدا شدم بخانهٔ فاطمه علیها السلم رفتم و با حسن
و حسین و فاطمه علیهم السلم بخوشحالی با هم بودیم بعد از زمانی برخواستم که بخدمت
تو آیم چون بدر خانه رسیدم در را کوفتم عایشه پرسید کیستی گفتم علی گفت که
رسول الله در خوابست برگشتم و قدری راه رفتم باز معاودت نمودم و بدر خانه آمدم
بخاطرم رسید که نمیشود رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب باشد و عایشه در اندرون
با او باشد در را زدم باز عایشه پرسید کیستی گفتم من علی گفت رسول الله مشغولست
باز مراجعت نمودم و از همانجا که برگشته بودم باز پس آمدم و اضطرابی از تاخیر دیدن
تو در دلم بهم رسید که دیگر صبر نتوانستم کرد برگشتم و از روی غیظ در را کوفتم بحیثیتی
که آواز بگوش مبارک تو رسید و شنیدم که عایشه را فرمودی تا در را بگشاید پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله رو بجانب عایشه کرده گفت ای حمیرا آخر چنین کردی که علی
میگوید چه چیز ترا باعث شد که مرتکب چنین امری شد عایشه گفت یا رسول الله خواهش
من اینکه شاید در اثنا که تو آن دعا کردی بودم حاضر شود و از مرغ بریان بخورد
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای عایشه این عداوت نه اول عداوتیست که ترا
با علی هست و من میدانم که تو با علی چه چیزها در دل داری و بر خاطر تو آگاه شده ام
و چنین خواهد شد که تو با علی جنگ کنی عایشه گفت یا رسول الله میشود که زنی با مردی
جنگ کند گفت ای عایشه بتحقیق که تو با علی جنگ میکنی و ترا ترغیب میکنند و با
تو رفیق خواهند بود جماعتی از صحابه من و ترا بر آن خواهند داشت و در آن جنگ امری
سانح میشود که بر سر زبان خلق اولین و آخرین افتاده حکایت آن کنند و نشان آن
جنگ اینست که تو بر شیطانی سوار شوی و مبتلا خواهی شد پیش از رسیدن بموضعی
که مقصد تست و سگان حوءب بتو آواز میکنند و تو از یاران خود التماس خواهی کرد
که ترا برگردانند و آنگاه چهل نفر برای تو قسم میخورند که این سگان کلاب حوءب نیستند
و تو قبول کرده میروی تا بشهری میرسی که اهل آن شهر یاور تو باشند و آن شهریست



کردو

که دورترین شهرهای روی زمینست از آسمان و نزدیکترین شهرهاست بدریا
پس خواهی رفت و بر میکردی خفیف و ذلیل و برادر خود عمیر سیی و علی علیه السلم ترا بر میکرداند
و پس میفرستند با معتمدان اصحاب خود آنچه برای تو میخواهد بهتر است از آنچه تو برای
او میخواهی و ترا چنان تخویفی مینماید که باعث فراق میانه من و تو شود در آخرت و هر
کس که علی را علیه السلم بعد از وفات از من جدا سازد جایز است از برای او پس عایشه
گفت یا رسول الله کاش من پیش از آنکه آن امر صادر شود بمیرم رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت هیهات هیهات قسم بخدایی که جان من در دست اوست که آنچه گفتم البته میشود
و گویا آنچه گفتم در نظر من نمایانست و می بینم آنگاه فرمود ای علی برخیز که وقت نماز پیشین
رسیده است بلال را بگو تا اذان گوید و من با رسول الله صلی الله علیه و آله بمسجد رفته
مشغول نماز شدیم و انس بن مالک روایت نموده است که شخصی مرغ بریانی
برای رسول الله صلی الله علیه و آله بهدیه آورده بود و از نزد آنحضرت ع نهادند
دعا کرد که خدایا دوست ترین خلق را بسوی تو بوستان که با من تناول نماید پس علی علیه
السلم آمد و بر در ایستاده آواز کرد پرسیدم کیستی گفت علی گفتم رسول الله صلی الله
علیه و آله بحاجت خود مشغولست برگشت و تا سه مرتبه آمد و من او را چنان جواب
میگفتم تا مرتبه چهارم در را بیتابانه زد و داخل خانه شد رسول الله صلی الله علیه و آله
از او پرسید که چرا دیر کردی و مانع آمدنت چه شد گفت سه مرتبه آمدم و انس را جواب
میداد رسول الله صلی الله علیه و آله از من پرسید که چه بر این داشت ترا ای انس که چنان
کردی گفتم میخواستم که شخصی از اقوام من بیاید و با تو بخورد و از رافع غلام عایشه مرویست
که گفت من غلام عایشه بودم در ایام صبی خدمت پیغمبر و عایشه میکردم و گاهی که رسول الله
صلی الله علیه و آله در خانه او می آمد من نزدیک میرفتم و کومک عایشه در بردن اسباب
خرد و خواب مینمودم روزی رسول الله نزد او آمده بود و من ایستاده شنیدم که
شخصی در را میزد و من بیرون رفتم و در را باز کردم دیدم کنیزی ظرف پوشیده در دست



دارد برگردیدم و عایشه را خبر دادم گفت کنیزی را اندرون بطلب کنیز را بخانه داخل کردم
آن ظرف را در پیش عایشه نهاد و عایشه آنرا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برد و آنحضرت
علیه السلام شروع در اکل نمود و فرمود ای کاش امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام
المتقین نزد من بودی و با من تناول مینمودی مقارن آن آواز در آمد من بیرون
رفتم دیدم علی علیه السلام بر در ایستاده است برگشتم و گفتم علی علیه السلام آمده است
رسول الله صلی الله علیه و آله گفت او را بطلب که بیاید در را باز کردم و علی علیه السلام
داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت مرحبا و اهلا ای علی دو مرتبه تمنا کردم
که بیایی و با من رفاقت نمایی اگر دیر میکردی از خدا سؤال میکردم که ترا حاضر سازد
بنشین و با من بخور و شیخ مفید ره نقل نموده است که امیر المؤمنین علیه السلام در
روز شوری که مشاهده اختلاف آرای حق ناشناسان باطل عقیدت و شقاوت
پیشگان تعصب نشان دور از حقیقت نمود مراتب فضل خود را بیان میفرمود از آن
جمله استدلال بر افضلیت خود از اغیار بر حدیث طیر نمود جمیع مردم که در آن مجمع
بودند با وجود انکار فضایل افضل الوصیین و سایر عداوت امیر المؤمنین علیه السلام
معترف بصحت آن شده همگی اقرار بمضمون حدیث مزبور کردند و هیچکس از حضار
انکار ننمود و هر کس قایل بشوریست قایل باین حدیث خواهد بود و هیچ یک از امت
با وصف اختلاف عقیدت دفع این خبر و رد این حدیث نکرده و هر کس این حدیث را
بنظر حقیقت دیده و شنیده امامت علی را علیه السلام مسلم میدارد و انگشت خلاف برای
سخن نمیگذارد و در مجمع الحدیث مذکور است که انس بن مالک را دیدند که همیشه عصابه
بر سر بسته بود سبب آنرا از او پرسیدند گفت دعای علی علیه السلام بمن چنین کرده
گفتند چگونه بوده است گفت از برای رسول الله صلی الله علیه و آله مرغ بریشته بهدیه
آورده بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت خدایا پیش من حاضر کن دوست ترین
خلق را بسوی تو که با من از این مرغ بخورد ناگاه علی علیه السلام آمد و من چون از آمدنش



مطلع

مطلع شدم پیش از انکه رسول الله صلی الله علیه و آله خبردار شود کفتم ای علی
رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول است و منظور من این بود که شاید مردی از قوم
من حاضر شود و با رسول الله صلی الله علیه و آله بخورد و این فضیلت از برای ما
باشد بار دیکر علی علیه السلم آمد و او را چنان جواب کفتم تا چهار مرتبه مرتبهٔ چهارم
علی علیه السلم باواز بلند کفت که رسول الله صلی الله علیه و آله چه شغل دارد که من از خدمتش
محروم باشم رسول الله صم شنید فرمود ای انس این کیست کفتم علی بن ابی طالبست فرمود
او را بطلب که بیاید من او را طلبیدم چون داخل خانه شد رسول الله صلی الله علیه و آله
کفت ای علی سه مرتبه من دعا کردم که پروردکار من دوست‌ترین خلق خدا را بنزد
من حاضر سازد و با من ازین مرغ بخورد و اکر مرتبه سیم نمی آمدی باسم تو دعا میکردم
تا بیایی و با من رفاقت نمایی علی کفت یا رسول الله سه مرتبه آمدم و انس مرا باز پس میفرستاد
و میکفت رسول الله صلی الله علیه و آله مشغولست پس رسول الله صم کفت ای انس
چرا چنین کردی کفتم میخواستم که این رفاقت را مردی از قوم من با تو کند انکاه علی
علیه السلم دست بدعا برداشته کفت خداوندا انس را بسفیدی بینداز که انرا
نتوانسته باشد از مردم مستور دارد بعد از ان عمامهٔ خود را از سر بر کرفت سفیدی را
نشان داد و کفت این دعوت علیست علیه السلم این دعای علیست عم و در بعضی نسخ
حدیث سبب دعای علی علیه السلم بر انس بدینوجه مذکور است که انس کفت در روز
ثقیفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم مرا بشهادت طلبید که ای انس تو از رسول الله
صلی الله علیه و آله نشنیدی که مرا وصی خود کرده من با وجود اینکه شنیده بودم
و در خاطرم بود کتمان کردم و کفتم فراموش کرده ام پس انحضرت علیه السلم دست
بدعا برداشته از دعای او باین بلا مبتلا شدم و در کتاب مناقب مذکور است که علی علیه السلم
دوست‌ترین خلق است بسوی خدا تعالی و بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله بچند وجه
اول انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله دعا کرد که خدایا حاضر کن دوست‌ترین خلق را بسوی تو



سوی من تا با من ازین مرغ بخورد ثانی انکه در واقعهٔ جنگ خیبر بعد از عجز یاران دیگر
رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که فردا علم را بدست شخصی خواهم داد که خدا را دوست داشته
باشد و دوست رسول خدا باشد و خدا و رسول او را دوست دارند و علی الصباح که علم
زرین افتاب انور بعزم تسخیر ممالک بحر و بر بدست ایادی علمدار قدرت خالق برشد در معرکه
مشاهده بصر باشد علی را علیه السلم طلبیده علم را بدست او داد و بجنگ فرستاد سیم
انکه در حالت مرض خود فرمود که دوست مرا بطلبید عایشه و حفصه بنابر میل خاطر
بپدران شقاوت نشان خود هریک کس بطلب پدر خود فرستادند و چون ابا بکر و عمر
حاضر شدند رسول الله صلی الله علیه وآله روی از ایشان کردانیده کفت علی را علیه السلم
بخوانید پس هرگاه ثابت شد که علی علیه السلم دوست ترین خلق بخدا و رسول بوده جایز نیست
که غیری بر او تقدم جوید و خدا یتعالی میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
یعنی ای محمد بکو اکر شما کروه مردمان خدا را دوست دارید پس متابعت من کنید که خدا شما
را دوست دارد و از ابن عباس رض مرویست که مرغ بریانی برای رسول الله صلی الله علیه وآله
اورده بودند دعا کرد که خدایا بمن برسان دوست ترین خلق را بسوی تو تا با من ازینمرغ
بخورد پس علی علیه السلم آمد با او تناول نمود و از چیزهایی که دلالت میکند براینکه اینمعنی
مکرر از رسول الله صلی الله علیه وآله در وقت حاضر شدن چندین مرغ در چندین
مجلس نسبت بعلی علیه السلم بظهور رسیده روایات متعدده ایست که در جمع بین
الصحاح و در جزء ثالث در باب مناقب امیر المؤمنین علیه السلم از صحیح ابو داود باسناد
متصل از انس بن مالک روایت شده و ابن مغازلی شافعی در باب خود زیاده از سی
طریق روایت نموده که انس بن مالک کفت بهدیه آوردند از برای رسول الله صلی الله علیه
وآله مرغی بریان و چون نزد او نهادند دعا کرد که خدایا بمن برسان دوست ترین خلق را
بسوی تو تا با من ازینمرغ بخورد من در دل خود کفتم خدایا این شخص را چنان کن
که از انصار باشد پس علی علیه السلم آمد و در را کوفت کفتم کیستی کفت منم علی کفت

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله حاجتی دارد پس برگشت و من بخدمت رسول الله صلی الله علیه
و آله رفتم باز دعا کرد که خدا دوست‌ترین خلق را بسوی تو بمن برسان که در خوردن
این مرغ با من رفیق شود باز من در دل خود دعا کردم که خدایا چنان کن که آن شخص از انصار
باشد باز علی علیه السلام در را زد و من رفتم چون دیدم که علیست گفتم رسول الله صلی الله
علیه و آله مشغولست باز برگشت و من بخدمت رسول الله صلعم رفتم دیدم میگفت که خدایا
دوست‌ترین خلق را بسوی تو بمن برسان که از این مرغ با من بخورد باز علی علیه السلام
آمد و این بار در را بشدت کوفت رسول الله صلی الله علیه و آله بمن فرمود افتح افتح
یعنی در را بگشا بگشا من در را باز کردم و چون علی علیه السلام داخل شد نظر مبارک
رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن نظر کرده عین عنایت ازلی افتاد گفت خدایا دوست
بدار علی را خدایا دوست علی باش خدایا با علی دوستی کن و در بعضی روایات مسطور است
که رسول الله صلی الله علیه و آله از او پرسید که ای علی باعث دیر آمدن چه بود گفت سه
مرتبه آمدم و انس مرا باز پس فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله رو بمن کرد و گفت ای
انس چرا چنین کردی گفتم امید داشتم که شخصی از انصار بیاید و با تو رفاقت نماید
گفت ای انس آیا در جماعت انصار کسی بهتر از علی هست آیا از انصار کسی افضل از علی
هست **شعر** یعنی ز همه برتر و اعلاست علی * بی شبه و نظیر و فرد یکتاست علی * در عالم
ایجاد علی بی همتاست * در فضل و شرف از همه بالاست علی * مخفی نماند که راویان حدیث
طایر که در پرواز شهرت سیمرغ قاف صحت و مشهور آفاق روایتست زیاده از حد و حصر اند
و ابن بطریق رحمه الله این حدیث را از مسند احمد بن حنبل بیک سند و از مناقب ابن مغازلی
به بیست و چهار سند و از سنن ابی داود بدو سند روایت کرده و بعضی از مخالفان
اهل سنت که بتعصب باطل از طریق حق مایل شده اند اعتراض نموده اند که این حدیث
دلیل امامت علی علیه السلام نمیتواند شد چرا که خبر احادست و خبر احاد قوت آن ندارد
که دلیل بر مدعا شود و شیخ مفید ره درین باب چنین افاده فرموده که هرچند راوی



این حدیث انس است وبس باین اعتبار خبر واحد است اما جمیع امت قبول این
روایت نموده و معلوم نمیشود که کسی از امت رد این حدیث نموده باشد و هیچ
کس منکر صحت آن نیست و اجماع امت بر صحت آن حجت است بر اینکه حدیث مزبور دلیل
قویست با اینکه بتواتر رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلم در روز سقیفه احتجاج
بان نموده رو بمردم کرد و کفت شما را می پرسم بخدا آیا کسی از شما اکر شنید که رسول الله
صلی الله علیه وآله کفت خدایا بوستان دوست ترین خلق را بسوی تو که با من از این مرغ
بخورد و کسی دیکر غیر از من از آن مرغ خورد همکی متفق اللفظ کفتند نه کفت خدایا
ترا باستشهاد میطلبم و بر اقرار ایجماعت ترا شاهد میکیرم پس جمیع حضار اعتراف
بصحت آن نموده اند و قطع نظر از آن کرده امیر المؤمنین علیه السلم متین است از آنکه
احتجاج بحدیث غیر صحیحی نماید خصوص در مقام منازعه با خصم و در مادهٔ بیان
فضایل و مناقب خود که مستلزم امامت و مثبت خلافت باشد و حال اینکه همه
حضار مجمع شوری مدعی و معارض او بوده باشد و کلام حقیقت انجام خیر الانام
صلی الله علیه وآله فرموده است علی مع الحق والحق مع علی یدور حیث ما دار در شان
و الای انعالیمقدار بکمال صحت و اشتهار کواه باشد و روایت نموده است علامه
حلی رحمه الله که ابی ذر رحمه الله کفت بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله رفتم و جمعی
با من بودند کفتیم یا رسول الله کدام یك از اصحاب خود را بیشتر دوست می داری
تا هرچه فرماید چنان کنیم و از آنچه منع کند ترك نماییم فرمود این علی را که قدیم
ترین شماست در اسلام پس باید دانست که این جمله اخبار و احادیث با وصف تواتر
و اتفاق شیعه و سنی بر صحت آنها دلالت تام میکند بر افضلیت امیر المؤمنین عم
از جمیع خلق و حقیقت او در امامت و خلافت بعد از جناب رسالت صلی الله علیه
وآله اما دلالت آنها بر افضلیت آنحضرت علیه السلم از اینست که دوستی خدا نسبت
با نجناب و الا از جهت کثرت ثواب و توفیق و هدایت آنحضرت علیه السلم بوده

که مرتبهٔ

که مترتب بوده است بر کثرت طاعت خدا واتصاف بصفات حسنه و مراتب علیا
و مشخص استکه دوستی واکرام خدا نسبت باحدی بدون فضیلتی واستحقاقی در اعمال
حسنه وخصایل کریمه بحصول نمی انجامد اینجانب ضعیف و دل خسته میخواهد کس عاشقی
بقوت بازو نمیکند و کمال قبح داد کردی عقل تفضیل نقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل
بر عالم و فایق در کمالات بر قاصر در کمالات نماید و حال اینکه خداوند عالمیان فرموده است
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله پس ظاهر میشود که دوستی خدا موقوف
بمتابعت پیغمبر است صلی الله علیه واله وجزم است که متابعت از علی علیه السلم بجناب نبوت
صلی الله علیه واله زیاده از سایر امت بوده پس بنابراین مقدمات بظهور وثبوت میرسد
که علی علیه السلم افضل از جمیع خلق است واما حقیقت علی علیه السلم بخلافت باینجهت
است که افضل از سایر اوصیا وانبیا بوده و عقل تجویز تقدیم غیر فاضل بر افضل
نمیکند چه جای تقدیم کسانی که اصلا و مطلقا فضیلتی در هیچ امر نداشته و هرگز
همت بر تحصیل هیچگونه کمالی نگماشته معاندان بدگهر و مخالفان از سلک کمتر باقتضاء
زمان ورضای سلاطین جور و مصلحت وقت و صرفه حال و مزاج کویی حکام ظلم
پیشه بدسگال احادیثی چند از خود تراشیده واخبار موضوعه چند بکذب وافترا
بهم پیچیده در شان شقاوت نشان ایشان در کتب خود بجهت اظهار فضیلت افضلیه
چند ثبت نموده اند و بمفتاح تلبیس و شیطنت بنا بر تعصب جاهلیت دروازه
جهنم را بر روی خود گشوده اند تا بسر کردگی آن سه پلشت که مقدمة الجیش سپاه
شیطان و سیاه خیمه نشینان بوادی ضلالت و طغیان اند جلو ریز در درک
اسفل که مصداق وقودها الناس والحجارة است داخل شوند بجهنم بجهنم بجهنم
سه پلشت باب در ظهور فضایل امیر مطلق و خلیفه برحق در روز جنگ
خندق روایت نموده است از هلال عسکری در کتاب اوایل که اول کسی که بکلمه
جعلت فداک با رسول الله خطاب نمود علی علیه السلم بود چنین روایت نموده



که در روز خندق عمر بن عبدود چون بمیدان آمد و مبارز طلبید هیچکس از لشکر
اسلام جرأت مبارزت او ننموده احدی از مسلمانان قدم در معرکهٔ قتال آن سرخیل
اهل کفر و طغیان ننهاد علی علیه السلم بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده
گفت فدای تو شوم مرا اجازت میدهی که بمیدان روم رسول الله صلعم فرمود آنکه
مبارز می طلبید عمرو بن عبدود است امیر المؤمنین علیه السلم گفت من بن ابی طالبم
آنگاه بعد از رخصت بمیدان رفت و عمرو را بقتل رسانید و در غیر کتاب مذکور
روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و بعد از آنکه علی را عمّ مرخص داشت که بمبارزت
عمرو بمیدان رود علی علیه السلم متوجه میدان شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که جمیع ایمان بمبارزت جمیع کفر بیرون رفت و از کتاب صدر الائمه خطیب خوارزم
روایت نموده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که مبارزت علی علیه السلم
با عمرو بن عبدود افضل از جمیع اعمال امت منست تا روز قیامت و حذیفه یمانی روایت
نموده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که گفت ضربتی که علی علیه السلم بر عمرو زده بهتر است
از عبادت ثقلین و غرابت دارد که ملا علی قوشچی شارح تجرید این حدیث را نقل نموده و سلک
نفس هرزه مرس را از لیسیدن استخوان پلید ابابکر و عمر منع ننموده تا از سنی بودن در تولک
خانه تبدیل دین باطل خود از جلد سگیت تسنن بیرون نیامده ذلک هو الضلال المبین
روایت نموده است محمد بن اسحق از حذیفه یمانی که چون علی علیه السلم عمرو بن عبدود
را بقتل رسانید سرش را از بدن جدا کرده بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار خوشحال
شد آثار بشاشت از صورت همایونش هویدا گردید و گفت ای علی بشارت باد ترا
که اگر عمل امروز ترا با عمل امت محمد صلی الله علیه و آله وزن کنند هر آینه عمل تو از اعمال جمیع
امت محمد صلعم سنگین تر و راجح خواهد آمد زیرا که در هیچ خانه از خونهای مسلمانان
نیست که از قتل عمرو عزتی رو نداده باشد و در هیچ خانه از خونهای مشرکون نیست
که خواری و مذلتی داخل نشده باشد روایت نموده است ربیعه بن مالک سعدی

از حذیفه

از حذیفه یمانی که از او پرسیدم ای حذیفه شنیده ام که بعضی از مردم مدایح حضرت
امیر المؤمنین را علیه السلام نقل مینموده اند و اهل بصره در مقام انکار مدایح کو او را
از مقوله اسراف و مبالغه و مدح دانسته اند و میگویند که این همه مدح بر علی علیه السلم
زیاد است آیا ترا از مدایح آنحضرت علیه السلم حدیثی در خاطر هست که بگوئی یا از برای
مردم نقل کنم حذیفه گفت ای ربیعه از مدایح و مناقب علی علیه السلم چه میپرسی کدام
یکی را برای تو بگویم سوگند بخدائی که جان من در دست اوست اگر جمیع اعمال امت
محمد را صلی الله علیه و آله از روز بعثت محمد صلی الله علیه و آله تا امروز در کفه ترازو
گذارند و یک عمل از اعمال علی را علیه السلم در مقابل آن نهند هر آینه عمل علی علیه السلم راجح
خواهد آمد بر جمیع اعمال تمامی امت محمد صلی الله علیه و آله ای حذیفه این مدح را که تو
کردی نمیتوان شنید علی علیه السلم نباشد و مسلمانان در روز خندق که عمرو بن
عبدود با اصحابش از خندق عبور کرده مبارز میطلبید و هیچکس بخود نمیدید که
با او برابری کند در کجا بودند و علی علیه السلم بمبارزت او رفت و او را بقتل رسانید
سوگند بخدائی که جان حذیفه در دست اوست که عمل آنروز که علی عم ثوابش بیشتر از
عمل همه امت محمد است صلی الله علیه و آله از روز بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا امروز
بلکه تا روز قیامت و در حدیث مذکور است که چون علی علیه السلم بمبارزت عمرو
رفت رسول الله صلی الله علیه و آله دست بدعا برداشته رو باسمان کرد و گفت خدایا
در روز جنگ بدر عبیده را از من گرفتی و در روز احد حمزه را از من گرفتی استدعا
دارم که امروز علی را از من نستانی و این آیه را میخواندند رب لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین و روایت نموده است عمرو بن عبید از حسن که علی علیه السلم چون عمرو را
بقتل رسانید سرش را از بدن جدا کرد و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آورده
در برابر آنحضرت صلی الله علیه و آله بر زمین انداخت پس ابوبکر و عمر هر دو از جا برجستند
سر مبارک حضرت علی را علیه السلم بوسیدند و بشاشت از صورت رسول الله صلعم



نمایان شده می خندید و میگفت نصرت و ظفر اینست و در حدیث دیگر وارد شده که رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از قتل عمرو گفت باد ی که در سر دشمنان بود رفت و دیگر با ما جنگ نمیکنند و ما با ایشان جنگ میکنیم انشاء الله

تفصیل اجمال واقعه خندق و قتل عمرو بن عبدود بتیغ جان شکار خلیفه برحق و امام مطلق علیه السلم

در مغازی واقدی و ابن اسحق مسطور است که عمرو بن عبدود در روز خندق بمیدان قتال بعزم جدال قدم نهاده و از جهت شهرت و علامت علمی بر سر خود زده و کمال غرور و استظهار بشجاعت و زور خود پیش پیش می آمد و ضرار بن خطاب فهری و عکرمة بن ابی جهل و هبیرة بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله بن مغیره مخزومی باتفاق او در کنار خندق راهی میجستند که عبور نمایند و بر سر لشکر اسلام ایند تا اینکه بجایی رسیدند که کم عرض بود اسبان خود را مهمیز زدند تا از انجا جستن نمودند و بطرف لشکر اسلام آمدند و رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته تمام اصحاب بر بالای سرش ایستاده بودند و عمرو دم بدم مبارز می طلبید و هیچکس جوابش نمیداد و چون ابرام او در طلب مبارز از حد گذشت علی بن ابی طالب علیه السلم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله من بمبارزت او میروم رسول الله صلی الله علیه و آله او را فرمود بنشین علی علیه السلم نشست و باز آواز عمرو آمد که ندای هل من مبارز میکرد و مردم همگی ساکت و خاموش و هیچکس جرات اقدام بمبارزت او نمیکرد پس عمرو گفت ای گروه مردم شما را اعتقاد اینست که کشتگان شما در بهشت و کشتگان ما در دوزخ میروند چرا کسی از شما اراده نمیکند که بسوی بهشت رود و دشمن را بدوزخ فرستد باز کسی از مسلمانان بمیدان او نرفت ثانیا علی علیه السلم برابر رسول الله آمده و عرض نمود که با عمرو جنگ کند رسول الله صلی الله علیه و آله او را فرمود بنشین پس عمرو سواره بهر جانب جولان مینمود و در میدان دلاوری جلو میکشود و رجزی چند مشعر بر تهور و شجاعت خود و جبن و عجز یاران میخواند

علاوه

علی علیه السلم رسول الله صلی الله علیه و آله گفت تا او را بمبارزت عمرو مرخص کند رسول الله
صلی الله علیه و آله این بار او را نزدیک خود خوانده شمشیر خود را بکمر او و عمامه خود را
بسر او نهاده فرمان داد که بمیدان رود و چون از خدمت رسول الله صلعم جدا شد آنحضرت
صلی الله علیه و آله از ناصر حافظ حقیقی طلب اغاثت و امداد از برای آن اسد الله تحقیقی
نموده چون نزدیک بعمرو شد در مقابل رجز اشعاری چند مشعر بر اجابت دعوت عمرو
بمبارزت خواند عمرو پرسید کیستی که چون من شجاعی را از شمشیر خود میترسانی و
جلادت خود را بمن مینمائی علی علیه السلم گفت منم علی بن ابی طالب بن عبد المطلب عمرو
گفت ای علی پدرت ندیم من بوده با هم دوست بوده ایم برگرد که نمیخواهم که تو در دست
من کشته شوی علی علیه السلم گفت اگر تو نخواسته باشی که مرا بکشی لیکن من میخواهم
که ترا بکشم باز عمرو گفت ای پسر برادر من باز پس رو که من ناخوش دارم کشتن مثل تو مردی
کریم را و خیریت تو در برگشتن است علی علیه السلم گفت ای عمرو شنیده ام که قریش از تو نقل
میکنند که میگوئی نمیشود کسی از من سه التماس بنماید و من همه را رد کنم بلکه اگر هر سه را
را اجابت نکنم البته یکی را بجا می آورم الحال من ترا دعوت میکنم باسلام عمرو گفت این را
واگذار که محال است گفت اسلام را که قبول نمیکنی ملحق شو بجماعتی که بمکه مراجعت
نمودند و با اتباع خود بمکه برگرد عمرو از اینمطلب نیز ابا نموده گفت چگونه برگردم
که زنان قریش بگویند که پسر ابی طالب با صغر سن عمرو را بمکه باز پس فرستاد گفت
ای عمرو آن دو مطلب را قبول نمیکنی میخواهم که با من جنگ کنی پس آنملعون
ازین تکلیف برآشفته حمیت جاهلیتش بحرکت آمده گفت تا امروز از جمیع عرب
کس چنین استدعائی از من نکرده و گمان نمیبردم که احدی باشد که مرا تکلیف جنگ
با خود نماید این بگفت و از مرکب پیاده شده اسب خود را پی کرد و علی علیه السلم
نیز پیاده بهم در آویختند و غبار گیرودار در معرکه کارزار بنوعی برانگیختند که
هر دو در میان گرد بمیدان نبرد از دیدها غایب شده از میان گرد او از تکبیر



امیر کل امیر علیه السلم بلند شد مستمعان دانستند که علی علیه السلم غالب شده و کرد
گشکافته شد دیدند که علی علیه السلم بر سینه پر کینه عمرو نشسته در کار سر
کردن اوست و اصحاب و اتباع او از کشتن سرکرده خود بی سر و سامان گشته رو
بگریز نهادند و اسبان خود را از خندق بان طرف میجهانیدند و نوفل بن عبد الله که
از جمله اتباع عمرو بود اسبش کوتاهی نموده در اثنای جستن در میان خندق
افتاد مسلمانان جمعیت کرده سنگ بر او انداختند او آواز کرد که ای گروه مردم کریمانه
تر از این با من سلوک کنید علی علیه السلم از خندق پایین رفته او را نیز بقتل رسانید و زبیر
از لشکر اسلام بهبیرة بن ابی وهب رسیده ضربتی بر او زد و زین خود را هبیره از عقب
خود انداخت و زبیر تا زین را بر داشت که هبیره گریخت و بیاران خود ملحق شد و
نامردید در سك اصحاب عمر بن خطاب بضرار بن عمرو رسیده ضرار چون بر گردید دید
که عمر از عقب او می تازد پس بر او حمله کرده بعمر رسید و نیزه را در پشت آن پشت سست
پیش نهاد دست کناشته گفت ای عمر شکر این نعمت بکن و این را از من نگاه دار که ترا نمیکشم
با اینکه قسم خورده ام که دست از کشتن قرشی نگاه ندارم و بعد از آن مرکب را تاخته
بطرف یاران خود رفت **استدراك كلام مفهوم از احادیث سابقه**
ازین خبر صدق اثر بظهور پیوست که همین یك عمل خیر یعنی کشتن عمرو بن
عبدود که از صاحب قبضه ذو الفقار و حضرت اسد الله شیر شکار فرمان
فرمای معرکه کارزار امیر مملکت شجاعت و اقتدار قوت مند زور استظهار
تاییدات ربانی زور او و میدان اعتضاد و توفیقات نامتناهی شاه مردان
علی بن ابی طالب علیه السلم بحصول انجامیده مقابل عبادت ثقلین است تا روز
قیامت و باین یك ضربت ارکان دین مبین شید و امور احکام اطاعت فرجام
ملك علام ممهد گردیده چهره زیبای اسلام بزینت رواج و رونق ابتهاج
مشحون و علم کفر و طغیان بنا مردی صاحب لوای ولایت لولاك در میدان



رضا

رضاجوی خالق افلاک سرنگون شد پس در ینصورت چگونه روا باشد که
ابوبکر خر احمق و عمر بدگهر از دین مفترق که از ضرب ضرار در میدان کارزار عاجز
آمده از راه عجز ضرار را باوصف اقتدار او رانگشت وا زاد کرد بر علی بن ابی طالب
علیه السلم فایق باشند و چسان میتواند بود که باوجود وجود علی علیه السلم
خلافت با ایشان باشد و علی علیه السلم رعیت ایشان باشد هر کس از حق
بگذرد لعنت بر او **باب در ظهور اشعهٔ انوار فضایل حقیقت شمایل
آنسرور در روز جنگ خیبر و نور افشانی بدر منیر جلادت
آنحضرت در بزم مشاهدهٔ ارباب نظر** احمد بن حنبل در مسند خود
از چهارده طریق روایت نموده است از انجمله از عبدالله بن بریده نقل نموده که گفت
از پدر خود شنیدم که میگفت ما بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله قلعهٔ خیبر را
محاصره نمودیم و علم را ابوبکر گرفته بجنگ رفت و فتح نشد و روز دیگر عمر بعلمداری
مقرر شد او نیز برگردید و اثری از فتح و فیروزی ندید آنگاه عثمان علم را گرفت
و بدستور یاران خود باز پس برگشت و لشکر اسلام را مشقت و تعب بسیار
رسیده بود رسول الله صلی الله علیه و اله فرمودند که علی الصباح علم را بکسی
خواهم داد که او را خدا و رسول خدا دوست میدارند و او دوست میدارد
خدا و رسول خدا را و تا فتح نکند بر نمیگردد بریده گوید ما همه از خوشحالی این
خبر بهجت اثر آنشب بخاطر جمع خوابیدیم علی الصباح که رایت اضاءت رویت
خورشید عالمگیر در میدان تنویر نور بخش باصرهٔ متحصنون حصار غبرا
گردید سپاه ظلمت در قلعهٔ غیبت متواری شد پادشاه مملکت رسالت صلعم
قامت با سعادت علم ساخته برخواست و سپهسالار عسکر اوصیا علی
مرتضی را علیه السلم طلبیده در حضور خلایق علم را در دست آن وصی فایق ع
داده او را متوجه قلعه ساخت و آن فاتح ابواب جلادت و تایید را در آنوقت



آزار چشمی عارض شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله آب دهن مبارک
در دیده رمد دیده آن چشم و چراغ انجمن ولایت انداخته و آن نظر کرده عین
عنایت ربانی از سرخی چشم بکوری چشم بدبین منافقان شفا یافته دو بجانب
قلعه کرد و بیک چشم زدن جمیع یهود را چون بنات النعش متفرق ساخته
فتح نمود و بجا دی که بجاد تسننش هنگامهٔ دوزخ را کرم مینماید همین حدیث را
در صحیح به پنج طریق روایت نموده و مسلم نیز در صحیح خود روایت نموده است
که چون رسول الله صلی الله علیه و آله مشاهده فرمود که از هیچ یک از اصحاب
فتح الباب رو ننمود و فرمودند که فردا رایت را بمردی میدهم که فتح در
دست او میسر شود دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند
او را خدا و رسول و از شنیدن این سخن تمامی اصحاب تمنا میکردند که علمدار
باشند و هریک از ایشان باین امید چشم انتظارش سفید کشد از شب تا صبح
از این خیال نخوابیدند و صبح که شد همگی منتظر فرمایش رسول الله صلی الله
علیه و آله بودند که آنحضرت صلی الله علیه و آله احوال سلامتی علی را علیه
السلم پرسیدند بعرض رسانیدند که علی علیه السلم از آزار سرخی چشمی دارد فرمود
او را بطلبند بعد از آنکه علی علیه السلم آمد رسول الله صلی الله علیه و آله آب دهن
در چشم او انداخت و او را از آن آزار چنان فارغ ساخت که گویا هرگز آزار
چشم نداشته پس علم را بدست او داد علی علیه السلم گفت یا رسول الله با ایشان
مقاتله کنم تا بدین ما آیند رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لشکر خود را همراه
بیاور ... ان تو ول یابی آنگاه ایشانرا باسلام دعوت کن و اخبار
بواجب ... و احکام الهی و حقوق خدا بنما بخدا سوگند که اگر خدا تعالی
یک نفر بدعوت و تکلیف تو هدایت براه حق نماید از برای تو بهتر است از
شتران سرخ مو و سید مرتضی رحمه الله نقل نموده که در حدیث مسلم

کرد

که در صحیح خود روایت نموده دیده ام که بدین عبارتست که بعد از فرمودن رسول الله
صلی الله علیه و آله آن سخن را که فردا رایت را بمردی میدهم که دوست خدا و رسول باشد
عمر ملعون مطعون گفت هرگز مرا آرزوی امارت نبود مگر آنروز و وسیلها می انگیختم
که شاید رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بطلبد و یا بخدمت مقرر فرماید چون صبح
شد علی را علیه السلم طلبید علم را در دست او داد و با او گفت برو و ملتفت مشو
تا خدا تعالی از برای تو فتح کند پس علی علیه السلم میرفت تا قدری راه و ملتفت بچیزی
نمیشد آنگاه آواز کرد که یا رسول الله بچه نحو با ایشان جنگ کنم رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود جنگ کن تا اینکه بگویند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
پس اگر گفتند بتحقیق که حفظ کردند خون خود و مال خود را و حساب ایشان
با خدا خواهد بود روایت نموده است ابن اثیر در جامع الاصول از براء که رسول الله
صلی الله علیه و آله لشکری بسمت یمن فرستاده ایشانرا دو فرقه کرد علی را علیه السلم
بر یکفرقه و خالد را بر یکفرقه امیر کرد و فرمود که چون کار بجنگ انجامد علی ع
مقاتله نماید پس چنان شد که جنگ بوقوع انجامید و علی علیه السلم فتح نموده از
جمله غنایم کنیزی بدست علی علیه السلم آمد و آنرا علی ع نگاه داشت و خالد مقدمه
را وسیله بدرائی ساخته بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض نمود که کنیزی
مشترک میان مسلمانانرا علی علیه السلم تصرف نموده و عریضه را مصحوب براء
روانهٔ خدمت والانهمت رسول الله صلی الله علیه و آله ساخت براء گوید چون
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیدم و مکتوب را بدست او دادم شروع
بخواندن آن کرده دم بدم رنگ او متغیر میشد پس فرمود ای براء چه میتوانی
گفت دربارهٔ کسی که دوست میدارد خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را
خدا و رسول خدا گفتم اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله صلی الله علیه و آله
زیاده ازین نیست که مردی رسولم و پیغامی آورده ام پس رسول الله صلی الله علیه و آله



ساکت شد و روایت شده است از بریده که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت خدایتعالی
مرا فرمان داده است بدوست داشتن چهار نفر و خبر بمن داده است که جناب
ربانی خود نیز آن چهار نفر را دوست دارد گفتیم یا رسول الله ایشانرا نام بر فرمود
علی علیه السلم از ایشانست علی از ایشانست علی از ایشانست تا سه مرتبه و ابوذر است
و مقداد است و سلمانست خدا از ایشان راضی باد که مرا امر نموده است بمحبت
ایشان و خبر داده است مرا که ایشانرا دوست میدارد و روایت نموده است
عبد الرحمن بن ابی لیلی که پدرم مصاحبت و خوش طبعی با علی علیه السلم مینمود
و دستور علی علیه السلم این بود که در تابستان لباس زمستانه را و در زمستان
لباسهای تابستانه می پوشیدند بعضی از اشنایان از پدرم استدعا نمودند که
علی را علیه السلم از سبب این تغییر لباس سؤال نماید پدرم از خدمت آنحضرت عم
سؤال نمود فرمودند راستست کلام رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا که در جنگ
خیبر مرا طلبید که سردار نماید من در آنروز آزار چشم داشتم گفتم یا رسول الله
چشمم سرخ است پس آب دهن مبارک در چشم من انداخت و دعا کرد که خدایا
سرما و گرما را از علی دور کن از آنوقت تا حال اثر سرما و گرما را بر خود نمی بینم
و ابن بطریق رحمه الله احادیث فتح خیبر را بدین نهج که مذکور شد از مسند بن
حنبل بدوازده طریق و از صحیح مسلم بشش طریق از سلمة بن اکوع و بشش طریق
دیگر از عمر بن خطاب بدکهر و از مناقب ابن مغازلی و از تفسیر ثعلبی نیز روایت
نموده و در بعضی از آن احادیث مذکور است که چون علی علیه السلم رایت را
در دست گرفت پوشیده بود حله سرخی و استینها با لا زده بود و باین هیئت
نزدیک بشهر خیبر آمد و مرحب که فرمانفرمای آن مرز و بوم بود بجنگ آنحضرت
علیه السلم بیرون آمده خودی از مس و بر بالای آن سنگی تراشیده نهاده بود
بر سر داشت و رجزی چند مشتمل بر اظهار شجاعت و جلادت خود میخواند

علی عم

علي علیه السلم بمبارزت آن بی دین قدم مردانکی پیش نهاده در جواب او رجزی
چند خواند و بعد از انکه هر یك ضربتی بدیکری زد علي علیه السلم بضربت ثانی مبادرت
نمود بر خود او زد که سنك را شکافت و از خود در کذشت و سر او را دو نیمه کرده
شمشیر بدندان او رسید و بمجرد کشتن او فتح میسر شد انحضرت داخل قلعه شد
و روایت نموده است سعید بن جبیر از ابن عباس رض این حدیث را بنهجی دیکر
و کفته است که رسول الله صلی الله علیه و اله ابابکر را بجنك فرستاد و ابوبکر کریخت
و لشکر او شکستند و روز دیکر عمر را فرستاد او نیز مجروح و مخذول کریخت و لشکر
از عقب او نیز کریختند و از بس خوفناك شده بود لشکریان را تخویف مینمود
و میترسانید انکاه رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود رایت را بمردی میدهم
که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند او را خدا و رسول و هرکز نمیکریزد
و بر نمیکردد تا انزمان که خدا تعالی توفیق فتح باو دهد ابن عباس کوید چون
صبح شد ما همه باین امید که رسول الله صلعم رایت را بما دهد بخدمت رسول الله صلعم
رفتیم پس انحضرت صلعم علي را ع از میان ما همه طلبید و در انوقت چشم او سرخ
بود اب دهن در چشمش افکند و رایت را در دست او داد و فتح قلعه بدست
انحضرت حاصل شد و سید مرتضی رحمه الله بیان نموده است که این اخبار
صحت اثار و احادیث وارده درین باب صدق ماب و کیفیت ماجرای فتح
نمایان علي عالیجناب علیه السلم دلالت تامیکند بر غایت فضل و تقدیم و تفوق
و ترجیح حضرت ابوتراب علیه السلم زیرا که اکر فایدهٔ ان احادیث همین اثبات
دوستی علي علیه السلم خدا و رسول را و بر عکس میبود هر اینه هیچ اصحاب این
ارزو را نمیکردند که رسول الله صلی الله علیه و اله رایت را بایشان دهد و اینهمه
متلاشی علمداری نمیبودند زیرا که دوستی خدا و رسول برانوجه از برای بعضی
دیکر از اصحاب نیز مثل سلمان و ابوذر و مقداد حاصل بود پس اینهمه تمنا و اشتیاق



بگرفتن وحسد وورزیدن از اینجهة بر حضرت امیر علیه السلم و مدح شعرا و شهرت
فضایل مشعر درین باب و علم مباهات افراختن امیر المؤمنین علیه السلم در
میدان بیان فضایل خود بسبب این مقدمه مبنی از انست که مقدمه مزبوره
موجب فضیلتیست خاص که دیگری را در ان مدخلی نمیباشد و کمال دلالت
وصراحت بظهور می پیوندد که انچه جناب رسالتماب صلی الله علیه واله درین باب
در شان ولی والاجناب بعد از فرار ابوبکر و عمر و غضبناك شدن رسول الله
صلی الله علیه واله از ایشان فرموده حجت قوی و دلیل واضح است براینکه ان دو اعرابی
منافق بیکمال متصف بهیچ صفتی از ان صفات که علی علیه السلم داشته نبوده اند
زیرا که مجرد غضبناك شدن رسول الله صلی الله علیه واله از ایشان و گرفتن رایت
از دست ایشان و انرا بعلی علیه السلم دادن برهان قاطع افضلیت علیست علیه السلم
مثلا هرگاه پادشاهی شخصی از ملازمان خود را برسالتی فرستد وانشخص در
ادای رسالت خبطی چند زده تحریف نماید و کما هو حقه ایراد ان نکند و پادشاه
از ان غضبناك شده منکر فعل انشخص شود و بگوید که رسولی میفرستم که کما
ینبغی ادای رسالت نماید و بحسب خاطر خواه تمشیت کند هر اینه مستمعان
این سخن از پادشاه و حضار انمجلس مشاهده این احوال را علم قطعی بهم میرسد
که انچه پادشاه در بان رسول ثانی بخاطر خود اثبات نموده از رسول اول منتفی
بوده و بالضرور چنانکه فتح قلاع از ان دو شقی نباشد پس لازم می اید که ان دو
عدو خاندان نبوت نشان محب خدا و رسول نباشند و هر کس محب نیست
مبغض است و هر مبغض کافر است و بنا برین لازم می اید که خدا و رسول
ان دو بدعاقبت را دوست نداشته باشند چرا چه بالوجدان محبت از طرفین
است و شك نیست که هر کس مؤمنست و صالح خدا و رسول او را دوست
میدارند بلکه ایمان تنها نیز درین باب کافیست و خدا تعالی فرموده است

الذین

الذین امنوا اشد حبا لله یعنی جماعتی که ایمان آورده اند دوستی ایشان بیشتر است
از برای خدا و دیگر اینکه لازم می آید که هیچ طاعت از طاعات ایشانرا اگر کرده
باشند قبول نفرماید زیرا که فرموده است ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
یعنی بدرستی که دوست میدارد خدا جماعتی را که قتال کنند در راه خدا ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین یعنی بدرستی که دوست میدارد خدا توبه کارانرا و
دوست میدارد پاکیزه کارانرا پس اگر خدا تعالی جهاد ایشانرا قبول میداشت
هر اینه ایشانرا دوست میداشت و اگر توبه ایشانرا قبول میکرد ایشانرا دوست
میداشت و اگر متطهرین میبودند ایشانرا دوست میداشت و لازم می آید که این دو پلید
از جمله صابرین هم نباشند و از جمله متقین هم نباشند و از جمله متوکلین هم نباشند
و از محسنین هم نباشند و از مقسطین هم نباشند چرا چه بر هر کس که نظر تامل
در آیات قرانی گماشته باشد معلوم مینماید که جناب احدیت محبت خود را از برای
همه اینها ظاهر ساخته و عدم محبت خود را نسبت بخائنین و ظالمین و کافرین
و فرحین و مستکبرین و مسرفین و معتدین و مفسدین داده چنانکه فرموده است
ان الله یحب المحسنین ان الله یحب المتوکلین ان الله یحب الصابرین و الله یحب
المقسطین ان الله لا یحب المفسدین و الله لا یحب الظالمین ان الله لا یحب الخائنین
و الله لا یحب الکافرین و الله لا یحب المسرفین و کسانی که باین مثابه باشند چگونه
مستحق خلافت و امامت و تقدم بر جمیع امت خصوصا بهترین امت و افضل
جماعت شاه ولایت علی علیه السلم توانند بود و از جمله چیزهایی که اثبات فضیلت
انحضرت علیه السلم مینماید حدیثیست که روایت نموده است شیخ طوسی ره از
جابر بن عبد الله انصاری که گفت چون علی ع نزد رسول الله صلی الله علیه و اله
آمد در واقعه خیبر رسول الله صلی الله علیه و اله او را گفت ای علی اگر نه طایفه چند از
امت من در شان تو میگفتند انچه در شان عیسی بن مریم میگفتند هر اینه ترا مدحی



چند میکردم وصفاتی چند از برای تو اثبات مینمودم که بر هر قومی که میگذشتی
خاک قدم ترا و آب دست شوی ترا از برای شفا بر میداشتند ولیکن همین ترا کافیست
که تو از منی و من از توام تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزلت
هرونی از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من و توی که بری میسازی ذمت
مرا و قتال میکنی بر سنت من و توی نزدیک ترین مردمان بمن در آخرت و توی
فردای قیامت جانشین من بر سر حوض کوثر و توی اول کسی که نزد من می آیی
در روز قیامت بر سر حوض و توی اول کسی که با من خلعت میپوشی و توی اول
کسی از امت من که داخل بهشت میشوی و بدرستی که شیعیان تو خواهند بود
بر منبرهای نور رو سفید در کرد من و من شفاعت ایشان میکنم و ایشان در
بهشت همسایهٔ من خواهند بود و جنگ تو جنگ منست و صلح تو صلح منست
و باطن تو باطن منست و اشکار تو اشکار منست و آنچه در خاطر تست در خاطر
منست و فرزندان تو فرزندان منند و توی که وعدهای مرا بوفا میرسانی
و بدرستی که حق با تست و حق بر زبان تست و حق در دل تست و حق در چشم تست
و بدرستی که ایمان ممزوج شده است بگوشت تو و خون تو همچنانکه ممزوج شده
است بگوشت من و خون من و بدرستی که هرگز دشمنان تو بر سر حوض کوثر
نزد من نخواهند رسید و هیچ یک از محبان تو غایب نزد من در روز قیامت
نمیشوند تا اینکه ایشانرا بر سر حوض برم پس علی علیه السلم از بشارت این
اخبار مسرت اثار سر بسجدهٔ شکر پروردگار نهاده فقرات حمد الهی و ثنای
رسالت پناهی بجای آورد بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای
علی اگر تو نمیبودی مومنون بعد از من معلوم نمیشدند و کسی ایشانرا
نمیشناخت باب در بیان فرمان رسول الله صلی الله علیه و آله
بمسدود ساختن دروازهای خانهٔ جمیع اصحاب در میان

مسجد

مسجد و باز گذاشتن در خانه باب مدینه علم نبوی
جناب والای مرتضوی علیه السلم روایت نموده است زید بن
ارقم که چند نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در مسجد دروازها
داشتند که بمیان خانهای ایشان باز میشد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تمام
آن درها را مسدود سازند مگر دروازه خانه علی را علیه السلم پس جماعتی از ایشان
بنابر حسد امتیاز شاه مردان زبان بسخنان شکایت بیان کشادند و گفتگوی ایشان
برسول الله صلی الله علیه و آله رسید برخواست و بعد از ادای حمد الهی و ثنای
بارگاه شهنشاهی گفت ای گروه مردمان بدرستی که من فرمان داده ام بمسدود
ساختن درهای خانهای شما مگر خانه علی علیه السلم خدا تعالی شما را بکشد
بدرستی که باز کردن درها را اول الحال و مسدود نمودن انها الحال از من نبوده
بلکه من بفرمان دیگری اینها را میکنم و آنچه خدا میفرماید من متابعت مینمایم
و روایت نموده است تمیمی از حضرت امام رضا علیه السلم و او از آبای کرام خود علیهم
السلم که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت حلال نیست از برای کسی که جنب شود درین
مسجد مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم و هر کس از اهل من باشد
پس بدرستی که ایشان از من اند و حضرت امام رضا علیه السلم در فضایل عترت
میفرماید که اخراج پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را از مسجد سوی علی علیه السلم
تا اینکه مردم سخنها گفتند عباس رض پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله ما را
بیرون کردی و علی را گذاشتی رسول الله صلی الله علیه و آله گفت من شما را بیرون
نکرده ام و من علی را نگذاشته ام خدا تعالی علی را گذاشته و شما را بیرون کرده و از اینجا
ظاهر میشود حقیقت قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلم که انت منی بمنزلة
هرون من موسی که علما از خدمت حضرت رضا علیه السلم سؤال نمودند که این مراتب
ترجیح رسول الله صلی الله علیه و آله علی را بر سایر اصحاب در گذاشتن خانه او بمسجد



چکونه مقوی حدیث انت منی میشود انحضرت علیه السلام فرمودند که قران مجید
مخبر از اینمعنیست انجا که حق سبحانه و تعالی میفرماید و اوحینا الی موسی
واخیه ان تبوّا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة یعنی وحی فرستادیم
بسوی موسی و برادرش هرون که جای دهید قوم خود را بمصر و خانها
بسازند و بکردانید خانهای خود را قبله پس در این ایه منزلت هرون از
موسی علیه السلام ظاهر میشود و منزلت علی علیه السلام از رسول الله صلی الله
علیه واله نیز هویدا میکردد و مع هذا دلیل ظاهر است در قول رسول الله
صلی الله علیه واله که فرمود کین مسجد حلال نیست از برای هیچ جنبی مکر از برای
محمد وال او صلوات الله علیهم و مفسرون در تفسیر ایه مزبوره چند وجه نقل
نموده اند از انجمله کفته اند که چون موسی علیه السلام داخل مصر شد فرمود که اهل
ان دیار بنای مساجد نمایند و قبله انمساجد را بجانب کعبه سازند زیرا که قبله
ایشان کعبه بود و بعضی کفته اند که فرعون فرمان داده بود بخراب کردن
مساجد بنی اسرائیل پس موسی و هرون حسب الامر الهی بنی اسرائیل فرمودند
که مساجد را در خانهای خود بسازند و بعضی کفته اند که معنی ایه اینست که
خانهای خود را مقابل همدیکر بسازند و بنابر تاویل امام رضا علیه السلام احتمال
میرود که معنی ایه ان باشد که موسی و هرون بکویند بسایر بنی اسرائیل را
که از برای خود خانها بسازند و از مسجد بیرون روند و موسی و هرون و ذریت
ایشان بکردانند خانهای خود را مسجد و در انجا سکنا نمایند کسی دیکر غیر از
ایشان و احتمال میرود که ایه مزبوره را حضرت رضا علیه السلام شاهد اختصاص
هرون بموسی علیه السلام اورده باشد از این حیثیت هردو را ضم نموده شریک
در وحی فرمود و قوم را بهردو اضافه نمود پس دلالت میکند قول رسول الله
صلی الله علیه واله که کفت انت منی بمنزلة هرون من موسی بتوسط ایه مزبوره

بران

بران اختصاص وازجمله لوازم ان اختصاص این باشد که جواز داخل شدن
درحالت جنابت بمسجد مخصوص ایشان بوده وازبرای کسی دیکر جایز نبوده
وروایت نموده است ابی رافع از رسول الله صلی الله علیه واله که در اثنای
خطبه خواندن میفرمود ای کروه مردمان بدرستی که خدای تعالی فرمود
موسی وهرون را که ازبرای قوم خود در مصر خانها بنا کنند وفرمود که کسی
درمسجدهای ایشان بجنابت نماند ودر مسجد مقاربت با زنان ننماید مکر
موسی وهرون که این دوامر برایشان مباح بود وبدرستی که علی علیه السلام
ازمن بمنزلت هرونست ازموسی پس حلال نیست ازبرای کسی که مقاربت
با زن کند در مسجد وحلال نیست ازبرای کسی که در مسجد جنب بماند مکر از
برای علی وذریت او علیهم السلام پس هرکس خواسته باشد شام ابربیند
ومراد رسول الله صلی الله علیه واله ازفقره اخر حدیث انست که اکر کسی انکار
نماید انچه درباب موسی وهرون کفتم بشام رود ومشاهده نماید که اثار
خانهای ایشان موجوداست ومعلوم میشود که سایر بنی اسرائیل درهای
خانه خودرا درمسجد شام مسدود ساخته وتاحال درخانه موسی وهرون
درمیان مسجد هست که مسدود نشده ومرویست از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که کفت چون رسول الله صلی الله علیه واله مسجدرا بنا نمود درمدینه
درخانه خودرا ودرهای خانهای مهاجران وانصار را درمیان مسجد کذاشت
وبعد ازانکه اراده ازلی جناب اقدس متعلق باظهار فضل وامتیاز حضرت
رسالت پناه وال امجاد او کردید میخواست که ظاهر کند این سر نهان جبرئیل
امین را فرستاد وبرسول خود صلی الله علیه واله پیغام داد که درهای خودرا مسدود
نمایند پیش ازانکه عذاب الهی برایشان نازل شود واول کسی را که رسول الله صلعم امر
نمود که درخانه اش را مسدود نماید عباس بن عبد المطلب بود واو بجا اورد



رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت کرده سمعاً و طاعةً گفت بعد از آن عباس رضه
از در خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلم گذشته دید که فاطمه علیها السلم حسن و حسین را
نزد خود نشانده است عباس گفت ای فاطمه چرا نشسته بنگرید که مثل شیر ماده نشسته
و شیر بچگان او در دور دش نشسته گمان میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله هم
خود را از مسجد بیرون میکند و پسر عم خود را داخل میسازد و درین اثنا رسول الله
صلی الله علیه و آله بدر خانهٔ فاطمه علیها السلم آمد از او پرسید چرا نشسته گفت انتظار
فرمان رسول الله صلعم میکشم که در باب مسدود ساختن ابواب بچه امر مقرر فرماید
پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ای فاطمه خدا وند عالمیان مامور داشته
است همه را که ابواب خود را مسدود سازند و مستثنی نموده پیغمبر خود و شما را
که بمنزلهٔ نفس پیغمبرید بعد از آن خطاب بخدمت جناب رسالت مآب صلی الله
علیه و آله آمده معروض داشت که یا رسول الله بسیار دوست می دارم که هرگاه
تو بنماز بروی من بقامت با سعادت تو نگاه میکرده باشم استدعا دارم که مرخص
سازی تا روزنه از خانهٔ خود بمسجد بگشادم که هرگاه بنماز بروی بتو نگاه کنم رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود خدا چنین نفرموده باز عمر گفت هرگاه روزنه مصلحت
نیست بقدری که روی خود را در آن گشادم انحضرت صلی الله علیه و آله فرمود خدا
قبول نکرد باز گفت بقدری که یکچشم خود را در آن نهم انحضرت صلی الله علیه
و آله فرمود خدا راضی نمیشود و اگرچه بقدر سوراخ سوزنی استدعا کرده
سوگند بخدایی که جان محمد در قبضهٔ اختیار اوست که من شما را بیرون نکرده ام
و من علی و رفقای او را داخل نکرده ام بعد از آن فرمود جایز نیست از برای کسی
که بخدا و روز جزا ایمان آورده باشد که در مسجد جنب بماند مگر محمد و علی و فاطمه
و حسنین صلوات الله علیهم و برگزیدگان از آل پاک ایشان سلام الله علیهم پس
مؤمنون این حکم را راضی شده اطاعت و انقیاد نمودند و منافقان از غیظ

و عناد

و عناد زیاده شد بخانه یکدیگر میرفتند و خود بخود میگفتند که محمد صلی الله
علیه و اله همیشه پسر عم خود را بفضایل مخصوص میسازد و میخواهد که
ما را از همه جهة محروم و خالی بیرون کند بخدا سوگند که اگر در حیوة او از اضطرار
انقیاد و امضای این مقدمات مینماییم اما در وفات او چنین نخواهیم بود و
از جملهٔ ایشان عبد الله بن ابی سخنان ایشان را گفت و شنو مینمود و اظهار غیظ
و عداوت میکرد و از روی نصیحت بیاران خود میگفت که شما باید اظهار عناد
خود نکنید که محمد مطلع شود و در تدارک دفع شما کوشد و عیش را بر شما منغص
کند بلکه کینه را در دل نگاه دارید و منتظر فرصت باشید درین گفتگو ها مردی
از مؤمنون که موسوم بزید بن ارقم بود حاضر مجمع ایشان شد بر گفتگوی
ایشان مطلع شد بایشان گفت ای دشمنان خدا آیا خدا را تکذیب میکنید
و رسول خدا را طعن مینمایید و حیله در دین میکنید بخدا سوگند رسول الله
را صلی الله علیه و اله ازین شما خبر میدهم پس عبد الله بن ابی مضطرب شده
گفت اگر رسول الله ص خبر میدهی ما همه تکذیب تو میکنیم و قسم میخوریم بخود
که رسول الله صلی الله علیه و اله تصدیق ما کند آنگاه جمعی شاهد بهم میرسانیم
و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله میبریم که شهادت دهند بر تو بگناهی
چند که موجب قتل تو یا قطع عضوی از تو یا اقامت حدی بر تو باشد پس
زید بتهدید ایشان التفات نکرده بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله رفت
و خبر ایشان را گفت پس این آیه نازل شد و لا تطع الکافرین و المجاهدین
لك یعنی ای محمد اطاعت مکن کافران و مجاهدان را در آنچه دعوت میکنی
ایشانرا از ایمان بخدا و محبت تو و اولیای تو و عداوت دشمنان تو بعد از آن
رسول الله صلی الله علیه و اله ملتفت بسخنان آن منافقون بی دین نشده و
زید را گفت اگر میخواهی که شر جماعت بتو نرسد و از ضرر ایشان ایمن باشی



هر صبح بخوان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس هرگاه این را بخوانی
خدایتعالی نگاه میدارد ترا از شر ایشان چرا که ایشانند شیاطین بکدیگر را
تعلیم مینمایند بقولهای بد وگفتارهای ناسزا و هرگاه خواهی که از سوختن
و غرق شدن و از شر دزدان در امان باشی بخوان این دعا را بسم الله ما شاء الله
لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله ما یکون من نعمة فمن الله بسم الله ما شاء الله
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله ما شاء الله صلی الله علی محمد و آله الطیبین
پس هر کس سه مرتبه در صبح این دعا بخواند ایمن خواهد بود از سوخته شدن
و دزد بردن تا بشب و هر کس در شب سه مرتبه بخواند ایمن میشود از سوختن
و غرق شدن و دزد بردن تا صبح و از حضرت خضر و الیاس علیهما السلم در هر موسم
حاج با هم ملاقات میکنند و چون از هم جدا میشوند این کلمات را بیکدیگر
ترغیب خواندن میکنند و جدا میشوند و این دعا شعار شیعه منست
و این دعا ممتاز میشوند دوستان من از دشمنان من در روز خروج ما قایم
ما صاحب الزمان علیه السلم و حضرت با مفاخر امام محمد باقر علیه السلم گوید
که چون رسول الله صلی الله علیه و آله امر نمود عباس را بمسدود ساختن
در خانه خود و علی را علیه السلم مرخص داشت که در خانه خود را باز گذاشت
عباس و دیگران بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض نمودند
که چه دخل دارد که علی داخل مسجد شود و ما همه بیرون رویم رسول الله صلعم
فرمود این امریست با خدایتعالی و باید شما اطاعت کنید اینک جبرئیل
علیه السلم از بارگاه رب جلیل آمده و این فرمان بمن آورده و در این اثنا
علاماتی که در وقت نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر میشد
بنظر عباس و سایر یاران شد پس فرمود ای عباس و ای عم رسول الله
صلی الله علیه و آله بدانکه جبرئیل علیه السلم خبر میدهد مرا از پروردگار

عالمیان

عالمیان که علی علیه السلم در تنهایی جلیس من و در وحشت انیس منست و من
در مسجد خود وا او را از خود جدا نسازم اگر علی را میدیدی که در رخت خواب
بجای من خوابید و جان خود را در معرض تلف بجهت حمایت جان من در آورد
و خود را در عرصه تیغ اعدا گذاشته و آماده قتل شده هر اینه میدانستی و معلوم
تو میشد که علی از من که پیغمبرم مستحق کرامت و تفضیل و از درگاه رب جلیل
سزاوار تعظیم و تبجیل هست بدرستی که علی علیه السلم منفرد است از خلق بسبب
خوابیدن بر فراش محمد صلی الله علیه و آله و سپر ساختن جان خود از برای
حمایت جان محمد صلی الله علیه و آله پس باین اعتبار خدا یتعالی او را منفرد کردانید
از خلق بسکنای مسجد محمد صلی الله علیه و آله و اگر میدیدی علی را ای عباس
ای عم رسول الله صلعم و مییافتی عظمت منزلت او را نزد خدا و نزد عالمیان
و شرافت قدر او را نزد ملائکه مقربین و بلندی رتبهٔ او را در اعلی علیین هر اینه
اندک میشمردی او آنچه در اینجا میبینی و انرا عظیم میدانی با حذر باش ای
عباس ای عم رسول الله که کراهتی از علی در دل تو راه یابد که مثل برادرت
ابی لهب میشوی پس بدرستی که هر دو از یک نطفه ایم ای عم رسول الله اگر
اهل اسمانها و زمینها بغض علی داشته باشند خدا یتعالی ایشانرا بسبب
بغض علی علیه السلم هلاک میکرداند و اگر کفار محبت علی را در دل راه دهند
هر اینه خدا یتعالی بمکافات محبت علی عم بصفات حمیده چند متصف
میساخت ایشانرا تا توفیق ایمان آورند و داخل بهشت شوند برحمت الهی
ای عم رسول الله بدرستی که شان علی علیه السلم عظیم است و وزن علی
علیه السلم سنگین است نهاده میشود محبت علی علیه السلم در کفهٔ ترازوی
اعمال کسی مگر اینکه راجح اید حسنات او بر سیئات او و نهاده نمیشود بغض
علی در ترازوی اعمال کسی مگر اینکه راجح اید سیئات او بر حسنات او پس عباس



از استماع این دو درود و سپاس بیقیاس بر فضل علی علیه السلم تسلیم شده
کفت بار رسول الله بفضل علی علیه السلم راضی و او را مطیعم انگاه رسول الله
صلی الله علیه واله کفت ای عم نگاه باسمان کن عباس نظر کرد رسول الله صلعم
پرسید چه چیز بنظرت آمد کفت افتابی می بینم در کمال شعاع طالع از اسمانی
صاف بی غبار پس رسول الله صلی الله علیه واله کفت ای عباس ای عم رسول الله
بدوستی که حسن تسلیم شدن تو از برای فضایلی که خدای تعالی بعلی علیه السلم
کرامت نموده نیکوتر است از حسن این افتاب درین اسمان و عظمت برکت
این تسلیم بر تو بیشتر است از عظمت برکت این افتاب بر نباتات و حبوب
و میوهها که انهارا نضج میدهد و تربیت مینماید پس بدان که بسبب این تسلیم
که از برای علی علیه السلم نمودی معلوم شده است برای تو از ملائکه مقربین
فضیلتی چند بیشتر از عدد قطرهای باران و برک درختان و ریک بیابانهای
و عدد موی حیوانات و اصناف نبات و عدد کامهای بنی ادم و نفسهای
اولاد ادم و الفاظ ایشان و عدد برهم زدن چشمهای ایشان که همه
ایشان دعا میکنند و میکویند اللهم صل علی العباس عم نبیک فی تسلیمه
لنبیک صلوات الله علیه واله فضل اخیه علی علیه السلم یعنی خدا وندا
صلوة بفرست بر عباس عم پیغمبر خود در تسلیم او از برای پیغمبر تو فضل
برادر پیغمبرت علی را علیه السلم پس سپاس کن خدا را و شکر کن بتحقیق عظیم
سودی کردی و بزرک شد قدر و برکت تو ای عباس در ملکوت اسمانها

و روایت نموده است عمرو بن میمون که ابن عباس رض با جماعتی خلوت نموده
برخواست و کفت اف اف افتاده اند مردم در حال کسی که رسول الله صلی الله علیه واله در شان
او کفته است من کنت مولاه فعلی مولاه و کفته است در شان او من کنت ولیه
فعلی ولیه و کفته است در شان او انت منی بمنزلة هرون من موسی و کفته است

درباره

در بان او لا دفعت الراية الى رجل و در خانهای همه را از مسجد مسدود کرد الا در خانه
او را او بود که در رخت خواب رسول الله صلی الله علیه وآله در شب غار خوابید
و سوره برائت را رسول الله صلی الله علیه وآله اولا بدست ابوبکر فرستاد و
بعد از آن او را معزول کرد و بعلی علیه السلام داد که ببرد و او را علی علیه السلام باز
پس فرستاده خود سوره را کرفت و روایت شده است که فرمان الهی بسد ابواب
صادر شد رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که ندا کردند که باید بیرون بروند
از مسجد مکر آل رسول الله صلی الله علیه وآله وآل علی علیهم السلام عباس کریه کنان
بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله آمد و کفت عم خود را بیرون میکنی و ابن
عم خود را سکنی میدهی رسول الله صلی الله علیه وآله کفت من ترا بیرون نکرده ام
و من علی را سکنا نداده ام لیکن خدا یتعالی چنین کرده و حمزه نیز عبای سرخی در بر
داشت دامن عبا را بر زمین میکشید و بعبارت عباس کلمه مینمود همان جواب
را که بعباس کفته شد او هم شنید پس عمر خطاب استدعای رخصت روزنه
نمود رسول الله قبول نکرد و فرمود که بقدر یک انکشت نیز باز نباید کذاشت
و ابوبکر نیز استدعای روزنه نمود رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بقدر
سوزنی جایز نیست و عثمان نیز التماس کرد و جواب شنید و روایت نموده است
جابر از عبدالله بن عمر که شخصی او را سؤال کرد از حال خجسته مآل علی عم
نمود که علی و عثمان با هم در چه مرتبه اند ابن عمر کفت اما عثمان پس چنانک
بود که خدا یتعالی او را عفو کرد و شما نخواستید که از او عفو کنید و اما
علی علیه السلام پس ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله و داماد او بود و این
خانه اوست که می بینید در کجاست و خدا یتعالی پیغمبر خود را فرمود که مسجدی
از برای خود بنا کند و در آن ده خانه بنا نمود نه باب از برای ازواج خود و یک باب
از برای علی علیه السلام که در وسط آنهاست و این بنا در سال اول هجرت بود



وبعضی گفته اند در سال رحلت پیغمبر صلی الله علیه واله بود وخانه علی واولاد
او همچنان تا زمان عبد الملک بن مروان وان ملعون که خبر سد ابواب را شنید
از راه بغض وحسد ازلی قدیمی امر نمود که انرا خراب کردند وشهرت داد که
از برای وسعت مسجد چنان میکنم ودران وقت حسن بن حسن از اولاد علی
علیه السلم در انجا سکنا داشت ومیگفت بیرون نمیروم ونمیگذارم که خانه
پدرم را خراب کنند عبد الملک ملعون فرمود تا او را با تازیانه زدند وبیرون
کردند وخانه را خراب نمود واضافه مسجد کرد ومرویست از ابن عمر که گفت
ما میگوییم که بهترین مردم ابو بکر است وبعد از او عمر وحال اینکه ابن ابی طالب
را سه خصلت است که اگر یکی از انها برای من میشد هر اینه بهتر بود مرا از
شتران سرخ مو یکی انکه رسول الله صلی الله علیه واله دختر خود را با او تزویج
کرد وفرزند از او بهم رسانیدند دوم انکه درخانهای همه را از مسجد مسدود
نمود ودر خانه علی را علیه السلم گذاشت سیوم انکه در روز خیبر رایت حرب
را بدست او داد وروایت نموده است حذیفة بن اسید غفاری که چون اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه واله بمدینه امدند پیش از انکه بنای خانه وبیوتات نمایند در مسجد
میخوابیدند رسول الله صلی الله علیه واله بایشان فرمود که در مسجد نخوابند
چرا چه ممکن است که محتلم شوند وجنب بودن در مسجد نمیشاید بعد از ان
شروع بخانه ساختن نمودند در حوالی مسجد ودرهای خانهارا در میان
مسجد قرار دادند بعد از زمانی رسول الله صلی الله علیه واله معاذ بن جبل را
فرستاد که ایشانرا قدغن نماید که درهارا از مسجد مسدود کنند ومعاذ
اول بار ابو بکر را اواز کرد وپیغام رسول الله صلی الله علیه واله باو رسانید
ابو بکر اطاعت نمود ودر خانه خود را مسدود ساخت پس عمر را اعلام
نمود او نیز بدستور رفیق خود سمعا وطاعة گفته قبول کرد وگفت

ای معاذ

ای معاذ از ین فرمان امتناع نیست نهایت میخواهم که روزنه در میان مسجد
داشته باشم پس عثمان را بفرمان رسول الله صلی الله علیه و اله گفت در خانه
خود را مسدود سازد او نیز درخانه خود را مسدود کرد و بیرون
رفت بعد از ان حمزه عم رسول الله صلی الله علیه و اله مامور بسد
باب خانه خود شد او نیز اطاعت کرده در را مسدود کرد و علی علیه السلم
که اینها را مشاهده کرد مترد شد که او نیز از جمله یاران خواهد بود یا
اینکه در بروی او گشاده خواهد ماند و خانه او را پیغمبر خود در میان
خانهاء خود ساخته بود درین هنگام او را گفت ای علی در خانه خود
پاک و پاکیزه بنشین پس این خبر بحمزه رسیده بخدمت رسول الله صلی الله
علیه و اله رفت و گفت ای محمد ما را بیرون میکنی و کودکان عبد المطلب را
نگاه میداری پیغمبر صلی الله علیه و اله او را گفت اگر این امر با من میبود
غیر از شما کسی را داخل نمیکردم بخدا سوگند که این را خدا تعالی با و عطا
کرده و تو ای حمزه بدرستی که از جانب خدا و رسول او بر خیر خواهی بود
بشارت باد ترا پس بشارتی که رسول الله صلی الله علیه و اله او را داد اثرش
این بود که در روز جنگ احد شهید شد و دیگران این کینه در دل پنهان
داشتند نهایت چون بر ایشان بسیار ناگوار بود بی اختیار اثر ان از و
جنات احوال ایشان بظهور میپیوست و اینمعنی بخدمت پیغمبر صلی الله
علیه و اله مکشوف شده برخواست و خطبه مشتمل بر حمد و سپاس
الهی خوانده و بعد از ان گفت که شنیده ام جمعی از شما را نا خوش آمده
که علی در مسجد ساکن شود و شما بیرون روید بخدا سوگند که من
شما را بیرون نکرده ام و من علی را ساکن نساخته ام بدرستی که خدا تعالی
وحی فرستاد بر موسی و برادرش هرون که بسازید از برای قوم خود



خانها در مصر و بکر دانید خانهای خود را قبله خود و نماز بکنارید
و موسی را امر نمود کرد در مسجد خود سکنا کند و نکاح نکند در ان مسجد
و داخل نشود در انجا مکر هرون و ذریتا و و بدرستیکه علی علیه السلم
از من بمنزلت هرونست از موسی و او وست برادر من و حلال نیست از برای
شما که نکاح کند زنانرا در مسجد مکر از برای علی و ذریت او و هر کس خواهد
صدق این مقاله را بداند اینک شام نزدیک است و بدست مبارک خود
بطرف شام اشارت نمود یعنی هر کس خواهد مسجد موسی و خانهٔ هرون را
مشاهده نماید تا حال من و علی را با یشان قیاس کند بشام رود از نافع غلام
عبد الله بن عمر مرویستکه کفت پرسیدم ابن عمر را که بهترین مردم بعد از
رسول الله کیست کفت بیمادر شوی ترا باین سؤال چکار است بعد از ان
تلفظ باستغفار نموده کفت بهترین مردم کسی تواند بود که انچه بر رسول الله
صلی الله علیه و اله حلال بود برا و حلال باشد و انچه بر رسول الله صلی الله علیه
و اله حرام بود برا و حرام باشد کفتم اینکس که باشد کفت علی بن ابی طالب است
علیه السلم که رسول الله درهای خانهٔ همه را مسدود ساخت و در خانه او
را در مسجد کشاشت و با او کفت از برای تو حلال است درین مسجد انچه از برای
من حلال است و بر تو حرام است انچه بر من حرام است و توی وارث و وصی
من و قضا میکنی قرض مرا و وفا میکنی وعدهای مرا و جنگ میکنی با کفار
بر سنت من دروغ میکوید انکه دشمن تو باشد و دعوی محبت من کند
از حضرت امامت منظر امام جعفر علیه السلم مرویستکه او از ابای کرام
خود علیهم السلم روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه و اله فرمود بدرستی
که خدا تعالی وحی فرستاد بر موسی علیه السلم که مسجدی بنا کند و در انجا
سکنا نکند کسی مکر موسی و هرون و دو پسر هرون شبر و شبیر و همچنین

خدا بنوا

خدای تعالی مامور ساخت که مسجدی بنا کنم و در انجا سکنا نکند احدی مگر
من و برادرم علی و دو پسر من حسن و حسین صلوات الله علیهم پوشیده نماند
که اخبار صدق آثار امثنیا زحلال مشکلات جهان مرتضی علی علیه السلم سد
ابواب سایر اصحاب مگر باب مستطاب ان والا جناب از جمله متواترات
صحت ایات ست و ابن بطریق رحمه در کتاب عمده از مسند احمد بن حنبل به سند
از زید بن ارقم و عمر بن خطاب و پسرش عبد الله و از کتاب مناقب ابن مغازلی
از عدی بن ثابت و حذیفه بن اسید غفاری و سعد بن ابی وقاص و براء بن
عازب بهشت طریق و از ابن عباس و سعید و نافع بدو سند روایت نموده
و مجملا خبر حقیقت اثر دلالت تام دارد بر فضل جلیل و منقبتی نبیل که مستلزم
امامت و خلافت و عصمت و طهارت تواند شد و باین سبب حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم در مقدمه شوری احتجاج بان نموده و انرا از ادله ثبوت
امامت و خلافت خود شمرده و فی الواقع کدام فضیلت و چه منقبت ازین عظیمتر
است که حضرت حمزه سید الشهداء رضی الله عنه با وصف کبر سن و تقادم عهد
اسلام از مسجد اخراج شود و انحضرت علیه السلم داخل کرد و رسول الله صلی الله
علیه و آله بفرمان واجب الاذعان الهی حکم بتحریم مرور جنب از مسجد نماید و از
برای علی علیه السلم مباشرت زنان در انمکان جایز دارد ایا مثل این خاصیت
می تواند بود که از برای چیزی دیگر غیر استحقاق علی علیه السلم از برای امامت
عظمی و خلافت کبری باشد شعر اگر ترک تعصب میکنی ای سنی بد بین : ترا
ازاین خبر بی شبهه حق ظاهر تواند شد : باب در ثبوت جمیع خصال انبیاء
زمان از برای شاه مردان و اشتراک ان دو ولی امامت و شمایل
با جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله در جمیع فضایل سوی نبوت
بوجه کامل روایت نموده است ابن مسعود که رسول الله صلی الله علیه و آله



نشسته واصحاب درخدمتش بودند دین اشنا علی بن ابی طالب علیه السلم حاضر
شد رسول الله صلی الله علیه واله کفت هرکس خواسته باشد علم ادم را وحکمت
نوح را وحلم ابرهیم را علیهم السلم به بیند پس نگاه کند بعلی بن ابی طالب علیه السلم
و روایت نموده است ثمالی از امام مبرا از شین حضرت علی بن الحسین علیه السلم
که کفت رسول الله صلی الله علیه واله نگاه بجانب علی عم کرده روی مبارک
باصحاب کرد وکفت هرکس خواسته باشد نظر کند بیوسف علیه السلم در جمال
او ونگاه کند بابرهیم عم در سخاوت او وبسلیمان عم در بهجت او وبداود عم
در حکمت او پس نظر کند بسوی این یعنی علی بن ابی طالب عم و روایت نموده است
سلمه بن قیس از رسول الله صلی الله علیه واله که کفت شهرت علی علیه السلم در اسمان
هفتم مثل شهرت افتاب وقت ظهر است در زمین و علی علیه السلم در اسمان مثل
ماهتابست در شب نسبت باهل زمین وعطا کرده است خدا تعالی بعلی عم
مقداری از فضل بر جمیع اهل زمین قسمت میشد همه را کافی بود وعطا
کرده است او را اینقدر فهم که اکر بر همه اهل زمین قسمت میشد همه را کافی
وشبیه کردانیده است خدا تعالی علی را علیه السلم در نرمی وملایمت بحضرت
لوط علیه السلم ودر خلق بحضرت یحیی عم ودر زهد بحضرت ایوب علیه السلم
ودر سخاوت بحضرت ابرهیم عم ودر بهجت بحضرت سلیمن عم ودر قوت
بحضرت داود علیه السلم واز برای علی علیه السلم در هر حجابی از حجابهای
بهشت اسمی مکتوبست ومرا پروردکار بشارت بان داده که علی علیه السلم نزد
خلایق محمود است ونزد ملائکه مزکیست وخاصه من وخلاصه منست ومعادن
من وچراغ من وباغ من ورفیق منست که پروردکار من مرا باو انس داده
وانخدا استدعا نموده ام که او را پیش از من قبض روح نماید واو را
شهید کند تا درجه شهادت را دریابد وروزی که داخل بهشت شدم

دیدم

دیدمران همچو رنامزد علی علیه السلم بود که بیشترازبرک درختان ازبرای
او مقررشده بود که بعد جمیع بنی نوع انسان علی ع ازمنست ومن از
علیم هرکس دوست اوست دوست منست محبت علی ع نعمت است ومتابعت
او فضیلتست اطاعت او کرده اند ملائکه اسمان وزمین و بمحبت او نزدیکی
میکنند صلحای جن کسی در روی زمین راه نمیرود بعد از من مکر اینکه
علی علیه بحسب عزت از او اکرم و بحسب فخر و راهنمایی از او بهتر است حلف
منست درکارها شتاب نمیکند و بفساد راضی نمیشود و در روی زمین است
و زمین او را اکرامی میدارد و از شکم هیچ زن بهتر از او کسی بیرون نیامده و در
هر منزل که علی علیه السلم نازل شود میمون و مبارک است خدایتعالی حکمت را
بر علی علیه السلم نازل نموده و فهم را بر او القا نموده ملائکه با او می نشیند و
علی علیه السلم ایشان را نمی بیند و اکر بعد از من بکسی وحی نازل میشد بعلی ع نازل
میشد پس خدا تعالی مجالس و محافل را بعلی علیه السلم زینت داده و عساکر
و لشکرها را بوجود سامی او اکرام نموده و صفحهٔ عالم را بذات شریفا و سبز
کرده و جنود را با و عزیز ساخته مثل علی ع مثل بیت الله الحرام است که زیارت
کرده میشود کسی را زیارت نمیکند و مثل علی ع مثل ماه است که چون طلوع
میکند روشنی بخش ظلمت میشود و مثل علی ع مثل افتابست که چون بیرون
می اید دنیا را منور میکند خدایتعالی وصف کرده است او را در کتاب خود
و مدح نموده است او را در ایات خود و بیان کرده است اثار او را پس اوست
کریم در حیوة و شهید در ممات و روایت نموده است ابی ذر غفاری رحمه الله
که روزی از روزها در خدمت رسول الله صلی الله علیه واله بودم وجمعی از
صحابه حاضر بودند که ناکاه رسول الله صلی الله علیه واله برخواست رکوع کرد
و سجدهٔ شکر نمود و روی مبارک بمن کرده کفت ای جندب هرکس خواهد



آدم را و نوح را و فهم نوح را و ابرهیم را و خلت ابراهیم را و موسی را و مناجات
او را و عیسی را و سیاحت او را و ایوب را و صبر او را در بلا ببیند پس نظر
کند باین شخص که می‌آید مثل آفتاب و ماه در حالت سیر و مثل کوکب دری
شجاعت ترین مردم است و سخی ترین مردم است بر دشمن او باد لعنت
خدا و ملائکه و مردم همه پس ملتفت شدیم که آنشخص کیست دیدیم علی عم
بود روایت نموده است حارث اعور علمدار حضرت علی علیه السلم که رسول الله
صلی الله علیه و آله بجمعی از صحابه گفت که بشما می نمایم آدم را عم و علم او را و
نوح را عم و فهم او را و ابرهیم را عم و حکمت او را و چون این سخن را باتمام
رسانید علی بن ابی طالب علیه السلم گفت ای ابابکر تو او را نمیشناسی ابوبکر
گفت خدا و رسول اعلم اند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود آن ابو الحسن
علی بن ابی طالب است علیه السلم آنگاه ابوبکر گفت خوشا حال تو ای ابوالحسن
کجاست مثل تو روایت نموده است ابن نباته که روزی علی بن ابی طالب عم
بر منبر بخواندن خطبه مشغول بود بعد از فراغ ابن کوا برخواست و گفت
یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از ذو القرنین که پیغمبر بود یا پادشاه و خبر ده مرا
از قرن یعنی شاخ او که از طلا بود یا نقره امیر المؤمنین عم گفت نه پیغمبر بود
و نه پادشاه لیکن بنده بود که خدا را دوست میداشت پس خدا او را دوست
داشت و مردم را براه حق دلالت میکرد پس خدا دلیل او شد در راه حق و وجه
تسمیه او بذو القرنین آنست که یکبار دعوت کرد قوم خود را بدین قوم مخالفت
او نموده او را آزار کردند و بر قرن او زدند پس غایب شد و بعد از مدتی دیگر
ظاهر شد باز دعوت قوم کرد این بار نیز مخالفت او کرده بر قرن دیگر او زدند
و در میان شما امت محمد صلی الله علیه و آله شبیه او را هست و ناشر اخبار سید
المرسلین صلی الله علیه و آله وارث بر حق نبیین خاتم المحدثین مولانا محمد باقر

مجلسی اجلسه الله فی اعلا علیین بیان نموده است که مراد از قول امیر المؤمنین ع
در حدیث مزبور که در میان شما امت محمد صلی الله علیه واله شبیه ذو القرنین
هست نفس مقدس انحضرت است علیه السلم و در احادیث معتبره مشهور است
که انحضرت علیه السلم ذو القرنین این امتست بوجوهی چند اول اینکه انحضرت ع
دو قرن زندکانی نموده یکقرن در زمان حیوة رسول الله صلی الله علیه واله و یکقرن
بعد از وفات او دوم انکه شباهت انحضرت بذو القرنین از انست که مثل ذو القرنین
انحضرت علیه السلم نیز بنده بود بصلاح اراسته وبتاییدات الهی ملهم بالهامات
ربانی و مطاع خلایق بتوفیق حضرت خالق با اینکه پیغمبر نبود سیوم انکه
شباهت بنابران باشد که مثل ذو القرنین انحضرت را علیه السلم نیز دو بار بر قرن
او زدند یکبار در جنک خندق که بر سر او زخم زدند و بار دیکر ابن ملجم ملعون
بر سر او زد چهارم انکه انحضرت علیه السلم صاحب دو قرن عظیم است یکی
قرن دنیا و یکی قرن دین پنجم در دنیا انحضرت ع قوم خود را مثل ذو القرنین
دعوت نموده مخالفت او کردند و بر قرن او زدند و در رجعت انحضرت ع
بدنیا خواهد آمد و اهل مشرق و مغرب همکی مطیع و منقاد او خواهند
شد ششم انکه حضرت پروردکار از برای انحضرت افریده است مشرق و مغرب را
و در رجعت پادشاهی روی زمین از قرن مشرق و مغرب بانحضرت علیه السلم
قرار خواهد یافت وجزری در کتاب نهایه روایت نموده است که رسول الله
صلی الله علیه واله علی را گفت ای علی خدای تعالی مقرر نموده است از برای تو خانه
در بهشت و توی ذو قرنین جنت یعنی هر دو طرف بهشت با نست و روایت نموده
است ابو طفیل از علی بن ابی طالب ع که رسول الله صلی الله علیه واله او را گفت
یا علی بدرستی که ترا است کنجی در بهشت و توی صاحب دو قرن بهشت و شیخ
صدوق ره بیان نموده که معنی قول رسول الله صلی الله علیه واله که بعلی ع



كفت تراست كنجي در بهشت اينست كه انحضرت عليه السلم مفتاح باب بهشت
است وكليد قفل مخزن نعمتهاي كوناكون جنت است از اينجهت كه كنج بحسب
متعارف نمباشد مكر مال وطلا ونقره وكنج نهادن از خوف فقر واحتياج
است وكنج نيست مكر از براي انفاق در وقت حاجت ودر بهشت احتياج
وفقر وفاقه معدوم است زيراكه جنت دار السلامست يعني خانه سلامتي
از افاتست ودر انجا انچه خواهش نفوس ومتلذات طبايع باشد ومهيا است
پس بهشت كنج است وعلي عليه السلم مفتاح انست زيراكه بموجب احاديث معتبره
انحضرت قسيم جنت است وبناي قسمت بر ايمان وكفر است يعني صاحب ايمانرا
در بهشت داخل ميكند وصاحب كفررا محروم مينمايد وپيغمبر صلي الله عليه واله
بانحضرت عم مكرر كفته است كه اي علي دوستي تو ايمان ودشمني تو نفاق
وكفر است بنابراين انحضرت عم بر وجه حق وسداد قسيم جنت وناراست و
بعضي از محدثين رحمهم الله براين رفته اند كه مراد از كنز در قول رسول صلي الله عليه واله
در حديث مزبور محسن پسر علي عليه السلامست كه از حضرت فاطمه عليها السلم
بسبب لكد زدن عمر ملعون سقط شده واستدلال بر صحت تاويل بحديث مشهور
شده كه فرزند سقط در روز قيامت بر در بهشت ايستاده خواهد بود و
از جانب الهي خطاب ميشود كه داخل بهشت شود ميكويد كه داخل نميشوم
تا پدر ومادرم پيش از داخل نشوند وبحديث ديكر كه جناب پروردكار حضرت
ابرهيم عم وسارارا مقرر نموده كه متكفل نكاهداري اطفال مؤمنان شوند و
وايشانرا غذا ميدهند از درختي كه در بهشت است تا روز قيامت قايم شود
ايشانرا مخلع نموده بعطرهاي جنت خوشبو ميسازند وپدر ومادرانرا
بايشان نموده باتفاق داخل بهشت شوند وايشان با پدران ومادران در جنت
پادشاه ميشوند وقول پيغمبر صلي الله عليه واله كه علي را عم كفت تو ذو قرنين

جنت

جنت مراد از قرنین حسن و حسین است علیهم السلام و قرینه برین روایت
حدیث معتبریست که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی
در روز قیامت مزین خواهد ساخت بهشت را بوجود شریف حسن
و حسین علیهم السلام همچنانکه زینت میدهند خود را زنان بگوشوار
یعنی آن دو زینت بخش محافل قدس و دو چشم و چراغ مجالس انس
دو گوشوارۀ عرش اند افرینش را و بعضی از محدثین رحمهم الله گفته اند
که مراد از ذو القرنین بودن علی علیه السلام است که آنحضرت صاحب دو قرن
دنیاست یعنی مشرق و مغرب چه آنحضرت ع حجت خداست در مشرق و
مغرب و صاحب امر و نهی است بنا بر این حدیث اینست که علی علیه السلام مالک
حکم دنیاست در انصاف مظلومین و اخذ حقوق از دست ظالمین
و اقامت حدود و در حل و عقد و حرمت و اباحت و داد و ستد و جبر
و اطلاق و ترغیب و ترهیب و بعضی گفته اند که مراد از ذو القرنین
بودن علی ع آنست که راس امت و رئیس امت بوده با آنکه آنحضرت ع
خود در ابتدا امام بوده و فرزند او مهدی ع در انتها امام خواهد
بود و مراد از دو قرن قرن ابتدا و قرن انتها باشد و در کتاب مناقب
مذکور است که جناب حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف خود و
پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بآیاتی چند نموده از انجمله
در بارۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده آمن الرسول و در بارۀ علی ع
فرموده و صالح المؤمنین در وصف ذات اقدس خود فرموده ان
بطش ربک لشدید و پیغمبر را صلی الله علیه و آله فرمود اشد حبا لله
یعنی سخت تر است دوستی او از برای خدا و علی را علیه السلام فرمود
اشداء علی الکفار یعنی سخت میگیرد بر کافران و در وصف خود



فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و در بارهٔ پیغمبر صم فرمود وما ارسلناك
الا رحمة للعالمین یعنی ترا نفرستادیم بر خلق مکر اینکه رحمتی از برای اهل
عالم و در بارهٔ علي علیه السلم فرمود قل بفضل الله و رحمته مراد از فضل و
رحمت علیست علیه السلم و در وصف ذات مقدس خود فرمود من الله
العزیز الحکیم و در بارهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود ولقد جاءتکم رسول
من انفسکم عزیز یعنی آمد بر شما ای خلایق رسولی از نوع شما که صاحب
عزتست و در بارهٔ علي علیه السلم فرمود و تعز من تشاء یعنی خدا عزیز میکند
هر کس را که خواهد و در وصف خود فرمود وهو العلی العظیم و در بارهٔ
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود انك لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی که تو
ای محمد بر خلقی عظیم مخلوق شده و در بارهٔ علي علیه السلم فرمود عم یتسآءلون
عن النبأ العظیم یعنی از چه چیز سؤال میکنند از خبر بزرك یعنی ولایت
علي عم و در وصف خود فرمود الله نور السموات والارض و در بارهٔ
پیغمبر صم فرموده جاءکم من الله نور یعنی آمد بر شما ای مردمان از جانب خدا
نوری که آن محمد است صلی الله علیه وآله و در بارهٔ علي عم فرمود واتبعوا النور
الذی انزل معه یعنی مؤمنان متابعت کردند نوری را که فرستاده شده
با پیغمبر صلی الله علیه وآله که علیست عم و دیکر هر اسمی که خدا تعالی بکتب سماویه
نهاده همان اسم را بعلی عم نهاده و از انجمله فرموده است انا انزلنا التوریة
فیها هدی و در بارهٔ علي عم فرمود ولکل قوم هاد و در بارهٔ قران فرمود یحکم
بها النبیون یعنی حکم میکنند بانچه در قرانست پیغمبران و در بارهٔ علي علیه السلم
فرمود لدینا لعلی حکیم یعنی نزد ما بدرستی که علي حکم کننده است و در بارهٔ قران
فرمود وکل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی هر چیز را احصا کرده ایم
در قران بطریق ظهور و در بارهٔ علي عم فرمود یوم ندعوا کل اناس بامامهم

یعنی

یعنی روزی کرد و ز حسابست میطلبیم هر جماعتی را بنام امام ایشان و در بارهٔ قران
فرموده هذا بیان للناس و در بارهٔ علی ع فرمود افمن کان علی بینة من ربه و
در بارهٔ قران فرمود هذا بصایر للناس و در بارهٔ علی ع فرمود قل هذه سبیلی
ادعوا الی الله علی بصیرة و در بارهٔ قران فرمود یتلونه حق تلاوته و در بارهٔ علی ع
فرمود و یتلوه شاهد و در بارهٔ قران فرمود هدی و بشری و در بارهٔ علی علیه السلم
فرمود لهم البشری و در بارهٔ قران فرمود سنلقی علیک قولا ثقیلا و در بارهٔ
علی ع وارد شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین و در بارهٔ
قران فرمود انه لذکر لک و در بارهٔ علی ع فرمود افمن یهدی الی الحق و در بارهٔ قران
فرمود فلله الحجة و در بارهٔ علی ع فرمود پیغمبر را صلی الله علیه و آله که او را
کوذانید حجت خدا بر خلق خدا و ازان راه امیر المؤمنین علیه السلم گفت انا حجة الله
و در بارهٔ قران فرمود انا نحن نزلنا الذکر و در بارهٔ علی ع فرمود انزلنا الیک
الذکر و در بارهٔ قران فرمود و لا تکتموا الشهادة و در بارهٔ علی ع گفت کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و در بارهٔ قران فرمود الذی
جاء بالصدق و در بارهٔ علی ع فرمود کونوا مع الصادقین و در بارهٔ قران
فرمود تفصیل کل شیء و در بارهٔ علی ع فرمود انه لقول فصل و در بارهٔ
قران فرمود لم یجعل له عوجا قیما و در بارهٔ علی ع فرمود ذلک الدین القیم
و در بارهٔ قران فرمود الله نزل احسن الحدیث و در بارهٔ علی ع فرمود
من جاء بالحسنة و در بارهٔ قران فرمود قالوا خیرا و در بارهٔ علی علیه السلم
فرمود اولئک هم خیر البریة و در بارهٔ قران فرمود ما نفدت کلمات الله
و در بارهٔ علی ع فرمود و جعلها کلمة باقیة و در بارهٔ قران فرمود هدی
للمتقین و در بارهٔ علی ع فرمود ان تتبع الهدی و در بارهٔ قران فرمود
یس والقران الحکیم و در بارهٔ علی ع فرمود و انه فی ام الکتاب لعلی حکیم



یعنی علی غالیست در بلاغت و علو یافته است بر هر کتابی زیرا که مثل خدا انخفرت
علیه السلم معجز است و ناسخ است و منسوخ است و معنی حکیم اینست که علی ع
مظهر حکمت بالغه است و بمنزله حکیمیست که ناطق باشد بصواب و این دو
صفت در علی علیه السلم بر سبیل حقیقت است و در قران بر سبیل مجازاست
به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و در بارهٔ قران فرمود افنضرب عنکم
الذکر و در بارهٔ علی ع فرمود فاسئلوا اهل الذکر و در باره قران فرمود
ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و در بارهٔ علی ع فرمود و من عنده
علم الکتاب و پیغمبر صلی الله علیه واله انحضرت را ع مساوات داد بفرمان
الهی با ادم و نوح و ادریس در اموری چند اول در علم خدا یتعالی فرموده
وعلم ادم الاسماء کلها پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود انا مدینة العلم وعلی
بابها دویم در تزویج چنانکه ادم و حوا را در بهشت تزویج شد فاطمه را
علیها السلم در بهشت بعلی علیه السلم تزویج کردند سیوم انکه خدا یتعالی
اهن را برای ادم ع فرستاد همچنین ذوالفقار را برای علی علیه السلم
فرستاد چهارم همچنانکه ادم پدر دنیا است علی ع پدر علویانست
پنجم انکه خدا یتعالی ادم را فرمود که کندم نخورد فراموش کرد و خدا
در بارهٔ او فرمود فنسی و لم نجد له عزما و علی را علیه السلم مدح فرموده
در بارهٔ او کفت یوفون بالنذر ششم همچنانکه ادم را خدا یتعالی از
شر خطای او ایمن ساخت و فرمود فاجتباه ربه علی ع نیز از شر روز
قیامت ایمن ساخته فرمود فوقیهم الله شر ذلك الیوم هفتم همچنانکه
ادم علیه السلم حسب الحکم انی جاعل فی الارض خلیفه خلیفه خدا بود علی ع
نیز خلیفه خدا بود و خود میفرمود من لم یقل انی رابع الخلفاء هشتم
انکه ادم از تراب خلق شده بود و پیغمبر صلی الله علیه واله علی را علیه السلم

ابو تراب

ابو تراب نامید نهم انکه چون ادم علیه السلم را روح در قالب دوید عطسه
کرد و الحمد لله کفت و خدایتعالی رحمك الله در جواب او کفت علی علیه السلم
چون متولد شد سر بسجده کذاشته الحمد لله کفت دهم انکه ادم خلق
شد میان مکه و طایف و علی عم در اندرون کعبه متولد شد یازدهم انکه
خدایتعالی انبیا را از صلب ادم عم ایجاد کرد و اوصیاء پیغمبر اخر الزمان را از صلب
علی علیه السلم بهم رسانید دوازدهم انکه ادم را علیه السلم حضرت پروردکار
بر دوش ملائکه فرمود که بردارند و چنان علی را عم ملائکه بر دوش کرفتند
سیزدهم انکه بنی نوع انسان که اولاد ادم اند عم باو نسبت داده میشوند
و هر فردی از ایشان را ادمی میکویند و اولاد پیغمبر صلعم را نیز نسبت بعلی عم
داده هریك از ایشان را علوی میکویند چهاردهم انکه خدایتعالی ملائکه را
فرمود که ادم را سجده کنند و ایشان را فرمود که خدمت علی عم نمایند روایت
نموده است مسلمه بن کهیل از علی علیه السلم که پیغمبر صلی الله علیه و اله انحضرت
را عم کفت ای علی تو بمنزله کعبه که همه نزد تو میایند و ترا احتیاج برفتن
نزد کسی نخواهد بود ادم عم بهشت را بچند دانه کندم فروخت و خدا او را فرمود
تا از انجا بیرون رود و علی علیه السلم بهشت را بیك قرص نان خرید و در ان
باب نازل شد وجزاهم بما صبروا جنة و مراد از اسماء در انجا که خدایتعالی
فرمود و علم ادم الاسماء کلها اسامی سامیه علی علیه السلم و اولاد امجاد اوست
که خدایتعالی تعلیم او نمود روایت نموده است عبد الله بن عمر که رسول الله صلعم
کفت چون روز قیامت شود افتخار میکند ادم علیه السلم بر پسر خود شیث عم
و من افتخار بعلی بن ابی طالب عم کنم مثل ادم عم عالم است بشرح اسما و کنیتها
و مساوات انحضرت علیه السلم با ادریس عم با موری چند است اول انکه
خدایتعالی ادریس را عم بعد از وفات از طعام بهشت اطعام نمود علی عم



در حیات مکرر از طعام جنت خورانید دوم تسمیهٔ او بادریس باین سبب بود
که کتب الهی را بمردم درس میگفت علی عم نیز عالم بجمیع علوم کتب الهی بود و در شان
او نازل شد من عنده علم الکتاب سیم انکه ادریس کسبی بود که خط را وضع نمود
علی علیه السلم علم نحو و علم کلام را وضع کرد و مسانقات انحضرت عم با نوح عم
بچند چیز است اول انکه میثاق کرفت خدایتعالی از برای نوح عم و در ان باب
خدایتعالی فرمود و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و کرفته شد از برای
علی عم و یازده فرزند او میثاق امامت دوم انکه نوح عم اختصاص یافت
بطول عمر فلبث فیهم الف سنة یعنی باقی ماند در میان قوم مدت هزار
سال همچنین قایم ال محمد علیه السلم که فرزند علیست علیه السلم بطول عمر اختصاص
یافته و در شان او نزول یافته و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا سیم
انکه نوح عم بفرمان رب العالمین شیخ المرسلین بود همچنین علی علیه السلم شیخ
الائمه است چهارم انکه قوم نوح عم او را کفتند یا نوح قد جادلتنا و در شان
علی عم نازل شد فمن حاجک فیه پنجم انکه از برای نوح عم اب از میان اتش
جوشید و ایهٔ فار التنور در ان باب نازل شده همچنین از برای علی علیه السلم
ستاره از چاه مشرق در امده ایهٔ و النجم اذا هوی در شان او نازل شد
ششم انکه دعای نوح در باب قوم خود مستجاب شده طوفان واقع شد
همچنین دعای علی عم از برای ارض بلقع مستجاب شده رحمت بر ایشان نازل
شد هفتم انکه خدایتعالی نوح را عم در چهل و دو موضع از قران ذکر نمود
هشتم انکه خدایتعالی هلاک کرد جمیع خلق را بطوفان غیر از قوم او را و
فرمود فانجیناه و الذین امنوا معه فی الفلک همچنین اعداء علی را علیه السلم
در طوفان نصب عداوت هلاک خواهد کرد و درین باب فرمود فیلقی
فی جهنم و دوستان او را نجات خواهد داد چنانکه فرمود ان المتقین مفازا

نهم

نهم انکه نوح عم اب ثانی یعنی پدر دوم ادمیانست همچنین علی عم ابو الائمه است
وابو السادات است دهم انکه خدایتعالی مشتق ساخت اسم نوح را از صفت
او که نوحه کرده بود و مشتق نمود اسم علی را عم از صفت او که عالی بود بر همه
یعنی بلند مرتبه تر از جمیع اوصیا بود یازدهم انکه نوح را عم خدایتعالی در سفینه
هنگام طوفان نجات داده فرمود و حملناه علی ذات الواح و دسر همچنین پیغمبر صم
گفت مثل اهل بیتی کسفینة نوح پس سفینه محبت علی علیه السلم که سرور اهل بیت
پیغمبر است صلی الله علیه واله نجات است از اتش دوزخ و مساوات انحضرت عم
با ابرهیم علیه السلم در سی وچهار خصلت است اول اجتبا و هدایت خدایتعالی
در شان ابرهیم علیه السلم فرموده واجتبیناه وهدیناه و در شان علی علیه السلم
فرموده ان الله اصطفی ادم و دیگر فرموده لکل قوم هاد دوم در حسنه خدایتعالی
در شان ابرهیم فرموده واتیناه فی الدنیا حسنة و در شان علی عم فرموده من جاء
بالحسنة سیوم در برکت خدایتعالی در شان ابرهیم عم فرموده وبارکنا علیه
و در شان علی عم فرموده وبارکنا علیه و در شان علی عم فرموده و برکاته
علیکم اهل البیت چهارم در بشارت خدایتعالی در شان ابرهیم فرموده
بشرناه باسحق و در شان علی علیه السلم فرموده وهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا پنجم در سلام خدایتعالی در شان ابرهیم عم فرمود
سلام علی ابراهیم و در شان علی عم فرمود سلام علی ال یاسین ششم
در خلت خدایتعالی در شان ابراهیم عم فرمود واتخذ الله ابراهیم خلیلا
و در شان علی علیه السلم فرموده انما ولیکم الله هفتم در ثنای راستی خدایتعالی
در شان ابراهیم عم فرموده وجعلنا لهم لسان صدق علیا و در شان
علی عم فرمود والذین امنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون هشتم
در مقام خدایتعالی در شان ابراهیم فرمود واتخذوا مقام ابراهیم مصلی



ودرشان علي عليه السلم وارد شده اول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه
واله نهم درامامت خدا تعالی درشان ابرهیم علیه السلم فرمود انی
جاعلك للناس اماما ودرشان علي عليه السلم فرمود وكل شئ احصيناه في
امام مبین دهم انکه بنای ابرهیم علیه السلم را قبله خلق کردانیده فرمود واذ
جعلنا البيت مثابة همچنين پیغمبر بنای ایمان را بر محبت علي عليه السلم نهاده فرمود
حب علي ايمان یازدهم انکه خدا تعالی اخبار نمود ابرهیم را علیه السلم بطوافی
کرا امیر المؤمنین علیه السلم درخانه خدا خواهش کرد و فرمود طهر بیتی للطائفین
ودرشان علي عليه السلم فرمود انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
دوازدهم انکه خدا تعالی ابرهیم را علیه السلم مامور ساخت بتطهیر بیت الله
و فرمود طهر بيتي و همچنین تطهیر بیت علي عليه السلم فرمود وکفت یطهرکم تطهیرا
سیزدهم انکه ملوك روم از نسل حضرت ابرهیم علیه السلم بودند همچنین
ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين که پادشاهان دنیا و دین اند
از نسل طاهر امیر المؤمنین اند علیه السلم چهاردهم انکه خدا تعالی ابرهیم را
علیه السلم مدح نمود بسبب توحید که در ان زمان ابرهیم علیه السلم خود
تنها قایل بتوحید و باین اعتقاد فرد و وحید بود و فرمود ان ابرهیم
کان امة همچنین علي عليه السلم اول کسی بود که مسلمان شد پانزدهم
انکه خدا تعالی درشان ابرهیم علیه السلم فرمود ان ابرهیم کان امة قانتا لله
همچنین درشان علي عليه السلم فرمود امن هو قانت شانزدهم انکه در
شان ابرهیم علیه السلم فرمود ولکن کان حنیفا مسلما همچنین درشان
علي عليه السلم فرمود على ملة ابرهيم ودين محمد ومنهاج علي حنيفا مسلما
هفدهم انکه درشان ابرهیم علیه السلم فرمود شاکرا لانعمه درشان علي
علیه السلم فرمود الذین یذکرون الله هیجدهم انکه درشان ابرهیم علیه السلم

فرمود

فرمود وابرهیم الذی وفی همچنین در شان علی علیه السلم یوفون بالنذر
ناتردهم انکه در شان ابرهیم علیه السلم فرمود وانه فی الاخرة لمن الصالحین
همچنین در شان علی علیه السلم فرمود ولصالح المؤمنین بیستم انکه در شان
ابرهیم علیه السلم فرمود ان ابرهیم لحلیم اواه منیب همچنین در شان علی ع
فرمود یحذر الاخرة ویرجوا رحمة ربه بیست ویکم انکه خدا تعالی ابرهیم
علیه السلم را مؤذن حج کردانید وفرمود واذن فی الناس بالحج همچنین
علی علیه السلم مؤذن خدا ورسول بود بیست ودوم انکه ابرهیم علیه السلم
که از قوم خود جدا شد وخدا تعالی در ان باب فرمود واعتزلکم وما تدعون
انکاه از نسل او هفتاد هزار پیغمبر بهم رسید همچنین علی علیه السلم از قوم
خود که قریش بودند جدا شد پس خدا تعالی او را در افضل قریش که
بنو هاشم اند مقرر کردانید ونسل طیب با شفقت که ایمه معصومین
وسادات عالیدرجات مؤمنین از او بهم رسید بیست وسیم انکه
ابرهیم علیه السلم با قوم خود دشمنی کرد وخدا تعالی فرمود فانهم
عدو لی الا رب العالمین همچنین علی علیه السلم با قوم قریش دشمنی کردند
تا انکه شمشیر بر ایشان زد بیست چهارم انکه ابرهیم ع مبتلا شد وخدا تعالی
فرمود ان هذا لهو البلاء المبین همچنین علی علیه نیز مبتلا شد بیش از ابرهیم ع
بیست وپنجم انکه ابرهیم را علیه السلم بمنجنیق کذاشته انداختند همچنین
علی علیه السلام را در ذات السلاسل بمنجنیق کذاشته درمیان قلعه کفار
انداختند ودرین صفت ترجیح از برای علی علیه السلم بود زیرا که انداختن
ابرهیم علیه السلم باکراه بود وانداختن علی علیه السلم باختیار خود بیست وششم
انکه خدا تعالی در حق ابرهیم علیه السلم فرمود فالقوه فی الجحیم همچنین
علی علیه السلم خود را در وادی الجن انداخت وبا طایفه جن محاربه نمود



تا ایشانرا مسلمان ساخت بیت وهفتم انکه خدا یتعالی اتش دینارا برابرهیم
کلستان نموده فرمود یا نار کونی بردا و سلاما همچنین اتش اخرت بر علی ع
و محبان او بردو سلام میشود و دوزخ فریاد بر محبان علی علیه السلم خواهد
کرد که جز یا مؤمن فقد اطفا نورك لهبی یعنی بکذر ای مؤمن که خاموش ساخت
نور تو شعلهٔ مرا بیت وهشتم انکه جمعی ادعای محبت ابرهیم علیه السلم نمودند
واو کفت ومن تبعنی فانه منی همچنین جمعی ادعای محبت علی علیه السلم نمودند
پس خدا یتعالی فرمود ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه بیست ونهم انکه
ابرهیم علیه السلم از ملائکه خوفی در خاطرش بهم رسید و علی علیه السلم با ملائکه
بخاطر جمع تکلم نمود سی ام انکه سایر انبیای بعد از ابرهیم علیه السلم از نسل
ابرهیم بودند همچنین سایر اوصیای بعد از علی علیه السلم از نسل علی اند ع
سی ویکم انکه ابرهیم علیه السلم اساس کعبه را نهاد همچنین علی علیه السلم اظهار
اسلام بضرب شمشیر نموده خانهٔ کعبه را از لوث شرك و کفار پاك کردانید
سی و دوم انکه ابرهیم علیه السلم اصنام را شکست و بت پرستان کفتند من
فعل هذا بالهتنا همچنین علی علیه السلم سیصد و سی بت را شکست و از بالای
خانهٔ کعبه پایین افکند سی وسیم اینکه خدا یتعالی ابرهیم علیه السلم مبتلا کرد
بقربانی فرزند خود و کفت انی اری فی المنام انی اذبحك همچنین ابوطالب
علیه السلم فرزند ارجمند خود علی را علیه السلم در رخت خواب رسول الله
صلی الله علیه واله خوابانید و رسول الله صلی الله علیه واله اورا در لیلهٔ الهجره
در جامهٔ خواب بجای خود خوابانید ومیان فدا شدن علی علیه السلم از
رسول الله صلی الله علیه واله و فدا نمودن فرزند ابرهیم علیه السلم فرق بسیار است
اول اینکه احتمال میرفت که از راه شفقت پدر فرزندی فرزند خود را بدست
خود ذبح نکند و علی علیه السلم یقین دانست که کفار در کشتن او کوتاهی

نمیکنند

نمیکند ثانی انکه فرزند ابرهیم علیه السلم ممکن بود که ظن غالب داشته
باشد که پدرش از باب ترحم در ذبح او دستی نگاه دارد و باین اعتبار
خوف از خاطر مسلوب کند و امید سلامت داشته باشد و علی علیه السلم
خوف دارد کمال شدت داشت و امید سلامت هیچوجه کمان نمیبرد ثالث
انکه فرمان ابرهیم علیه السلم از جانب الهی بسبب وحی بود که بلا واسطه
بابرهیم علیه السلم رسیده بود و علی علیه السلم بفرمودهٔ پدر و فرمودهٔ
رسول الله صلی الله علیه واله تن بهلاک داده بود چهارم انکه خدا تعالی
ابرهیم را علیه السلم در شصت و پنج موضع از قران مدح نمود که اول ایات
مدح ابتلی ابرهیم ربه بود و اخر ایات صحف ابرهیم و موسی در ربع قران
بالتمام در شان والای علی مرتضی علیه السلم نازل شده و مشابهت علی ع
با یعقوب و یوسف علیهما السلم در چند موضع در نظر متاملون جلوه
ظهور مینماید اول انکه از برای یعقوب علیه السلم دوازده پسر بود و دو تا را
از ایشان که یکی یوسف علیه السلم و دیگری یامین بود بیشتر دوست میداشت
دوم انکه یوسف علیه السلم که دوستی پدر نسبت باو بیشتر بود بچاه افتاد
و بعتاب زندان کرفتار شد همچنین حسین را علیه السلم عتابها نموده
در اخر بقتل رسانیدند و همچنانکه یعقوب علیه السلم بفراق یوسف ع
مبتلا شد علی علیه السلم بذبح حسین علیه السلم مبتلا شد سیوم انکه یوسف
علیه السلم با وجود دوری مکان و بعد مسافت در میان از یعقوب
دور نبود و از او در معنی جدا نشد هرچند بصورت غایب بود همچنین
خلافت و جانشینی رسول الله صلی الله علیه واله با وجود اینکه در دست
دیگران و از علی علیه السلم دور بود اما در معنی خلافت حق او و با او
از او جدا نبود چهارم انکه همچنانکه یعقوب را علیه السلم بیت الاحزانی



بود علی علیه السلام و آل محمد را صلی الله علیهم کربلائی هست پنجم آنکه یعقوب ع
از پیرهن یوسف علیه السلام روشن شد و از کوری ایمن گشت همچنین علی را
علیه السلام پیرهنی از ریسمان دست ریس حضرت فاطمه علیها السلام بود که
در جنگها می پوشید و از طعن مبارزان بسبب آن ایمن میگشت ششم آنکه
گرگ دهن آلوده یوسف ندرید بحضرت یعقوب علیه السلام تکلم نموده گفت
برادران یوسف علیه السلام تهمت یوسف را علیه السلام بمن انداخته اند اما
محض افتراست و بر ما حرام است گوشت پیغمبران همچنین گرگ و شیر مکرر
بحضرت اسد الله علیه السلام تکلم نمودند هفتم آنکه یعقوب علیه السلام بسبب
اینکه در عقب برادرش عیص بود یعقوب نامیده شد همچنین علی علیه السلام
بسبب اینکه بحسب و نسب عالی بود علی علیه السلام نامیده شد هشتم آنکه یعقوب
را علیه السلام دوازده پسر بود بعضی مطیع و بعضی عاصی حضرت علی را ع
دوازده پسر بود همه معصوم و پاک از خطا و مساوات داده است رسول الله
صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام با یوسف علیه السلام در اموری چند اول
آنکه یوسف هنگام پادشاهی مصر گفت رب آتیتنی من الملک و در شان
علی علیه السلام گفت و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا دوم آنکه چون برادرانم
یوسف علیه السلام او را دیدند که پادشاه مصر شد حسد عظیم براو
ورزیدند همچنین علی را علیه السلام اهل زمان خود چون میدیدند که
آنا فآنا مشمول تفضلات الهی و شفقتهای حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله میشد حسد بسیار بجال او میبردند تا آیه کریمه ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله نازل شد سیم آنکه همچنانکه برادران یوسف
علیه السلام خاطرنشان مینمودند که دوستدار و محب اویند و با او میگفتند
انا له لناصحون و در باطن دشمن او بودند اصحاب علی علیه السلام نیز بظاهر

دم از

دم از محبت او میزدند و در باطن کمال عداوت و حسد و کینه با نسبه و د
داشتند چهارم انکه خدای تعالی یوسف را علیه السلم صدیق خواند همچنین
علی را علیه السلم خود بفرموده خدا میگفت انا الصدیق الاکبر پنجم انکه
برادران یوسف علیه السلم بزبان موافقت او مینمودند و بدل مخالف او
بودند همچنین منافقان با علی علیه السلم بزبان اظهار موافقت میکردند
و در دل دشمنی او را واجب میشمردند تا اینکه در باب مخالفت آن منافقون
فرمود فهل عسیتم ان تولیتم ششم انکه برادران یوسف علیه السلم پدر را
گفتند انا له لحافظون یعنی ما او را محافظت میکنیم و او را بردند و بچاه
افکندند همچنین منافقون در خدمت رسول الله صلی الله علیه و اله اقرار
بولایت امیر المؤمنین علیه السلم نموده گفتند علی مولانا و بعد از ان خلافت
را که حق او بود ظلم کردند و از دست او بغصب گرفتند و خدای تعالی درین
باب فرموده ام حسب الذین اجترحوا السیئات هفتم انکه همچنانکه یعقوب
علیه السلم یوسف را علیه السلم ببرادران سپرد و بمحافظت او سفارش
نمود پیغمبر صلی الله علیه و اله علی را علیه السلم در میان امت بخدا سپرد و
امت را بمحافظت او مامور ساخت و فرمود انی تارک فیکم الثقلین هشتم
انکه یعقوب علیه السلم در فراق یوسف علیه السلم گفت و اسفی علی یوسف
همچنین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله چون دانست که بعد از او آزار بسیار
از منافقان بعلی علیه السلم میرسد گفت ما اوذی نبی مثل ما اوذیت نهم
انکه خدای تعالی بعد از کمال بلوغ و رشد حضرت یوسف را علیه السلم بپادشاهی
سرافراز نمود و فرمود فلما بلغ اشده اتیناه حکما و علما حضرت علی را علیه السلم
در صغر سن فرمانفرمای محکمهٔ دین مبین گردانید دهم انکه یوسف ع
اهل مصر را اطعام نمود حضرت علی علیه السلم ملایکه را اطعام کرد چنانکه



خدای عز و جل فرموده و یطعمون الطعام علی حبه یازدهم انکه از خواص
یوسف علیه السلم ان بود که هر کرسنه که نظر بجمال او میکرد سیر میشد و از
اتش جوع امان می یافت همچنین مؤمنان بلقای حضرت علی علیه السلم از اتش
دوزخ امان می یابند و خدای تعالی دشمنان او را فرمان میدهد که
بدوزخ اندازند چنانکه فرموده است القیا فی جهنم دوازدهم انکه حضرت
یوسف علیه السلم خود را مدح نموده کفت انی حفیظ علیم و کفت الا ترون
انی اوف الکیل همچنین خدا تعالی حضرت علی را علیه السلم مدح فرموده
کفت و یطعمون الطعام و کفت یوفون بالنذر سیزدهم انکه حضرت
یعقوب علیه السلم رایحه پیرهن یوسف را علیه السلم از بیکاه استشمام
نمود و شیعه علی علیه السلم رایحه نایحه بهشت را از بالای هفت اسمان استشمام
خواهد نمود چنانکه خدا تعالی می فرماید فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان
و جنة نعیم چهاردهم انکه در بارهٔ حضرت یوسف علیه السلم چهار مدعا
بظهور رسید اول خوابی که دیده بود و پدرش با و کفت یا بنی لا تقصص
رؤیاك دوم انکه عزیز مصر او را بفرزندی قبول نموده کفت عسی ان ینفعنا سوم
انکه برادرانش او را در لباس غلامی فروختند و شروه بثمن بخس چهارم انکه زلیخا
عاشق او شد و قد شغفها حبا همچنین خدا تعالی در بارهٔ علی علیه السلم کفت
ان هو الا عبد انعمنا علیه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله او را برادر خود
خوانده کفت علی اخی و جماعتی از منافقون انکار فضل علی علیه السلم در اخوت
رسول الله صلی الله علیه و اله و در خلافت او نمودند و خدا تعالی در ان باب
فرمود یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و شیعیان اعتقاد بامامت انحضرت
علیه السلم نمودند چنانکه خدا تعالی فرموده رجال صدقوا پانزدهم انکه یوسف را
علیه السلم چهار نام نهادند اول یعقوب علیهم السلم او را ابو ادم مینامیدند و شخصی

کر او را

که اورا خرید غلام نامید و عزیز مصر اورا فرزند خواند و زلیخا اورا معشوق
میگفت همچنین علی را علیه السلم غلات خدای خود میدانستند و جماعت خوارج
اورا کافر میخواندند و شیعه اورا معصوم میدانستند و جماعت مرجئه اورا
مؤخر میخواندند شانزدهم انکه یوسف را علیه السلم هشت حالت بهم رسید
بسبب هشت نظر که بحال او شد اول انکه یعقوب بنظر محبت براو نکریست
دوم انکه یعقوب علیه السلم از لقای او محروم شد وکفت یا اسفی علی یوسف
وبچشم حسرت بشخص خیالی او نگاه میکرد سیم انکه مالك بن ذعر که پادشاه
بود بنظر احترام بر یوسف علیه السلم نکریست واورا معزز داشت چهارم انکه
مردم مصر بچشم سلطنت براو نکریسته پادشاه شد پنجم انکه عزیز مصر چون
بر صیانت وعصمت او اکاه شد اورا محرم خود و بچشم محرمیت براو مینکریست
ششم انکه زلیخا بشهوت نفسانی بنظر عشقبازی براو نکریست هفتم انکه
زنان امرا و اعیان مملکت مصر را که زلیخا طلبیده بود بچشم خواهش براو
نکریستند هشتم انکه مؤمنون انزمان بنظر نبوت براو نکریستند همچنین
هشت نظر بحال علی علیه السلم شد اول انکه کفار بنظر عداوت براو نکریستند
وخدا یتعالی فرمود فالنار ماویهم دوم انکه منافقون بنظر حسد وکینه
براو نکریستند وخدا یتعالی فرمود قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا سیوم
انکه مصطفی صلی الله علیه واله بنظر خلافت دراو نکریسته اورا وصی خود
ساخت و داماد و سردار لشکر خود و امام امت کردانید وخدا یتعالی
فرموده وهو الذی خلق من الماء بشرا چهارم انکه سلمان و مقداد رضی الله
عنهما بنظر شفقت دراو نکریستند وباین سبب از خواص صحابه و بزرکان
شیعه شدند وخدا یتعالی فرموده السابقون پنجم انکه نواصب
بنظر حقاوت براو نکریستند وکمراه شدند وخدا یتعالی فرموده ان الذین

اتبعوا من الذین اتبعوا ششم انکه جماعت غلات بنظر الوهیت براو نگریستند
واز اینجهت بضلالت افتادند وخدا یتعالی فرموده ومن یتبع غیر الاسلام
دنیا هفتم انکه جماعت ملاحده بنظر تکذیب براو نگریسته دروغها براو بستند
وخدا یتعالی فرموده ان الذین یلحدون فی آیاتنا هشتم انکه شیعیان بنظر
دیانت براو نگریسته باین سبب منظور نظر هواطف ربانی وشمول الطاف
سبحانی شده مقرب درگاه الهی وسرافراز قرب بارگاه پادشاهی گردیدند
چنانکه خدا یتعالی درین باب فرموده انظرونا نقتبس من نورکم ومساوات
داده است رسول الله صلی الله علیه واله علی بن ابی طالب را علیه السلم با موسی ع
بامور چند اول انکه موسی علیه السلم در حجر تربیت عدو خدا فرعون نشو
ونما یافت وعلی علیه السلم در حجر تربیت حبیب خدا محمد مصطفی صلی الله علیه
واله نشوونما یافته دوم انکه موسی علیه السلم بن عمران بود وعلی علیه السلم
ال عمران بود واسم ابوطالب علیه السلم میگویند عمران بوده سیوم انکه
خدا یتعالی موسی را علیه السلم در طفولیت از شر فرعون نگاهداشت و
در حالت کبر سن از شر دریا ایمن کردانید همچنین علی علیه السلم از شر اژدها
که در سن طفولیت جنگ با او کرد واو را کشت ونگاهداشت در حالت کبر
سن از آب فرات در هنگامی که او را شکافت ایمن کردانید چهارم انکه موسی
علیه السلم رود نیل را بضرب عصا شکافت بفرمان خدا که اضرب بعصاک الحجر
همچنین نهروان باشارة علی والاشان خشک شد پنجم انکه موسی ع
عصای خود را بدریا زده اشارت کرد که وزغهای دریا بیرون آمدند همچنین
مار واژدها علی را علیه السلم اطاعت نمودند وعظمت این بیشتر از اطاعت
وزغهای بحر موسی علیه السلم بود ششم انکه ملخ وشپش مسخر فرمان موسی
علیه السلم شدند همچنین ماهیان نهروان مسخر فرمان علی علیه السلم شدند



بااو تکلم کو
خون چنا
تسخیر کر
میرنجی
نا



